



# مهدویت و دنیای امروز

---

گفتارهای موضوعی (۱۳)

---

جلد چهارم مباحث مهدویت

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۳)؛ جلد چهارم مباحث مهدویت

نام کتاب: مهدویت و دنیای امروز

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۱۰ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت

- گفتار ۱: مهدویت و آخرالزمان از منظر فلسفه تاریخ** ..... ۹
۱. مروی بر فلسفه تاریخ غرب و نظریات پایان تاریخ ..... ۱۱
- نظریه فوکویاما و هانتینگتون درباره پایان تاریخ ..... ۱۳
- ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ مادی ..... ۱۴
۲. ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ دینی ..... ۱۶
۳. آخرالزمان از منظر فلسفه تاریخ دینی ..... ۲۲
- مقدمه: عصر ظهور، دوره جریان نور و حیات بر محور ولایت امام ..... ۲۳
- مرحله اول آخرالزمان: امتلاء عالم از جور، بر محور استکبار ..... ۲۸
- مرحله دوم آخرالزمان: جریان حیات بر محور ولایت حق و به دنبال بلوغ اراده‌های انسانی... ۲۹
- امتلاء عالم از جور، نقطه آغاز فروپاشی تمدن مادی (آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان دوم) ۳۰
۴. مقایسه فلسفه تاریخ مادی با فلسفه تاریخ دینی در موضوع پایان تاریخ ..... ۳۳
- پرسش و پاسخ ..... ۳۷
- گفتار ۲: نقش جامعه مؤمنین در تحقق ظهور** ..... ۵۷
۱. نقش اراده‌های انسانی در تحولات تاریخی (از منظر فلسفه تاریخ) ..... ۵۹
- تحلیل‌های جبری از تحولات تاریخی ..... ۵۹
- نقش‌آفرینی نظام‌مند اراده‌های انسان در تحولات تاریخی ..... ۶۱
- تحقق نظام اراده‌ها در قالب دو جریان حق و باطل ..... ۶۲
۲. نقش و مأموریت اراده‌های انسانی در تحقق عصر ظهور ..... ۶۶
- تحلیل سکولاریستی از نقش اراده انسانی در تحقق ظهور ..... ۶۶
- محوریت امام زمان عجله الله تعالی فرجه در تحقق عصر ظهور ..... ۶۶
- تکامل تحمل ولایت و ارتقاء انتظارات انسانی، مبدأ تحقق عصر ظهور ..... ۷۰
- مأموریت جامعه منتظر، ایجاد بستر برای ارتقاء انتظارات و مطالبات انسانی ..... ۷۲
۳. دستگاه فقاهت، طریق سرپرستی امام در عصر غیبت ..... ۷۵
- استناد حجیت و تکامل دستگاه فقاهت به رهبری امام زمان عجله الله تعالی فرجه ..... ۷۶
- ارتقاء مطالبات انسانی در مقیاس جهانی با محوریت دستگاه فقاهت ..... ۷۸

**گفتار ۳: مأموریت‌ها و مسئولیت‌های بانوان منتظر ..... ۸۳**

۱. تحول عظیم و همه‌جانبه عصر ظهور و ضرورت حرکت متناسب با آن ..... ۸۵
۲. تحول همه‌جانبه غربی از طریق بازسازی ارزش‌های مادی در سبک زندگی و ساختارهای اجتماعی... ۸۶
۳. ضرورت بازسازی مفهوم انتظار در همه ساحت‌های زندگی ..... ۹۰
۴. پژوهش عمیق و برنامه‌ریزی کلان برای بازتولید حقیقت انتظار ..... ۹۰

**گفتار ۴: الزامات انتظار به عنوان وعده انبیاء و ائمه ..... ۹۵**

۱. مهدویت افق روشن همه انبیاء و ادیان آسمانی ..... ۹۷
- بعثت انبیا ﷺ، مقدمه عصر ظهور ..... ۹۷
- سایر ویژگی‌های عصر ظهور در قرآن ..... ۹۸
- جمع‌بندی ..... ۱۰۲
۲. علل تأکید انبیاء و ائمه به انتظار ظهور ..... ۱۰۴
- تعریف انتظار ..... ۱۰۵
- ارکان سه‌گانه انتظار ..... ۱۰۶
۳. الزامات انتظار و آسیب‌های رویکردهای نادرست به آن ..... ۱۰۹
- الزامات انتظار ..... ۱۰۹
- آسیب‌ها رویکردهای نادرست به انتظار ..... ۱۱۲
۴. رسالت هیئات در ساخت جامعه منتظر ..... ۱۱۳
- پرسش و پاسخ ..... ۱۱۵

**گفتار ۵: الزامات مهدویت و انحرافات آن در دوران کنونی ..... ۱۱۷**

۱. سیمای ظهور در آیات قرآن کریم ..... ۱۲۰
- مروری بر برخی آیات پیرامون مهدویت ..... ۱۲۱
- عصر ظهور، عصر تجلی امام زمان عجل الله تعالی فرجه ..... ۱۲۲
- امام زمان عجل الله تعالی فرجه، محور تحولات و برکات عصر ظهور ..... ۱۲۵
۲. الزامات مهدویت در دوران ما ..... ۱۲۶
- محوریت فقهت در تکامل اجتماعی جامعه تشیع ..... ۱۲۷
- الزامات تکامل جامعه شیعه در آینده ..... ۱۲۹

۳. آسیب‌ها و انحرافات مسیر انتظار ..... ۱۳۱
- انحراف اول: سکولاریسم ..... ۱۳۱
- انحراف دوم: برنامه‌ریزی و ساختارسازی اجتماعی خارج از چارچوب تفقه دینی ..... ۱۳۶
- انحراف سوم: انتظار فردی و حداقلی ..... ۱۳۸

### گفتار ۶: ضرورت برنامه‌ریزی اجتماعی بر محور ظهور ..... ۱۴۳

۱. تحول عظیم عالم در عصر ظهور (بر اساس قرآن و روایات) ..... ۱۴۵
- آیه اول (سوره قصص، آیه ۵) ..... ۱۴۶
- آیه دوم (سوره نور، آیه ۵۵) ..... ۱۴۶
- آیه سوم (سوره صف، آیه ۸ و ۹) ..... ۱۴۷
- آیه چهارم (زمر، آیه ۶۹) ..... ۱۵۰
- آیه پنجم (جریان حیات در عالم انسانی) و ششم ..... ۱۵۱
- حدیث عقل و جهل (تجلی عقل و غلبه بر جهل و جنودش) ..... ۱۵۴
- آیه هفتم (سوره انعام، آیه ۱۱۵؛ تحقق عدل حقیقی در پرتو امام به عنوان کلمه عدل الهی) .. ۱۵۶
۲. وجود مقدس امام، منشأ خیرات عصر ظهور ..... ۱۵۸
- عظمت جسم ظاهری امام ..... ۱۵۹
- لزوم توجه به مقام باطنی و نورانی امام در ورای جسم ظاهری او ..... ۱۶۰
- معنا شدن معارف باطنی قرآن با توجه به مقام باطنی امام ..... ۱۶۱
- ظهور خیرات عصر ظهور با تجلی مقام باطنی امام در عالم ..... ۱۶۲
- دعای امام، عامل اصلی وقوع ظهور ..... ۱۶۵
۳. تدبیر امور فردی و اجتماعی بر محور عصر ظهور (سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی معطوف به ظهور) .. ۱۶۹
۴. آسیب‌های انتظار و موانع تحقق ظهور ..... ۱۷۱

### گفتار ۷: راهبرد انتظار در دوران غیبت؛ ارکان و گستره تاریخی آن ..... ۱۷۳

- مرور مباحث گذشته ..... ۱۷۵
- پاسخ به یک شبهه و برخی لوازم آن ..... ۱۷۶

۱. انتظار، رویکردی برای همه زندگی (نه عملی در عرض بقیه اعمال)..... ۱۸۱
- تعریف انتظار..... ۱۸۱
- انسان منتظر و جامعه منتظر..... ۱۸۲
۲. ارکان سه‌گانه انتظار..... ۱۸۳
- رکن اول: احتراز..... ۱۸۳
- رکن دوم: اعتراض..... ۱۸۴
- رکن سوم: سازندگی..... ۱۸۵
۳. انتظار، رویکرد همیشگی تاریخ تشیع..... ۱۸۵
- انقلاب اسلامی، امتداد رویکرد انتظار در مقابل فتنه تجدد..... ۱۸۷
- تقصیر تاریخی شیعیان در عمل به انتظار..... ۱۸۸
۴. دستگاه فقاهت، محور رویکرد انتظار..... ۱۹۱
- گفتار ۸: عدالت مهدوی؛ تفسیر انتظار به «اجتماع قلوب» و بررسی آن..... ۱۹۳**
۱. عدالت در عصر ظهور..... ۱۹۵
- عدالت فردی و عدالت اجتماعی..... ۱۹۶
- امام، محور عدالت..... ۱۹۶
- تحریف عدالت سکولاریستی..... ۱۹۹
۲. «اعتراض» به عنوان رکن دوم انتظار..... ۲۰۲
۳. تفسیر «انتظار» به «اجتماع قلوب» و بررسی آن..... ۲۰۴
- تفسیر انتظار به اجتماع قلوب..... ۲۰۴
- چپستی اجتماع قلوب و شروط تحقق آن..... ۲۰۵
- فرآیند تحقق اجتماع قلوب و نسبت آن با راهبرد انتظار..... ۲۰۷
۴. جایگاه دستگاه فقاهت در راهبری شیعه تا دوران ظهور..... ۲۱۳
- گفتار ۹: بسترهای حرکت جامعه به سمت ظهور..... ۲۱۷**
۱. نقش ابتلائات الهی در رشد مؤمنین و زمینه‌سازی ظهور..... ۲۲۲
- بلاء، عامل جدایی مؤمن از تعلقات غیرخدایی..... ۲۲۲
- بلاء اولیاء الهی، محور عبور جامعه از تعلقات دنیایی..... ۲۲۶



۲. دعا و التجاء، معبر جامعه به سمت ظهور..... ۲۲۸
- ادعیه صادره از معصومین علیهم السلام، دستگاه تربیتی مؤمنین..... ۲۲۸
- نقش سازنده ادعیه دوران غیبت در ایجاد ظرفیت برای تحقق ظهور..... ۲۲۹
- تبلور «توحید فعلی» در تعابیر مربوط به اقدامات امام علیه السلام در ادعیه عصر غیبت..... ۲۳۱
۳. نقش دستگاه فقاقت در حرکت به سمت عصر ظهور..... ۲۳۵
- محوریت امام زمان علیه السلام در عصر غیبت..... ۲۳۵
- معارف اهل بیت علیهم السلام و دستگاه تفقه در معارف، بستر سرپرستی امام علیه السلام به سمت ظهور..... ۲۳۷
۴. حجاب مدرنیته، مهم‌ترین حجاب ظهور در دوران ما..... ۲۳۸
- گفتار ۱۰: مدرنیته؛ بزرگترین حجاب ظهور در دوران ما..... ۲۴۱**
۱. اصالت رویکرد توحیدی و ولایی به انتظار..... ۲۴۳
۲. رویکرد اجتماعی و تاریخی به انتظار و لوازم آن..... ۲۴۵
- عبادت اجتماعی..... ۲۴۵
- عبادت تاریخی..... ۲۴۶
- مشارکت جمعی مؤمنین در زمینه‌سازی ظهور، راه شریک شدن آنان در عبادت معصوم..... ۲۴۸
۳. موانع و حجاب‌های ظهور..... ۲۵۰
- وسعت و پیچیدگی موانع ظهور..... ۲۵۰
- حقارت و ضعف موانع ظهور در مقابل اهل بیت..... ۲۵۳
۴. سبک زندگی مدرن، بزرگترین حجاب ظهور در عصر ما..... ۲۵۶
- دنیاپرستی پیچیده و نظام‌مند تحت عنوان «الگوی توسعه»..... ۲۵۹
- سکولاریزم، خروج از بندگی خدا و ورود به بندگی نفس و طاغوت..... ۲۶۱
- سکولاریست‌های مسلمان، پرچمداران مدرنیته در درون جامعه اسلامی..... ۲۶۵





گفتار ۱

مهدویت و آخرالزمان  
از منظر فلسفه تاریخ

دانشگاه زنجان، ۱۳۸۲/۷/۱۶



[یکی از مباحث مهم موضوع مهدویت، تحلیل مسئله از منظر فلسفه تاریخ است، [یعنی ببینیم] که اندیشه آخرالزمان در ادیان توحیدی و ابراهیمی و به‌ویژه اسلام و مکتب تشیع، چه نسبتی با تفکر پایان تاریخ در فلسفه‌های تاریخ نوین و مدرن دارد.

من مقدمه‌ای را عرض کنم: مواجهه ما با تاریخ، دو گونه است. گاهی تاریخ را حوادث مفصل از همدیگر می‌بینیم و درواقع حوادث تاریخی را به‌صورت جداگانه شناسایی می‌کنیم؛ مثلاً حمله مغول، جنگ جهانی اول یا جنگ جهانی دوم، هر کدام از این حوادث را جداگانه بررسی می‌کنیم. گاهی تاریخ را به‌صورت پدیده‌ای درحال حرکت که یک آغازی دارد و یک انجامی، مراحل را طی می‌کند و عواملی بر این حرکت‌ها حاکم است، مورد دقت قرار می‌دهیم و می‌خواهیم مکانیزم حرکتش، مراحل حرکتش، عوامل حاکم بر حرکتش و آغاز و فرجامش را شناسایی کنیم. این نگاه، نگاه فلسفه تاریخی است؛ یعنی می‌خواهیم تاریخ را به‌صورت یک جریان درحال حرکت تحلیل و تحلیل کنیم و عواملش را شناسایی کنیم.

### ۱. مروری بر فلسفه تاریخ غرب و نظریات پایان تاریخ

اندیشه فلسفه تاریخی به‌ویژه در غرب گرچه سابقه‌دار است ولی عمدتاً بعد از رنسانس و به‌خصوص بعد از عهد - حالا این تعبیر را بپسندیم یا نپسندیم - شکوفایی علم و صنعت پیدا شده و از آن نظر که بشر توانست با دستیابی به صنعت، قدرت ساخت‌وساز طبیعت را پیدا کند، اندیشه آرمان‌شهرها، اتوپیاها و جامعه‌های آرمانی در غرب رشد کرد و مکتب‌هایی که بشر را به یک جامعه آرمانی نوید می‌دهند، پیدا شد. اولین نمونه‌هایش مثل اندیشه اگوست کنت و امثال اینهاست که دوره قرون وسطی را دوره تاریکی و عصر خودشان را عصر روشنگری و روشنفکری می‌دانند و به آینده روشنی وعده می‌دهند و فرجام تاریخ را

يك فرجام روشن و شکوفا می‌بینند.

این اندیشه‌های فلسفه تاریخی در غرب معمولاً مشخصه‌هایی دارد که حالا بیشتر به آنها می‌پردازیم و بعضی از آنها را اینجا اشاره می‌کنم. مثلاً این اندیشه‌ها معمولاً انسانی هستند، یعنی تاریخ را فرانسائی تعریف نمی‌کنند؛ تاریخ را فقط به خود انسان تعریف می‌کنند و در پیدایش تاریخ و تحلیل آن، عمدتاً عوامل طبیعی و انسانی را می‌بینند. عمدتاً نظریه‌هایی هستند که ناظر به نظریه خلقت و نظریه معاد نیستند. یعنی این طور نیست که وقتی تاریخ را تحلیل می‌کنند، آغاز تاریخ را با خلقت الهی آغاز کنند و خلقت انسان را از منظر ادیان الهی بپذیرند؛ نه، این طور نیست؛ بلکه معمولاً از میانه راه شروع می‌کنند. حالا آن فلسفه‌هایی که جامع‌تر و جامع‌نگرتر بودند، مثل ماتریالیزم تاریخی، اینها به نظریه پیدایش جهان هم توجه داشتند و پیدایش جهان و اصل ماده را خودکفا می‌دانستند و تاریخ را هم ناشی از حرکت درون-جوش و تکاملی ماده تعریف می‌کردند. ولی علی‌ای حال شما نظریه خلقت و بعد غایت خلقت را اصلاً در آن اندیشه‌ها نمی‌بینید، بلکه معمولاً یا از میانه راه شروع می‌کنند یا به استغنا و استقرار ماده تکیه دارند و تاریخ و حیات بشری و تکامل حیات را هم يك پدیده مادی می‌دانند. یعنی شما در آن اندیشه‌ها هرگز خصوصیتی را نمی‌بینید که در اندیشه فلسفه تاریخ ادیان الهی است؛ مثلاً خدای متعال را خالق عالم نمی‌دانند و ربوبیت حق را مبدأ تکامل علم نمی‌دانند. آنها معمولاً به صورت مستقل از این اندیشه‌ها و با نگاهی - حالا این تعبیر را خیلی نمی‌خواهم به کار ببرم - مادی‌گرایانه، تاریخ را تحلیل می‌کنند.

این اندیشه‌های فلسفه تاریخی به خصوص در دهه‌های اخیر جدی شده است. بعد از طرح توسعه پایدار و به خصوص بعد از مسئله جهانی شدن - که ناظر به يك دهکده واحد جهانی است و می‌خواهد برای توسعه جامعه جهانی در همه ابعاد برنامه‌ریزی کند - این اندیشه‌ها در غرب رشد کرده و بیشتر معطوف به جنبه‌های عملی شده است، یعنی عمل‌گرایانه شده است؛ چون وقتی شما می‌خواهید برای آینده يك جامعه برنامه‌ریزی کنید، قاعدتاً باید بتوانید آینده را پیش‌بینی و وضعیت موجود را شناسایی کنید و فاصله بین این دو مرحله را بشناسید تا با يك برنامه‌ریزی بتوانید جامعه را به سمت آن شکل مطلوب و آرمانی خودتان هدایت کنید. بنابراین اگر ما در مسئله جهانی سازی، دنبال این باشیم که کل جامعه جهانی را به-سمت غایتی حرکت بدهیم و مرزها را برداریم و تعریف جغرافیایی عالم را عوض کنیم، قاعدتاً باید وضعیت مطلوبی را برای کل جامعه جهانی ترسیم کنیم و بعد دنبال برنامه‌ای باشیم که همه جامعه جهانی را به-سمت آن وضعیت مطلوب هدایت کنیم.

اندیشه‌های پایان تاریخ، از یک سو اندیشه‌های فلسفه تاریخی هستند و از یک سو عمدتاً اندیشه‌هایی هستند که معطوف به عمل و برای برنامه‌ریزی در جهت کنترل و هدایت جامعه جهانی تبیین شده‌اند، مثل نظریهٔ پایان تاریخ فوکویاماها یا پایان تاریخی که به شکل دیگری در اندیشه هانتینگتون دیده می‌شود و یا اندیشه‌های پایان تاریخی که در آثار سایر نویسندگان غرب وجود دارد.

### – نظریه فوکویاما و هانتینگتون درباره پایان تاریخ

به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم بعد از فروپاشی شوروی، دو اندیشه در غرب پیدا شد که تقریباً هم‌زمان و به تعبیر من به صورت دو نظریهٔ تاریخی بودند.

یکی نظریه فوکویاماها است که رسالهٔ پایان تاریخش معروف است. او مدعی است که جامعه بشری به مرحله پایانی خودش رسیده است. مقصود از مرحله پایانی این است که آرمانی‌ترین شکل زندگی بشر و مطلوب‌ترین آن، شکل لیبرال‌دموکراسی است که بشر به آن دست یافته و جنگ‌هایی هم که بوده، دیگر به پایان رسیده و الآن به یک جامعه جهانی رسیده‌ایم که کم‌کم لیبرال‌دموکراسی بدون رقیب بر همه آن جامعه سایه می‌افکند. این، مرحله پایانی تاریخ است؛ یعنی کامل‌ترین نوع زیست بشر بر روی زمین، زیست در سایه همین نظام لیبرال‌دموکراسی است و این نظام دارد جهانی می‌شود. به‌ویژه بعد از - به قول خودشان - پایان جنگ سرد و اتمام دورهٔ درگیری بین سوسیالیسم و کمونیسم با لیبرال‌دموکراسی و شکست سوسیالیسم و کمونیسم، لیبرال‌دموکراسی به‌عنوان یک تمدن و الگوی بدون رقیب در جامعه جهانی مطرح شده و همه جامعه جهانی به سمت جامعه لیبرال حرکت می‌کنند. این یک اندیشه پایان تاریخی است.

باز در مقابل آن من فکر می‌کنم نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون هم یک اندیشه پایان تاریخی دیگر با همین نگاه است. اما تفاوت نظریه او با نظریه قبل این است که او به این نکته توجه کرده است که گرچه جنگی که در درون اردوگاه مدرنیته بین شرق و غرب فرهنگی، یعنی سوسیالیسم و کمونیسم از یک- طرف و لیبرال‌دموکراسی از طرف دیگر، تمام شده ولی این به معنای پایان تاریخ و اتمام جنگ‌ها و درگیری‌ها نیست بلکه هویت‌های تمدنی دارند سر برمی‌دارند و فرهنگ‌ها و تمدن‌های فرهنگی دارند شکل می‌گیرند و این سرآغاز یک درگیری دیگر است، درگیری بین تمدن‌ها. او هشت تمدن را نام می‌برد که عمده‌ترین آنها همین تمدن غرب بر مبنای لیبرال‌دموکراسی از یک طرف و تمدن اسلامی از سوی دیگر است.

بنابراین او معتقد است که الآن هویت‌های تمدنی دارند شکل می‌گیرند و این جنگ، جدی می‌شود.

بین این دو تمدن هم تفاهم و صلح و گفتگوی ابتدایی نیست. حتماً مؤلفه‌هایی که این دو تمدن دارند، اینها را به نقطه درگیری می‌کشاند. اتفاقاً حرف او در آن نظریه‌اش این است که آغاز قرن ۲۱ آغاز درگیری تمدن‌هاست. [البته این] کاملاً مشهود است و فقط يك نظریه‌پردازی نیست؛ این، بیان سیاست‌های غرب در مقابل دنیای اسلام است. ولی با این حال معتقد است که این جنگ، فرجامش پیروزی لیبرال‌دموکراسی و شکست تمدن اسلامی است و باز فرجام جامعه جهانی، حاکمیت لیبرال‌دموکراسی بعد از يك دوره جنگ تمدنی است. این جنگ را هم امروزه خودشان جنگ چهارم می‌نامند، جنگی که تمدن غربی (لیبرال‌دموکراسی) با اسلام بنیادگرا به‌تعبیر آنها و اسلام انقلابی به‌نظر ما دارد، اسلامی که دنبال حاکمیت سیاسی بر جهان است.

البته نمی‌خواهم به این موضوع بپردازم که تعبیر جنگ چهارم درست است یا غلط. علی‌ای حال يك جنگ چهارمی را مطرح کرده‌اند. به دنبال جنگ اول و دوم جهانی که دو جنگ شناخته شده است، درگیری بین لیبرال‌دموکراسی و سوسیالیسم را جنگ سوم معرفی کرده‌اند و بعد هم جنگ چهارم را درگیری بین لیبرال‌دموکراسی و تمدن اسلامی نامیده‌اند که در آن، ۲۲ کشوری که در این جنگ با آنها درگیرند، نام برده‌اند. منهای کره شمالی، بقیه جزو کشورهای اسلامی هستند. آنها با این جنگ، به دنبال تغییر جغرافیای سیاسی عالم هستند و می‌خواهند مرزها را تغییر دهند. حتی بعضی از نقشه‌های‌شان را هم منتشر کرده‌اند که چگونه می‌خواهند این کشورهای اسلامی را آرایش بدهند.

البته این را هم باز اینجا اشاره کنم: به‌گمان من این يك مغالطه‌ای است برای منحرف کردن اذهان از آن مسئله‌ای که در فرهنگ ماست. ما به جنگ سوم معتقد هستیم و این جنگ سوم را پایان دوره تمدن مادی و سرآغاز عصر ظهور حضرت بقیت‌الله ﷺ می‌دانیم. اینها می‌خواهند این تلقی را تغییر بدهند. می‌گویند جنگ سوم هم تمام شد و عصر ظهور واقع نشد. درحالی که حقیقت این است که این جنگ وقتی به نقطه اوج خودش می‌رسد، ان شاء الله به عصر ظهور منتهی می‌شود. حالا اگر مجالی بود، ان شاء الله این را تقدیم می‌کنم.

#### – ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ مادی

بنابر این نکته‌ای که عرض کردم این بود: در غرب، اندیشه‌های پایان تاریخ، از يك سو به‌نوعی اندیشه‌های فلسفه تاریخی هستند، یعنی اندیشه‌هایی هستند که بخصوص در دهه‌های اخیر کاملاً معطوف به عمل هستند و خط مشی عملی غرب را در حلّ و فصل مسائل و معادلات جهانی ترسیم می‌کنند



و از سوی دیگر اندیشه‌های مبتنی بر انسان‌گرایی (اومانیزم) هستند.

من اومانیزم را در یکی دو جمله معنا کنم. پشت‌سر اومانیزم، فلسفه‌های طولانی است که بررسی آنها نه ضرورت دارد و نه گاهی مفید است. ولی از نظر ادبیات ما حاصل آنها چیزی جز این نیست که انسان خودش را محور ارزش‌ها بداند. انسان همیشه به سمت ارزش‌هایی حرکت می‌کند و برای خودش بایدهایی دارد. گاهی شما می‌گویید این ارزش‌ها به بیرون انسان برمی‌گردد و انسان در مقابل آن ارزش‌ها باید خضوع و خشوع کند. گاهی هم شما ارزش را به درون انسان برمی‌گردانید و می‌گویید در بیرون انسان هیچ خبری نیست؛ این، همان اندیشه انسان‌گرایانه‌ای است که انسان را محور همه حقایق عالم می‌کند و حق و باطل را به انسان تعریف می‌کند. بر اساس ادبیات ما این همان روح استکبار بر خدای متعال است. ما یا در مقابل خدای متعال خشوع و خضوع و تذلل می‌کنیم و انسان را در عالی‌ترین مرحله رشد، عبدی می‌دانیم که رسالتش هم فرع بر عبودیتش است «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»<sup>۱</sup> یا اینکه نه، به هر دلیل و با هر توجیهی خود را در مقابل خدای متعال می‌بینیم و برای خودمان شأنی قائل می‌شویم که این، سرآغاز استکبار انسان است. این نظریه‌های فلسفه تاریخی، نظریه‌هایی انسان‌مدارانه و مبتنی بر اومانیزم هستند که انسان را محور ارزش‌ها می‌دانند، طبیعتاً تاریخی هم که تعریف می‌کنند دقیقاً تاریخی انسان‌گرایانه است و فرجامی هم که برای تاریخ تعریف می‌کنند، چنین فرجامی است.

خصوصیت دیگری که در این اندیشه‌های پایان تاریخی مبتنی بر همین انسان‌گرایی وجود دارد، این است که معمولاً پایان تاریخ و جامعه‌های آرمانی و مطلوبی که ارائه می‌کنند، عاری از آن دین و معنویت و حیات معنوی است که انبیا و ادیان به آن دعوت می‌کرده‌اند. در واقع سکولاریزم، عرفی کردن، نفی قدسیت و نفی گرایش به غیب و حیات معنوی، از ارکان این اندیشه‌هاست. جامعه‌هایی که آنها تعریف می‌کنند، جامعه‌هایی بر محور دنیا و به تعبیری حس‌گرایانه است و پایان تاریخی هم که تعریف می‌کنند، چنین پایان تاریخی است.

به‌عنوان مثال - جدا از این که ما این نظریه را يك نظریه پایان تاریخی بدانیم یا نه - شما نظریه پایان

۱. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَيِّدٍ فَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلِيُّ عليه السلام وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا نَالَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ مَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»؛ رجال الكشي، ص ۱۰۸. همچنین در زیارت امیر مؤمنان عليه السلام آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ فَحَبَاهُ بِأَنْوَاعِ الْكِرَامَاتِ»؛ المزار الكبير، ص ۳۰۶.

تاریخ را در ماتریالیزم تاریخی ببینید. می‌گوید بشریت بعد از جنگ‌های طولانی به دوره‌ای می‌رسد که در فرجام تاریخ بشری، نه مذهب است، نه دولت و نه مالکیت. دین را در کنار دولت و مالکیت به‌طور کلی نفی می‌کند و می‌گوید در آن جامعه، بشر به‌صورت اشتراکی دارای کار و مسکن و غذاست. این، جامعه آرمانی آنهاست.

یا مثلاً اگر موج سوم تافلر و سایر نظریه‌هایی که در این زمینه هست را دیده باشید، می‌بینید حداکثر آرمان‌های اینها جامعه الکترونیکی است که در دوره فراصنعت تصویر می‌کنند. شما در آنجا اثری از معنویت و عبودیت و رشد حیات معنوی و عقلانی بشر و رسیدن به يك حیات طیبه نمی‌بینید. تماماً بحث از تمتعات، تلذذات و کام‌جویی‌های مادی است.

جامعه آرمانی بشر و آرمان‌شهری هم که تصویر می‌کنند، به شکلی است که در آن - به قول خودشان - رفاه مادی، به‌نحو آرمانی و مطلوب حاصل می‌شود؛ فراتر از این، هیچ دعوتی در جامعه‌های آرمانی و نظریه‌های پایان تاریخ جدید غرب و به‌تعبیردیگر در فلسفه تاریخ‌های مدرن غربی نمی‌بینید. معمولاً همین‌ها هستند.

اجمالاً اینها اندیشه‌های پایان تاریخ بود که اشاره کردم. بحث تفصیلی‌اش به گفتگوهای طولانی نیاز دارد. يك نمونه‌اش نظریه پایان تاریخ فوکویاماها است که می‌گوید لیبرال‌دموکراسی، آرمانی‌ترین شکل حیات بشر است و بشریت به این عصر رسیده است. دیگر فراتر از این، در نوع حیات اجتماعی بشر ظرفیتی برای تکامل وجود ندارد. مطلوب‌تر از این قابل تصور نیست.

## ۲. ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ دینی

در مقابل این اندیشه‌ها اندیشه‌های آخرالزمانی در ادیان ابراهیمی است. این اندیشه‌های آخرالزمانی را هم گاهی بدون يك اندیشه فلسفه تاریخی تحلیل می‌کنید و بدون اینکه حرکت تاریخ و تکامل آن را تحلیل کنید، اندیشه‌های پایان تاریخ را می‌بینید و بدون اینکه سابقه‌اش را بر مبنای يك اندیشه فلسفه تاریخی تحلیل کنید می‌گویید حرکت عالم، در یک نقطه و با يك درگیری عظیم بین حق و باطل دفعتاً به‌سمت رشد معنویت و ظهور کلمه توحید پیش می‌رود؛ یعنی پایان تاریخ را يك امر دفعی و گاهی حتی فرانسائی تحلیل می‌کنید که انسان‌ها در آن هیچ دخالتی ندارند.

ولی می‌شود اندیشه آخرالزمان در ادیان را به يك اندیشه فلسفه تاریخی برگرداند که برای تاریخ، آغاز و فرجام و مراحل معتقد است و می‌تواند اینها را ردیابی کند و مکانیزم حرکت تاریخ را تحلیل کند. من از این

زاویه، يك مقدار آخرالزمان را توضیح می‌دهم تا بعد از آن، مقایسه بین آخرالزمان براساس يك اندیشه فلسفه تاریخی و بین نظریه‌های پایان تاریخ مقدور شود.

این اندیشه فلسفه تاریخ که خدمتتان عرض می‌کنم، اندیشه‌ای است که اگر بخواهیم آن را بسط بدهیم، واقعاً به يك دوره طولانی از بحث‌وگفتگو لازم دارد تا پیش‌فرض‌ها و پیش‌نیازهایی که در این پارادایم است، مورد بررسی قرار گیرند. من به‌طور کلی به [آن دسته از] خصوصیت‌های این نظریه که به آخرالزمان ختم می‌شود، اشاره می‌کنم. البته چیزی که ما به اسلام نسبت می‌دهیم حتماً تغییرپذیر، تکامل‌پذیر، تحول‌پذیر و صحت‌پذیر است و برابر با خود اسلام نیست؛ لذا چنین ادعایی هم نداریم.

این اندیشه‌ای که به‌نظر ما اندیشه اسلامی است، اولین خصوصیتش این است که در آن، نظریه خلقت و نظریه معاد مورد توجه قرار گرفته است؛ یعنی ما تاریخ بشر را جدای از خلقت الهی و جدای از فرجامی که کل حیات بشری در ادیان آسمانی دارد، تعریف نمی‌کنیم. این [تاریخ]، يك حلقه گسسته از آغازوانجام خلقت نیست. تاریخ بشر در عالم دنیا بخشی از جریان ربوبیت الهی است که خلقت انسان، آغاز آن است و بعد هم مسئله معاد و جهان بعدی مطرح است که انسان پس از تکامل خودش وارد يك فضای دیگری از هستی می‌شود. این اندیشه، اندیشه‌ای است وابسته. بنابراین براساس این اندیشه فلسفه تاریخی، عالم، مخلوق خدای متعال است. اصل عالم حسّی (عالمی که ما با آن مواجه هستیم) مخلوق خدای متعال است، خودکفا نیست، قائم‌بالذات نیست. این يك اصل بسیار مهم است که در تفسیر از جهان و تاریخ مؤثر است. تاریخ بشری و خلقت انسان هم مستند به خلقت خدای متعال است. خدای متعال عالم را آفریده و در متن عالم، انسان را آفریده است؛ اندیشه‌های مفصلی در اینجا وجود دارد که آغاز خلقت انسان، غایت خلقت انسان، کمال انسان و نسبت انسان با عالم را تحلیل می‌کنند. این يك اصل مسلم است.

اصل دومی که در اندیشه فلسفه تاریخ ادیان الهی وجود دارد این است: همین‌طور که اصل عالم مستند به خدای متعال است، تکامل عالم هم ناشی از ربوبیت خدای متعال است؛ اوست که ربّ العالمین است. ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾. این جمله‌ای است که قرآن از زبان موسی کلیم ﷺ در جواب فرعون نقل می‌کند. وقتی فرعون سؤال می‌کند که خدای تو کیست، حضرت می‌فرماید: پروردگار ما آن کسی است که هم خلقت عالم از اوست و هم هدایت عالم به سمت کمال به‌دست اوست؛

﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup>

بنابراین ما نه اصل ماده را خودکفا می‌دانیم و نه تکامل ماده را ناشی از تضاد درونی و حرکت درون-جوش و درون‌زای کوری که از متن ماده برمی‌خیزد؛ بلکه عالم، مخلوق ارادهٔ حکیمانه خدای متعال است و حرکت آن هم ناشی از ربوبیت حکیمانه اوست. هدایت حکیمانه اوست که عالم را به سمت يك غایت حکیمانه هدایت می‌کند. قائمهٔ اصلی تکامل تاریخ و انسان هم ربوبیت خدای متعال است. او ربّ-العالمین است و عالم را هدایت می‌کند. بنابراین جدای از ربوبیت خدای متعال و سیر و حرکت کلی که خدای متعال برای حرکت عالم و تکامل عالم تعریف می‌کند، فلسفهٔ تاریخ قابل تصویر نیست. البته اینها اصولی جدی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

سوم اینکه نگاه ما در این فلسفهٔ تاریخ نگاه علیتی و جبرگرایانه نیست که به‌نحوی جبر را بر سرنوشت انسان حاکم کنیم. حالا تفاوتی ندارد که کسی در اندیشه‌های فلسفهٔ تاریخی مادی، جبر ماده را بر رفتار انسان حاکم کند - یعنی بگوید ماده بر اساس علیت و براساس مثلاً يك تضاد درونی ضرورتاً تظاهراتی دارد و جلوه‌هایی پیدا می‌کند - یا در فلسفهٔ ادیان و فلسفهٔ تاریخ الهی بیاید ارادهٔ الهی را به‌گونه‌ای تعریف کند که جایی برای ارادهٔ انسان‌ها باقی نگذارد؛ یعنی این هم قطعاً غلط است که ارادهٔ الهی را به‌نحوی بیان کنید که تاریخ اصلاً ناشی از انسان و ارادهٔ انسانی نشود و سهمی برای تأثیر اراده‌های انسانی در تاریخ تصور نشود. ارادهٔ ربوبی، محور تکامل تاریخ است اما خدای متعال، انسان را صاحب ارادهٔ آفریده است. بنابراین اراده‌های انسانی، در شکل‌گیری تاریخ سهیم هستند؛ گرچه نمی‌توانند بر ارادهٔ ربوبی فائق شوند و آن مسیر کلی که خدای متعال برای عالم تصویر کرده را به‌هم بزنند ولی در سیر به‌طرف آن حرکت، اراده‌های انسانی حضور و نقش دارد. بنابراین فلسفهٔ تاریخی که ما ارائه می‌کنیم، حتماً باید فلسفهٔ تاریخی باشد که در آن، اندیشه‌ها و اراده‌های انسانی حضور و ظهور داشته باشند و دخالت کنند. این هم نکته دیگر است.

نکته دیگری که در این اندیشه هست این است که در حرکت تاریخ، جریان حق و باطل حضور دارند؛ یعنی این اندیشه، تاریخ را براساس درگیری حق و باطل تعریف می‌کند. شما از اول تا آخر قرآن را ببینید، حرکت کلی خلقت، آغاز خلقت و جریان تاریخ پر از درگیری است. یعنی شما از ابتدا تا انتهای تاریخ، يك خط درگیری را می‌بینید: بین انبیا و جبههٔ مقابلشان. براساس اندیشهٔ اسلامی، جریان درگیری حق و

۱. ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى \* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ سوره طه، آیات ۴۹-۵۰..

باطل از جریان‌های اصلی تاریخ است.

ریشه این درگیری هم به اینجا برمی‌گردد که وقتی خدای متعال انسان را صاحب اراده قرار داد، جریان استکبار و طاعت در تاریخ شکل گرفت. چون به انسان اراده‌ای داد که هم می‌توانست براساس اراده خودش هماهنگ با مشیت حق و فرمان او عمل کند و هم می‌توانست فرمان حق را زیر پا بگذارد؛ به تعبیر دیگر هم می‌توانست در عمل خودش خضوع داشته باشد و هر کجا اراده‌اش عمل می‌کرد، خاضعانه و متواضعانه درمقابل مشیت الهی عمل کند و هم می‌توانست بر خدای متعال استکبار کند.

این دو جریان، دو جریان اصلی تاریخ‌اند که بر محور آنها جامعه شکل گرفته و تمدن ساخته شده است، تمدنی که روحش توسعه پرستش دنیا، توسعه طغیان بر خدا، توسعه نفس‌مداری و خودگرایی است و تمدنی که جان‌مایه و روحش، خضوع و خشوع و تعبد در مقابل خدای متعال است.

شما در فلسفه‌های تاریخ، جریان‌های درگیر در تاریخ را تحلیل می‌کنید، اما گاهی روح درگیری را به اختلافات مادی برمی‌گردانید. مثلاً در اندیشه ماتریالیزم تاریخی که فلسفه تاریخشان برآمده از فلسفه هگل و مستند به ماتریالیزم فلسفی است، می‌گویند در جامعه همیشه دو طبقه وجود دارد: طبقه پیش‌رو و سپس‌گرا. این دو طبقه، دو طبقه وابسته به دو نحوه روابط و مناسبات تولیدی هستند؛ اختلاف در تعلق به مناسبات و روابط تولیدی است که دو طبقه را ایجاد می‌کند و جنگ به وجود می‌آورد. مثلاً طبقه دهقان و طبقه مالکان، دو طبقه‌ای هستند که در کنار مناسبات و روابط تولیدی و در کنار ابزار تولید شکل می‌گیرند. وقتی ابزار تولید تغییر می‌کند، مناسبات تولیدی در جامعه تغییر می‌کند، بقیه مناسبات هم بر محور آن به هم می‌خورد و جامعه، طبقاتی می‌شود. بنابراین جنگی که در تاریخ تعریف می‌کنید و حق و باطلی هم که آنجا تعریف می‌شود، به لحاظ طبقه است. آن کسی که به شرایط جدید و مناسبات جدید وابسته است، می‌شود حق و آن کسی که به مناسبات قدیم وابسته است، می‌شود باطل؛ یعنی همه حق و باطل، به وابستگی به مناسبات و روابط تولیدی گذشته و آینده و به شکلی به وابستگی به ابزار تعریف می‌شود. البته من نمی‌خواهم بگویم [حرف آنها] فقط همین است، می‌خواهم در شکل کاملاً حسی آن، توضیحش دهم؛ حرف [شان] از این دقیق‌تر است. من فقط اشاره کردم که دو طبقه وابسته به روابط تولیدی، متفاوت هستند. مقصود از روابط تولیدی، فقط ابزار نیست ولی به عنوان مثال، معیار حق و باطل، وابستگی به بیل و گاواهن می‌شود؛ آن طبقه‌ای که طرفدار بیل و مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی برآمده از این سطح از ابزار تولید است، می‌شود باطل و آنها که وابسته به شرایط جدید و



مناسبات و اقتضائات متناسب با گاوآهن هستند، می‌شوند حق و باطل در تاریخ، همین‌طور است.

باز دوباره يك پله جلوتر بیايید. در این نگاه، تاریخ يك جریان جبری برآمده از ماده است که درگیری و تنازع در آن بین طبقات اقتصادی است و حق و باطل را هم به پیش‌رو بودن و عقب‌گرا بودن در تعاملات اقتصادی تعریف می‌کند.

ولی در اندیشه فلسفه تاریخ اسلامی، این‌طور نیست. انسان، دارای اراده آفریده شده است و نسبت به ربوبیت الهی و کمالی که حضرت حق برای عالم در نظر گرفته، یا خضوع و خشوع و تذلل دارد و یا استکبار؛ یعنی جریان ایمان و بندگی و جریان استکبار و طغیان هستند که دو قطب را در تاریخ می‌سازند و اصلی‌ترین درگیری و جنگ تاریخ را شکل می‌دهند. جریان کفر، جریانی است که می‌خواهد بر خدا طغیان کند، می‌خواهد این طغیان را تسری بدهد و می‌خواهد حول اراده خودش نظام بسازد؛ تفرعن دارد و می‌خواهد بر پایه اراده استکباری خودش تمدن‌سازی کند، حتی طبیعت را تسخیر کند و روابط اجتماعی خاصی ایجاد کند. در نقطه مقابل، حرکت انبیاست که کمال خضوع و خشوع را در مقابل خدای متعال دارند و می‌خواهند حرکت عالم، به سمت عبودیت باشد؛ می‌خواهند همه عالم در مقابل خدای متعال سجده کند، می‌خواهند همه حیات بشری يك سجده تمام در مقابل خدای متعال باشد و می‌خواهند همه عالم معبد شود و در همه عالم، بندگی خدا جاری شود. نقطه مقابل، جریانی است که می‌خواهد استکبار، پرستش‌نفس، پرستش دنیا و بت‌ها را حاکم کند. این دو، [دو] جریانی هستند که شما در فلسفه تاریخ ادیان الهی می‌بینید.

محور این درگیری بین ایمان و کفر، انبیا و فراعنه تاریخ‌اند. اگر محور کل خلقت را هم بخواهیم براساس فلسفه تاریخ خودمان تصویر کنیم، يك طرف، نبی اکرم ﷺ است که محور عبودیت هستند و همه عالم به تبع سجود او در مقابل خدا سجود می‌کنند، حتی ملکوت عالم. در روایات آمده است که حضرت فرمودند: انوار ما بود که در مقابل خدا سجده کرد و ملائکه به تبع ما تسبیح و تکبیر و تحلیل را آموختند.<sup>۱</sup>

۱. برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاَهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبَّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيرِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقَ أَرْوَاحِنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقُوا مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُرَّةٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ زَهَّهَتْ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عِبِيدٌ وَ لَسْنَا بِأَلْهَةٍ يَجِبُ أَنْ تُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا



حالا آن بحث بماند. پس يك طرف وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هست که يك حقیقت گسترده‌ای دارد از مقام عندالرب تا تنزل در دار دنیا که محور سجود درمقابل خدای متعال است، «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و همه عالم به تبع او بندگی می‌کنند و او دنبال این است که عبودیت خدای متعال را در همه هستی جاری کند، همه خلقت را به طرف خدای متعال ببرد، دائماً عالم در حال سجود درمقابل خدای متعال باشند و زندگی و معاششان [بر محور عبودیت باشد]، [ابتهاجشان ابتهاج به عبودیت و قرب باشد، راحتیشان راحتی به انس با حق باشد].

نقطه مقابل هم جریان ابلیس است که درمقابل این راه ایستاده، نه تنها خودش خضوع نکرده، که تهدید به سدّ سبیل هم کرده است.<sup>۱</sup> این دو جریان هستند که در عالم درگیرند. جریان بر محور ابلیس که جریان استکبار درمقابل خدای متعال است، درمقابل ولایت الهی و درمقابل جریان خضوع و خشوع است. این دو جریان، دو خط تاریخی پیش‌رو درحال توسعه هستند که دائماً هم با هم درگیرند. اساس درگیری هم بین ایمان و کفر است.

البته گاهی اوقات سازماندهی به‌گونه‌ای است که اخلاق استکباری ایجاد می‌کند. شما ارتش‌های عالم را ببینید. براساس تحقیر و تجلیل مادی و جمال و جلال مادی، تبعیت ایجاد می‌کنند؛ اختلاف طبقاتی ایجاد می‌کنند، طبقات پایین را تحقیر می‌کنند، [در آنها] عقده حقارت ایجاد می‌کنند، حسد و حرص درست می‌کنند، برای اینکه تبعیتشان کنند.

يك نوع تبعیت دیگر هم هست. مثلاً در جنگ هشت ساله ما، به‌خصوص در سال‌های آغازینش، فرمانده یک جمعیت بسیجی، واقعاً متواضع‌ترین، بی‌نشان‌ترین، کم‌مصرف‌ترین، کم‌ادعائترین و پرکارترین بود و بهترین فداییت و فرمانبری هم واقع می‌شد؛ اما این فرمانبری براساس احساس حقارت نبود، براساس احساس حب و احساس وظیفه بود.

گاهی سازماندهی به‌گونه‌ای است که حرص و حسد ایجاد می‌کند و حرص و حسد را ابزار تبعیت قرار می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری، این‌طور است. اختلاف طبقاتی ایجاد می‌کنند و طبقات مصرفی همراه با

شَاهِدُوا كِبْرَ مَحَلَّتَا كِبْرَتَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَالْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَأَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمَتِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَحْمِيدِهِ وَتَمْجِيدِهِ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۵.

۱. «قالَ فِيمَا أَعْوَجَّتْ لِي لَأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ سورة اعراف، آیه ۱۶.

تخریب به دنیا درست می‌کنند و حقارت طبقاتی به وجود می‌آورند و همین، انگیزه فرمانبری و فرماندهی می‌شود. حالا این [بحث] بماند.

بنابراین گاهی پرستش خدای متعال، در همه مناسبات جاری می‌شود تا به محصول، نرم‌افزار و سخت‌افزار می‌رسد؛ این، می‌شود تمدن الهی. گاهی مناسبات پرستش دنیا، نفس و شیطنت جاری می‌شود؛ روح حاکم و گوهر تمدن مدرنی که بعد از رنسانس پیدا شده است. یک تمدن ظلمانی و تاریک است که جریان طغیان و انسان‌مداری، در همه زوایا و ابعادش جاری است. این دو جریان در تاریخ با هم درگیرند.

### ۳. آخر الزمان از منظر فلسفه تاریخ دینی

از نظر ادیان توحیدی، دو مرحله آخرالزمان هست. یک مرحله امتلاء از جور است،<sup>۱</sup> مرحله‌ای است که تمدن مادی بر ابعاد مختلف حیات بشر در مقیاس جهانی سایه می‌افکند، همان چیزی که الآن شما می‌بینید تقریباً در جامعه جهانی واقع شده است؛ یعنی همه مناسباتی که الآن بر جهان حاکم است، به شدت تحت تاثیر مفاهیم مدرن، آموزه‌های مدرن و آموزه‌های انسان‌گرایانه است، آموزه‌هایی که به-شدت معنویت را، خضوع را، خشوع در مقابل خدای متعال را می‌خواهد از عرصه حیات اجتماعی بشر حذف کند. در این مرحله که مرحله امتلاء از جور است - یعنی همه روابط و مناسبات، جائزانه است - یک درگیری جدی بین حق و باطل اتفاق می‌افتد؛ یعنی فطرت انسان و فطرت عالم با جریان ابلیس درگیر می‌شود و در این درگیری، جریان حق غالب می‌شود. این، یک مرحله از آخرالزمان است.

مرحله دوم آخرالزمان مرحله ظهور حکومت توحیدی، جریان بندگی و پرستش خدا و ظهور ولایت الهیه در عالم است،<sup>۲</sup> با خصوصیتی که عرض می‌کنم.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَنْزِلُ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ النَّاسُ بِلَاءٍ أَشَدَّ مِنْهُ حَتَّى تَضِيقَ عَلَيْهِمُ الرَّحْبَةُ وَ حَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضُ جُورًا وَ ظُلْمًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رَجُلًا يَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ لَا تَدْخُرُ الْأَرْضُ مِنْ بَدْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَ السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا يَعْيشُ فِيهِمْ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانًا أَوْ تِسْعًا يَمْنَى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتُ مِمَّا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْخَيْرِ»؛ بشاره المصطفی، ص ۲۵۰.

۲. برای نمونه: «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ لَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالَرَّمُوا الْأَرْضَ وَ كَفُّوا حَتَّى تَجِيءَ أَمَارَاتُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۶۳.

## - مقدمه: عصر ظهور، دوره جریان نور و حیات بر محور ولایت امام

من يك مقدار این دو مرحله را توضیح بدهم. مرحله اول آخرالزمان، مرحله امتلاء جور است. جور اصلاً چیست؟ ما خصوصياتی برای دوره ظهور تعریف می‌کنیم: در آنجا عدالت هست،<sup>۱</sup> امنیت انسانی هست،<sup>۲</sup> گسترش علم هست،<sup>۳</sup> گسترش عقلانیت هست.<sup>۴</sup> محوری‌ترین خصوصیت در آن عصر است، توسعه معنویت است؛ [عصر ظهور] عصر ظهور معنویت و عصر ظهور حیات طیبه است.<sup>۵</sup> در اثر ظهور ولایت ولی‌الله و ظهور ولایت الهیه و جاری شدن ولایت الهیه در حیات بشر، همه بشر به نقطه اوج معنویت و به حیات طیبه و احساس جدید می‌رسند. همه آن چیزی که در عصر ظهور محقق می‌شود - مثلاً اگر شکوفایی بهره‌وری و تنعم از امکانات مادی است،<sup>۶</sup> اگر شکوفایی عدالت است، اگر امنیت

۱. برای نمونه: (مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ إِذَا قَامَ بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ فَقَالَ بِسِيرَةِ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَتَّى يُظْهِرَ الْإِسْلَامَ. قُلْتُ: وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ أَبْطَلُ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ يَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلَ)؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲. برای نمونه، در روایت ابوبکر حضرمی از محاجه امام صادق عليه السلام با ابوحنیفه آمده: (فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ الْجَوَابُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ؟ قَالَ عليه السلام: يَا أَبَا بَكْرٍ عليه السلام سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ مَعَ قَائِمِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَ أَمَا قَوْلُهُ عليه السلام وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا عليه السلام فَمَنْ يَابِعُهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ وَ مَسَحَ عَلَى يَدِهِ وَ دَخَلَ فِي عَقْدِ أَصْحَابِهِ كَانَ آمِنًا)؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۱-۹۰.

۳. برای نمونه: (عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَلْعَلُّمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ جُزْءاً فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ جُزْءَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْجُزْءَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ جُزْءاً فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ صَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْءَيْنِ حَتَّى يَبِيَّهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ جُزْءاً)؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۸۴۱.

۴. برای نمونه: (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ)؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

۵. (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ نَبَّأَ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ سوره حدید، آیه ۱۷. (عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عليه السلام (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [بِعَنِي] بِمَوْتِهَا كَفَرُ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ)؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۶. برای نمونه: (تُخْرَجُ الْأَرْضُ بَيْتَهَا وَ تَنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَتَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوتِي لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ...)؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱. (ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ الْقِي فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَصُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَ لَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ تُنْرَعُ حُمَةٌ كُلُّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أُذْهِبَ سَمُّ كُلِّ مَا يَلْدَعُ وَ أَنْزِلَ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضُ وَ تَرْهَرُّ الْأَرْضُ بِحُسْنِ بَاتِيهَا وَ تُخْرَجُ كُلُّ ثِمَارِهَا وَ أَنْوَاعِ طَيْبِهَا وَ الْقِي الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسُونَ وَ يَتَسَمَّوْنَ بِالسُّؤِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا

است، اگر آزادی به شکل صحیح است، اگر رشد عقلانیت است، اگر شکوفایی معارف است و این چیزهایی که در جامعه آرمانی امام زمان علیه السلام آمده که تک تک اینها در روایات ما ذکر شده - محور حقیقی همه اینها يك چیز بیشتر نیست و آن این است که جریان ولایت الهیه واقع می شود؛ یعنی بشر به ظرفیتی از استعداد می رسد که در همه شئون حیات خودش ولایت الهی را می پذیرد، استکبار از او برداشته می شود و روح خضوع و خشوع در او پیدا می شود. ولایت الهیه، مبدأ حیات، مبدأ علم، مبدأ نورانیت و مبدأ همه حقایق دیگر است.

اگر من بخواهم به این بحث پردازم، خودش يك مجال گسترده ای می خواهد. باینکه در قرآن آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد ولی من دو آیه از این آیات فراوان را با روایاتش تقدیم می کنم تا دورنمایی از عصر ظهور را ارائه کرده باشم. خدای متعال در سوره جن می فرماید: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾<sup>۱</sup>؛ اگر جن و انس بر آن طریقه ای که ما قرار داده ایم استقامت می کردند، ما با آب گوارا آنها را سیراب می کردیم. یعنی يك عطشی در فطرت انسان هست، در قبال این عطش يك سرچشمه های جوشانی است. آنچه مانع بهره وری انسان از آن چشمه های جوشان و آن چشمه های هدایتی است که فطرت بشر را سیراب و هدایت می کند، طغیان و خروج او از طریقه ای است که خدا مقرر کرده است. اگر بر این طریقه استقامت می کردند، ما آنها را سیراب می کردیم.

من دو روایت از روایات ذیل این آیه را بخوانم. اولین روایت در کافی شریف است، از معتبرترین کتب ماست. در «کتاب الحجّه» کافی است که حضرت فرمودند: «يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ»<sup>۲</sup>؛ طریقه یعنی ولایت. اگر ولایت خدا را قبول می کردند، استقامت می کردند، ما آن را سیراب می کردیم.

من اینجا نکته ای را توضیح بدهم. ما در عرض ولایت خدا هیچ ولایتی نداریم که ادیان به آن، دعوت

يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُؤَقِّرُ الصَّغِيرَ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْلَمُونَ وَ يَحْكُمُونَ؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴-۳۸۵.

۱. سوره جن، آیه ۱۶.

۲. [بندهای پیش رو، مرور و شرحی بر این روایت شریف است که استاد در ضمنش به آیات و روایات دیگری نیز اشاره می کند:] «عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ عليه السلام وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهْيِهِمْ ﴿لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ يَقُولُ لِأَسْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةَ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلايَةِ عَلِيِّ وَ الْأَوْصِيَاءِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۲۰.

کرده باشند. این، دعوت به شرك است. ادیان توحیدی فقط به پذیرش ولایت خدا دعوت می‌کنند. ولایت اولیاء الهی، مجرای ولایت خدا و ادامه ولایت خداست. در بصائرالدرجات، این روایت را دارد؛ حضرت فرمودند: «وَلَايَتُنَا وَكَايَةَ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»<sup>۱</sup>؛ ولایت ما همان ولایت خداست، ولایتی که هیچ پیامبری نیست الا اینکه به این ولایت مبعوث شده است. حالا این جمله باید توضیح داده شود. يك معنایش این است که حاصل دعوت همه انبیا ﷺ دعوت به ولایت خداست. اگر ولایت خدا را قبول کردند، خدا هم آنها را سرپرستی می‌کند، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۲</sup>. ربوبیت خدا، عام است، کافر را هم می‌گیرد؛ ولی ولایت خدا که هدایت به نور است، مخصوص مؤمن است، مخصوص کسانی است که ولایت خدا را قبول می‌کنند. اما «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»<sup>۳</sup>. این همان جریان فلسفه تاریخ است که جریان ولایت خدا و ولایت اولیاء طاغوت است. یکی جریان نور است، یکی جریان ظلمت.

پس دو ولایت نیست. لذا در روایات ذیل آیه فطرت<sup>۳</sup> می‌فرماید: این فطرت همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ» است؛ بعد می‌فرماید: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»<sup>۴</sup>؛ توحید تا اینجا است؛ نه اینکه توحید است و نبوت و امامت. نبوت و امامت، ادامه توحید است. حالا این بحث بماند.

فرمود طریقه‌ای که خدا می‌فرماید «اگر استقامت می‌کردند، ما سرچشمه‌های حیات را بر آنها جاری می‌کردیم، آنها را سیراب می‌کردیم، فطرت‌ها را پرورش می‌دادیم، می‌رویانیدیم و شکوفا می‌کردیم»، همین

۱. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائرالدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَلَايَتُنَا وَكَايَةَ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائرالدرجات، ص ۷۵، ح ۹۶.

۲. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ سوره روم، آیه ۳۰.

۴. «الْهَيْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» قَالَ: هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»؛ تفسیر التمی، ج ۲، ص ۱۵۵.



طریقه ولایت الهیه است. ﴿لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ یعنی چه؟ این آب گوارا چیست؟ [فرمودند:] ﴿لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ﴾؛ گروهی که تشنه ایمان و معرفت حق هستند، از این معرفت سیراب می‌گردند. در روایت دیگری [ذیل این آیه] می‌فرماید: ﴿لَأُمَدِّدَنَّهُمْ عِلْمًا كَيْ يَتَعَلَّمُوهُ مِنَ الْأُمَّةِ﴾؛<sup>۱</sup> سرچشمه علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را که مبدأ حیات است، به روی قلوب آنها باز می‌کردیم و آنها را از معارف حقیقی سیراب می‌کردیم.

این، همان چیزی است که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد. فرمود: «معارف، ۲۷ حرف است؛ ۲ حرف آن، ظاهر شده، ۲۵ حرفش در عصر ظهور ظاهر می‌شود».<sup>۲</sup> مردم ولایت ولی‌الله را می‌پذیرند و معارف جاری می‌شود. این معارف، سرچشمه حیات و سرچشمه نور است.

يك آیه دیگر بخوانم. خدای متعال در این آیه بین دو انسان مقایسه‌ای می‌کند. می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...﴾.<sup>۳</sup> [انسان اول]، آن انسانی [است] که مرده بود - ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ - و ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که مشی و حرکتش، حرکت در شعاع نور است، [انسانی که] در حیرت و تاریکی و سردرگمی و جهالت حرکت نمی‌کند، [انسانی که] اول و آخر راه خودش را می‌بیند، تمام حرکتش متناسب با سرمایه‌ها و غایاتش است، با نور حرکت می‌کند. [می‌فرماید:] آیا چنین فردی مثل آن کسی است که غرق در ظلمات است؟ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؟ از حیرت‌ها هم بیرون نمی‌آید و تمام سیر و حرکتش در تاریکی است. حالا این ظلمات و نور را باید بسط بدهید. من فکر می‌کنم جریان ظلمات، همین جریان ولایت ابلیس است که نمونه‌اش همین امری است که بر عالم مادی سایه‌افکن است، حرکت در تاریکی است؛ اگر انسان در ظلمت حرکت نکند، خودش را در حد دست و دهان نمی‌بیند.

یکی دو روایت ذیل این آیه را می‌خوانم. می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ قَالَ: جَاهِلًا

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَأُمَدِّدَنَّهُمْ عِلْمًا كَيْ يَتَعَلَّمُوهُ مِنَ الْأُمَّةِ عليهم‌السلام»؛ تأویل الآيات، ص ۷۰۳.

۲. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام أُخْرِجَ الْحُمْسَةُ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ، وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَّهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفًا؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰. [در نقل دیگری که بیشتر به مناسبت گذشت، تعبیر «جزء» آمده است؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱].

۳. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۲.



عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا»؛<sup>۱</sup> انسان مرده کسی است که حیات ولایت ولی الله در او ایجاد شده و به معرفت ولایت، هدایت نشده است. خدای متعال با هدایت به ولایت، آنها را به حیات می‌رساند. لذا اگر شما شنیدید: «يك سرچشمه حیاتی در عالم است که اگر کسی بخورد نمی‌میرد (آب حیات)»، حقیقتش همین چشمه ولایت الهیه است؛ لذا در زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه این تعبیر آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ».<sup>۲</sup> ولی خدا سرچشمه حیات است. اگر کسی به آنجا رسید و سیراب شد، آن وقت آن حیات در او پیدا می‌شود؛ لذا در روایات ما آمده است که مؤمن، چهار روح دارد؛ سه روح از آن چهار روح، مختص به مؤمن است، يك روح مشترک است و در غیر مؤمن هم هست.<sup>۳</sup> یکی از بزرگان می‌فرمود: «این که خیال می‌کنند همه روح دارند، درست نیست. آن که در همه هست، نفس است. روح، مخصوص مؤمن است. آنچه همه دارند حیات نفسانی است». حالا بگذریم. بنابراین از ناحیه ولایت امام علیه السلام حیات طیبه‌ای بر انسان جاری است.

[در روایت دیگر، همین مضمون را فرمودند و بعد در معنای] ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي

۱. «(وَ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ) قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ التَّوْرُ الْوَلَايَةُ ﴿كَمْ مَثَلَةٌ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ يُعْنِي فِي وَلَايَةِ غَيْرِ الْأَيْمَةِ عليه السلام ﴿كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۵.

۲. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهْتَدُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَلُ اللَّهِ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ طُهورِ الْأَمْرِ»؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷؛ مفاتيح الجنان، باب اول، زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام در روز جمعه.

۳. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿فَالسَّابِقُونَ هُمُ رُسُلُ اللَّهِ عليه السلام وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوَأُوا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَرَهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمُدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَدْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوَأُوا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمُدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَدْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۶. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، «(بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَيْمَةِ عليه السلام)»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۵، «(بَابُ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَ أَنَّهُ فَضِلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِرُوحِ الْقُدْسِ وَ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الْخَمْسِ)»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «(بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدْسِ)».

النَّاسِ ﴿ فرمودند: «إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ»<sup>۱</sup>. ولی خدا، همان جریان نوری است که بین عالم بالا و پایین است؛ در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَثِهِ مُحَدِقِينَ حَتَّىٰ مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ ﴿ فِي بُيُوتِ أذنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ ﴾<sup>۲</sup>...»؛<sup>۳</sup> حقایق شما انواری بر گرد عرش خدا بودند - که اینها باید معنا بشود - خدا این نور را تنزل داده در دار دنیا تا ما هدایت شویم.

خصلت اصلی دوره ظهور همین است. چون بشریت به بلوغ می‌رسد، تعامل بین اراده انسان و ولایت الهی برقرار می‌شود. بشریت می‌فهمد که باید استکبار درمقابل خدا را کنار بگذارد. طعم استکبار و تعزز خودش را می‌چشد، طعم ولایت ابلیس را می‌چشد. چون بشریت به این نقطه می‌رسد، به معنویت اقبال می‌کند، به ولایت الهی اقبال می‌کند، به خضوع و خشوع می‌رسد. وقتی ولایت الهی را پذیرفت، جریان ولایت واقع می‌شود. عصر ظهور ولایت است؛ ولایت الهیه وقتی واقع شد، ثمره‌اش حیات طیبه، عدالت، امنیت و نعم است که البته اینها باید توضیح داده شود.<sup>۴</sup>

### - مرحله اول آخرالزمان: امتلاء عالم از جور، بر محور استکبار

من گمان می‌کنم نقطه مقابل همه این [کشایش‌ها]، یعنی ناامنی و عدم ابتهاج و لذت‌جویی حتی از نعم مادی عالم و تنگی معیشت و بسیاری از بحران‌هایی که شما می‌بینید، ریشه‌اش يك چیز بیشتر نیست: استکبار و روگردانی انسان از ولایت خدا. وقتی انسان از خدا اعراض می‌کند، نتیجه اعراض از حق، چنین چیزی است. حالا من این را در مباحث دیگرم مفصل توضیح داده‌ام. آنچه شما در تمدن

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ الْمَيْتُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ هَذَا الشَّأْنَ. قَالَ أَ تَدْرِي مَا يَعْنِي مَيِّتًا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا قَالَ الْمَيْتُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ شَيْئًا ﴿فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ بِهَذَا الْأَمْرِ ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ قَالَ كَمَثَلِ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ: تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَلْسِنِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ آتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾؛ سوره نور، آیات ۳۵-۳۷.

۳. «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَىٰ وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ ﴿بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَثِهِ مُحَدِقِينَ حَتَّىٰ مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلايَتِكُمْ طَيِّبًا لِحَلْفِنَا وَ طَهَّرَاةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا».

۴. [نمونه‌هایی از استناد این تعابیر، بیشتر گذشت.]

مادی در طول تاریخ می‌بینید - که نقطه اوجش تجدد است - چیزی جز بحران امنیت، بحران کرامت انسان، بحران آزادی انسان و بحران رفاه نیست. حتی جریان تجدد در این چند قرن اخیر که مدعی ایجاد رفاه و امنیت و آزادی و کرامت انسانی بوده، جز توسعه ناامنی و اضطراب و بی‌عدالتی و نهادینه کردن اینها در شکل يك نظام قانونی بین‌المللی، کار دیگری نکرده است. حالا این در جای خودش باید توضیح داده شود.

روح عدالت، حیات، معنویت، آزادی، رفاه و تنعم، همه، فرع بر پذیرش ولایت خداست؛ لذا انسان‌هایی وارد بهشت می‌شوند که خدا را پذیرفته‌اند و مؤمن هستند و همه این [تنعم‌ها و گشایش‌ها] به حد کمال و وفور در آن فضا وجود دارد. عصر ظهور، جلوه‌ای از ظهور ولایت الهیه در بهشت است؛ چون جامعه به مرزی از بلوغ می‌رسد که ولایت خدا را قبول می‌کند. پذیرش ولایت الهی، بستر جریان و ظهور ولایت است. وقتی ظهور حاصل شد، آن وقت همه این آثار بار می‌شود.

پس آخرالزمان دو مرحله است. يك مرحله، مرحله امتلاء از جور است. ریشه همه جورها، استکبار بر خداست. مناسبات استکبار در هر کجا جاری شد، جور است، ولو اسم عدل بر آن بگذارند. مناسبات نظام سرمایه‌داری، جائزانه است، تبعیض است، ولو اسم قانون روی آن بگذارند. حتی اگر این قانون را جهانی هم کنند، باز هم عدالت نمی‌آورد. نظامی که به شکاف طبقاتی ختم می‌شود و دائماً این دره عمیق بین طبقه‌های مرفه و محروم را عمیق‌تر می‌کند، این نظام که نمی‌تواند عادلانه باشد، ولو اسم قانون روی آن بگذارند، ولو نظام قانونی و مصوب جهانی بشود. جریان استکبار بر خدا، اساس همه ستم‌ها و ظلم‌ها و ناامنی‌ها و بی‌عدالتی‌ها است.

**- مرحله دوم آخرالزمان: جریان حیات بر محور ولایت حق و به دنبال بلوغ اراده‌های**

**انسانی**

[از آن طرف،] جریان خضوع درمقابل حق، اساس همه راحتی‌ها و خوشی‌ها و تنعم‌هاست و مبدأ يك حیات دیگری است. وقتی انسان به حیات دیگری رسید، معادلاتش تغییر می‌کند، جریان تکامل نیاز و ارضائش و حتی احساس نیاز و ارضائش تغییر می‌کند. عصر ظهور، عصر تحول نیاز و ارضاست. شما نمونه‌هایی از انسان‌هایی که به حیات طیبه رسیده‌اند، در همین دنیای امروز می‌بینید. در اوج امکان برای بهره‌وری و تمتع، به‌طرف دنیا دست دراز نمی‌کنند. به حیات طیبه دیگری رسیده، نوع دیگری از جریان نیاز و ارضا برایش مطرح است. حالا آن باید در جای خودش بسط داده بشود که اصولاً جریان نیاز

و ارضاء انسان هم تابع این دو جریان، تغییر می‌کند. انسان‌هایی که در جریان استکبار در تاریخ واقع می‌شوند، در قطب استکبار واقع می‌شوند، نوع احساس نیازشان متفاوت است با آنهایی که در جریان انبیا علیهم‌السلام حرکت می‌کنند. در جامعه آرمانی و موعود، حقیقت ولایت الهیه ظهور می‌کند. در یک کلمه، عصر ظهور، عصر ظهور امر الهی و ولایت الهیه است که این، مبدأ همه خیرات است.

این ظهور، بی‌ارتباط با اراده‌های انسانی هم نیست؛ یعنی اراده‌های انسانی در يك حرکت، به مرز بلوغ خودشان می‌رسند، در نقطه امتلاء عالم از جور، در آنجا که مناسبات طغیان همه دنیا را پر کرده و بشر طعم این طغیان را چشیده. اگر این جریانی که در عالم دارد پیش می‌رود، يك مقدار دیگر جلو برود، آن- وقت خواهید دید فاجعه‌ای درست می‌شود که هیچ انسانی دیگر نمی‌تواند آن را تحمل کند. الآن همه عقلای قوم حتی در خود غرب، نگران آینده بشریت هستند، [چون] این تمدن چند قرنه، بشریت را با بحران‌هایی جدی روبه‌رو کرده. به‌عنوان نمونه یکی از آنها بحران زیست‌محیطی است. قرن‌ها بشریت همراه با فطرت عالم زندگی می‌کرده است. [اما] چند قرن است که به خودش اجازه تعرض داده و جریان توسعه نیاز و ارضا را دور از تعالیم انبیا علیهم‌السلام هدایت کرده و خواسته عالم را از این جریان پر کند. فاجعه‌ای ایجاد کرده که اگر به این کیفیت پیش برود، بیش از یکی دو قرن امکان زیست برای بشریت در این کره زمین نمی‌ماند. فضای تنفس را هم بر خودش تنگ کرده است. این یکی از فاجعه‌هاست. ناامنی و بی‌عدالتی و جوری به‌وجود آورده است که امروز قانون جنگل بر دنیا حاکم شده، آن هم در شرایطی که مدعیان قدرت به زرادخانه‌های اتمی مسلح‌اند؛ این که امنیت در عالم نمی‌آورد، این که عدالت نمی‌آورد. اینکه این قدرت‌ها به خودشان اجازه بدهند همه امکانات را در هر مسیری که می‌خواهند به‌کار بگیرند ولی آنجا که با منافع آنها درگیر است، اجازه کمترین بهره‌وری را به ملت‌های دیگر ندهند، این که عدالت نمی‌آورد. این جریانی که الآن دارد در دنیا اتفاق می‌افتد و می‌خواهند ما را به پذیرش يك زور وادار کنند و ما را محروم کنند از کمترین تمتع از آن چیزی که بالاترین بهره‌اش را خودشان می‌برند، شما نمی‌توانید اسمش را عدالت بگذارید. این همان جریان زور و قانون جنگل است، جریان قدرت است، نه جریان منطق و عقلانیت. این، ظهور ولایت ابلیس است.

– امتلاء عالم از جور، نقطه آغاز فروپاشی تمدن مادی (آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان

دوم)

از نظر اندیشه فلسفه تاریخی عرض می‌کنم: آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان دوم است؛ یعنی نقطه



ظهور تمدن مادی که همان نقطه ظهور تمدن ابلیسی و نقطه اوج ظهور وعده‌های ابلیس است، در حقیقت نقطه فروپاشی آن است. به تعبیردیگر، ابلیس که وعده به فطرت نمی‌دهد. وعده به فطرت را انبیا علیهم‌السلام می‌دهند. انبیا علیهم‌السلام به مناسبات فطرت ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup> دعوت می‌کنند. [اما] او بشر را با وعده،<sup>۲</sup> با اُمنیه و آرزو ﴿لَأْمَنِّيَنَّهُمْ﴾<sup>۳</sup>، با تزئین ﴿لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ﴾ و با اغوا ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ﴾<sup>۴</sup> ننگه می‌دارد. خدا هم این اذن را تا ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ به او داده است.

ماجرای ابلیس را می‌دانید. وقتی استکبار کرد، رجم شد. مهلت خواست، به او مهلت دادند. مهلتی که به ابلیس دادند ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>۵</sup> است که این در بعضی روایات ما به عصر ظهور تفسیر شده است؛ حضرت، ابلیس را از بین می‌برند و این، واقعاً حادثه عظیمی است.<sup>۶</sup> خیلی حادثه عظیمی است.

او اغوا می‌کند و دور خودش هم جنود جنّی و انسی تعبیه می‌کند که يك نوعش، همین جریان تمدن مادی است. اینها جنود ابلیس هستند. این تمدن و مدنیتی که ایجاد می‌کند، جز يك وعده نیست. وعده می‌دهد، بشر به آن وعده می‌رسد ولی ارضا نمی‌شود، باز وعده جدید می‌دهد. با تلّون، بشر را سرگرم می‌کند. اگر به نقطه‌ای رسید که ظرفیت وعده‌دادن و تلّونش تمام شد، این نقطه پایانی اوست. نقطه‌ای که دیگر به همه جا دست گذاشته و همه زوایای زندگی بشر را پوشانده است.

اگر شما الآن بخواهید در يك روستای ایران خرید کنید، پولی که می‌دهید و خریدی که می‌کنید، در بالارفتن قیمت دلار آمریکا دخالت دارد؛ یعنی پول که شما می‌دهید، در ربایی که در غرب خورده می‌شود

۱. ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره روم، آیه ۳۰.

۲. ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۳. ﴿وَأَلْسِنَتُهُمْ وَ لَأْمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيَتَكَبَّرُوا إِنَّا أَنزَلْنَاهُمْ وَالْأَنْعَامَ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۴. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

۵. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَوْنَ﴾ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ سوره ص، آیات ۸۱-۷۹؛ سوره حجر، آیات ۳۸-۳۶.

۶. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جُمَيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَوْنَ﴾ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ قَالَ لَهُ وَهْبٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ؟ قَالَ: يَا وَهْبُ أَتَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسَ؟! إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُ فِيهِ قَائِمًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمًا كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسَ حَتَّى يَجْتُوَّيْنِ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يَا وَهْبُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمُ هُوَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

و در تأکیدی که او بر نظام ربوی خود می‌کند، دخالت دارد. يك نظام ربوی که اساس اختلاف طبقاتی اقتصادی آن در عالم زیاد شده، طوری سایه افکنده است که اگر شما پول خودتان را در جیب خودتان هم بگذارید، با مناسبات او ارتباط دارد. شما فرض کنید يك خانمی در يك روستای دورافتاده، يك ذخیره مالی دارد؛ این ذخیره مالی اش با جابه‌جایی قیمت دلار مرتبط است. این، همان جریان جور در همه مناسبات اقتصادی عالم است. دقیقاً در فرهنگ هم مطلب همین‌طور است، در سیاست هم همین‌طور است.

یادم هست که یکی از بزرگان می‌گفت: ما دوره دکترایمان را فلان‌جا می‌گذرانیدیم. وقتی استاد ما می‌خواست ما را امتحان کند، يك دلار را آتش زد، بعد گفت: «بگویند تأثیر این، روی قیمت دلار آمریکا چیست؟! خدا رحمت کند استاد ما را! درمقابلش برگشت گفت: «بگو این دلار، قاچاق بوده یا دلار رسمی بوده، تا بگویم تأثیرش چقدر است»؛ یعنی اگر دلار قاچاق آتش بزنی، تأثیرش است. تقویت پول آمریکا فرق می‌کند با دلاری که مال است؛ یعنی قدرت خرید، کم شده است و طبیعتاً قیمت پول بالا رفته است. بین کمترین تحرك اقتصادی شما و نظام جائزانه عالم ارتباط برقرار است. این، همان امتلاء جور است.

این فقط در اقتصاد نیست، در فرهنگ هم همین طوری است. هالیوود، دورترین جامعه‌ها را دارد تغذیه می‌کند و در آنها اندیشه پرستش دنیا را جاری می‌کند. این فقط هالیوود نیست. حالا من دیگر نمی‌خواهم بقیه ابعادش را توضیح بدهم. نظام علمی تعریف‌شده بر عالم که يك علم سکولار است، همه عالم را فراگرفته است. صنعت سکولار، همه عالم را فراگرفته است. معادلات قدرتی که مبتنی بر دین نیست بلکه مبتنی بر انانیت نفس است، همه عالم را فراگرفته است.

این دوره، دوره‌ای است که شیطان به نقطه اوج وعده خودش رسیده است. وقتی به نقطه اوج رسید، دیگر قدرت تلون بالاتر ندارد. من گمان می‌کنم این همان ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ابلیس است که دیگر مهلتش تمام شده است. بیشتر از این، قدرت تلون ندارد. بشریت هم طعم تلخ ولایت ابلیسی و طعم تلخ انانیت نفس را [دارد] می‌چشد. الآن به نظر شما این تلخی‌هایی که در وجدان بشر هست، این جنگ اول و دوم جهانی که اتفاق افتاده و بیش از چهل میلیون فقط در این دو جنگ کشته شده‌اند، مربوط به کدام تمدن است؟ آیا انبیا این جنگ را به‌راه انداختند؟! یا این جنگ، جنگ ابلیسی است؟ تردیدی نیست که این جنگ، مربوط به دو قطب تمدن مادی است. آثارش هم آثاری است که برمی‌گردد به تمدن مادی. ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ابلیس، آن پایان و فرجام مهلت ابلیس است که با اتمامش ولایت ابلیس و تمدن



مادی به پایان می‌رسد. جریان درگیری ایمان و کفر، به فروپاشی کلی کفر ختم می‌شود. دوره‌ای است که تمدن مادی به نقطه اوج بهره‌های خودش می‌رسد و بشر در متن بهره‌وری از همان وعده‌ها، به تلخی‌هایش می‌رسد.

آن چیزی که شما الآن با عنوان شکوفایی معنویت در غرب می‌بینید، اصلی‌ترین بحرانی است که غرب را تهدید می‌کند و عامل اصلی فروپاشی خود غرب از درون است؛ این یعنی در دوره شکوفایی تمدن مادی که به دین‌زدایی و سکولاریزم دعوت می‌کرد، در نقطه اوجش شما شکوفایی معنویت را از درون جامعه غرب می‌بینید. برژنسکی در آن نظریه‌اش درمقابل نظریهٔ پایان تاریخ، یک نکته را اضافه می‌کند؛ می‌گوید آنچه جامعه آمریکا را تهدید می‌کند، بیش از تمدن‌های بیرونی، فروپاشی دورنی است. بحران معنویت است که از درون جامعه ما سربرداشته است، آن سکولاریزم افسارگسیخته است. این حرف من نیست، حرف برژنسکی است.

بحران امروز غرب، جریان دین‌زدایی افسار گسیخته‌ای است که امام (ره) در نامه به گورباچف یادآور شدند؛ فرمودند: «مشکل شما، مشکل مالکیت نیست؛ مشکل شما مبارزه بی‌دلیل با خداست».<sup>۱</sup> سکولاریزاسیون، که یک مبارزه جدی با خداپرستی و تلاش جدی غرب برای مادی کردن و غیرقدسی کردن حیات بشر و دور کردن انسان از تعالیم قدسی انبیا علیهم‌السلام و نفی معنویت و قدسیت از همه شئون حیات بشر بوده است، تلاش نافرجامی است که پایانش فروپاشی از درون است؛ یعنی نقطه اوج وعده ابلیس، با شدیدترین بحران‌ها برای حیات بشر همراه است و این همان چیزی است که به وجدان بشری منتقل می‌شود و او را به پذیرش دعوت انبیا علیهم‌السلام هدایت آنها دعوت می‌کند، آن هم بعد از آنکه همه تجربه‌های تلخ دنیاپرستی را از سر گذرانده است. دیگر برای بشریتی که این تجربه‌ها را دارد، امکان رجوع به گذشته‌ها نیست؛ عصر قبول ولایت ولی‌الله. می‌شود عصر دوم آخرالزمان.

#### ۴. مقایسه فلسفه تاریخ مادی با فلسفه تاریخ دینی در موضوع پایان تاریخ

حالا بعد از اینکه اجمالاً نظریه آخرالزمان و پایان تاریخ روشن شد، مقایسه کوتاهی بکنم و عرضم را جمع کنم. من گمان می‌کنم نظریه‌های پایان تاریخی که در غرب ظهور کرده، همه ناظر به دوره اول

۱. «جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئلهٔ مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتدال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزهٔ طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.»؛ صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۲۲۱.

آخرالزمان است. یعنی دوره اول آخرالزمان در فرهنگ ما، همان نظریه‌های پایان تاریخ است. یعنی به گمان من نظریه پایان تاریخ فوکویاماها، برای ما یک نظریه امیدوارکننده است. معنایش این است که تمدن مادی، وعده‌ای فراتر از لیبرال‌دموکراسی ندارد. وقتی بشریت طعم تلخ لیبرال‌دموکراسی را هم چشید، می‌فهمد که این هم چیز مطلوبی نیست که الآن دارد کم‌کم آن را می‌چشد و معلوم می‌شود که حقوق بشر و دفاع از انسانیت و آزادی، همه یک دروغ بیشتر نیست. همه عالم دارند می‌فهمند که یک جریان اختاپوسی و پنهان، در عالم دنبال قدرت هستند؛ خود ملت غرب هم دارند به راحتی این را می‌فهمند. این نظامی‌گری آمریکا در عالم، که دارد همه اصول را زیر پا می‌گذارد، درحقیقت بشریت را به این نقطه می‌رساند که این لیبرال‌دموکراسی هم چیز مطلوبی نیست؛ یعنی این بت ابلیس که پایانی‌ترین بت تاریخ است، می‌شکند. فروپاشی لیبرال‌دموکراسی براساس نظریه پایان تاریخ، یعنی فروریختن دیواره همه تمدن مادی در طول تاریخ. معنایی غیر از این ندارد. این، مرحله پایانی تاریخ تمدن است اما برای تمدن مادی، برای ولایت ابلیسی در عالم، مرحله پایانی و آرمانی‌ترین شکل تمدن که بر مبنای انانیت نفس و انسان‌مداری شکل می‌گیرد.

این، عصر اول آخرالزمان در ادیان توحیدی است که آغاز رسیدن به مرحله دوم آخرالزمان است. [آخرالزمان دوم،] عصر ظهور ولایت الهیه و ولایت ولی‌الله بر روی زمین است، عصر ظهور انسان موعودی است که خدا به همه انبیا و اولیا علیهم‌السلام وعده او را داده است<sup>۱</sup> و میثاق ولایت او را - براساس روایات ما - حتی از انبیا اولوالعزم علیهم‌السلام گرفته است.<sup>۲</sup> همه انبیا علیهم‌السلام مکلف بوده‌اند تا ارواح امت خودشان را زیر پرچم

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه‌السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»: الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل سید ابن طاووس این گونه آمده: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»: التحصين، ص ۵۸۹. همچنین در زیارتی که آغازش با «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ» است آمده: «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ السَّعْتِ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»: المزار، ص ۲۰۹؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

۲. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعِزْمِ أَنْتِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَةِ أَمْرِي وَ حُرَّانِ عِلْمِي علیه‌السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَفَرَزْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْعَدْ أَدَمُ وَ لَمْ يَبْرُقْ فَبَيَّتِ الْعَزِيمَةَ لَهُؤُلَاءِ الْخُمْسَةَ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِأَدَمَ عِزْمٌ عَلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَيْسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾: الكافي، ج ۲، ص ۸. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰. «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیهم‌السلام من ولاية أولي العزم لهم في الميثاق و غيره»: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷. «باب تفضيلهم علیهم‌السلام على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و

امام زمان علیه السلام حاضر کنند و این کار را هم کرده‌اند. همه هم به امام زمان علیه السلام وعده داده‌اند. انسان موعود انبیا علیهم السلام همین انسان کامل است.

برخلاف تصور بعضی‌ها این اندیشه آخرالزمان بر مبنای يك اندیشه فلسفه تاریخی است. این، اندیشه‌ای است که نه نظریه خلقت در آن نادیده گرفته می‌شود - چوه عالم را مخلوق خدا می‌داند و معتقد است ربوبیت خداست که انسان را به سمت کمال می‌برد - و نه اراده‌های انسانی در آن نادیده گرفته می‌شود و نه از ما سلب مسئولیت می‌کند.

اگر تاریخ [قطع صوت] شما این موعود را حذف کنید، بگوییم این يك به اصطلاح اسطوره است. انسانی است حقیقی، استثنائی؛

جریان ولایت او در عالم، مبدأ پیدایش حیات طیبه و جامعه موعود بشری است. بشر به بلوغی می‌رسد که می‌تواند ولایت او را اصفا کند و بچشد. لذا معارف و حیات، از دست او و از سرچشمه او جاری می‌شود. در عالم، علوم را ظاهر می‌کند، تنعمات را ظاهر می‌کند، عدالت را ظاهر می‌کند و همه اینها تناسبات آن حیات طیبه و ولایتی است که در عالم جاری می‌شود. بنابراین نقش آن انسان موعود را هم انکار نمی‌کنیم. نمی‌گوییم جامعه موعود، جامعه‌ای است که تاریخ بشری براساس عقلانیت مستقل بشر به آنجا می‌رسد، نه! این انسان موعود است که قدرت جریان ولایت الهیه را در عالم دارد و بشریت به مرزی می‌رسد که می‌تواند این ولایت را اصفا کند و بچشد. لذا تلقی من این است: آن چیزی که در عصر غیبت برای خواص وجود دارد (مکاشفه و مشاهده و هدایت‌های باطنی)، در عصر ظهور برای همه شیعیان و آنهایی که راه حضرت را می‌پذیرند حاصل می‌شود؛ آن چیزی که الان شما در خواص، اولیای خدا می‌بینید، در عصر ظهور تقریباً عمومی می‌شود.<sup>۱</sup> عصر اصغاء ولایت الهیه است.

بنابراین پایان تاریخ، نظریه‌ای است فلسفه تاریخی و با این خصوصیات: ناظر به خلقت، ناظر به ربوبیت خدای متعال، ناظر به اراده‌های انسانی و ناظر به جنگ حق و باطل. جنگ حق و باطل را هم دو طبقه مادی بر اثر دو نوع مناسبات اقتصادی تعریف نمی‌کند. جنگ ایمان و کفر است، جنگ طغیان و خضوع در مقابل خدای متعال است که به دو تمدن هم تبدیل می‌شود؛ یعنی هم حول انبیا علیهم السلام در تاریخ،

عن سائر الخلق و أن أولي العزم إنما صاروا أولي العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ السَّامِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ»: الكافي، ج ۸، ص ۲۴۰.

تمدن ساخته شده است و هم حول فراعنه. روح يك تمدن، سجد و خضوع است و دنبال این است که همه حیات بشری يك سجده درمقابل خدای متعال شود و به سرمدیت در عبودیت برسد، «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وِرْدًا وَ أَحَدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا».<sup>۱</sup> روح تمدن دیگر هم جریان طغیان و شیطنت است که در همه مناسبات جاری است، لذا می‌شود جریان جور و امتلاء جور.

درعین حال این نظریه برای اراده‌های انسانی هم نقشی قائل است و لذا برای انسان‌ها مسئولیت قائل می‌شود. همه ما مکلف هستیم که زمینه‌ساز و منتظر آن ظهور باشیم، هر کجای تاریخ که ایستاده‌ایم سرباز آن جبهه باشیم، این دو جبهه را در تاریخ به تصویر بکشیم و تمام توان و تلاش و سرمایه و استعدادمان هماهنگ با هم و در مسیر تحقق دولت حقه وجود مقدس امام زمان علیه السلام خرج شود. معنای انتظار هم چیزی غیر از این نیست. انتظار یعنی فهم آرمان‌های حضرت، آرمان‌های بلند او که فراتر از آن چیزی است که تمدن‌های مادی به آن وعده می‌دهند، فراتر از رفاهی است که آنها می‌گویند و فراتر از آزادی و تکاملی است که آنها می‌گویند. آرمانی‌ترین جامعه غرب، ابتدایی‌ترین جامعه انبیا علیهم السلام هم نیست؛ یعنی موج سوم تافلر، ابتدایی‌ترین مرحله جامعه امام زمانی است. آن [جامعه موعود آنها، فقط] بشریت بریده از عالم بالا را اقناع می‌کند؛ [آن] بشریتی که کور شده و ادامه وجودی خودش و حتی اندازه وجودی خودش را هم نمی‌بیند، به آن جامعه‌ها روی می‌آورد.

بنابراین آن جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که ما نسبت به آن مسئولیت داریم و آینده تاریخ را هم به-طور قطع به آن طرف می‌بینیم. این جریانی هم که شما در عالم می‌بینید (جریان امتلاء جور)، مقدمه تحقق آن است، مقدمه طبیعی هم هست؛ یعنی بشریت تا طعم ولایت ابلیس را در وجدان تاریخی خودش تجربه نکند و به تلخی‌های آن در کنار همه وعده‌ها و تزیین‌هایش نرسد، ظرفیت اجتماعی برای پذیرش ولایت الهی حاصل نمی‌شود. پذیرش ولایت الهی، بعد از به‌اوج‌رسیدن ولایت ابلیس و ظهور بحران‌های آن است. طبیعی است فروپاشی این تمدن هم در همین عصر است که سرانجام یک مرحله از تاریخ و آغاز مرحله جدیدی از آن است. بعد از آن هم عصر رجعت است و سپس جامعه بشری به بلوغی می‌رسد که کل حیات بشری وارد عرصه قیامت و فضای بعدی عالم و مرحله بعدی از حرکت کلی عالم

۱. تعبیری در دعای کمیل: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وِرْدًا وَ أَحَدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا».

می‌شود.

### - پرسش و پاسخ

**پرسش:** چرا جامعه اسلامی در علوم مادی از غرب عقب مانده و در علوم الهی هم آن‌چنان که گفته می‌شود پیشرفتی حاصل نکرده؟ غرب، در سایه پیشرفت علوم تجربی، توانسته است سلطه خود را بر جهان به‌خصوص جهان اسلام تحمیل کند تا جایی که بعضاً مسلمان‌ها هم امید به غرب و پیشرفت‌های آن دارند. درمقابل، با توجه به گرایش رهبران مذهبی به دنیا و متنعم شدن آنها از نعمات الهی و با توجه به شکاف طبقاتی موجود در جامعه، ناامیدی از علوم الهی پدید آمده؛ چه چیزی باعث بروز چنین پدیده‌ای شده است؟

**پاسخ:** این پرسش، يك كتاب سؤال است که پشت سر هم آمده است، فرصت ما هم کوتاه است. قسمت اول سؤال، دلیل پیشرفت علوم در غرب است. ابتدا ما يك بحث جدی داریم که در جای خودش باید مطرح شود: آیا آن چیزی که در بُعد علمی در غرب واقع شده است، حقیقتاً يك پیشرفت و تکامل است یا توسعه است؟ می‌شود بین این دو، تفاوت قائل شد.

نگاه‌های متفاوتی وجود دارد. نگاه غالب این است که این را پیشرفت و تکامل علمی می‌دانند و مثبت هم می‌دانند و معتقدند که ما هم نباید از آن قافله عقب بمانیم. نگاه غیرمشهوری که دارد طرفداران جدی هم پیدا می‌کند این است که کل این جریان، پیشرفت نیست، [بلکه] يك عقب‌گرد است؛ اگرچه قدرت حاصل شده، ولی حاصل این قدرت، تکامل نیست. یعنی [طرفداران این نگاه]، این [اتفاق موجود] را پیشرفت علمی نمی‌دانند؛ افزایش قدرت علمی می‌دانند، ولی تکامل نمی‌دانند. من طرفدار این نظریه هستم. البته معنایش این نیست که مثلاً ما دانشگاه‌ها و مراکز علمی و تحقیقاتی خودمان را به تعطیلی تحقیقات دعوت کنیم، نه! بلکه کاملاً به‌عکس، مسیر حرکت ما باید به این سمت باشد که ابتدا از مصرف‌کننده علم به سمت مولد بودن حرکت کنیم و وقتی به سطح مولد بودن در علم رسیدیم و قدرت تولید علم داشتیم، آن وقت مسیر تولید علم را به طرف علم دینی هدایت کنیم؛ یعنی این علمی که سکولار است باید به علم دینی تبدیل شود.

بنابراین معنای این نگاه این نیست که ما تحقیقات را تعطیل کنیم بلکه ما می‌بایست در تحقیقات و فناوری، به سطح تسلط و هیمنه بر وضعیت موجود برسیم و بعد، جهت‌گیری تحقیقات را به سمت علوم دینی پیش ببریم حتی در علوم محض و علوم پایه. ادعای ما این است.



آن چیزی که در غرب هست، ابتدائاً پیشرفت نیست، [بلکه] توسعه قدرت مادی است. این توسعه قدرت مادی باید در دستگاه ابلیس واقع شود؛ یعنی جریان تاریخ بر اساس ولایت الهی به سمتی است که به ابلیس اذن داده‌اند، یعنی او برای ظهور ولایت خودش در یک گستره [محدود] مهلت دارد. این [افزایش علمی]، جریانی است که ولایت ابلیس در آن به ظهور رسیده و به نقطه اقتدار خودش می‌رسد. البته مشیت الهی، اذن مطلق به او نداده است؛ لذا محدودیت‌هایی هم برای او هست. بعد هم پایان تاریخ، با او ختم نمی‌شود؛ پایان تاریخ، به فروپاشی دستگاه ابلیس ختم می‌شود.

بنابراین جریانی که در غرب واقع شده، از نظر ما تکامل نیست. [بله]، توسعه اقتدار در آن هست؛ دستگاه ابلیس به شرح صدر، به گستردگی، به توسعه بهره‌وری، به توسعه اقتدار رسیده ولی تکامل حقیقی در آن نیست؛ چون تکامل، به تناسبات تقرب تعریف می‌شود. در دستگاه آنها، تناسبات تقرب جاری نیست. تناسبات شیطنت جاری است. این هم باید واقع می‌شد؛ یعنی این اذنی است که خدای متعال به دستگاه ابلیس داده است.

البته ما در قبالتش مسئولیت داریم؛ اگر ما به‌گونه دیگری عمل می‌کردیم، شاید حرکت عالم به سمت نقطه آرمانی و عصر ظهور سریع‌تر می‌شد. مسئولیت ما در جای خودش محفوظ است و اما آنچه در جامعه ما واقع شده، بگوییم «عقب‌گرد» این هم به يك معنا، ما کوتاهی در عبودیت و بندگی و در ایجاد تمدن الهی کردیم ولی در شکل کلی تاریخی‌اش، من این را عقب‌گرد نمی‌دانم.

جایی این بحث مطرح شد که «ایران تا قبل از پذیرش اسلام و تشیع، پیش‌رو تمدن‌ها بوده است، ولی بعد از آمدن اسلام، عقب‌گرد کرده است». آنجا عرض کردم: من معتقدم هنوز هم جامعه شیعی ایران، پیش‌رو در تمدن است، اما مسیر خودش را در تمدن‌سازی عوض کرده است. تا آن موقع، تمدن پادشاهی و مادی می‌ساخته، محصول آن تمدن هم تخت جمشید و امثال اینها بوده است. بعد از قبول اسلام و تشیع، به سمت ایجاد مدنیت الهی و جامعه‌ای که محورش عبودیت و پرستش و جریان ولایت الهیه باشد رفته است. این تمدن، قابل مقایسه با آن تمدن نیست، هم زمانش طولانی‌تر است و هم عمرش. ایران در طول همین چند سده هم به‌طور جدی پیش‌رو بوده است؛ یعنی جریان تشیع و فرهنگ‌سازی که در ایران شکل گرفته، به سمت ایجاد يك مدنیت شیعی در عالم (عصر ظهور) است. این جریان هم تحت هدایت خود ائمه معصومین علیهم‌السلام شکل گرفته است. شما هجرت امام رضا علیه‌السلام را بی‌تأثیر ندانید.

بنابراین من معتقد نیستم که ما يك عقب‌گرد کلی داشته‌ایم؛ نه، جریان کلی تشیع در عالم، با يك

هدایت باطنی، در حال پیشرفت بوده است. شیعه به سمت ایجاد يك تمدن‌سازی جدید رفته که محور جغرافیایی آن، بعد از امام رضا علیه السلام، ایران است. یکی از خصلت‌های هجرت امام رضا علیه السلام ایجاد يك پایگاه جغرافیایی برای تشیع بوده است. شما می‌بینید که این تشیع، الآن يك طرف عالم شده است؛ در يك حرکت تدریجی و در نقطه اوج اقتدار تمدن مادی، به رقیب جدی برای تمدن مادی در عالم تبدیل شده است. با تکیه به قومیت و نژاد و ایرانی‌ت که نمی‌شود در مقابل این تمدن ایستاد. آنچه می‌تواند مجموعه تمدن مادی را دگرگون کند، تشیع یعنی پذیرش ولایت الهیه است. من یک نمونه در عصر حاضر را بگویم: پذیرش ولایت فقیه در جامعه ایران به عنوان يك مدل سیاسی در عصر لیبرال‌دموکراسی، واقعاً يك معجزه است. این علامت کمال تواضع و خشوع باطنی این ملت شیعه در مقابل خداست.

بنابراین من قبول ندارم که بگوییم: «ما عقب افتاده‌ایم». ما دنبال تمدن‌سازی هستیم؛ البته زمان تولید آن هم طولانی است. یکی از مراحل گذار آن تمدن، مرحله اوج تمدن مادی است. شکوفایی آن تمدن [مطلوب ما]، در درگیری تام و تمام با تمدن مادی، آن هم در نقطه شکوفایی این تمدن مادی است. این يك اندیشه فلسفه تاریخی است.

پس این را قبول داریم که آن دستگاه پیشرفت داشته، [اما] به معنای توسعه اقتدار. این هم دلیلش اذنی است که خدای متعال به آن جریان داده و شدتی است که آنها در مسیر خودشان دارند. اما این طور نیست که جریان این طرف هم به‌طور کلی، جریان عقب‌گرد باشد، نه؛ بلکه جریان تشیع و تمدن‌سازی شیعی - که عصر ظهور، عصر شکوفایی [تام] آن تمدن است - در جامعه شیعه بر محور جغرافیایی ایران، در طول تاریخ در حال شکوفایی است.

اما احساس ضعف‌ها و ناامیدی‌ها: اولاً [این احساس] در همه نیست؛ امیدواری‌های جدی هم در جامعه شیعه پیدا شده و امید به عصر ظهور، امید به غلبه اسلام، دارد به‌طور جدی واقع می‌شود که این امیدها در چند دهه گذشته در مقیاس جهانی نبوده است. بنابراین من باز حرکت کلی را مأیوس‌کننده نمی‌دانم. [بله]، ممکن است ظواهری داشته باشد، [ولی] این ظواهر با بواطن خیلی فرق می‌کند. شما نگاه نکنید که حالا مثلاً ظاهر جوان‌ها دارد يك فرم دیگری می‌گیرد؛ اگر شما باطن آنها را بکاوید، می‌بینید که حقیقتی در باطن اینها در حال جریان است. بلکه حقیقت معنویت در کل عالم در حال شکوفایی است. بنابراین من این سخن را نمی‌فهمم که بگوییم به‌طور کلی یأس دارد حاکم می‌شود.

گرایش رهبران مذهبی به دنیا هم باز کلیت و تعمیم ندارد. البته جزو آفات جامعه روحانیت این هست

که به دنیا گرایش پیدا کند و [این امر] کم‌وبیش هم ممکن است در جاهایی پیدا شده باشد. این آفات هم باید حذف شود و طبیعتاً خود جامعه روحانیت بیش از همه باید به فکر اصلاح آن باشد، که کم‌وبیش هم هستند. [علی ای حال] این [آفت] را هم منکر نیستیم، اما [با این] حجمی [که] به آن داده می‌شود، نمی‌پسندم و غیرعادلانه می‌دانم. درست نیست که ما عامل اصلی بحران را این بدانیم؛ مسائل، بسیار گسترده‌تر از اینهاست. [بله]، ممکن است یکی از عوامل تأثیرگذار هم این باشد که بعضی از انسان‌ها به مسئولیت و رسالت خودشان، به‌خصوص نسبت به جایگاهشان، عمل نکنند.

اختلاف طبقاتی موجود در ایران هم ظهور همان تمدن سرمایه‌داری است، چیز دیگری نیست. تجربه‌ای است که ما بدست می‌آوریم و اتفاقاً خود این تجربه در جامعه علمی ما دارد حقایقی را آشکار می‌کند؛ یعنی در درون جامعه روشنفکری ما جریانی در حال شکل‌گیری و شکوفایی است که با کل جریان غرب مخالف است. نمی‌دانم شما آثار این دسته را مطالعه می‌کنید یا نه؟ این دسته در ایران در حال رشد هستند. من گمان می‌کنم ریشه آن هم همین است که احساس کرده‌اند این مناسباتی که نظام سرمایه‌داری می‌خواهد حاکم کند، مناسبات شایسته و صالحی نیست؛ یعنی دارند متوجه می‌شوند که کانون اصلی بحران، تمدن مادی است و دارند به‌طور جدی صف‌بندی می‌کنند. این جمع دارد گسترش پیدا می‌کند؛ نمونه‌اش شهید آوینی است. ریشه‌اش هم همین است که این جریان [تمدن مادی و نظام سرمایه‌داری]، تجربه شده و در تجربه خودش، به نتیجه مثبتی نرسیده است.

پس این جریان شکاف طبقاتی، واقعاً جریان نظام سرمایه‌داری است که در دوره بازسازی و اصلاحات، جامعه ما به‌شدت به‌سمت آن هدایت می‌شود. لازمه اقتصادی آن، همان اختلاف طبقاتی است. اتفاقاً این، هم يك تجربه تلخ است و هم یک تجربه شیرین تا مؤمنین بفهمند که بر مبنای مناسبات و نرم‌افزارهای تمدن مادی نمی‌شود تمدن الهی ساخت. این ادراک هم در جامعه روشنفکری ما دارد حاصل می‌شود.

**پرسش:** آیا ظهور ولایت ابلیس به اوج خود رسیده است یا نه؟

**پاسخ:** من گمان می‌کنم این مراحل، مراحل پایانی تمدن ابلیسی است؛ تلقی بنده، این است. شواهد و قرائنش را عرض کردم؛ البته شواهد و قرائن دیگری هم وجود دارد. فراگیر شدن تمدن مادی نسبت به همه شئون حیات بر محور پرستش انسان و نفس، علامت نقطه اوج ظهور ولایت ابلیس است.

**پرسش:** آیا اشارات دانشمندان و بزرگان به جنبش‌هایی همچون عدالت‌خواهی، همان ظهور ولایت

الهی است؟

**پاسخ:** جلوه‌هایی از گرایش به ولایت الهی دارد پیدا می‌شود که در قالب معنویت است. البته ابتدائاً لزومی ندارد که این گرایش‌ها کاملاً متعین باشد؛ یعنی لزومی ندارد گرایش به عصر ظهور، دقیقاً از آن نقطه آغازش، توجه به حضرت بقیت‌الله و پذیرش حضرت باشد. بلکه ابتدا در حیات بشری احساس تنگنای فطری [واقع] می‌شود؛ یعنی بشر در نقطه شکوفایی تمدن مادی، احساس نارضایتی می‌کند، رضایتمندی از این تمدن ندارد و کم‌کم این احساس در او زنده می‌شود که بریدن از آسمان، بریدن از هدایت‌های انبیا علیهم‌السلام، بریدن از معنویت و وحی و تعالیم الهی، برایش بحران معنوی و بحران مادی ایجاد کرده، [لذا] گرایش به معنویت شکل می‌گیرد. این گرایش به معنویت، به تدریج می‌تواند به گرایش به يك مکتب تبدیل شود.

بنابراین آغاز گرایش به معنویت، که گرایش به حقایق معنوی و گرایش به آموزه‌های ادیان الهی است، در کل دنیا به‌خصوص در غرب در حال شکل‌گیری است؛ یعنی بعد از اینکه بشر در يك دوره تجربه کرد که حیات اجتماعی خودش را از آموزه‌های دینی تخلیه کند، به نقطه بحران این حرکت رسیده و گرایش معکوس شروع شده است. البته این جریان و این گرایش هنوز با تبدیل شدن به يك مکتب مدون آسمانی فاصله دارد. در پدیده‌های تاریخی هم شما نباید عجله کنید، هر کدام عمر خودشان را دارند. ممکن است شما يك گیاه بهار را بکارید که همه دوره کاشت و برداشتش سه ماه باشد. ولی مثلاً وقتی يك درخت گردو می‌کارید، تا به ثمر برسد چند سال طول می‌کشد. درخت خرما پانزده سال طول می‌کشد تا به ثمر بنشیند. عمر پدیده‌ها با هم متفاوت است. عمر يك سلول را نمی‌شود با عمر یک انسان مقایسه کرد. سازوکارهایی که در رشد هر کدام از اینها هست، با یکدیگر تفاوت دارد. پس این [جریان‌ها و گرایش‌ها] هم که جزو حرکت کل تاریخ است، زمان متناسب با خودش را می‌برد.

اما به تعبیر من نقطه شکاف و تَرَک در پایه‌ها و دیواره‌های تمدن مادی به‌وجود آمده و از آن طرف هم سرآغاز يك انفجار معنوی و يك انفجار نورانی در عالم [فرا] رسیده است. البته رسیدن به دوره شکوفایی و جریان مکتب تمام‌عیار الهی بر ابعاد حیات بشر، زمان متناسب خودش را می‌طلبد.

**پرسش:** نقش مسلمانان در ایجاد ولایت الهیه چگونه است؟

**پاسخ:** بی‌تردید یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری این تمدن، مسلمان‌ها هستند. البته بر اساس تعالیم الهی، این تمدن، تمدنی جهانی است و سایر ملت‌ها هم در آن سهیم می‌شوند. گرچه يك تقابل

جدی اتفاق می‌افتد، ولی در این تقابل، با بیدارگری اسلامی، به‌خصوص در بیدارگری خود حضرت، [یک گرایش جهانی محقق می‌شود.] این‌طور نیست که همه ملت‌ها مقابل حضرت صف‌آرایی کنند. [بله،] قدرت‌ها می‌ایستند، اما ملت‌ها [به] طرف حضرت می‌آیند و آنها هم در فرایند شکل‌گیری عصر ظهور، مؤثرند. البته اینها بحث‌های تخصصی است و باید در جای خودش بحث شود.

**پرسش:** دانشگاه‌های موجود در کشور بر مبنای تمدن غرب بنا شده است؛ یعنی سیستم پاسخگویی به نیازهای علمی جامعه از نظر نوع و نحوه علوم ارائه‌شده، مطابق با آن تمدن است. آیا با چنین دانشگاهی می‌توان جامعه را به سمت جامعه مهدوی سوق داد؟

**پاسخ:** اگر ما سمت و شیب حرکتمان را به همان سمت علم سکولار غربی قرار بدهیم و برنامه‌ریزی ما برای توسعه تحقیقات و علم، همان برنامه‌ریزی باشد، حتماً به سمت تمدن مادی حرکت خواهیم کرد. شما که الان جزو طبقه دانشجویان هستید، در دهه آینده جزو مدیران کشور خواهید بود؛ اگر بنا باشد با همان فرهنگ سکولار جامعه را اداره کنید، به تمدن مادی می‌رسید. اصولاً آنچه تمدن مادی را شکل می‌دهد، ابتدا نظام مفاهیمی است که تولید کرده است؛ بر پایه همین نظام معلومات، ساختارهای اجتماعی را تعریف کرده، بعد محصولات را تولید می‌کند و این تمدن مادی را شکل می‌دهد.

ولی همین جامعه دانشگاهی ما با دو کار می‌تواند به سمت تمدن الهی حرکت کند. یکی اینکه به نقطه تفوق در این علم برسد. ما الان نسبت به علم موجود، تفوق نداریم، مصرف‌کننده هستیم؛ نه می‌توانیم فرایند تولیدش را بشناسیم، نه می‌توانیم مولدش باشیم. نمی‌گوییم در همه عرصه‌ها، [ولی] در خیلی عرصه‌ها این‌طور است. اگر ما با یک تلاش به نقطه‌ای برسیم که علم را بشناسیم و بدانیم چگونه علم تولید می‌شود و به مرحله‌ای برسیم که دیگر در علوم موجود مولد باشیم، آن وقت می‌توانیم از همین ذخیره‌ها و توانایی‌ها - نمی‌گوییم از مفاهیم علم سکولار، می‌گوییم از توانایی‌هایی که تولید می‌شود - و ترکیب آنها با انگیزه‌های الهی، جهت تولید علم را به سمت علم دینی و تمدن الهی ببریم. بنابراین جامعه دانشگاهی ما می‌تواند در فرایند تمدن‌سازی شرکت کند مشروط به اینکه رسالت خودش را تولید پایه‌های علمی یک تمدن الهی قرار بدهد، یعنی به یک جنبش نرم‌افزاری برای رسیدن به تمدن الهی معتقد باشد.

**پرسش:** آیا حرکت‌های پست‌مدرن آغازشده در غرب و به تبع آن در جهان، می‌توانند تعدیل‌کننده عمل کرده و فشارهای ناشی از مدرنیته را کاهش دهند و مردم جهان، دیگر نیاز به یک منجی الهی را احساس نکنند؟



**پاسخ:** نه، این طور نیست. بعضی‌ها به حرکت‌هایی مثل پست‌مدرنیسم در غرب دل بسته‌اند و می‌گویند بحران‌های فعلی جهان، مستند به مدرنیته است اما پست‌مدرن، بحران‌ها را حل می‌کند. حقیقت این است که این بحران‌ها به پایه‌های مفهومی مدرنیته و به فرهنگ مدرنیته برمی‌گردد. اومانیزم، راسیونالیزم و لیبرالیزم هم نتیجه‌اش همین بحران‌ها است. اگر غرب در ادامه راه خودش بخواهد بر همان بنیان‌ها حرکت کند، این بحران‌ها نهادینه‌تر می‌شوند. بنابراین پست‌مدرن، نمی‌تواند با گرایش به همان مبانی، بشر را نجات دهد بلکه بحران‌ها را شدیدتر هم می‌کند و به‌تعبیردیگر بشر را به آن جامعه موعود فطری‌اش نمی‌رساند.

[بله،] در جریان پست‌مدرنیته در غرب، گرایش به معنویت و ادیان توحیدی هم وجود دارد. البته این، گرایش غالب نیست ولی جزو گرایش‌های پست‌مدرنی است. این شعبه از گرایش به پست‌مدرن، زمینه ظهور در جهان است؛ یعنی ظهور معنویت در غرب به‌ویژه در میان اندیشمندان آنها، که یک موج جدی هم دارد برمی‌دارد، نشانه به‌پایان‌راه رسیدن این تمدن است. لابد کتاب «عصر امام خمینی» را دیده‌اید. من نمی‌گویم این کتاب از هر نظر کتاب جامع و قوی و خوبی است، ولی کتاب قابل مطالعه‌ای است. نمونه‌هایی که ارائه می‌کند، چینی‌هایی که از آنها در کنار هم دارد و جمع‌بندی که از این نمونه‌ها می‌کند، دورنمای خوبی را از جامعه غربی نشان می‌دهد. البته نمی‌خواهم بگویم آن مطالعات، مطالعاتی به‌روش علمی و آماری است؛ لذا [این طور نیست که] از هر نظر، کتاب مورد قبولی باشد. [اما] باینکه مطالعه آماری و مطالعه بر پایه نظریه و اثبات نظریه به روش‌های علمی ندارد، کتاب قابل مطالعه‌ای است. اگر مطالعه بفرمایید، می‌بینید گرایش به معنویت در بسیاری از اندیشمندان غرب دارد شکل می‌گیرد.

بنابراین يك گرایش در پست‌مدرن هست که گرایش به سمت ظهور است. [اما] گرایش‌های دیگر پست‌مدرنیسم، گرایش‌هایی نیستند که بشر را به يك نقطه موعود برسانند و بحران‌ها را برای بشر حل کنند. ریشه این بحران‌ها، در مفاهیم فرهنگی مدرنیته است؛ یا ما از آن مفاهیم روی می‌گردانیم و به‌طرف تعالیم انبیا علیهم‌السلام می‌آییم و حیات بشر را دوباره قدسی می‌کنیم - البته به يك شکل منطقی، نه به‌شکلی که کلیسا در قرون وسطی می‌خواست انجام بدهد - یا اینکه نه، دوباره به همان مفاهیم تکیه می‌کنیم. [قطعاً] تأکید بر آن مفاهیم [قبلی]، بحران‌ها را حل نمی‌کند. البته بعضی به این دل بسته‌اند و گفته‌اند بحران‌های مدرنیته، در ادامه خودش از طریق پست‌مدرنیسم حل می‌شود.

**پرسش:** در عصر ظهور، تحول احساس نیاز و ارضا در چه مواردی است؟

**پاسخ:** ببینید گاهی نیاز و ارضاء انسان، بر محور انانیت نفس شکل می‌گیرد، یعنی انسان دنبال ابتهاج به نفس است و می‌خواهد از اقتدار خودش لذت ببرد. گاهی هم دنبال ابتهاج به عبودیت است. سوم ندارد. جریان نیاز و ارضا مادی یعنی ما خودمان را در حد دنیا و در حد غرایز تعریف کنیم و دنبال توسعه نیاز و ارضاء غریزی خودمان باشیم، یعنی بخواهیم تنوع بهره‌وری و کیفیت بهره‌وری را در همین حد غرایز خودمان بالا ببریم. با این جریان نیاز و ارضاء مادی، حیات طیبیه در انسان ایجاد نمی‌شود و انسان، متوغل در لایه حیوانیت خودش می‌شود. ولی اگر بشر به سمت نیازهای برتری که در فطرت اوست حرکت کرد و تدریجاً حیات جدید در او دمیده شد، آن وقت احساس جدیدی پیدا می‌کند. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در کتاب الحجه، بابی را اختصاص داده‌اند به روحی که در ائمه علیهم‌السلام و اولیا هست. <sup>۱</sup> [در این باب،] جابر بن یزید جعفی روایتی را از وجود مقدس امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند؛ روایت لطیفی است. جابر از اصحاب سرّ امام صادق علیه‌السلام است؛ لذا در يك نقل می‌گوید حضرت بیست هزار روایت به من فرمودند و دستور دادند که آنها را بر احدی نقل نکنم. <sup>۲</sup> روایاتی که نقل کرده هم، خیلی فوق‌العاده است. <sup>۳</sup>

در این روایت <sup>۴</sup> از حضرت نقل می‌کند که فرمودند: بر اساس آیات سوره واقعه، انسان‌ها سه دسته‌اند:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَيْمَةِ عليه‌السلام».

۲. «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام بِسَعِينَ أَلْفِ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أَحَدٌ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا، قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقِرًا عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أَحَدٌ بِهِ أَحَدًا، فَرَبَّمَا جِئْتُ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ! قَالَ يَا جَابِرُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَخْرِجْ إِلَى الْجَبَانِ فَاحْفَظْ حَفِيرَةً وَ دَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام بِكَذَا وَ كَذَا»؛ رجال الكشي، ص ۱۹۴. کلینی این گونه نقل کرده: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام سَبْعِينَ حَدِيثًا لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۳. رجوع شود به: رجال الكشي، ص ۱۹۱، «في جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ».

۴. [بند پیش رو، مروری بر این روایت شریف است که استاد در ضمنش به آیات و روایات دیگری نیز اشاره می‌کنند:] «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ كَتَبْنَا أَرْوَاحًا ثَلَاثَةً \* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عليه‌السلام وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ حَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ

اصحاب یمن، اصحاب شمال، سابقون.<sup>۱</sup> سابقون، صاحب پنج روح هستند. [یکی] روح القدس که حقایق عالم را با او می‌فهمند. در روایت دیگری آمده: «رُوحُ الْقُدْسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَزْهُو»<sup>۲</sup>؛ این روح، غفلت ندارد، لهو و لعب ندارد، همه‌اش حقایق است. این روح، مختص به انبیا و اولیا است. روح دیگر، روح‌الایمان است که خوف خدا به‌وسیله این روح است، «فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ».<sup>۳</sup> اگر این روح در انسانی دمیده نشده باشد، تلقی [و درکی] از خوف خدا - آن خوف پاکی که انسان را هدایت می‌کند و یک نورانیتی در قلب انسان است - ندارد، اصلاً معنای خوف خدا (آن خوف سازنده) را هم نمی‌فهمند؛ اگر تلقی هم داشته باشند، تلقی غلطی است. [دیگری] روح القوه [است]، «فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»؛ روح‌القوه‌ای در آنها هست، لذا در بندگی، بسیار توانا هستند. انسان در مقابل برخی که در بندگی واقعاً توانا هستند، احساس عجز جدی می‌کند. [دیده‌اید قرآن می‌فرماید:] «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»<sup>۴</sup>؛ سحرها برای عبادت پهلو تهی می‌کنند و با خوف و شوق خدایشان را می‌خوانند. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ»<sup>۵</sup>؛ خوابشان، بیداریشان، خوراکشان و همه قوایشان تحت کنترلشان و در مسیر خداست. حضرت فرمود: در این [دسته سابقون]، روح‌القوه هست و به‌واسطه این روح، در بندگی توانا هستند. روح‌الشهوه در آنها هست که میل به بندگی و نفرت از عصیان و طغیان به‌واسطه این روح در آنها هست، «فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ».<sup>۶</sup> روح پنجم هم روح‌المدرج است، یک روح عمومی که رفت‌وآمدهای این دنیایی و خوردن و خوابیدن و خانه ساختن و نکاح و تمتعات مادی با آن است، «بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ».<sup>۷</sup> در مؤمنین، روح‌القدس نیست ولی

رُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمُدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱. «وَ كُنْتُمْ أَرْوَاجًا ثَلَاثَةً \* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ سوره واقعه، آیات ۱۱-۷.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْحَى عَلَيْهِ سِرَّهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرِبٌ وَ آتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ آمَنٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحَ الْقُدْسِ فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدْسِ فَصَارَ إِلَى الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدْسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَزْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهُو وَ تَلْهُو وَ رُوحُ الْقُدْسِ كَانَ يَرَى بِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳. «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ سوره سجده، آیه ۱۶.

۴. سوره ذاریات، آیه ۱۷.

چهار روح دیگر هست: روح الشهوه، روح الایمان، روح القوه و روح المدرج.

بنابراین حیات دیگری هم هست که این هم شعاع ولایت الهیه است. اگر این نور در جایی تجلی کرد، حیات می آید. قرآن می فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾؛<sup>۱</sup> اگر صبح کردید و دیدید این آب - که از لایه های باطنی عالم در سطح زمین ظهور کرده و مایه حیات شماس است - در زمین فرو رفته و پنهان شده است، چه کسی آن را در اختیار شما قرار می دهد؟ روایات این آیه را تفسیر می کند؛ می فرماید: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا»؛<sup>۲</sup> یعنی اگر صبح کردید و امامتان غایب شده بود. امام سرچشمه حیات است؛ اگر معارف از آستان او بر قلبی ریزش کند، به مرزی از حیات می رسد و روحی در او پیدا می شود که اصلاً تلقی او از عالم و از خودش و از نیازهایش عوض می شود و همه نیازهایش حول محور خدا شکل می گیرد. [این انسانی که به این مرتبه از حیات رسیده،] حتی وقتی غذا می خورد، باینکه تنعم مادی است، ولی ابتهاجش به خداست، نه به ماده. گاهی نیاز و ارضا مادی است، همه ابتهاجات هم مادی می شود؛ [ولی] گاهی حیات طیبه در انسان دمیده می شود که شعاع روح ولی الله است.

حضرت فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛<sup>۳</sup> اتصال روح مؤمن به روح الله، از شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. روح الله در روایات معنا شده؛ وجود مقدس و نورانی امیرالمؤمنین، امام الموحدين (علیه افضل صلوات المصلین) در يك روایت طولانی و بسیار عجیب فرمود: «فَتَحَنُّ رُوحِ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ»؛<sup>۴</sup> ما کلمة الله و روح الله هستیم. شدت اتصال مؤمن به

۱. سوره ملک، آیه ۳۰.

۲. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ فَقَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ يَقُولُ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرَامِهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَ اللَّهُ مَا جَاءَ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا بَدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶. در روایت دیگری که کلینی نقل کرده، آمده: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ قَالَ إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا عليه السلام وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي



آن روح، از شدت اتصال شعاع شمس به خود شمس بیشتر است. لذا در این انسان، حیات و معنویت و روح و نشاط پیدا می‌شود؛ اصلاً نوع نشاطش هم نشاط دیگری است، ابتهاجش هم ابتهاج دیگری است. چهار استغفاری را که در مناجات امام سجاد علیه السلام آمده است، ببینید. معنای استغفار این است که انسان احساس خسارت می‌کند.<sup>۱</sup> البته این مناجات هم [در واقع] برای ماست، مناجات‌های خود حضرت که نیست. [می‌فرمایند:] «وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ».<sup>۲</sup> خدایا! من در هر لذتی که ریشه‌اش در توجه و ذکر تو نبوده و ذکر غیر تو من را به ابتهاج و لذت رسانده، خسارت کرده‌ام؛ از این لذت‌ها استغفار می‌کنم. ظرفیت من بیش از این بود که به امور متحول و ناپایدار گره بخورم و از آنها لذت ببرم. روح می‌تواند به جایی برسد که تمام لذتش لذت ذکر باشد. نه اینکه غذا نمی‌خورد، بلکه وقتی هم غذا می‌خورد، لذت از ذکر می‌برد؛ یعنی توجه دارد که خدایی هست. ماده را نمی‌پرستد، غذا را نمی‌پرستد؛ آن را رزاق خودش نمی‌داند، بلکه خدا را رزاق می‌داند؛ خودش را محتاج به آن نمی‌بیند، محتاج به رحمت حق می‌بیند؛ رحمت حق را اصفا می‌کند و از اصفاء رحمت حق لذت می‌برد، نه از ماده. ربوبیت حق را لمس می‌کند و مبتهج به ربوبیت است؛ احساس می‌کند او دارد تغذیه‌اش می‌کند و رشدش می‌دهد. این دو نوع لذت است. در همه شئون همین طوری می‌شود. «وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ»؛ خدایا! از هر راحتی که ریشه‌اش در انس با تو نبوده، استغفار می‌کنم. خسته بودم، آرامیدم و از فرش و عرش و این چیزها لذت بردم؛ استغفار می‌کنم. پس انسان می‌تواند به جایی برسد که تمام راحتی‌اش راحتی در انس با خدا باشد؛ با حق مانوس باشد و این انس، مایه آرامش او باشد. «وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ»؛ خدایا! از هر نشاطی که به من دست داده و ریشه‌اش در نزدیکی به تو نبوده و من در قرب به غیر تو به نشاط رسیده‌ام، استغفار می‌کنم. پس همه سرور انسان می‌تواند سرور به قرب باشد. «وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»؛ از هر کاری که ریشه‌اش در فرمان تو نبوده و اشتغال به غیر تو بوده و نفس و دنیا و شیاطین و دیگران من را به آن کار تحریک کرده‌اند، استغفار می‌کنم؛ من خسارت کرده‌ام.

بنابراین انسان می‌تواند به جایی برسد که لذت ببرد اما لذت ذکر، سرور داشته باشد اما سرور قرب،

۱. «فَلَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ سوره اعراف، آیه ۲۳.

۲. [تعبیری در مناجات ذاکرین، مناجات سیزدهم از مناجات خمسه عشر].



راحتی داشته باشد اما راحتی انس. این در عصر غیبت برای خواص است. من گمان می‌کنم در عصر ظهور، چنین حالاتی برای عموم شیعه حاصل می‌شود. لذا جریان نیاز و ارضا به سمت دیگری می‌رود. همه، دنبال ابتهاج به قرب هستند.

انسانی هست که نیمه‌شب برمی‌خیزد و از مناجات نیمه‌شب لذتی می‌برد که دیگر حاضر نیست همه دنیا را با يك لمحهاش عوض کند؛ شما این لذت را چه می‌بینید؟ در حالات روحی مرحوم علامه طباطبایی نقل می‌کنند که فرموده بودند: «استاد من دستور مراقبه‌ای دادند و بعد فرمودند: در حین مراقبه، مکاشفاتی ملکوتی حاصل برایت می‌شود؛ اعتنا نکن و الا متوقف می‌شوی». ایشان فرموده بودند: «در حال ذکر بودم، حوریه بهشتی - که نمی‌شود بگویی توصیفش چیست، تا انسان نرسد قابل توصیف نیست - از جانب راست آمد و جامی به من تعارف کرد؛ من اعراض کردم. از جانب چپ آمد؛ اعراض کردم». بعد فرمودند: «این اعراض من در ذائقه او تلخی [و کدورتی] ایجاد کرد که هنوز در نظرم هست و ناراحتم!» این چیست؟ چه لذتی می‌برد که حاضر نیست این لذتش شکسته شود؟! «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان / قال و مقال عالمی می‌کشم از فراق تو». انسان به يك جایی می‌رسد که نفس فرشته هم مزاحم اوست. همه لذتش از حق است. روی زمین راه می‌رود اما در ملکوت عالم سیر می‌کند. این به خاطر حیات طیبه است. تا آن حیات هم نیاید، این توصیف‌ها راهگشا نیست. آن حیات، در عصر ظهور حاصل می‌شود. لذا جریان نیاز و ارضا تحت ولایت ولی‌الله، شکل دیگری پیدا می‌کند.

**پرسش:** آخرالزمان یعنی چه؟

**پاسخ:** عرض کردم آخرالزمان یعنی دوره آخرین. این دوره آخرین، يك مفهوم نسبی است. وقتی تاریخ مراحل را طی می‌کند و به نقطه اوج تمدن مادی می‌رسد، آن نقطه اوج تمدن مادی و امتلاء تاریخ از آن، می‌شود آخرالزمان.<sup>۱</sup> [باز] کل این مراحل تاریخ نسبت به عصر ظهور، می‌شود مقدمه؛ [از این

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَنْزِلُ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ النَّاسُ بِلَاءٍ أَشَدَّ مِنْهُ حَتَّى تَضِيقَ عَلَيْهِمُ الرَّحْبَةَ وَ حَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رَجُلًا يَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ لَا تَدْخِرُ الْأَرْضُ مِنْ بَدْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَ السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا يَعْيشُ فِيهِمْ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانًا أَوْ تِسْعًا يَمْتَمِّي الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتِ مِمَّا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْخَيْرِ»؛ بشارة المصطفى، ص ۲۵۰.

منظر، [اصل ظهور می‌شود آخرالزمان.<sup>۱</sup> حتی گاهی در ادبیات ما [تعبیر] آخرالزمان به قیامت هم اطلاق شده؛<sup>۲</sup> [یعنی] کل حرکت انسان در دار دنیا نسبت به آن مرحله کامل‌تر حرکت انسان در عوالم بعدی می‌شود ابتدا و مقدمه، و کل جریان عالم آخرت می‌شود آخرالزمان.

**پرسش:** علائم واقعی ظهور حضرت چیست و آیا تاریخی برای آن می‌توان تعیین کرد؟

**پاسخ:** ما نمی‌توانیم برای این حادثه، تاریخی معین کنیم [و بگوییم] که قطعاً در آن واقع شود.<sup>۳</sup> افق این حادثه عظیم در حدی است که از محدوده علم ما خارج است. مسائلی که در عالم واقع می‌شوند، افقی برای خودشان دارند و علم ما هم افق دارد. افق علم بشر به آن افق دست نمی‌یابد. حالا دلیلش باید باز شود. تاریخ ظهور جزو اسرار عالم است و در اختیار خود خدای متعال و حداکثر در اختیار خود ولی‌الله ﷺ است. حالا [اینکه] خواصی باشند که آن را بدانند، سخنی است ولی ظاهر بعضی روایات، این را [هم] نفی می‌کند؛<sup>۴</sup> معلوم نیست از دایره علم خدا و خود حضرت تجاوز کند.<sup>۵</sup> ولی علائمی را گفته‌اند. این علائم هم بیشتر هشدارهایی است برای ما تا آماده شویم.

تلقی من از علائم ظهور این است که بسیاری از اینها اسرارند. اهل راه، نیاز به نشانه دارند؛ لذا این نشانه‌ها را گفته‌اند. کسی که اصلاً دنبال راه نیست، نه نشانه را می‌فهمد و نه معنی دارد که نشانه را برایش بگویند. علائم ظهور هم باید طبقه‌بندی شود؛ یک دسته‌اش برای عموم شیعه است، یک دسته‌اش مخصوص خواص. در مراحل از تاریخ، رسالت‌هایی به دوش برخی گذاشته شده و علائم شناسایی آن مرحله را هم به آنها داده‌اند. تلقی من از علائم‌الظهور این است. لذا بسیاری از علائم‌الظهوری که گفته

۱. برای نمونه: «عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ لَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالْتَمُوا الْأَرْضَ وَ كَفُّوا حَتَّى تَجِيءَ أَمَارَاتُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۶۳.

۲. برای نمونه: «قَوْلُهُ ﴿وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿يَخْضَمُونَ﴾ قَالَ ذَلِكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُصَاحُ فِيهِمْ صِيحَةٌ وَ هُمْ فِي أَشْوَاقِهِمْ يَتَخَاصِمُونَ فَيَمُوتُونَ كُلُّهُمْ فِي مَكَانِهِمْ لَا يَرْجِعُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَى مَزَلِهِ وَ لَا يُوصِي بِوَصِيَّةٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾...»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْرَمٌ فَقَالَ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَتَنَبَّأُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مَهْرَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۶۸.

۴. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ وَقَّتَ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تَكْذِبَهُ فَلَسْنَا نُوَقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْفًا»؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۲۶.

۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۱، «باب التمحيص و النهي عن التوقيت و حصول البداء في ذلك».

شده. اسرارند. آدم هرچه هم می‌خواند، نمی‌تواند آنها را درست بفهمد. ولی يك سلسله علائم قطعی هست که آن علائم قطعی باید واقع شوند، مثل خروج سفیانی و صیحه آسمانی.<sup>۱</sup> اینها دیگر باید توضیح داده شود.

به نظر می‌آید يك سلسله علائمی هم که گفته‌اند، به‌طور جدی دارد در عالم محقق می‌شود. حتی من دیده‌ام بعضی از اهل معنا بین ظهور و قیام حضرت تفکیک می‌کنند؛ می‌گویند: قیام حضرت از مکه و کنار کعبه، دفعی است ولی ظهور، تدریجی است. ظهور، مثل طلوع خورشید است که دفعتاً وسط آسمان نمی‌آید. خورشید تدریجاً طلوع می‌کند و چشم‌ها را برای ظهور خودش آماده می‌کند. معتقدند ظهور حضرت واقع شده و تدریجاً حضرت دارد ظهور می‌کند، ولی هنوز به عصر قیام نرسیده‌ایم.

من هم این نظریه را به يك معنا می‌پسندم. شما برگردید به سی سال قبل؛ تشیع به‌عنوان يك مکتب رسمی اصلاً در دنیا شناخته نمی‌شد. شما از دایره کشورهای اسلامی بروید بیرون حتی در خود کشورهای اسلامی غیر شیعی بسیار اندک‌اند کسانی که اصلاً شیعه را بشناسند؛ ولی الان به‌عنوان يك مکتب رسمی در همه دنیا شناخته می‌شود. همه می‌دانند که امام (ره) یکی از پرچمداران تشیع در عالم بوده؛ حتی اگر در جنگل‌های آمازون هم بروید امام (ره) را می‌شناسند، به خوبی هم می‌شناسد. به‌عنوان يك انسان منجی هدایتگر! اینها آغاز ظهور است. معلوم نیست ظهور ابتدائاً معنایی داشته باشد. البته این ظهور وقتی به مرحله کمال خودش و انقلاب حضرت برسد، جریان عالم به شکل دیگری دگرگون می‌شود.

**پرسش:** علت فلسفی غیبت کبری حضرت چیست؟

**پاسخ:** در باب علت غیبت، ما باید تحلیل جامع کاملی از حرکت معصومین علیهم‌السلام داشته باشیم، [باید ببینیم] که حرکت معصومین علیهم‌السلام چطور عالم را به سمت کمال هدایت کرده است. من فقط دو روایت را تقدیم می‌کنم و به يك نکته اشاره می‌کنم.

در یک روایت لطیفی که از حضرت درباره علت غیبت سؤال می‌کنند، حضرت يك نکته عجیب را بیان می‌کنند؛ می‌فرمایند: «لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ»؛ به‌خاطر امری است که به ما اجازه نداده‌اند آن را برای شما آشکار کنیم. ما می‌دانیم، ولی اگر بگوییم، دیگر سرّ نیست. اصل غیبت، از اسرار است و

۱. «عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ حَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْضَمَاتٍ أَلْمَانِيَّةٍ وَوِ السُّفْيَانِيَّةِ وَوِ الصَّيْحَةُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَ الْحَسْفُ بِالْبَيْتَاءِ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۰.

نکاتش هم معلوم نمی‌شود. اصرار کرد و به حضرت عرض کرد: «آقا! حالا حکمتش را بگوئید». ما هم گاهی اوقات بین حکمت و علت فرق می‌گذاریم؛ این فرد هم می‌خواست همین کار را کند. گفت: «آقا! حکمتش چیست؟». حضرت فرمودند: «حکمتش هم مثل حکمت مسئله موسی علیه السلام و آن معلم الهی است؛ تا وقتش نرسد، معلوم نمی‌شود».<sup>۱</sup>

داستان موسی علیه السلام و معلم الهی را خدای متعال در سوره مباره کهف بیان می‌کند.<sup>۲</sup> حضرت موسی علیه السلام این پیغمبر اولوالعزم خدا، بعد از دریافت الواح تورات، وقتی که فهمید در فلان نقطه عالم در مجمع-البحرین يك معلم الهی هست، راه افتاد تا آن معلم الهی را پیدا کند. از روی علائق، معلم الهی را پیدا کرد و وقتی پیدا کرد، بنای شاگردی گذاشت. موسی پیغمبر اولوالعزم خداست؛ عرض می‌کند یا می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ تُرْشِدًا﴾؛ اجازه می‌دهی دنبالت بیایم تا از آن رشادت‌ها و رشد‌هایی که به آنها رسیده‌ای و رشید شده‌ای، به من هم چیزی یاد بدهی؟ فرمود: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛ تو هم پای من استقامت نمی‌کنی. چرا؟ ﴿وَ كَيْفَ نَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾؛ [در] چیزی که خبرویت نداری و نمی‌فهمی، نمی‌توانی صبر کنی؛ عمل من با ترازوی تو یکی نیست. موسای کلیم اصرار کرد؛ این معلم الهی هم فرمود: شرطش این است که سؤال نکنی و هرچه دیدی حرفی نزن؛ به وقتش من برایت می‌گویم. موسای کلیم با او تعهد کرد و به‌راه افتاد. سوار کشتی شدند. کشتی برای يك عده فقیر بود. این معلم الهی شروع کرد به سوراخ کردن و خراب کردن کشتی. موسای کلیم صدایش درآمد، فرمود: ﴿أَخْرَفْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾؛ می‌خواهی اینها را غرق کنی! آیا بد کاری کرده‌اند ما را سوار کرده‌اند؟! فرمود: ﴿أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛ نگفتم تو نمی‌توانی هم‌پای من راه بیایی؟! موسای کلیم علیه السلام عذرخواهی کرد، تعهد کرد، دوباره راه افتادند. قرآن می‌فرماید رسیدند به انسانی که به‌حسب‌ظاهر بی‌گناه بود. این معلم الهی او را از پا درآورد. کمااینکه جناب عزرائیل در روز، هزارها نفر را قبض روح

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنَ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي عَيْبَتِهِ؟ قَالَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي عَيْبَتِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ؛ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ طُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخَضِرُ علیه السلام مِنْ حَزَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا. يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲. رجوع شود به: سوره کهف، آیات ۶۰-۸۲.

می‌کند؛ [صرف] این [قبض جان] که مهم نیست؛ مهم این است که به اذن خدا باشد. موسای کلیم علیه السلام فرمود: ﴿أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بَعِيرٍ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا نُكْرًا﴾؛ آدم بی‌گناه را می‌کشی؟! معلم الهی فرمود: «نگفتم نمی‌توانی با من راه بیایی؟!» موسای کلیم علیه السلام فرمود: «این آخرین تعهد ماست؛ اگر نتوانستیم، دیگر با شما راه نمی‌آیم». رفتند وارد قریه‌ای شدند. حالا توضیح این مطلب که وارد قریه شدند یعنی وارد چه جایی شدند، بماند. قرآن می‌فرماید اینها گرسنه بودند و مردم آن قریه اباء کردند از اینکه آنها را پذیرایی کنند. موسای کلیم علیه السلام و این فرد از روستا بیرون آمدند. در خروجی این قریه، با دیواری مواجه شدند که در حال ریختن بود. این معلم الهی آستین را بالا زد و شروع کرد به بالا بردن دیوار. موسای کلیم علیه السلام گفت: «آقا! آدم برای این مردم که مجانی کار نمی‌کند. ما امتحانشان کردیم. کار کردن مجانی و بخشش، جا دارد». این، شاقول موسای کلیم علیه السلام بود. معلم الهی فرمود: «هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ﴾؛ ما اینجا از هم جدا می‌شویم، حالا بگذار برایت بگویم چرا این کارها را کردم. یکی یکی توضیح داد. پشت سر آن کشتی يك دولتی بود که جنگ دریایی داشت و کشتی‌ها را می‌گرفت. من می‌خواستم آنها در این کشتی طمع نکنند؛ چون ساکنان کشتی فقیر بودند و سرمایه‌شان برایشان حفظ می‌شد. خوب، موسای کلیم علیه السلام که این را نمی‌دید. يك مأموریت الهی بود. فلان جوان هم که کشتن این نقطه‌ضعف‌ها را داشت؛ خودش نقطه-ضعف داشت، مایه انحراف پدر و مادر مؤمنش هم می‌شد. خدا جای او را برای پدر و مادرش پر می‌کند. زیر این دیوار هم گنجی بود؛ این گنج از اموال بچه‌های یتیمی است که پدرشان از مؤمنین بود؛ من می‌خواستم این ثروت برای آنها محفوظ بماند و به‌تاراج نرود. حالا من نمونه‌های کوچکش را عرض کردم. بعد حضرت فرمودند: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾؛ مهم‌تر این است که من مأمور خدا بودم. تو می‌دانستی من معلم الهی هستم و از طرف خودم کار نمی‌کنم. حالا من به‌اذن خدا يك قبض روحی کردم؛ جناب عزرائیل هزاره‌ایش را در روز می‌کند؛ این که اعتراض ندارد.

پس حضرت فرمود: «همین طوری که حکمت این کارها برای موسی علیه السلام معین نشد الا بعد الفراق، حکمت غیبت هم معین نمی‌شود الا بعد از ظهور»؛ یعنی اسراری هست که اگر شما بفهمید، تحمل نمی‌کنید، فاش می‌کنید، کار را خراب می‌کنید. این، جان کلام است. یعنی حضرت يك مأموریت‌هایی در غیبت دارد که اگر ما بفهمیم، آنها را خراب می‌کنیم.

دعای عصر غیبت که مرحوم محدث قمی در آخر مفاتیح نقل کرده‌اند را ببینید؛<sup>۱</sup> خیلی دعای عجیبی

۱. «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُوكَ فَاللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُوكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفْنِي رَسُوكَ لَمْ أَعْرِفْ»



است. من به همه توصیه می‌کنم حتماً روزی يك بار این دعا را بخوانید و با توجه هم بخوانید؛ حتماً سطح نیازتان در عالم عوض می‌شود و تلقی‌تان از عالم و حقایق عالم و حرکت تاریخ تغییر می‌کند. آنجا به خدا عرضه می‌داریم: «أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِرِّهِ [صَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ]؛ خدایا! تو بر اساس يك حکمتی به ولی خودت اذن نمی‌دهی که ظهور کند و ولایت تو را اظهار کند، به ما هم تحمل بده. «حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَتْ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلَتْ»؛ تا دیگر دلم نخواهد آن چیزی که تو عقب می‌اندازی جلو بیافتد [و آن چیزی که تو جلو می‌اندازی عقب بیافتد]؛ [یعنی] محبت من با تو هماهنگ شود. در عصر غیبت، [داشتن] این [محبت]، صبوری می‌خواهد. یکی از ارکان انتظار صبوری است. از خدا می‌خواهیم: میل من با تو یکی شود؛ آنچه تو عقب می‌اندازی، من نخواهم جلو بیفتد و آنچه تو می‌خواهی جلو بیفتد، من نخواهم به تأخیر بیفتد. «و لَا أَكْشِفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا أُبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَ»؛ آنچه را تو پوشانده‌ای، من نخواهم افشا کنم و در آنچه تو کتمان کرده‌ای، سرک نکشم.<sup>۱</sup>

بعضی‌ها در جبهه منتظر شب حمله بودند، مدت‌ها لحظه‌شماری می‌کردند. آن فرماندهی هم که در اتاق جنگ نشسته بود منتظر بود، ولی همه ابعاد جنگ را می‌دید و زمان‌بندی می‌کرد. اگر این رزمنده تحمل نداشت، سرک می‌کشید، می‌فهمید، تحمل ننگ داشتن آن را [هم] نداشت، [لذا] افشا می‌کرد. اگر اهل سرّ شدیم، این اسرار به دست‌مان می‌رسد. یک کلمه: تا اهل سرّ نشویم، اسرار فهمیده نمی‌شود. اصل مسئله، این است. ولی اجمالش این است که بلوغ شیعه در معرفت امام علیه السلام برای ظهور حضرت، نقش اصلی دارد. حالا توضیحش بماند. یعنی ما [باید] در معرفت امام به نقطه‌ای از بلوغ برسیم که وقتی امام ظهور می‌کند، بتوانیم ولایت او را برداریم؛ چون «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا

حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَّيْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِثَّنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا تُرِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي...»؛ مصباح المنهجد، ج ۱، ص ۴۱۱؛ مفاتیح الجنان، ملحقات، دعایی که در زمان غیبت باید خواند (دعای یکی مانده به آخر).

۱. «اللَّهُمَّ فَجِّبْنِي عَلَى دِينِكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ لِيَنَّ قَلْبِي لَوْلِيٍّ أَمْرَكَ وَ عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ بَشِّبْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنِّي عَنْ خَلْقِكَ فَإِذْنِكَ غَابَ عَنِّي بَرِّيَّتِكَ وَ أَمْرَكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِرِّهِ فَصَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَتْ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلَتْ وَ لَا أَكْشِفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا أُبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أَنَارِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَوْصُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ».

مَلِكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ»<sup>۱</sup>.

تحمل ولایت ولی الله کار آسانی نیست. جاهایی هست که به سلمان هم فشار می آید،<sup>۲</sup> به مالک اشتر هم فشار می آید.<sup>۳</sup> تحمل ولایت، سخت است. خود امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای احراق بیت، راضی به قضاء الله بود؛ نه به کار دشمن، [بلکه] به قضاء الله. ولی [یکی] مثل ابودر، نمی توانست تحمل باطنی کند. این است که معرفت امام علیه السلام و ولایت او در عصر غیبت، رشد می کند.

الآن همه ما تقریباً بلااستثناء با اختلاف درجاتمان - پایین ترینش من، شما همه با درجات بالاتر - معتقدیم «امام، حاضر و غائب ندارد؛ امام، زنده و مرده ندارد؛ وقتی امام معصوم علیه السلام ظهور کرد، هرچه گفت، باید بدون چون و چرا قبول کنیم». آیا اینها را قبول داریم یا نداریم؟ این [اعتقاد] چطور حاصل شده است؟ با برهان یا با یک حرکت تاریخی؟ غیبت تاریخی حضرت در یک برنامه ریزی و هدایت تاریخی، این معرفت را جاری کرده؛ ما را به نقطه ای رسانده که [چیزهایی را اعتقاد داریم که بسیاری از] اصحاب کنار امام صادق علیه السلام آنها را قبول نداشتند. لذا ائمه علیهم السلام معرفت خودشان را برای خواص اصحابشان می گفتند؛ همین چیزهایی که امروز همه ما معتقدیم، [آن موقع فقط برای خواص بوده]. این، خصلت عصر ظهور است.

حالا اینکه عصر ظهور و هدایت حضرت در عصر ظهور چطور ما را به این نقطه رسانده، بماند. هدایت

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد علیهم السلام أن أمرهم صعب مستصعب».

۲. «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ... فَأَمَّا سَلْمَانُ فَإِنَّهُ عَرِضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنْ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لِأَخَذَتْهُمْ الْأَرْضُ وَ هُوَ هَكَذَا فَلَبَّ وَ وَجِئَتْ عُنُقُهُ حَتَّى تَرَكَتْ كَالسَّلَقَةِ فَمَرَّ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا مِنْ ذَلِكَ بَاعِعْ! فَبَاعَ...»؛ رجال الكشي، ص ۱۱.

۳. رجوع شود به: وقعة صفین، ص ۴۹۰، «رفع المصاحف و مراسلة علي علیه السلام و معاوية». [بعد از ماجرا، در روایتی نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک را این گونه توصیف فرمودند:] «عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ لِمَا كُتِبَتْ الصَّحِيفَةُ: إِنَّ الْأَشْتَرَ لَمْ يَرْضَ بِمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَ لَا يَرَى إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ! فَقَالَ عَلِيُّ: بَلَى إِنَّ الْأَشْتَرَ لَيَرْضَى إِذَا رَضِيَتْ وَ قَدْ رَضِيَتْ وَ رَضِيَتْمْ وَ لَا يَصْلُحُ الرَّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ يُعْضَى اللَّهُ وَ يُعَدَّى مَا فِي كِتَابِهِ وَ أَمَا الَّذِي ذَكَرْتُمْ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِي وَ مَا أَنَا عَلَيْهِ فَلَيْسَ مِنْ أَوْلِيَاكَ وَ لَيْسَ أَحْوَفُهُ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ اثْنَيْنِ بَلْ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ وَاحِدًا يَرَى فِي عَدُوِّهِ مِثْلَ رَأْيِهِ إِذَنْ لَخَفْتُ عَلَيَّ مَوْتُكُمْ وَ رَجَوْتُ أَنْ يُسْتَبْتَمَ لِي بَعْضُ أَوْلَادِكُمْ وَ أَمَا الْقَصِيَّةُ فَقَدْ اسْتَوْتَقْنَا لَكُمْ فِيهَا فَقَدْ طِمَعْتُ إِلَّا تَصَلُّوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ وقعة صفین، ص ۵۲۱.

حضرت در عصر ظهور، بر سر شیعه بوده است. [خود حضرت در آن توقیع] فرمود: ما از شما غافل نیستیم. «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»<sup>۱</sup> اگر سرپرستی ما نباشد، شما جمعیت اندکی هستید که شیطان می‌خواهد بساطتان را جمع کند، انگشت اشارت همه شیطنتها هم به سوی شماست، آن وقت روزگارتان را سیاه می‌کردند. شما الآن ببینید صهیونیستها که محور قدرت در دنیا هستند، دقیقاً متوجه‌اند که اسلام انقلابی، ریشه‌اش در تشیع است. تشیع هم آنچه در فرهنگش وجود دارد، فرهنگ عاشورا و فرهنگ مهدویت است. آنها دنبال محو این اندیشه و تفکرند. هر روز هم این اندیشه دارد شکوفاتر می‌شود. دشمن با تمام توان دارد کار می‌کند، ما هم که غافلیم! این طور نیست؟! هرچه آنها هوشیارانه عمل می‌کنند، ما خواهیم! [پس] دست تدبیر دیگری است که کار را جلو می‌برد. البته گاهی به اسم ما هم تمام می‌شود.

۱. «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.



گفتار ۲

## نقش جامعه مؤمنین در تحقق ظهور

مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۰/۱۱/۲۶





### ۱. نقش اراده‌های انسانی در تحولات تاریخی (از منظر فلسفه تاریخ)

موضوعی که فرمودند بحث کنیم «نقش اراده‌های اجتماعی در تحقق حقیقت عصر ظهور» است. عنایت دارید که اولاً این مسئله در مقیاس فلسفه تاریخی است، یعنی یکی از گزاره‌های فلسفه تاریخی است، از سنخ مباحثی است که باید ذیل فلسفه تاریخ بحث شود. طبیعتاً بسیاری از مفروضاتی که دارد، کلامی است و باید در علم کلام مورد دقت قرار بگیرد و در نظریه‌ای که در فلسفه تاریخ ارائه می‌شود، منظم شود. برهمن اساس رویکردهای مختلف در فلسفه تاریخ، تکامل تاریخ اجتماعی بشر را متفاوت تحلیل کرده‌اند.

#### - تحلیل‌های جبری از تحولات تاریخی

بعضی از تحلیل‌هایی که شده، تحلیل‌های کاملاً جبری است که گاهی جبر مادی است و گاهی می‌شود حتی به جبر الهی هم از آن تعبیر کرد.

مثلاً ماتریالیسم تاریخی مارکسیست‌ها، نظریه‌ای بود که تحول و تکامل تاریخ را به جبر مادی برمی‌گرداند. [طبق این نظریه،] تکامل ماده با تضاد درونی که در متن ماده هست، رقم می‌خورد تا به حیات و جامعه منتهی می‌شود؛ بنابراین تکامل اجتماعی انسان هم ظهور تکامل ماده است که آن هم در یک فرایند جبری تاریخی اتفاق می‌افتد. در این جبر تاریخی - اگر شما خوب عنایت کنید - اراده‌های انسانی تابعی از تحولات تاریخی ماده هستند؛ یعنی ماده در بستری پیچیده‌تر می‌شود و این پیچیدگی در اراده‌های انسانی ظهور پیدا می‌کند. اراده‌های انسانی به‌خصوص با روابط اجتماعی ساخته می‌شوند؛ انسان دارای فطرت و دارای اختیار و اراده نیست بلکه تحولات جامعه مبتنی بر تحولات مادی، در رفتار

انسان و در اراده انسان و در مطالبات انسانی ظهور می‌کند.

به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم: در دوره‌ای که ابزار نیست، زندگی انسان اشتراکی است. بعد وقتی روابط تولیدی تغییر می‌کند، روابط اجتماعی هم تغییر می‌کند؛ یا به‌تعبیر ناتمام، تغییر ابزار تولید، نوع دیگری از رفتار را در انسان شکل می‌دهد. به‌تعبیر مرحوم شهید مطهری، انسان ملعبه ابزار تولید می‌شود و دیگر، ابزار تولید هستند که طبقات اجتماعی را شکل می‌دهند و این تضاد طبقاتی است که تاریخ را پیش می‌برد و مالکیت و دولت شکل می‌گیرد و در یک فرایند جبری به دوره‌ای می‌رسید که از آن به‌عنوان جامعه موعود یا کمون ثانوی یاد می‌کنند.

پس در این نگاه، انسان، دارای فطرت و مطالبه فطری نیست بلکه تابع اقتضائات و شرایط و تابع پیچیده‌تر شدن ماده و تابع روابط تولیدی است، لذا گاهی به این طبقه وابسته می‌شود و گاهی به طبقه دیگر. تاریخ اجتماعی بشر در یک مسیر جبری پیش می‌رود. حتی کسانی که از آنها به نام نوابغ یاد می‌کنند هم، تمام ظرفیتشان تابع تکامل ماده و تابع روابط اجتماعی است؛ یعنی روابط اجتماعی است که در نوابغ انعکاس پیدا می‌کند، در فیلسوفان و هنرمندان و امثال اینها ظهور می‌کند. این، یک نگاه است که براساس آن شما جبر تاریخی را بر اراده انسان حاکم بدانید و پایگاه این جبر را هم به ماده و تکامل جبری ماده برگردانید.

نگاه دیگری هست که براساس آن ما عالم ماده را ظهور عالم غیب و تجلی عالم غیب بدانیم و بگوییم این عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، تجلی عالم الهی است؛ [اما] درعین‌اینکه [عالم ماده را] تجلی عالم الهی می‌دانیم، یک نوع جبر الهی را بر عالم حاکم کنیم و بگوییم ما هیچ اختیاری نداریم، [بلکه] جریان اراده الهی است که بر عالم حکومت می‌کند. در این نگاه ما از یک زاویه، مسئله را حل می‌کنیم؛ یعنی نظام آفرینش را براساس نظریه تجلی غیب در شهود تحلیل می‌کنیم و نظریه استقلال و استغناء ماده را نمی‌پذیریم، اما درعین‌حال باز معتقدیم که نوعی جبر بر تکامل حیات اجتماعی انسان، حاکم است و آن، جبر الهی است. اسماء الهی ظهور و تجلی می‌کنند و هر اسم، دولتی دارد و این عالم، مظهر آن اسماء است؛ دولت اسماء است که در عالم شکل می‌گیرد.

بنابراین تحولات تاریخی، مستند به ظهور اسماء می‌شود و به‌یک‌معنا ممکن است در آن، نقش اراده‌های اجتماعی انسان نادیده گرفته شود. نمی‌خواهم بگویم تحلیل عرفانی، همیشه ملازم با نادیده-گرفتن نقش اراده‌های انسانی است ولی این هم یک شکل است که ما در تکامل تاریخ و تحولات

تاریخی، نقش اراده‌های انسانی را نادیده بگیریم.

### - نقش آفرینی نظام‌مند اراده‌های انسان در تحولات تاریخی

اما براساس نگاه درست به تکامل تاریخ اجتماعی انسان که مبتنی بر معارف قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام است، تکامل اجتماعی انسان درعین‌اینکه مستند به اراده ربوبی است، به‌گونه‌ای نیست که اراده‌های انسانی مجبور باشند و [عالم] در مسیری جبری، به‌سمت تکامل تاریخ حرکت کند. به‌تعبیردیگر در این نظریه گرچه اصل آفرینش، مستند به فعل خدای متعال و مخلوق خدای متعال است، تکامل آفرینش هم به ربوبیت خدای متعال مستند می‌شود ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup>. تکامل انسان و تاریخ اجتماعی او و هدایتش به‌سمت آن نقطه مطلوب با ربوبیت الهی واقع می‌شود؛ یعنی این‌طور نیست که تکامل، مستند به خود دستگاه آفرینش باشد، [بلکه] تکامل آفرینش تکاملی است که از بیرون برای دستگاه آفرینش رقم خورده است. به‌تعبیردیگر آن اراده‌ای که اراده محوری در تکامل عالم است، اراده حضرت حق و ربوبیت اوست و هیچ چیزی هم درمقابل آن اراده نمی‌تواند مقاومت کند و مسیر کلی عالم را تغییر دهد.

اما معنای این حرف این نیست که در درون حرکت عالم به‌سمت آن کمال، نقشی برای اراده مخلوقات و به‌ویژه اراده‌های انسانی درنظر گرفته نشده باشد. اراده‌های انسانی، نه اراده اصلی در تکامل تاریخ‌اند به‌طوری که بتوانند مسیر حرکت عالم را به‌سمت قرب کور کنند یا انحراف اساسی در عالم ایجاد کنند و نه از آن طرف مجبور مطلق‌اند [به‌گونه‌ای] که یک فرایند جبری بر این مسیر حاکم باشد. بلکه اراده‌های انسانی حضور دارند و این اراده‌ها غیر از اینکه در قالب اراده‌های فردی اعمال می‌شوند، شکل اراده‌های اجتماعی هم به خودشان می‌گیرند. اراده‌ها با یکدیگر هم‌سویی و همراهی پیدا می‌کنند و از همراهی آنها، همدلی و همفکری و همکاری پیدا می‌شود. بعد جوامع شکل می‌گیرند و اراده‌های اجتماعی تحقق پیدا می‌کنند که چیزی فراتر از اراده‌های فردی انسان‌ها هستند. اراده‌های فردی به-صورت جزیره‌ای اعمال می‌شوند ولی اراده اجتماعی برآیند اراده‌های فردی است. وقتی اراده‌ها هم‌سو و هم‌جهت می‌شوند و طبیعتاً بین این اراده‌ها و اختیارات انسانی، همدلی و همفکری و همکاری اتفاق می‌افتد، براساس انگیزه و دغدغه مشترک و با نقشه واحد و فعالیت هم‌سنخ، رفتار اجتماعی اتفاق می‌افتد. این اراده‌های اجتماعی انسان که به هم متقوم شده‌اند و جامعه درست کرده‌اند، اینها هم در

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

حرکت تاریخ نقش دارند. از همین جاست که اراده‌های انسانی هم، می‌توانند حق و باطل شوند و جوامعی شکل بگیرد که برخی از آنها مسیرشان حق است و برخی مسیرشان باطل؛ یعنی [مثلاً] انحراف در مسیر پرستش و بندگی فرض می‌شود، طغیان فرض می‌شود، استکبار فرض می‌شود و جریان استکبار تبدیل می‌شود به یک جریان اجتماعی و تاریخی. این معنایش نقش اراده انسان در مسیر حرکت تاریخ است.

اما برای همین اراده‌های انسانی - که می‌گوییم در تاریخ و تحولات آن، نقش دارند - باید یک نظام تاریخی تعریف کنیم. وقتی وارد فلسفه تاریخ می‌شویم، می‌بینیم اراده‌هایی که در مسیر تاریخ در شکل-گیری جامعه بشری و تحولات اجتماعی آن نقش ایفا می‌کنند، اراده‌های موازی و هم‌عرض نیستند به-طوری که همه اراده‌ها یکسان نقش ایفا کنند، بلکه اراده‌ها دارای سطوح مختلفی هستند؛ یک نظام اراده در جبهه حق و همچنین در جبهه باطل شکل می‌گیرد که اراده‌ها در آن نظام‌ها نقش خاص خودشان را بازی می‌کنند و سطح دخالتشان در تحولات، سطح یکسانی نیست.

#### - تحقق نظام اراده‌ها در قالب دو جریان حق و باطل

در این نگاه اگر بخواهیم تأمل کنیم، یک نکته این است که بعضی از اراده‌ها اراده‌های محوری در تحول تاریخ هستند. یعنی در جریان حق، [اراده‌هایی وجود دارند که] محور پرستش تاریخی و محور بندگی و محور توحید هستند. «بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ ... لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ». <sup>۱</sup> اراده اولیاء الهی بر محور اراده نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان، <sup>۲</sup> محور اصلی اراده‌های انسانی هستند و اراده‌های انسانی را در مسیر تکامل پرستش و مسیر تقرب مدیریت و راهبری می‌کنند. کما اینکه در دستگاه باطل هم اراده‌هایی که خوی استکباری دارند و با هم هم‌جهت می‌شوند و یک جامعه تاریخی باطل ایجاد می‌کنند، بر محور اولیاء طاغوت شکل می‌گیرند. خود اولیاء طاغوت هم دارای یک نظام هستند، همین‌طور که دستگاه انبیا <sup>۳</sup> دارای یک نظام است. محور دستگاه انبیا <sup>۴</sup>، نبی اکرم ﷺ هستند. اینها قابل اثبات است و از ادله بدست می‌آید. معارف ما لبریز از این مطالب است و می‌توان اثبات کرد که محور جریان حق، یعنی محور اراده‌های انبیا <sup>۵</sup> و هماهنگی آنها، دستگاه نبی اکرم ﷺ است. یعنی انبیا اولوالعزم <sup>۶</sup> که محور حرکت تاریخ‌اند و سرحلقه‌های تکامل ادیان - یعنی تکامل ظهور غیب در عالم انسانی - هستند،

۱. «عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ... بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ»؛ التوحید، ص ۱۵۲. این مضمون به شکل‌های مختلف در کتب معتبر کافی (برای نمونه: ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۹۳) و بصائر الدرجات (برای نمونه: ص ۶۱ و ۶۴) نیز وارد شده است.



بر محور نبی اکرم ﷺ حرکت می‌کنند.

روایاتش را ملاحظه فرموده‌اید که میثاق نبوت نبی اکرم ﷺ و ولایت اهل بیت ﷺ، از انبیاء بیش از همه گرفته شده و از انبیاء اولوالعزم ﷺ بیش از مابقی گرفته شده است.<sup>۱</sup> ذیل آیه ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾<sup>۲</sup> در بصائرالدرجات و کافی شریف روایت است که از انبیاء اولوالعزم ﷺ نسبت به معصومین به‌ویژه وجود مقدس امام زمان ﷺ میثاقی گرفته شده و آنها اقرار کرده‌اند و این حقیقت در وجودشان مستقر شده و قرار پیدا کرده است.<sup>۳</sup> لذا ایشان می‌توانند مستتر امر الهی در عالم باشند؛ اگر ائمه معصومین ﷺ «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ» هستند،<sup>۴</sup> آنها هم مستتر در ولایت معصوم ﷺ هستند. لذا محور تکامل تاریخ‌اند.

پس در جبهه حق، نظام اراده‌های انسانی وجود دارد و اراده‌ها نه به‌صورت هم‌سنگ و یکسان بلکه در یک دستگاه عمل می‌کنند. فرض کنید امتی که ذیل موسای کلیم ﷺ حرکت می‌کنند و با این پیغمبر محشور می‌شوند، اگر مؤمن به موسای کلیم باشند، حتما مؤمن به امیرالمؤمنین ﷺ و نبی اکرم ﷺ هم هستند. حتماً روایاتش را ملاحظه فرموده‌اید؛ همه مؤمنین امم گذشته، به امیرالمؤمنین ﷺ ایمان دارند، «حُبُّ عَلِيِّ إِيْمَانٍ وَ بَعْضُهُ كُفْرٌ»<sup>۵</sup> مؤمنین آنها همه محب حضرت و متولی به ایشان هستند.<sup>۶</sup> لذا وقتی

۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم ﷺ على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولي العزم إنما صاروا أولي العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

۲. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ. وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. برای نمونه: «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعَزْمِ أَنْتِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لِأَهْلِ أَمْرِي وَ حُرَّانِ عِلْمِي ﷺ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرَ بِهِ لِذِينِي وَ أَظْهَرَ بِهِ ذَوْلِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَفَرُّنَا يَا رَبُّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدِ آدَمُ وَ لَمْ يُفَرِّ فَتَبَّتِ الْعَرِيْمَةُ لَهُوْلَاءِ الْحَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ. وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ الكافي، ج ۲، ص ۸. همچنین رجوع شود به: بصائرالدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد ﷺ من ولاية أولي العزم لهم في الميثاق و غيره».

۴. تعبیری در زیارت جامعه کبیره: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْصَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُحْلِصِينَ فِي تَوْجِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

۵. روایت نبوی مشهوری است که در کتب شیعه و عامه به کثرت نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله عليه و أن حبه إيمان و بغضه كفر و نفاق...».

۶. برای نمونه: «عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ﷺ لِمَ صَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بَيْنَ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قَالَ لِأَنَّ حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَ بَعْضَةَ كُفْرٍ وَ إِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ وَ خُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ فَهَوَّ ﷺ قَسِيمٌ

در صف قیامت حضور پیدا می‌کنند، در ذیل نبی خودشان می‌آیند<sup>۱</sup> اما جزو امت و جامعه نبی اکرم ﷺ هم هستند.<sup>۲</sup>

بنابراین افراد، ذیل یک امت خاص و آن امت در ذیل یک امت جامع قرار می‌گیرند. در آن امت خاصی هم که هستند، باز اراده‌ها یکسان نیستند؛ بعضی‌ها ولات اجتماعی هستند، بعضی‌ها تحت تولی هستند. ولی بالاخره یک نظام اراده اجتماعی شکل می‌گیرد. این نظام اراده‌های اجتماعی - که براساس سرپرستی و پذیرش آن سرپرستی عمل می‌کنند - در مسیر حرکت تاریخی حضور دارند و نقش ایفا می‌کنند.

کما اینکه در جبهه باطل هم همین‌طور است. در جبهه باطل، اراده‌ها به‌صورت اراده‌های اجتماعی و اراده‌های اجتماعی هم در یک بستر اراده تاریخی و بر محور ولات تاریخی و اجتماعی نقش ایفا می‌کنند. پس براساس معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) اراده‌های انسانی نقش دارند و لذا حق و باطل در تاریخ به‌وجود می‌آید و استکبار و عبودیت صورت می‌گیرد. جریان استکبار و عبودیت هم به‌صورت یک جریان جزیره‌ای نیست بلکه به‌صورت اراده‌های تاریخی و اجتماعی به‌هم پیوند می‌خورند و جریان تاریخی حق و باطل شکل می‌گیرد. سرانجام، این اراده‌های اجتماعی حق است که با امداد الهی به غلبه مطلق می‌رسند و بعد، عصر ظهور و رجعت و دوره قیامت و مراحل بعدی عالم اتفاق می‌افتد.

الْحِجَّةِ وَ النَّارِ لِهَذِهِ الْعَلَّةِ فَالْحِجَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ وَ النَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَالْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ (علیهم‌السلام) كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَ أَعْدَاؤُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيٍّ (صلى الله عليه وآله) فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمُسَوِّيِّ قَالَ اللَّهُمَّ اسْتَبِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَ إِلَيَّ يَا كُلَّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ وَ عَنِّي بِهِ عَلِيٌّ (صلى الله عليه وآله) قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهَلْ يُجُوزُ أَنْ لَا يُحِبَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَ رَسُولَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُمْ (علیهم‌السلام) رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ فَقُلْتُ لَهُ لَا قَالَ فَهَلْ يُجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَ حَبِيبَ رَسُولِهِ وَ أَنْبِيَاءَهُ (علیهم‌السلام) قُلْتُ لَا قَالَ فَقَدْ تَبَّتْ أَنْ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ وَ تَبَّتْ أَنْ أَعْدَاءَهُمْ وَ الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُمْ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِمْ مُبْغِضِينَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَلَا يَدْخُلُ الْحِجَّةُ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارُ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْحِجَّةِ وَ النَّارِ...»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۲.

۱. برای نمونه: «ثُمَّ يَدْعَى نَبِيِّ نَبِيِّ وَ أُمَّتَهُ مَعَهُ مِنْ أَوْلَى النَّبِيِّينَ إِلَى آخِرِهِمْ وَ أُمَّتَهُمْ مَعَهُمْ...»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. برای نمونه: «لَقَدْ عَلَّمَنِي رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِي وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ قَائِدُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ مِنْ شِيعَتِهِ وَ أَهْلِ وَلايَتِهِ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ بِأَمْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْطِيهِ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ بِيدِهِ لِوَاثِي لَوْاءِ الْحَمْدِ يَسِيرُ بِهِ أَمَامِي وَ تَحْتَهُ آدَمُ وَ جَمِيعُ مَنْ وُلِدَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ...»؛ اليقين، ص ۴۲۷.

پس نقش اراده‌های انسانی، یک نقش مفروض و قطعی است. یعنی براساس معارف اسلامی این طور نیست که یک جبر الهی بر عالم حاکم باشد و وقتی می‌گوییم «عالم به سمت کمال حرکت می‌کند»، ناظر به یک حرکت جبری مطلق باشیم، بلکه اراده الهی، محور اصلی این تکامل و حرکت عالم به سمت قرب است و بعد، اراده‌های مخلوقات، سهیم و دخیل‌اند که از جمله آنها اراده‌های انسانی است و در اراده‌های انسانی هم یک نظام اراده بر مسیر تکامل تاریخ حاکم است.

اگر دقت کنید، همه این اراده‌ها نسبت به سرپرستی خدای متعال، نقش تبعی دارند ولی نسبت به حوزه تصرف خودشان واقعاً متصرف‌اند و دخالت می‌کنند و می‌توانند ایجاد کنند؛ یعنی مثلاً وجود مقدس نبی اکرم ﷺ در مقام تسلیم کامل، در مقام تامّ رضا، در مقام کمال تفویض و در مقام اکمل توکل هستند و این ارکان اربعه ایمان<sup>۱</sup> به حد تام در ایشان وجود دارد و لذا تسلیم محض و مؤمن کامل هستند و کمال ایمان در ایشان محقق است و در توکل محض، تفویض محض، رضای محض و تسلیم محض عمل می‌کنند. ولی عمل می‌کنند؛ این طور نیست که مجبور باشند و اختیار از ایشان سلب شود. بالاترین ظرفیت اراده‌ای که به‌اذن‌الله در عالم تصرف می‌کند، وجود مقدس حضرت و اهل بیت ایشان ﷺ هستند که در عوالم، کارسازند.

بنابراین حضور نظام اراده‌های انسانی مسلم است، هم اراده‌های حق و هم اراده‌های باطل. اراده باطل هم بالاخره یک جریان درست می‌کند و این جریان مسیری را طی می‌کند. ولی این جریان باطل هم، در یک اراده شامل الهی، محکوم به جریان حق است. امدادی که می‌شود به‌گونه‌ای نیست که جبهه حق را امحا کند؛ بلکه به‌عکس است. امدادی که نسبت به جبهه حق اتفاق می‌افتد، امدادی است که یک غلبه تام و تمام تاریخی را رقم می‌زند. تلقی من این است که این از واضحات مباحث معارف اهل بیت ﷺ و قرآن است که اگر فضای مناسبی باشد، باید به‌دقت و به‌تفصیل مورد بحث قرار بگیرد.<sup>۲</sup>

۱. «قَالَ [الرِّضَا] عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانُ التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّقْوِيصُ إِلَى اللَّهِ»: تحف العقول، ص ۴۴۵؛ قرب الإسناد، ص ۳۵۴.

۲. نمونه آیتی که استاد معمولاً در ذیل این بحث مورد استناد قرار می‌دهند، از این قرار است: «كَلَّا نُمَدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»؛ سوره اسراء، آیه ۲۰. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُبِينٌ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ سوره صف، آیه ۸. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ سوره توبه، آیه ۳۲. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»؛ سوره انبياء، آیه ۱۸. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ

## ۲. نقش و مأموریت اراده‌های انسانی در تحقق عصر ظهور

حالا براساس این نگاه که شما به‌طور کلی نقش اراده‌های انسانی را قبول دارید، باید ببینیم که چه سطحی از نقش و طبیعتاً چه سطحی از مأموریت به عهده این اراده‌ها قرار می‌گیرد.

### - تحلیل سکولاریستی از نقش اراده انسانی در تحقق ظهور

اینجا نکته مهم این است که ما نباید به آن انحرافی مبتلا نشویم که بعضی از - به تعبیر من - سکولاریست‌های مذهبی شده‌اند. من دیده‌ام بعضی‌ها در آثارشان که ناظر به عصر ظهور است، مدعی هستند که جریان عصر ظهور، جریان تکامل اراده‌های انسانی است؛ یعنی اراده‌های بشرِ عادی تدریجاً با تجربیات خودش و با رشد عقلانیت به کمال می‌رسد و آنچه به‌نام دوره ظهور و وجود مقدس امام زمان ع از آن یاد می‌شود، نماد دوره کمالات اختیارات انسانی است. یعنی خود ما هستیم که درواقع حقیقت عصر ظهور را رقم می‌زنیم و محور رسیدن به آن دوره، ما هستیم. البته اینها معمولاً نمی‌توانند آنچه در آن دوره اتفاق می‌افتد را هم در حدی بیش از یک نظام لیبرال‌دموکراسی فراگیر در جهان تصویر کنند؛ یعنی درواقع [جامعه موعود در نگاه آنها] همان نظام توسعه‌یافته کنونی است، یعنی توسعه‌یافته وضعیت کنونی جهان است که آنها به‌عنوان عصر ظهور تلقی می‌کنند و خیال می‌کنند عصر ظهور، عصر رفاه و عدالت مادی است. البته این را هم برابند اراده‌های آحاد جامعه می‌دانند و محوریت اراده ولی را قبول ندارند. این یک انحراف است.

### - محوریت امام زمان ع در تحقق عصر ظهور

حقیقت این است که آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، بر محور اراده ولی کل است. البته [اثبات] این [مطلب] متوقف است بر اینکه مباحث جامعه‌شناختی و فلسفه تاریخی‌اش تبیین شود [تا] بتوانیم توضیح دهیم که وحدت اجتماعی اراده‌ها چطور اتفاق می‌افتد. همیشه اراده ولی کل است که در هر جمعی، محور وحدت آن جامعه است. اگر جبهه حق، یک ولی تاریخی دارد که تکامل تاریخ بر محور سجده و عبادت او رقم می‌خورد، عبادت اوست که محور اصلی تکامل تاریخ است. یعنی ظهور غیب در عالم شهود، از طریق آن اراده واقع می‌شود. نقش اراده‌های دیگر در ظهور حقیقت، محوری نیست. پس نکته دیگری که باز براساس معارف ما باید به آن بپردازیم این است: درعین‌اینکه شما معتقدید اراده‌های انسانی، اراده‌های اجتماعی انسان و اراده‌های تاریخی او در تکامل تاریخ نقش دارد، باید توجه

الباطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛ سوره رعد، آیه ۱۷.



داشته باشید که «این اراده‌ها همسان نیستند؛ محور اصلی تکامل، ارادهٔ ولات تاریخی جبههٔ حق است، [کسانی] که ظرفیت دریافت حقیقت از عالم غیب و عالم الهی، و ظهور دادن آن در عالم انسانی را دارند؛ آنها هستند که مبدأ تحقق حقیقی عصر ظهورند»، به‌خصوص اگر توجه کنید که آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، یک واقعیت بسیار بسیار شگفت‌انگیز است.

حقیقت، آن چیزی نیست که ما گمان می‌کنیم مثلاً عدالت مادی و رفاه مادی و امثال اینها حاصل می‌شود، چیزی بسیار فراتر از اینهاست. اگر گفته شده عدل محقق می‌شود، مقصود، عدل ظاهری نیست، [بلکه] عدل فراگیر در همهٔ مراحل جامعه انسانی است.

جامعه انسانی، ظاهر و باطن دارد. عدالت در تمام لایه‌های جامعه ظهور می‌کند - از ظاهر آن، تا باطن اراده‌های انسانی - و همه به نقطه عدل می‌رسند. حضرت امام (ره) می‌گویند: قبل از عصر ظهور حتی اراده‌های کامل انسانی هم به‌نحوی دارای انحراف‌اند. ولو خودشان متوجه نباشند، حتی ارادهٔ انسان‌های به‌اصطلاح اولیا (انسان‌هایی که از آنها به‌عنوان انسان‌های به‌اصطلاح کامل یاد می‌شود).<sup>۱</sup> دوره ظهور حضرت، دوره رسیدن همهٔ اراده‌ها به اعتدال است، حتی این اراده‌های کامل.

همین‌طور که در فرایند ایجاد توسعه مادی می‌گویند برنامه‌ریزی باید از اعماق اجتماعی اتفاق بیافتد و اصلاحات اجتماعی باید از لایه‌های عمیق اجتماعی پدید آید، در عصر ظهور هم همین‌طور است که اصلاحات، از لایه‌های عمیق اراده‌های انسانی اتفاق می‌افتد و همهٔ اراده‌ها به نقطه عدل - که نقطه سجده و خضوع در مقابل خدای متعال هست - بازگشت می‌کنند و همه کرامت‌های انسانی حول محور بندگی و توحید شکل می‌گیرد. این معنای حقیقی عدالت است. تا همه اراده‌ها حول محور اراده ولی، سجده تام نکنند، عدالت حقیقی محقق نمی‌شود. همه روابط اجتماعی باید تجلی عبودیت و پرستش باشد، نه ظهور تفرعن و استکبار انسانی. شما توسعه کنونی را ظهور تفرعن انسان مدرن می‌دانید که از لایه‌های عمیق اجتماعی اتفاق افتاده و هر کجا هم که می‌خواهد حضور پیدا کند، کم‌کم دست به لایه‌های بنیادی‌تر جامعه می‌برد و تغییرات اساسی ایجاد می‌کند. در عصر ظهور هم آن عدالتی که اتفاق می‌افتد، عدالت برخاسته از اعماق اراده‌های انسانی است؛ همه اراده‌ها - حتی اراده‌های انسان‌های متعارف - در مدار عدل قرار می‌گیرند و ظهور اعتدال اراده‌های انسان و رسیدن به نقطه عدالت، در عدالت اجتماعی آشکار می‌شود؛ این [عدالت اجتماعی]، ظهور آن [اعتدال اراده‌ها] است.

۱. متن سخن امام (ره) در ادامه خواهد آمد.



به تعبیر دیگر آن چیزی که بناست در عصر ظهور اتفاق بیافتد، ظهور دین الهی و ظهور حقیقت توحید و نبوت است، «و أَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»<sup>۱</sup> آنچه اتفاق می افتد، در واقع ظهور دین نبی اکرم ﷺ است. به- تعبیری که در قرآن آمده تجلی شمس حقیقت از بستر امام عدل واقع می شود. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا \* وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾<sup>۲</sup> شمس به نبی اکرم ﷺ تفسیر شده است که در واقع شمس حقیقی همه کائنات اند و همه کائنات، با نور ایشان روشن است.<sup>۳</sup> ایشان مثل نور الهی در همه عوالم خلقت هستند؛ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾<sup>۴</sup> ضحی هم پرتو نبی اکرم ﷺ و همان دینی است که ایشان می آورند و با آن عالم را روشن می کنند. [در معنای] ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ هم فرمودند: مقصود، وجود مقدس امام زمان ﷺ هستند که آن شمس را تجلی می دهند، «جلی الشمس». البته طور دیگری هم معنا کرده اند، ولی معنای صحیحش براساس روایات، همین است که آن شمس حقیقت، در دوره ظهور حضرت تجلی پیدا می کند.

عصر ظهور، عصر ظهور مثل نور الهی است و آن مشکات نور الهی در عالم دنیا و در عالم انسانی تجلی می کند. لذا قواعد این عالم به هم می خورد. از روایاتی که عصر ظهور را بیان می کند، پیداست

۱. تعبیری در دعای پایانی زیارت آل یاسین: «و أَظْهَرَ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيْدَهُ بِالنَّصْرِ وَ انصُرْ ناصِرِهِ وَ اخذُلْ خاذِلِهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبِهَا بَرَّهَا وَ بَحْرَهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ...». این تعابیر، در سایر ادعیه نیز آمده؛ رجوع شود به: مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۲. ﴿وَالشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا \* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا \* وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا \* وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴.

۳. [عبارات پیش رو، مروی بر این روایت شریف است:] «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أُنْمَةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَعَسَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجُورِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِبِهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

۴. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ الرَّجَاةُ كَانَهَا كَوَكْبٌ ذُرِّيٌّ...﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵. «عَنْ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مِثْلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ ﷺ. قَالَ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَغْنِي النَّبُوَّةَ...»؛ التوحيد، ص ۱۵۷.

بسیاری از قواعدی که بر عالم حاکم است، مقیاسش عوض شده است.<sup>۱</sup>

بنابراین اگر ما عصر ظهور را چنین عصر عظیمی بدانیم که ظهور حقیقت در آن اتفاق می‌افتد و حقیقت توحید در عالم محقق می‌شود و جریان انوار الهی در عالم ظهور می‌کند، طبیعتاً ظهور این حقیقت، از عالم بالا اتفاق می‌افتد. ظهوری که از عالم بالا اتفاق می‌افتد، ناشی از تولی اراده‌ها به عالم الهی است؛ تولی اراده‌ها به عالم الهی، مبدأ ظهور آن حقیقت می‌شود. محورش هم وجود مقدس امام علیه السلام است.

خوب به این نکته عنایت کنید. تکامل، از درون عالم خلقت نمی‌جوشد. تکامل، از عالم بالاست. آنچه در ما و از ماست، طلب و درخواست است؛ اگر ما به مرحله طلب رسیدیم، حقیقت ظهور می‌کند؛ ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾.<sup>۲</sup> آن طلبی هم که در اراده‌های انسانی باید اتفاق بیفتد تا عصر ظهور واقع شود، دارای نظام است و محور آن طلب هم، باز خود امام علیه السلام هستند. لذا این آیه را ببینید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.<sup>۳</sup> بعضی مفسرین فرموده‌اند که الف و لامِ ﴿الْمُضْطَرَّ﴾، استغراق است؛<sup>۴</sup> بعید هم نیست که ظاهر آیه، همین باشد. ولی باز بعید نیست که از یک جهت دیگر، الف و لام عهد باشد، چون به امام زمان علیه السلام تفسیر شده است؛ [فرموده‌اند] ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ یعنی دعای ایشان و اضطرار ایشان است که اجابت می‌شود.<sup>۵</sup> البته [بعد فرموده: ﴿وَّ

۱. برای نمونه: «الَّا يَتَقَى كَافِرًا إِلَّا آمَنَ بِهِ وَ لَا طَالِحٍ إِلَّا صَلَحَ وَ تَصَلِّحُ فِي مَلِكِهِ السَّبَاعُ وَ تُخْرُجُ الْأَرْضُ بِنَبِّهَا وَ تُنَزَّلُ السَّمَاءُ بِرَكَتِهَا وَ تَنْظَرُ لَهُ الْكُنُوزُ بِمَلِكِ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَذْرَكَ آيَاتَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ...»؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱. «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ سَيِّئًا وَ لَا يَحَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزَعَ حِمَّةٌ كُلُّ ذِي حِمَّةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبَ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَعُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ بَنَاتِهَا وَ تُخْرُجُ كُلُّ ثِمَارِهَا وَ أَنْوَاعِ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَفْتَسِمُونَ بِالسُّوِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَغْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِّرُ الصَّغِيرَ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ»؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴-۳۸۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹. (باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحول أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه).

۲. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۷۷.

۳. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِلَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

۴. رجوع شود به: الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۵. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام، هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رُكْعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَاجَابَهُ ﴿وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؛ تفسير القمي، ج ۲، ص ۱۲۹.

يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ؛<sup>۱</sup>؛ وقتی آن دعا اجابت شد، خلافت مؤمنین محقق می‌شود، خلافت ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام اتفاق می‌افتد، ﴿وَوُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾.<sup>۱</sup> ولی اینها بر محور اضطرار حضرت و طلب حضرت است.

لذا مبدأ ظهور حقیقت غیب در عالم شهود - که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد - [وجود مقدس امام است. دیده‌اید] گاهی از این [ظهور حقیقت] تعبیر می‌شود به ظهور حقیقت ولایت بر روی زمین، ﴿إِذَا ظَهَرَ الْمَاءَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ﴾.<sup>۲</sup> گاهی هم این‌طور تعبیر می‌شود که از ۲۷ حرف علم، ۲ حرفش آشکار شده و ۲۵ حرفش در دوره ظهور آشکار می‌شود.<sup>۳</sup> تحقق این حقایق در عالم شهود، از بستر تولی امام علیهم‌السلام به حضرت حق و دعای حضرت و اضطرار ایشان است؛ ابتدا به امام علیهم‌السلام عطا می‌شود و بعد، از بستر ایشان به جامعه عطا می‌شود.

بنابراین نکته قابل تأمل این است که اگر گفته می‌شود «اراده‌های انسانی در ظهور نقش دارند»، معنایش این نیست که اراده‌های ما محور ظهور است، بلکه یک نظام اراده‌ها وجود دارد و محور این نظام اراده تاریخی هم اراده معصوم علیهم‌السلام است. ظرفیت تکامل عالم، به ظرفیت عبادت معصوم علیهم‌السلام، سجده معصوم علیهم‌السلام، اضطرار معصوم علیهم‌السلام و دعای معصوم علیهم‌السلام برمی‌گردد. خدای متعال فرموده است: ﴿قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ﴾؛<sup>۴</sup> پروردگارتان به شما چه کاری دارد اگر دعایتان نباشد. به نظرم می‌آید از این آیه استفاده می‌شود که دعای جمعی، مبدأ تکامل اجتماعی است و محور این دعای جمعی، دعای امام علیهم‌السلام است. یعنی درخواست اوست که کار بقیه دعاها را تمام می‌کند و الا از دعاهای ما که اتفاقی نمی‌افتد.

### - تکامل تحمل ولایت و ارتقاء انتظارات انسانی، مبدأ تحقق عصر ظهور

تلقی من این است اگر فقط دعای ما بود، ظهور واقع نمی‌شد. ولی [بالاخره] دعای ما هم دعای

۱. ﴿وَوُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، (باب أنهم علیهم‌السلام المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى).

۲. «[روی] سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیهم‌السلام مَتَى يَنْتَظِرُونَ الْفَرَجَ؟ قَالَ إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ»؛ الاختصاص، ص ۱۰۲. همچنین رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، (باب أنهم عليهم السلام المعين).

۳. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیهم‌السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیهم‌السلام أُخْرِجَ الْخَمْسَةُ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ، وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَّهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفًا»؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰. [در نقل دیگر، به جای حرف، تعبیر جزء آمده؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱].

۴. سوره فرقان، آیه ۷۷.

جمعی است و این طلب جمعی است که مبدأ پیدایش ظهور می‌شود. به تعبیردیگر اگر سطح انتظارات و مطالبات ما بالا نرود - نه مطالباتی که از حاکمیت داریم بلکه مطالباتی که از دستگاه حق داریم - اگر سطح انتظارات ما از حضرت حق ارتقا پیدا نکند، ظهور واقع نخواهد شد.

به تعبیردیگر ظهور، نیاز به یک تحمل ولایت هم دارد. شما عصر ظهور را عصر تجلی ولایت و تحقق آن می‌دانید که همه در محیط نورانی ولایت زندگی می‌کنند. علم، ظهور پیدا می‌کند. صفات کریمه، ظهور پیدا می‌کند. صفات عقل تجلی در حیات اجتماعی پیدا می‌کند؛ همه جا توکل است، یقین است، رضاست، زهد است، ایمان است، خشوع است، تواضع است. اگر این حقایق تجلی می‌کند، از مصدر جلال نبی اکرم ﷺ است و واسطه این تحقق هم امام زمان ﷺ هستند. این طرف هم باید یک تحملی پیدا شود. [فرمودند: «أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»<sup>۱</sup>. تا [وقتی] تحمل [ما] ارتقا پیدا نکند، تا [وقتی] ظرفیت [ما] ارتقا پیدا نکند، آن حقیقت واقع نمی‌شود.

بنابراین گرچه محور تحقق عصر ظهور و تحقق خلافت، خود معصوم ﷺ و دعای او و اضطرار او و طلب او و درخواست او از خدای متعال و عبادت اوست، ولی اراده‌های ما هم اگر به مرحله تحمل آن ولایت و مطالبه آن ولایت و اضطرار به آن ولایت نرسند و اضطرار ظهور اراده امام ﷺ در آنها پیدا نشود، جریان خلافت واقع نمی‌شود. کأنه اراده‌های ما باید به مرحله تکامل برسند.

اگر این را هم بیذیریم، به عنوان یک اصل اضافه می‌کنیم که در تحقق عصر ظهور، هم اراده معصوم ﷺ و دعای او و اضطرار او و طلب او حضور دارد و هم طلب ما. ارتقاء طلب ما و ارتقاء انتظار ماست که مبدأ عصر ظهور می‌شود. تا انتظارات ما انتظارات دانی باشد، تحمل ظهور آن حقیقت متعالی را نداریم. تلقی حقیر این است - گاهی این را در قالب تمثیل می‌گویند، ولی واقعیت همین است - که ما گاهی از ظن خودمان طالب حضرت می‌شویم. باید مطالباتمان به آنچه می‌خواهد اتفاق بیافتد - یعنی حقیقت ولایت - واقعاً نزدیک شود. اگر ما به طلب ولایت و به اضطرار ولایت نرسیم، طبیعتاً تحمل ولایت هم واقع نخواهد شد. نقش ما ارتقاء طلب، ارتقاء تقاضا و ارتقاء تولی است. این خیلی مهم است، چیز کمی نیست. تلقی حقیر این است: در دوره قبل از ظهور، همه مأموریت ما همین انتظار است، یعنی ارتقاء مطالبه

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَالِطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يُكْرَهُهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد ﷺ أن أمرهم صعب مستصعب».



است، ارتقاء دعاست، ارتقاء اضطراب بشر است. اگر انتظار بشریت [در حد] انتظار یک جامعه مدرن باشد، انتظار ظهور واقع نشده است. شما باید ارتقاء انتظار ایجاد کنید.

من به عنوان نمونه عرض می‌کنم: حقیقت این است که آن چیزی که در انقلاب اسلامی بر بستر یک جریان تاریخی ایجاد شده و بعد، امام (ره) هم در نقطه ظهورش آن را به بلوغ رسانده‌اند، یک ارتقاء انتظارات است. یعنی این‌طور نیست که این نهضت اسلامی مثلاً دنبال آن بوده که چاه‌های نفت را تسخیر کند و دست امریکا را از نفت کوتاه کند. نمی‌خواهم بگویم اینها نبوده ولی این، تحلیل ضعیفی از این حرکت است. این حرکت، به همه وعده‌های جریان تجدد قانع نیست. یعنی درست در زمانی که جریان مدرنیته داشت نفوذ می‌کرد و مدعی بود که دارد - به اصطلاح - دروازه‌های تمدن جدید را به روی ما باز می‌کند، انقلاب اتفاق افتاد. این یعنی آن وعده‌ها برای ما قانع‌کننده نیست. ما دنبال موعود دیگر و دنبال تحقق حقیقت دیگری هستیم. سطح مطالبات و انتظارات، از وعده‌های جریان تجدد عبور کرده که انقلاب اسلامی اتفاق می‌افتد. عصر ظهور هم همین است. اگر شما سطح مطالبات جامعه جهانی را از وعده‌های شیطانی عبور دادید، تحمل عصر ظهور واقع می‌شود؛ و الا تا مطالبات انسانی در حد همین وعده‌های شیطانی حرکت کند، ظرفیت عصر ظهور وجود ندارد.

#### - مأموریت جامعه منتظر، ایجاد بستر برای ارتقاء انتظارات و مطالبات انسانی

از همین‌جا می‌خواهم وارد یک نکته دیگر بشوم. [بله،] تحقق عدالت کلی، دست ما نیست، دست امام است. عدل به آن معنایی که عرض کردم - که همه اراده‌های انسانی به مرحله عدل و اعتدال و نقطه عبودیت برسند و همه نقص‌هایشان در ظرف خودشان مرتفع شود و همه آرام‌آرام [به] انسان‌های عادل (به معنای حقیقی عدالت) [تبدیل] شوند و عدالت آنها در روابط اجتماعی ظهور کند - کار ما نیست؛ باید بر محور ولی عدل، همه عادل شوند و عدالت او در اراده‌ها ظهور کند و از آنجا در مظاهر اجتماعی و تمدنی ظهور کند و همه روابط اقتصادی، تولیدی، سیاسی و فرهنگی جامعه بر محور اعتدال و عدالت اراده‌ها به عدالت برسد. این، کار ما نیست.

اما آن کاری که قبلاً ما باید بکنیم چیست؟ آیا انتظاری که شما می‌گویید، به معنای احتراز است؟ یعنی [صرفاً] مواظب باش با دستگاه باطل آمیخته نشوی؟ آیا حاشیه‌نشستن است؟ یا به قول [دیگری، صرفاً] اعتراض است؟ یعنی ما فقط به وضعیت موجود اعتراض کنیم؟ یا مکتب سازندگی است؟ [قطعاً] انتظار حقیقی و درست، هم احتراز دارد، هم اعتراض و درگیری، هم سازندگی. [این سازندگی هم] به-



معنای ساخت عدالت عصر ظهور نیست، [بلکه] به معنای ایجاد ارتقاء ظرفیت است؛ یعنی باید ظرفیت مطالبات و انتظارات انسانی رشد کند تا حضرت ظهور کنند.

بنابراین تحمل عصر ظهور که تحمل ولایت است، [آن] وقتی واقع می‌شود که انتظارات انسانی، مطالبه انسانی، دعای انسان، تقاضای انسان، طلب انسان از خدای متعال ارتقاء پیدا کند. تا [وقتی که] ارتقاء تقاضا و طلب واقع نشود، معلوم نیست از آن طرف عطائی بشود. یعنی نقش ما نقش طلب است. بنابراین آنچه قبل از ظهور اتفاق می‌افتد، ایجاد ارتقاء وجدان و ارتقاء انتظارات بشری است، اما این به معنای تحقق عصر ظهور نیست و منافاتی هم با امتلاء عالم از جور ندارد.

لذا به نظرم می‌آید امام (ره) [این طور بین «لزوم اقدام» و «امتلاء از جور» جمع می‌کردند]. این معادله یا پارادوکس یا معما - یا هر چه از آن تعبیر کنید - را شنیده‌اید: چطور می‌شود هم می‌گویید عصر ظهور **«بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»** است و هم می‌گویید ما مأموریم اقدام کنیم؟! به نظر من امام (ره) این معادله را این طور حل می‌کردند. تعبیر ایشان را بخوانم:

**«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»** همچو نیست که این عدالت همان که ماها از آن می‌فهمیم که نه! یک حکومت عادلانه باشد که دیگر جور نکند. این هست اما خیر، بالاتر از این معناست. معنای **«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»** این است که الآن زمین - و بعد از این، از این هم بدتر شاید بشود - پر از جور است. تمام نفوسی که هستند، انحرافات در آنهاست. حتی نفوس اشخاص کامل هم در آن، انحرافات است ولو خودش نداند. در اخلاق‌ها انحراف است، در عقاید انحراف است، در اعمال انحراف است. در کارهایی هم که بشر می‌کند، انحرافش معلوم است.<sup>۲</sup> و ایشان مأمورند برای اینکه تمام این کجی‌ها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال

۱. «الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيَّامِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَعَثَ عليه السلام عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ عليه السلام»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة والعامة».

۲. بیان استاد: یعنی انحراف در ارواح و افکار و رفتار؛ ایشان ظلم را این طور می‌بینند و حتی می‌گویند در انسان‌های کامل هم این انحراف هست ولو خودشان متوجه نباشند.

که واقعاً صدق بکند «فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>۱</sup>.

یعنی مدیریت دستگاه باطل حتی مسیر اراده‌های صالح را هم سد کرده است و این جریان باید برچیده بشود. بعد در فراز دیگر از بیاناتی که دارند، می‌گویند: این کاری که ما می‌کنیم، داریم بستر را آماده می‌کنیم.<sup>۲</sup> یعنی اگر فرض کنید ما مدعی هستیم که در مقیاس جهانی با ظلم مبارزه می‌کنیم، همه اینها چیزی نیست الا ارتقاء انتظارات، ارتقاء وجدان بشر، ارتقاء مطالبه بشر، ایجاد یک بصیرت و بیداری، رشد معنویت و بلوغ مطالبه در بشر. اینها که ظهور نیست. ظهور، آن چیزی است که واقع می‌شود و حضرت، جهان را پر از عدل می‌کنند و تجلی حقیقت در عالم دنیا از بستر امام علیه السلام واقع می‌شود و همه عالم، بستر عبودیت و ولایت می‌شود. این منزلت از ارتقاء - که عبارت است از ظهور غیب در عالم شهود و تحقق ولایت و آن چیزهایی که در روایات ما آمده - اصلاً کار امام علیه السلام است. ما [حتی] اگر در مقیاس جهانی هم اقدام کنیم، این آن اقدام نیست؛ آن اقدام اصلاً از ما صادرشده نیست.

بنابراین تعارضی نیست بین اینکه بگویید «ظهور، کار امام علیه السلام است» و اینکه بگویید «ما هم باید اقدام کنیم». بله، ظهور کار امام علیه السلام است، محورش امام علیه السلام هستند، ولی ما هم مأموریت داریم. مأموریت ما این است که بستر انتظارات بشری را بالا ببریم و مطالبات بشر را از سطح مطالبات دستگاه شیطان و وعده‌ها و اُمَنیه‌ها و آرزوهای آن،<sup>۳</sup> بالاتر ببریم. مادامی که بشر در چارچوب اُمَنیه‌های شیطانی فکر می‌کند، مادامی که ابلیس و دستگاه شیطان (اولیاء طاغوت) وعده می‌دهد و اُمَنیه ایجاد می‌کند و می‌گوید «بروید می‌رسید، من کمکتان می‌کنم» و بشر هم در این چارچوب حرکت می‌کند، طالب عصر ظهور نیست. عبور دادن اُمَنیه و آرزوی انسان و مطالبه و انتظار او از این سطح و رساندن او به سطح انتظار ظهور ولایت حقه و کلمه توحید و آن چیزهایی که در دعای ندبه نسبت داده شده و ما می‌خواهیم که امام علیه السلام آنها را

۱. پیام رادیوتلوزیونی ایشان به مناسبت میلاد مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام در ۷ تیر ۱۳۵۹؛ صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۴۸۰-۴۸۵.

۲. «و ما باید در اینطور روزها و در اینطور ایام الله توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت. من نمی‌توانم اسم رهبر روی ایشان بگذارم؛ بزرگتر از این است. نمی‌توانم بگویم که شخص اول است؛ برای اینکه دومی در کار نیست. ایشان را نمی‌توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم الا همین که مهدی موعود است. آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر. و ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای اینکه اگر چنانچه موفق شدیم ان شاء الله به زیارت ایشان، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان. تمام دستگاه‌هایی که الآن به کار گرفته شده‌اند در کشور ما - و امیدوارم که در سایر کشورها هم توسعه پیدا بکند - باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیا کنند برای ملاقات حضرت مهدی سلام الله علیه».

۳. ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمَتِّعُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۲۰.

محقق کند، از جمله مأموریت‌های ماست؛ در دعای ندبه، از فراز «أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ»، تصرفات حضرت توضیح داده شده است.<sup>۱</sup>

پس این طور نیست که ما بگوییم وظیفه‌ای نداریم. وظیفه ماست که خودمان را اصلاح کنیم. آنچه می‌خواهد محقق شود، در عرصه جامعه است، در عرصه جامعه جهانی است. بناست اراده‌های اجتماعی به صورت جمعی پرستش کنند. این به مطالبه جمعی، ارتقاء ظرفیت، ارتقاء انتظارات و ارتقاء مطالبات نیاز دارد. این چیزی نیست که نیازی به تلاش نداشته باشد. این چیزی نیست که اگر کسی برای آن تلاش کرد، بگوید «شما دارید راه ظهور را سد می‌کنید» یا «وظیفه شما نیست». مضمون کلام امام (ره) این است: همه این کارهایی که ما می‌کنیم، اینها عصر ظهور نیست؛ بر فرض در مقیاس جهانی هم تصرف بکنیم که باید بکنیم، این تمهید و مقدمه برای ظهور آن حقیقت است. این یک نکته.

### ۳. دستگاه فقاقت، طریق سرپرستی امام در عصر غیبت

یک نکته دیگر هم به عنوان نکته پایانی فقط اشاره می‌کنم و عبور می‌کنم. به نظر می‌آید که حرکت ما به سمت عصر ظهور، در دوره غیبت هم بر محور امام علیه السلام است. اگر گفتیم امام علیه السلام هستند که محور تکامل عالم هستند، معنایش این نیست که در عصر غیبت، محور حرکت تکاملی جامعه بشری چیز دیگری باشد. محور، همان محور است. یعنی امام علیه السلام چه غایب باشد و چه حاضر، محور تکامل تاریخ است و جریان تکامل تاریخ به دیگری سپرده نمی‌شود. معقول نیست که فقیه یا حتی جامعه فقها محور تکامل تاریخ باشد. محور تکامل تاریخ، اراده معصوم علیه السلام است. اما در دوره غیبت، طریق جریان اراده معصوم علیه السلام و سرپرستی جامعه، جامعه فقهاست. ظرفیت تکامل اجتماعی جامعه شیعه و ظرفیت تصرف جامعه شیعه در

۱. «أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ، أَيْنَ الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُتَسَطِّرِ لِإِقَامَةِ الْأَمَّةِ وَالْعُوجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِرْزَالِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدَخَّرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالسَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ لِإِحْيَاءِ الْكُتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمِ أُنْبِيَةِ الشُّرُكِ وَالتَّفَاقُ، أَيْنَ مُبِيدِ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْعِصْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدِ فُرُوعِ الْعِيِّ وَالسَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسِ آثَارِ الرَّيِّحِ وَالْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكُذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ، أَيْنَ مُبِيدِ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالْمَرَدَّةِ، أَيْنَ مُعْزِ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُنْذِلِ الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى، أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى، أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ تَسَوَّجَهُ الْأَوْلِيَاءِ، أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلَّفِ سَمَلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ، أَيْنَ الْمُضْضَوْرُ عَلَى مَنْ اغْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا، أَيْنَ صَدْرِ الْخَلَايِفِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَ ابْنِ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَ ابْنِ خَدِيجَةَ الْعَرَاءِ، وَ ابْنِ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى...».

جامعه جهانی برای ایجاد بستر ظهور، عمدتاً به ظرفیت دستگاه فقهت شیعه برمی‌گردد. لذا به‌میزانی که دستگاه فقهت تکامل پیدا می‌کند، برای رفتار اجتماعی و تصرفات اجتماعی حجیت پیدا می‌شود.

### - استناد حجیت و تکامل دستگاه فقهت به رهبری امام زمان علیه السلام

این را گفتم که به یک نکته اشاره کنم: تکامل فقهت، از عالم بالا اتفاق می‌افتد، گرچه گاهی در یک شیب تدریجی است. اگر شما دیدید مرجعیت شیعه وارد یک عرصه جدید از تصرفات اجتماعی شد، معنایش این است که ظرفیت حجیت تصرفات دارد بالا می‌رود. اگر به من بگویند: «چرا انقلاب اسلامی حجت است؟» می‌گویم چون بر محور فقهت اتفاق افتاده است. اگر بگویند: «آقا! ظرفیت فقهت ما ظرفیت انقلاب اسلامی نیست»، می‌گویم این نشان می‌دهد که ظرفیتش ارتقاء پیدا کرده است. اگر فقهی اقدام بی‌سابقه‌ای می‌کند که شاید ابتدائاً نشود خیلی از جاهایش را براساس دستگاه فقهت مقنن کرد، این به‌معنای تکامل دستگاه فقهت است.

اصلاً [همیشه] تکامل به همین شکل اتفاق می‌افتد؛ همین‌طور که در دستگاه انبیا علیهم السلام وقتی یک پیغمبری می‌آید، تکاملی که او رقم می‌زند از عالم بالاست. برخلاف نظریات مادی که می‌گوید: «آقا! پیامبر منعکس‌کننده ظرفیت جامعه‌اش است؛ آن احکام اجتماعی که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آورده، مربوط به جامعه قبیله‌ای است»؛ خیال می‌کنند پیغمبر از سینه جامعه ارتزاق می‌کند! درست است که درون این جامعه آمده، اما از عالم بالا ارتزاق می‌کند، [لذا] مرزهای جامعه را می‌شکند و فضای اجتماعی جدید ایجاد می‌کند. شما از درون این جامعه که نمی‌توانید جامعه را تکامل ببخشید؛ دریافت از بالاست که مبدأ تکامل می‌شود.

تلقى من این است: ظهور انقلاب اسلامی از دستگاه فقهت شیعه، به‌معنای تکامل ظرفیت تفقه و به‌معنای بالا رفتن مقیاس حجت است. لذا به‌نظر حقیر می‌آید که در دوره بعد از انقلاب اسلامی، ما مأمور به مقابله با جامعه غربی در مقیاس تمدنی هستیم و این مأموریت، برآمده از تکامل ظرفیت دستگاه فقهت است و محورش هم خود حضرت هستند. یعنی شما مثلاً صد سال دیگر را در نظر بگیرید - ان شاء الله که فردا، عصر ظهور واقع شود - که فقهت شیعه وارد یک مرحله جدید شده و در مقیاس ایجاد حکومت و تمدن تفقه دینی کرده است. اگر آنجا شما نگاه کنید، می‌بینید یک جایی این [فقهت] ارتقا پیدا کرده است. البته این ارتقا هم به امام معصوم علیه السلام مستند است؛ حضرت دارند این ارتقا را رهبری می‌کنند. قواعد این تصرفات بعدها کاملاً آشکار می‌شود، ولی ممکن است نقطه ظهور این ارتقاء در

فقاہت، قواعد قبلی نباشند و قواعد بعدی که هم هنوز ظهور پیدا نکرده‌اند؛ چون این در مرحله تکامل فقاہت است. لذا اگر کسی بگوید «کار امام (ره) را نمی‌شود با تفقه گذشته تبیین کرد»، می‌گوییم: نشود! بنا نبوده کاز طوری باشد که بشود تمامش را تدوین کنی؛ دارند ارتقاء ایجاد می‌کنند.

البته این در جای خودش نیاز به بحث دارد و نباید به هرچومرج هم منتهی شود. ولی آنچه به گمان بنده نکته مهمی است این است که محور تکامل در غیبت هم خود حضرت هستند. اراده‌های ما بر محور اراده حضرت به ارتقاء وجدان و تکامل انتظارات و تکامل ظرفیت و تکامل مطالباتی می‌رسد که عصر ظهور را طلب می‌کند، خلافت خلیفة الله را طلب می‌کند، ظهور توحید و عبودیت را طلب می‌کند و او هم مبدأ اجابت می‌شود و خدای متعال اجابت می‌کند و ظهور واقع می‌شود. ظهور، برآیند اراده جمعی، مطالبه جمعی و دعای جمعی است که محور این دعا خود معصوم علیه السلام هستند. اگر شما دعای معصوم علیه السلام را بردارید، ظهور واقع نمی‌شود. این مسیر، از بستر دستگاه فقاہت واقع می‌شود و خود حضرت هم این دستگاه را مدیریت می‌کنند. اگر یک جایی ظرفیت دستگاه فقاہت منشأ ظهور یک تحول عظیم شد، این به معنای حجیت آن تحول است. بنابراین اگر می‌بینید که دستگاه فقاہت شیعه به حدی می‌رسد که وارد یک انقلاب در مقیاس جهانی می‌شود - که شده‌ایم و اگر خودمان هم پا پس بکشیم، معنایش این نیست که وارد این عرصه نشده‌ایم - معنایش حجیت این اقدام است. این یک نکته.

نکته نهایی هم اینکه تا دوره ظهور و دوره انقلاب حضرت که ایشان آشکار شوند و ما مستقیم به حضرت دست پیدا کنیم، عبور از دستگاه فقاہت هیچ بنیانی در حوزه معارف ما ندارد. اینکه [می‌گویند] «دوره غیبت کبری تمام شده و دوره ظهور صغری رسیده و در دوره ظهور صغری باید سراغ یک طبقه دیگر به نام هادیان رفت»، هیچ بنیانی در معارف ما ندارد. دستگاه فقاہت در دوره غیبت تا ظهور حضرت هست.

البته این دستگاه با ولایت حضرت تکامل پیدا می‌کند و انقلاب اسلامی، ناشی از تکامل دستگاه فقاہت است. باز برای اینکه این انقلاب اسلامی ادامه پیدا کند و بستر ظهور یعنی احیاء معنویت و بیداری در جامعه جهانی شود و برای اینکه مطالبه ظهور در جامعه جهانی درست شود و برای اینکه مطالبات و تمنیات از تمنیات دستگاه اولیاء طاغوت عبور کند، شما باز هم به تکامل تفقه نیاز دارید. یعنی اگر ظرفیت تفقه تکامل پیدا نکند، شما نمی‌توانید این حرکتی را که به سمت ظهور است، ارتقا ببخشید.



### – ارتقاء مطالبات انسانی در مقیاس جهانی با محوریت دستگاه فقاہت

لذا اراده‌های انسانی حضور دارند و مأموریت هم دارند. مأموریتشان، هم سازندگی خودشان است و هم ارتقاء ظرفیت مطالبات و انتظارات اجتماعی است. این هم ممکن است در مقیاس مطالبات تمدنی باشد، یعنی شما باید مطالبات جامعه جهانی را به صورت مطالباتی که در یک تمدن ظهور پیدا می‌کند، ارتقاء ببخشید، نه فقط به صورت «جزیره‌ای» که فقط بخشی از مطالبات بشر ارتقا پیدا کند؛ چون وقتی حضرت می‌آیند، یک مجموعه واحد جهانی ایجاد می‌کنند. اگر درک بشر از حکومت جهانی ارتقا پیدا کند و مقیاس انتظارش در مقیاس حکومت جهانی رشد کند، این انسان می‌تواند منتظر تحقق عصر ظهور باشد و عصر ظهور را تحمل کند. این چیزی نیست که بگویید: «این نباید قبل از ظهور تحقق پیدا کند، دست کس دیگر هم به آن نمی‌رسد». نه، ممکن است این کار روی دوش ما باشد.

اتفاقاً این اقدام هم [انجام] شده است. امام (ره) مکرر در آثارشان می‌گویند مأموریت ما بسترسازی برای حکومت جهانی و ایجاد یک تحول در مقیاس جهانی است. این را هم مأموریت امام عصر علیه السلام نمی‌دانند. همه این کارها را به معنای تمهید می‌دانند که ربطی هم به کار حضرت ندارد. می‌گویند ما باید دنبال عدالت به معنای کاملش باشیم، ولی ما نمی‌توانیم؛ باید او بیاید تا این کار را انجام بدهد، اما ما باید اسباب کار را فراهم کنیم. فراهم کردن اسباب به این است که کار را نزدیک کنیم، طوری کار کنیم که عالم برای آمدن حضرت مهیا شود. امام (ره) می‌گویند همه این کار ما تهیاً است. یعنی کسی نباید تلقی کند که انقلاب اسلامی، چیزی فراتر از یک تهیاً و بالابردن ظرفیت مطالبات اجتماعی است. این چیزی نیست که بگویید مأموریت ما در عصر غیبت نیست. در عصر غیبت، انجام این کار، شدنی است و مأموریت ما هم هست. همه این اقداماتی هم که حتی در مقیاس یک انقلاب بزرگ و یک انقلاب فراگیر در مقیاس جامعه جهانی اتفاق می‌افتد، به معنای برپا کردن عصر ظهور نیست. عصر ظهور، چیز دیگری است؛ یک دگرگونی عمیق دیگری است که باید آن حقیقت از عالم غیب تجلی کند. این، شعاعی از آن حقیقت است که بستر بالارفتن ظرفیت و مطالبات شیعی و بر محور جامعه شیعی و دنیای اسلام و جهان است که ان شاء الله بستر تحقق خلافت و ظهور خواهد بود.

تحملی هم که برای عصر ظهور باید ایجاد شود، باز بر محور خود امام علیه السلام است. مگر حضرت قبل ظهور، عالم را رها کرده‌اند؟! مگر فقط وقتی ظهور می‌کنند، کار می‌کنند؟! روشن است که محور تکامل

۱. نمونه‌اش پیشتر گذشت؛ صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۴۸۰-۴۸۵.

وجدان بشر برای تحمل ولایت هم خود ولی ﷺ است. به تعبیردیگر محور این تکامل برای تحمل ولایت، ابتلائات آنهاست. مثلاً اگر شما عاشورا را نداشته باشید، ارتقاء وجدان بشری در مطالبه ظهور، بی‌معناست؛ یعنی عاشورا است که مطالبات بشری را به حدی می‌رساند که طالب امام ﷺ می‌شوند.

برای ظهور حضرت باید یک ظرفیتی از تحمل ایجاد شده باشد. خود غیبت حضرت و مأموریت در غیبت، محور آن است؛ یعنی مأموریت در غیبت، محور تمهید برای ظهور است. حضرت در عصر غیبت که توقف نکرده‌اند؛<sup>۱</sup> درگیری‌شان با دستگاه شیطان برقرار است؛ شب قدر دارند،<sup>۲</sup> حج دارند، در حج می‌آیند و آن دستگاه را رجم می‌کنند. دستگاه حضرت که تعطیل نیست. دستگاه حضرت برقرار است و بستر تحقق ظهور هم ابتلائات حضرت در عصر غیبت است. ایشان است که با تحمل خودش و هدایت بشر، ظرفیت را بالا می‌برد. از طریق دستگاه فقاقت هم تصرف می‌کند. به اندازه‌ای که ظرفیت دستگاه فقاقت بالا برود، مأموریت هم بالا می‌رود. شما نباید دستگاه فقاقت را در یک مرحله نگه دارید و بگویید چون در عصر غیبت است، دیگر وظیفه نداریم از این جلوتر برویم. به نظرم می‌آید اینها ناشی از عدم توجه به ارتقاء دستگاه فقاقت است. از درون دستگاهی که حضرت در عصر غیبت قرار دادند، یک جریان عظیم اتفاق افتاده است و شما نمی‌توانید آن را منسوب به حضرت نکنید.

من از شما سؤال می‌کنم چرا نبی اکرم ﷺ در این نقطه و در این سال ظهور پیدا کردند؟ اگر نبود هجرت حضرت ابراهیم خلیل ﷺ و ائمه‌ای که از ناحیه حضرت ابراهیم خلیل ﷺ بودند، آیا امکان ظهور این حقیقت بود؟<sup>۳</sup> براساس این تحلیلی که عرض کردم، اگر همه اقدامات ما اقدامات بیدارگرانه باشد، آیا باز هم شما برای ایجاد بیداری مأموریت ندارید؟! به تعبیردیگر آیا شما در ایجاد انتظار هم مأموریت

۱. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَسْتَفْعِلُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْعَائِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَسْتَفْعِلُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ»: کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... إِنَّهُ لَيُنزَلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤَمَّرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا...»: الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸. «قَوْلُهُ ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا﴾ قَالَ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كُتِبَ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ»: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳. ﴿وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُونِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ \* رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۲۷-۱۲۹. ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُونِ بَوَادِي غَيْرِ ذِي زُرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيَتِمُّوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۲، «باب... أنهم آل ابراهیم و أهل دعوته».

ندارید؟

منتها ایجاد انتظار به چیست؟ آیا ایجاد انتظار فقط به این است که ما کتاب بنویسیم؟ مثلاً مارکسیست‌ها در بخش عمده‌ای از جامعه جهانی ایجاد انتظارات مادی کردند و گفتند: «باید منتظر تحقق یک جامعه مادی بود، منتظر یک کمونی بود که در آنجا دین نیست، دولت نیست، مالکیت هم نیست. دین، افیون ملت‌هاست». یک انتظار ایجاد کردند و به دنبال این انتظارات، درگیری و جنگ ایجاد کردند و به یک قطب درگیری در جهان تبدیل شدند. آیا شما نباید این انتظارات را تغییر بدهید؟! خوب چطور؟ کتاب بنویسیم! حالا من سؤال می‌کنم آیا واقعاً امام (ره) [بود که] بساط کمونیست‌ها را جمع کرد، یا آنها که جواب مارکسیست‌ها را با کتاب می‌دادند؟ آنها هم معتبر بودند، نمی‌خواهم بگویم آن اقدامات، غلط است. شبهه مارکسیسم را باید پاسخ داد. مکتبی که سطح مطالبات بشر را در حد یک کمون تنزل می‌داد و در واقع حرکت روحی بشر را به سمت ظهور سد می‌کرد و می‌گفت «ما باید به دنبال یک جامعه بی‌طبقه باشیم» و برای تحقق یک جامعه کمونیستی و عدالت کمونیستی باعث ریخته شدن خون‌ها می‌شد، آیا ما در مقابلش مأموریتی داریم یا نداریم؟ تلقی من این است که فرق حضرت امام (ره) با دیگرانی که قائل به ولایت مطلقه فقیه بودند، در درک از موضوع است. موضوع ولایت و تصرف چیست و چه کار باید کرد؟ عرض من این است: شما موضوع را خوب تحلیل کنید تا ببینیم آرام‌آرام باید اقدام کرد یا نباید اقدام کرد.

البته من نمی‌گویم که قبل از انقلاب حضرت حتماً باید این اتفاقات افتاده باشد، ولی بی‌تردید ظهور حقیقی و باطنی آن وقتی واقع می‌شود که این اتفاقات افتاده باشد. یک غیبت، ظاهری است و یک غیبت، باطنی. غیبت ظاهری، غیبت جسم امام علیه السلام است. غیبت باطنی این است که حقیقت ولایت در حجاب ظلمت رفته است. اولیاء طاغوت، بر نفوس حجاب انداخته‌اند. [ذیل] ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى \* وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾<sup>۱</sup> فرمودند: «فَلَانَ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ». <sup>۲</sup> این غشاء باید برداشته شود و تا برداشته نشود، ظهور واقع نمی‌شود.

۱. سوره لیل، آیات ۱-۲.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانَ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَقْضِيَ، قَالَ: ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ علیه السلام مِمَّا أَهْلَ النَّبِيَّةِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ؛ وَ الْقُرْآنُ صَرَبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرَنَا»؛ تفسير التمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

پس حقیقت ولایت حضرت چه زمانی بر روی زمین ظاهر می‌شود؟ عرض بنده اقدامات باطنی است که پشتوانه حکومت است. حضرت باید بساط ظلمت را جمع کنند و بساط نور را پهن کنند. پس تا این بساط ظلمت جمع نشود و وجدان‌های بشری از حجاب اولیاء طاغوت نجات پیدا نکنند، ظهور حقیقی واقع نمی‌شود. محور این کار هم حتماً خود حضرت هستند. بخشی از این کار هم بعد از انقلاب حضرت اتفاق می‌افتد؛ در این هم شک نیست. اما سؤال این است: آیا ما در این زمینه تکلیف نداریم؟ همه حرف، همین است. تکلیف ما این است که باید ارتقاء وجدان ایجاد کرد. این تکلیف ما هم بر محور دستگاه فقاقت است، ولو یک انقلاب عظیم اتفاق بیفتد.

باز تاکید می‌کنم که من نمی‌خواهم بگویم وقتی حضرت انقلاب می‌کنند، لزوماً، حتماً و باید انتظارات بشر در مرحله تحمل باشد؛ من نمی‌خواهم این را بگویم. ولی ظهور حضرت آن وقتی واقع می‌شود که تحملش هم واقع شده باشد. ظهور یعنی همان که ما از آن تعبیر می‌کنیم به «وَأَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»<sup>۱</sup> عدل، تجلی امام علیه السلام است. تجلی پرستش امام علیه السلام در عالم، می‌شود عدل. اگر همه چیز بر محور امام علیه السلام بود، می‌شود عدل. اگر بر محور ائمه جور بود، می‌شود جور. «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَ لِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ»<sup>۲</sup> عدل، خود امام علیه السلام است.<sup>۳</sup> حضرت، عدل منتظر هستند؛ نه اینکه عدالت، چیزی بیرون حضرت است و حضرت آن را در عالم اجرا می‌کنند و ما آن را می‌طلبیم. ما تجلی خود حضرت در عالم را می‌طلبیم. این واقع نمی‌شود تا تحمل واقع نشود.

ممکن است بگوییم بخشی از این تحمل ولایت، بعد از انقلاب [خود حضرت] ایجاد شود، ولی آیا برای ایجاد انتظار تکلیف نداریم؟ انتظار، بالا رفتن مطالبه انسان است. انسان اگر مطالبه‌اش در حد اُمْنیه‌های شیطانی باشد، منتظر حضرت نیست، [بلکه] حضرت را در آینه اُمْنیه‌های خودش می‌بیند. حضرت که کار شیطانی نمی‌کنند. نظام اُمْنیه‌ای که دارد در جامعه جهانی ایجاد می‌شود، اُمْنیه شیطانی است؛ اولیاء طاغوت دارند اُمْنیه ایجاد می‌کنند، وعده می‌دهند، اقدام می‌کنند؛ این کاری [است] که بعد رنسانس اتفاق افتاده است.

۱. تعبیری در دعای پایانی زیارت آل یاسین: «وَأُظْهَرُ بِهِ الْعَدْلَ وَ آيِدَةَ النَّصْرِ وَ انصُرْ ناصِرِيهِ وَ اخْلُدْ خَاضِلِيهِ وَ اقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اَقْلِبْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُؤَلَّجِدِينَ حَيْثُ كَانُوا فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرَهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ...». این تعابیر، در سایر ادعیه نیز آمده؛ برای نمونه، رجوع شود به: مصباح المتعجل، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۰۵.

۲. تعبیری در دعای افتتاح.

۳. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم عليهم السلام و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و الميزان...».

عرض من این است که دستگاه تفقه دینی، مکلف به این کار است. شما باید ظرفیت تفقه را در این کار بالا ببرید تا براساس تفقه، کار حکومت و کار اجتماعی‌تان را تدبیر کنید. ممکن است دستگاه تفقه ما الآن برای کار فردی کفایت کند، اما برای مأموریت اجتماعی خلأ فقهی داریم. این خلأ فقهی باید پر شود. جواب بسیاری از سؤالاتی که درباره شکل این [ایجاد انتظار اجتماعی] طرح می‌شود، برمی‌گردد به تفقه. اتفاقاً به نظر من در موضوع مهدویت، اینهاست که باید موضوع تفقه واقع شود.

به گمان من، براساس اندیشه دینی، جریان تولی و ولایت هر دو مهم است، یک طرفه نیست؛ یعنی ظرفیت تولی و تحمل، در ولایت مؤثر است. تا شما ارتقاء تولی ندهید، ولایت در شما ظهور پیدا نمی‌کند. اگر بگویید: «تولی را هم خود حضرت بالا ببرند»، می‌گوییم دیگر نشد. خدایا! خودت دعا کن! دعا را هم خودت بکن! «ای دعا از تو اجابت هم زتو!» این، هم درست است، هم غلط است.

شما این اراده‌های انسان را در کدام گزاره‌ها دارید دنبال می‌کنید؟ اگر در گزاره‌های فلسفه تاریخی دنبال می‌کنید - یعنی گزاره‌هایی که ناظر به تکامل تاریخ‌اند و جریان درگیری حق و باطل را در تاریخ و قرآن می‌گویند - که از اول تا آخر قرآن همین است. اگر مقیاس بحث، مقیاس فلسفه تاریخی است و جریان درگیری اراده‌ها در تاریخ دارد تفسیر می‌شود، در آن جریان، اراده حق هست، اراده باطل هست، امم هم هستند، البته بر محور ائمه. این طور نیست که انسان‌ها بی‌کار باشند و فقط امام باشد. امام هست با یک امت. البته معنای امام و امت این نیست که ما هم عرض امام هستیم؛ او محور تحقق امت است. ولی بالاخره یک امتی دارد حرکت می‌کند. شما نمی‌شود نقش امت را حتی در تولی به ولایت امام علیه السلام نادیده بگیرید.

پس اینکه در عصر ظهور، اراده‌ها نقش ندارند یعنی چه؟! بله، قبول داریم اراده محوری، اراده حضرت است؛ این روشن است. آخرش هم دعای حضرت محور است. ولی دیگران چه؟ اقدام ما در واقع چیزی جز ارتقاء انتظارات نیست. این سازندگی است؛ نه اعتراض است، نه احتراز. اقدام ما منحصر در این دو نیست. بله، شما یک جا باید احتراز کنید، یک جا باید اعتراض کنید، ولی در مجموع باید دنبال یک جریان اثباتی شوید. جریان اثباتی، حداقل کارش این است که ارتقاء انتظارات ایجاد کند؛ یعنی نگذارید دستگاه شیطان و اولیاء طاغوت، بی‌سر و صدا برای جامعه جهانی و برای قلوب ریل‌گذاری کنند و هیچ مقاومتی هم در مقابلشان نشود.



گفتار ۳

مأموریت‌ها و مسئولیت‌های  
بانوان منتظر

مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹/۴/۳۱



مسئله‌ای که در این جمع نورانی قابل گفتگو است این است که اگر ما بخواهیم مفهوم «انتظار» را به- عنوان یک مأموریت بزرگ برای شیعیان و دوستان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در حوزه مأموریت زنان و بانوان جامعه اسلامی بازتولید کنیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم. برای اینکه بتوانیم الزامات این مطلب (انتظار در حوزه مسئولیت و مأموریت طبقه بانوان) را بفهمیم، چند نکته قابل پیگیری است.

### ۱. تحول عظیم و همه‌جانبه عصر ظهور و ضرورت حرکت متناسب با آن

یکی این است که آن اهدافی که ما در این انتظار دنبال می‌کنیم چیست؟ مأموریت ما به اندازه هدفمان است. اگر هدف ما کوچک تعریف شد، طبیعتاً مسئولیت و مأموریت‌های ما کوچک خواهد بود. ولی اگر هدف ما هدف بزرگی بود، به همین تناسب، مأموریت‌ها و مسئولیت‌هایی هم که بر دوش ما می‌آید، تعریف جدیدی پیدا می‌کند.

تحولی که در عصر ظهور می‌خواهد اتفاق بیفتد، مقیاسش چیست؟ آیا تحولی است که فقط نسبت به حوزه زندگی خصوصی انسان‌هاست؟ یعنی فرض کنید اگر عصر ظهور محقق شود، آیا تنها در حوزه زندگی خصوصی و شخصی انسان‌ها تحولی اتفاق می‌افتد و معنویت در زندگی خصوصی انسان‌ها شکل می‌گیرد و جریان پیدا می‌کند؟ اگر این‌طور است انتظار ما انتظار ایجاد یک تحول معنوی در حوزه زندگی خصوصی است. یا اگر حضرت ظهور کنند - ان شاء الله ما درک آن دوره را کنیم - تحولی که اتفاق می‌افتد، یک تحول فراگیر نسبت به حوزه خصوصی و زندگی اجتماعی انسان‌هاست، آن هم در مقیاس جامعه جهانی؛ یعنی کل جامعه جهانی با یک تحول شگرف و عظیم روبه‌رو می‌شود و یک تحول همه-جانبه در مجموعه حیات بشر اتفاق می‌افتد.

معنای حیات طیبهای هم که ما مدعی هستیم با ظهور حضرت پیدا می‌شود،<sup>۱</sup> همین است که کل جامعه جهانی به مرحله جدیدی از حیات و زندگی و احساس و درک و مطالبه می‌رسد. اگر فرض کنیم چنین اتفاق عظیمی می‌خواهد بیفتد و انتظار ما به معنای حرکت در مسیر چنین تحول عظیمی است، طبیعتاً اگر ما در هر حوزه‌ای بخواهیم اقتضائات چنین انتظاری را دنبال کنیم، باید همه‌جانبه عمل کنیم و برای تحولی همه‌جانبه، برنامه‌ریزی کنیم. نمی‌شود بگوییم انسان منتظر، منتظر یک تحول عظیم و همه‌جانبه در همه عرصه‌های حیات است ولی اقداماتش معطوف به حوزه خصوصی و زندگی شخصی خودش است. این کافی نیست. نه اینکه ما برای آن حوزه نباید تلاش و جدیت کنیم. حتماً ما باید خودسازی کنیم و تلاش کنیم که اگر منتظر تحقق ظهور و گسترش و بسط ولایت حق در حیات خودمان هستیم، مناسبات و اقتضائات او را در زندگی خصوصی خودمان ایجاد کنیم. ولی می‌بینید که مأموریت ما گسترده‌تر از ایجاد یک تحول در زندگی خصوصی است. باید متناسب با آن ترسیمی که از عصر ظهور داریم و آن را دنبال می‌کنیم، تحول همه‌جانبه در زندگی خصوصی و اجتماعی ایجاد کنیم.

## ۲. تحول همه‌جانبه غربی از طریق بازسازی ارزش‌های مادی در سبک زندگی و ساختارهای

### اجتماعی

من این را با یک مثال دنبال می‌کنم. آنچه در غرب اتفاق افتاده، یک تحول همه‌جانبه در زندگی اجتماعی و خصوصی انسان‌ها و بر محور ارزش‌های بنیادینی است که ارزش‌های حاکم بر جریان تجدد هستند. جریان تجدد دنبال تحقق یک سلسله ارزش‌های اجتماعی بوده و هست. الان، هم برای تحقق همان ارزش‌های اجتماعی دارد تلاش می‌کند و هم در حوزه فرهنگ، آنها را به شکل دیگری دنبال می‌کند و تلاش می‌کند بین مدرنیته فرهنگی و سیاسی تفکیک کند تا ضعف‌هایی که در مسیر تجدد پیدا شده - مثل کشتارها، جنگ‌های بزرگ جهانی و مسئله بهداشت و محیط زیست و چیزهای دیگر - را به حوزه اقتضائات سیاسی تجدد برگردانند و این‌گونه بتوانند تجدد را از نظر فرهنگی احیا کنند و قرائت جدیدی از تجدد ارائه بدهند و آن را دوباره در زندگی اجتماعی ما جاری کنند. آنها ارزش‌هایی را که تجدد بر محورشان شکل گرفته را - که انسان‌محوری و آزادی‌های فردی و اجتماعی انسان به‌خصوص آزادی از

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷. این آیه مبارکه در روایات به ظهور تفسیر شده است: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [بمعنی] بِمَوْتِهَا كَفَرُ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ». کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

تقیدات معنوی و امثال اینهاست - مبنا قرار داده‌اند و بر محور این ارزش‌ها فلسفه و دانش و علم و عقلانیت و تکنولوژی و فناوری تولید کرده‌اند، انقلاب علمی و صنعتی ایجاد کرده‌اند و همه ساختارها و حتی مفاهیمی که در زندگی اجتماعی ما انسان‌ها جاری است، تحت تأثیر همان مفاهیم ارزشی خودشان بازتولید کرده‌اند.

شما الان به هر زاویه‌ای از زوایای زندگی خودتان که نگاه کنید، حتی زندگی مسلمان‌ها و موحدین و شیعیان، می‌بینید به شدت تحت تأثیر آن فرهنگ است. شما الگوی خوراک ما، پوشاک ما و مسکن ما را ببینید، به شدت تحت تأثیر آن موج جهانی است. نحوه رضایت‌مندی ما از زندگی را ببینید. شما به آشنیخانه خودتان نگاه کنید، می‌بینید تجدد چه کار کرده است. دقیقاً همه شئونش بر مدار طراحی و مدیریت غرب و بعد رنسانس شکل گرفته است.

بنابراین آنها ارزش‌های خودشان را به نوع زندگی ما تبدیل کرده‌اند، به ارزش‌هایی که ما در عرصه زندگی به آنها پایبند هستیم تبدیل کرده‌اند، به تجلیل‌ها و تحقیرها تبدیل کرده‌اند، شرافت و تحقیر انسان بر مبنای آنها تعریف می‌شود، حتی ذائقه ما را هم تغییر داده‌اند. نه فقط ارزش‌ها را در ذهن ما تغییر داده‌اند و الان بسیاری از چیزهایی که در ذهن ما ارزش است، بعد از رنسانس تولید شده و در جامعه جهانی تعمیم داده شده است، بلکه ذائقه‌های ما را هم تغییر داده‌اند؛ ذائقه ما در پوشاک، ذائقه ما در خوراک، ذائقه ما در نوع نگاه‌مان به مسکن، ذائقه ما در زیباشناسی آن هنری که با آن زندگی می‌کنیم، همه را بر مدار آن ارزش‌های محوری خودشان تغییر داده‌اند. الان هم دنبال گسترش بیشتر و جهانی‌سازی همان ارزش‌ها هستند.

بعد از ماجرای یازده سپتامبر که غرب یک جنگ نظامی تمام‌عیار بر علیه دنیای اسلام شروع کرد، توجیه این جنگ نظامی همین بود. متفکرین‌شان وقتی نامه نوشتند و از اقدامات نظامی بوش دفاع کردند، حرف‌شان این بود که ما باید ارزش‌های امریکایی را در جهان تعمیم و توسعه بدهیم. این ارزش‌هاست که باید جهانی شود و اگر هم لازم باشد ما برای گسترش این ارزش‌ها جنگ نظامی به‌راه بیاوریم - حتی آن جنگ نظامی که به کشتارهای جمعی براساس استفاده از سلاح‌های غیرمعارف مثل سلاح‌های شیمیایی و اتمی منتهی شود - این، کاملاً امری اخلاقی است.

بنابراین آنها دنبال این هستند که اقتضانات ارزش‌های خودشان را در همه عرصه‌های زندگی ما بیاورند. برای این کار، آنها این ارزش‌ها را به رنگ لباس، مدل راه‌رفتن، مدل مو درست کردن و آرایش‌های



ظاهری دیگر و بقیه شئون ما تبدیل کرده‌اند. این طور نیست که آنها وقتی در مدل لباس یک جوان یا پوشاک او یا زیباشناسی او که از نوع آرایش شخصی خودش است، دست می‌برند، قبلاً در فکر و روح او تصرف نکرده باشند.

از این گسترده‌تر مدل‌هایی است که برای زندگی ما مثل جایگاه اقشار مختلف جامعه درست کرده‌اند؛ مثلاً این که بانوان چگونه به سعادت می‌رسند، مدل مطلوبی که باید در زندگی اجتماعی خودشان دنبال کنند چه مدلی است، چقدر باید درس بخوانند، چگونه باید درس بخوانند، اشتغال‌شان چگونه باید باشد، پوشش‌شان چگونه باید باشد، ارتباط‌شان با اقشار دیگر چگونه باید باشد، روابط عاطفی و فیزیکی‌شان با مردها چگونه باشد و دهها مسئله دیگری که الان ما با او مواجه هستیم و می‌بینید همه اینها را ارزش‌سازی کرده‌اند و به جامعه جهانی منتقل کرده‌اند. بسیاری از چیزهایی که الان ما ارزش می‌دانیم، همان بازتولید شده ارزش‌های محوری در حوزه حقوق بانوان است. این ارزش‌ها را به حقوق تبدیل کرده‌اند، به ساختارهای اجتماعی تبدیل کرده‌اند، به هنر و زیباشناسی و زیباپسندی و امثال اینها تبدیل کرده‌اند. بسیاری از چیزهایی که ما در حوزه زندگی اعم از زندگی خصوصی و اجتماعی می‌پسندیم و حق خودمان می‌دانیم و آن را دنبال می‌کنیم و رسیدن به آن را برای خودمان سعادت می‌دانیم و سعد و سعادت را به آن تعریف می‌کنیم، از اموری است که بر آن محور تولید شده است. من نمی‌توانم دست روی یک امر خاص بگذارم؛ همه آنچه شما می‌بینید، از همین قبیل است. الان مسئله تحصیل بانوان در دنیای اسلام این نیست که بانوان تحصیل نکنند یا نکنند؛ کدام یک خوب است. پیداست عالم بودن، چیز خوبی است. کسی با علم مخالف نیست. حقیقت مسئله چیز دیگری است. بحث این است که نگاه ما به علم، به تعلیم و تعلم و به مأموریت ما در حوزه آگاهی‌یافتن و به آموزش‌هایی که باید بدست آوریم و بعد به کارگیری این آموزش‌ها و حرف در زندگی اجتماعی و فردی، همه اینها تابع یک سری ارزش‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است که تماماً مبتنی بر فرهنگ مدرن دارد اتفاق می‌افتد.

خب حالا سوال این است: همان طور که آنها بعد از رنسانس انتظاراتی را در دنیا و جامعه جهانی ایجاد کرده‌اند و تدریجاً به سوی آن انتظارات اقدام کرده‌اند و از طریق یک سلسله ارتباطات، قدرت ایجاد کرده‌اند و بعد توانسته‌اند آن انتظارات را اجتماعی کنند و ارزش‌های خودشان را حتی در عرصه زندگی خصوصی ما محقق کنند، ما هم اگر ارزش‌هایی را دنبال می‌کنیم، باید این تعالی و عدالت معنوی و ارزش‌های معنوی را به یک شبکه ارزش‌ها تبدیل کنیم و بعد آنها را به یک برنامه برای زندگی اجتماعی و

خصوصی همه - از جمله برای بانوان - تبدیل کنیم. اگر آنجا اومانيسم دنبال می‌شد، اگر لیبرالیسم و امثال اینها دنبال می‌شد، اینجا باید معنویت و توحید و عدالت و تعالی انسان دنبال شود. من فعلاً در مورد درستی یا غلطی این کار بحث نمی‌کنم ولی ببینید آنها واقعا چگونه زنان را از حوزه زندگی خصوصی وارد زندگی اجتماعی کردند. این وضعیتی که در ارتباط زن و مرد در غرب الان شاهدش هستید، پوشش‌شان یا فرهنگ ارتباط و مراودات‌شان این یک امر دیرپایی نیست. در خود غرب هم شما سه‌چهار قرن عقب‌تر بروید، می‌بینید واقعا پوشش و حجاب و مسائلی از این دست در روابط اجتماعی زنان غربی وجود داشته است. ببینید چگونه ارزش‌های بنیادینی که آنها بعد از رنسانس محور قرار دادند و براساس آنها انتظارات اجتماعی ایجاد کردند، به اخلاق تبدیل شده است. براساس آنها اخلاق اجتماعی درست کرده‌اند! متناسب با رشد تکنولوژی، تغییر اخلاق داده‌اند. ببینید چگونه در حوزه فرهنگ مفاهیم بنیادی تولید کرده‌اند تا همان ارزش‌ها را به مناسبات عینی تبدیل کنند. ببینید چگونه جامعه بانوان را اداره می‌کنند. البته مختص به جامعه بانوان هم نیست، آنها برای همه انسان‌ها این کار را کرده‌اند. هم برای همه ساحت‌های حیات‌شان برنامه‌ریزی کرده‌اند، هم برای همه ساعات زندگی‌شان. برنامه‌ریزی کرده‌اند که چطور متولد شود، در کجا متولد شود، چگونه در دوران مثلاً تربیت کودک از این مادر پذیرایی شود، چگونه و بعد از چه مدتی و تا چه زمانی به مثلاً مهدکودک‌ها و محل پرورش اجتماعی کودکان تحویل داده شود، از کجا این کودک باید وارد عرصه آموزش و تعلیم شود که شامل دوره ابتدایی با آموزش‌های تقریباً یکسان‌سازی شده تا آموزش عالی است. بعد کجا باید استخدام شود، چطور زندگی کند، چند سال کار کند، دوره بازنشستگی‌اش چه می‌شود، بعد هم خانه سالمندان، بعد هم تا آخر. برای شصت‌هفتاد سال، اینها برنامه‌ریزی کرده‌اند، هیچ لحظه را خالی نگذاشته‌اند. برای همه ساحت زندگی هم برنامه‌ریزی کردند: برای ورزش‌شان، تفریح‌شان، الگوی خوراک‌شان، مسکن‌شان؛ شما می‌بینید همه مدیریت شده است. این در باب همه انسان‌ها است. در باب همه اقشار هم همین‌طور است.

واقعا نوع زندگی بانوان در غرب کاملاً مدیریت می‌شود، ارزش‌سازی می‌شود، ایجاد انتظارات می‌شود و بعد براساس آن برنامه‌ریزی می‌شود و می‌بینید انتظارات انسان‌ها را از زندگی و مدل زندگی‌شان را تغییر داده‌اند. بعد هم در این برنامه‌ریزی که برای گسترش فرهنگی داشته‌اند، متأسفانه فرهنگ‌های دیگر را هم تحت تأثیر فرهنگ خودشان قرار داده‌اند و آن ارزش‌ها را با اختلافات و تغییراتی که اقتضاء مناطق مختلف و اقوام مختلف و ملل مختلف هست، جاری کرده‌اند. الان هم چون واقعا با بحران مشروعیت

روبه‌رو هستند و در برخورد با فرهنگ‌های دیگر و تحقیر کردن آنها مشکلاتی داشته‌اند، دنبال تنوع فرهنگی و ایجاد یک همگرایی در بین فرهنگ‌های مختلف براساس ارزش‌های بنیادین غربی هستند. آنها درعین‌اینکه تنوع فرهنگ‌ها را در این برنامه‌ریزی جدید ملاحظه می‌کنند، می‌خواهند همه این فرهنگ‌ها به فرهنگ خُرد تبدیل شود و بر محور ارزش‌های بنیادین غرب ساماندهی شود.

### ۳. ضرورت بازسازی مفهوم انتظار در همه ساحت‌های زندگی

ما هم در نقطه مقابل باید اقدام کنیم؛ یعنی اگر ما منتظر یک تحول همه‌جانبه و فراگیر نسبت به همه ساحت‌های حیات انسان و همه آفات زندگی انسان هستیم، باید بتوانیم آن ارزش‌هایی که ما منتظر تحقق هستیم، مدیریت کنیم تا آرام‌آرام وارد زندگی ما بشوند و به مدل زندگی ما تبدیل شوند؛ یعنی الگوی خوراک، پوشاک، مسکن، ارتباطات، اشتغال، خانه‌داری، حضور در محیط اجتماعی و خلاصه، همه چیز را براساس آن ارزش‌ها شکل بدهیم. اگر واقعاً می‌خواهیم جزو بانوان منتظر باشیم، باید مفهوم انتظار را - به‌خصوص در زمینه مأموریت‌هایی که بر دوش بانوان است - نسبت به همه ساحت‌های زندگی بازتولید کنیم.

من با حضور اجتماعی بانوان و با تحصیل و آگاهی‌افزایی آنها قطعاً مخالف نیستم. هیچ انسانی هم نمی‌تواند با اینها مخالف باشد. ولی اینکه این امور تبدیل شود به آن شیوه‌ها و ساختارهایی که غرب مدیریت می‌کند و ما عملاً بر محور این ارزش‌ها تحت تأثیر جامعه غربی قرار بگیریم، به‌شدت منفی است. یعنی مجموعه برنامه‌ریزی برای بانوان که الان در دنیا انجام می‌شود و به نسبت زیادی در دنیای اسلام و حتی در جامعه تشیع و در کشور خود ما هم از این برنامه تبعیت می‌شود، از بنیان، برنامه‌ریزی غلطی است. ارزش‌سازی، تولید مفاهیم و بعد ساختارهای اجتماعی که متناسب با آن تولید می‌شود، باید همه از نو و بر محور مفاهیم و ارزش‌هایی اصلی که می‌خواهید در دوره ظهور آنها را محقق ببینید، بازتولید شوند و مدیریتی اتفاق بیفتد که این مفاهیم تولیدشده با شیبه آرام به نوع زندگی بانوان تبدیل شوند.

### ۴. پژوهش عمیق و برنامه‌ریزی کلان برای بازتولید حقیقت انتظار

بنابراین پیشنهادی که من برای این مجموعه دارم این است که یک پژوهش جامع و بعد از پژوهش هم یک برنامه‌ریزی جامع برای بازتولید مفهوم انتظار نسبت به مأموریت‌ها و مسئولیت‌هایی که بر دوش بانوان دنیای اسلام و بانوان شیعه هست، انجام بدهند. بعد هم برنامه‌ریزی همه‌جانبه برای اینکه آن مأموریت‌ها به مناسبات زندگی تبدیل شود. البته آن هم یک شیب می‌خواهد، عجله هم نباید کرد و به-

تدریج ما باید عینیت را به سمت آن مقاصد خودمان ببریم. این «بعد» گفتیم، «بعد» رتبی مقصودم نیست؛ یعنی ترتب منطقی، بین اینهاست.

در این مسیر هم یک پیشنهاد بسیار بسیار جدی دارم که غفلت از آن، مانع رسیدن به مقصد می شود و آن این است که ما در تولید فرهنگ زندگی و بعد تبدیل آن به برنامه، می بایست در مقیاس کلان برنامه ریزی کنیم. اگر میدان درگیری ما با فرهنگ مدرن و ارزش های مدرنیته - که به یک برنامه و فرهنگ برای همه ساحت های زندگی تبدیل شده اند - میدان درگیری بزرگ است، باید همیشه نقشه مان جامع باشد، ولو مقیاس عمل مان کوچک باشد. یعنی اگر شما در میدانی می جنگید که دشمن با یک نقشه کلان و از زوایای مختلف، شما را در معرض تهدید و هجوم قرار داده است، اینکه شما بدون توجه به آن هجوم همه جانبه برای یک سنگر و یک ضلع برنامه ریزی کنید، این قطعاً ناکارآمد خواهد بود. یکی از نکات ضعف برخورد ما با تهاجم فرهنگی غرب همین است که آنها نقشه شان جامع، فراگیر، دورنگرانه و نسبت به همه عرصه های حیات هست. یعنی آنها می خواهند یک توسعه پایدار، جامع و همه جانبه را در مقیاس جامعه جهانی مدیریت کنند. ما در مواجهه با آن گاهی در مقیاس خرد برنامه ریزی می کنیم!

من مثال بزنم؛ آنها برای تغییر اخلاق و فرهنگ تأمین غرایز انسان برنامه ریزی می کنند. می خواهند نگاه انسان را به این غریزه و کارآمدی هایش و نوع بهره مندی و فعال سازی اش و نوع ارتباط اقشار مختلف و اخلاق و عاطفه ای که باید در این زمینه حاکم باشد، از بنیان تغییر بدهند. هم مبانی اش را تولید می کنند، هم از طریق هنر آن را به محصولات فرهنگی تبدیل می کنند و بعد هم آن را در زندگی بشر جاری می کنند و ارتباط اقشار جامعه را کاملاً تغییر می دهند. مفهوم ارتباط زن و مرد و مفهوم ارتباطات عاطفی و غریزی آنها را تغییر می دهند. معنای نیازمندی انسان در این عرصه را عوض می کنند. مقیاس احساس نیاز را به شکل مغالطه آمیزی بالاتر می برند طوری که حتی افرادی که تشکیل خانواده داده اند، هم دچار بحران می شوند. یعنی اصلاً می خواهند مفهوم خانواده را عوض کنند. آنها دنبال این کار هستند ولی ما می خواهیم مثلاً با وام ازدواج، این مشکل را حل کنیم. نمی گویم این اقدام را نکنید! ولی اگر این اقدام، درون یک نقشه جامع و تعریف شده باشد، بسیار خوب است. اما اگر ما خیال کردیم حالا که دشمن دارد در این جنگ نرم، یک هجوم فرهنگی همه جانبه می آورد، ما می توانیم با وام ازدواج اصلاً مشکل اخلاقی جامعه را حل کنیم، سخت در اشتباهیم! این نگاه، خیلی نگاه عجیبی است. دشمن، اخلاق را به صورت نسبی و تابع تکامل تکنولوژی تعریف می کند و دنبال تغییر مفهوم اخلاق و ارزش هاست و این

منتهی شده است به مسئله ارتباط اقشار و تبدیل شده است به یک برنامه‌ریزی جامع برای تغییر نگرش نسبت به خانه و خانواده و ارتباط زن و مرد و امثال اینها. وقتی ما می‌خواهیم از طریق برنامه‌ریزی خرد آن را حل کنیم، قطعاً پاسخ نمی‌گیریم.

نکته‌ای که به‌عنوان نکته پایانی عرض می‌کنم این است که اگر ما مأموریت خودمان را بازتولید حقیقتِ انتظار و اقتضائات آن در حوزه فرهنگ و اقتصاد و همه عرصه‌های حیات بانوان بدانیم و بخواهیم این مفهوم و این ارزش‌ها را - که نمایانگر انتظار هستند و در دل یک انسان منتظر به‌عنوان ارزش‌های محوری دنبال می‌شوند - محقق کنیم، نباید فقط در حوزه خصوصی خودمان برایش برنامه‌ریزی کنیم و فقط بگوییم: «ما باید آدم اخلاقی شویم»، این کافی نیست. ما باید برای تحقق این ارزش‌ها در عرصه حیات فردی و اجتماعی تلاش بکنیم و برای بازتولید اقتضائات ارزش‌های محوری انتظار در حوزه حیات فردی و اجتماعی و همه ساحت‌ها و زمان‌های زندگی از طفولیت تا هنگام مرگ برنامه‌ریزی کنیم؛ کمااینکه غرب، این کار را کرده است.

برای این بازتولید، باید در یک نقشه جامع عمل کنیم. نمی‌شود مثلاً مسئله ارتباط اقشار یا مأموریت‌های زن در خانواده یا نوع تحصیل و یا نوع حضور اجتماعی را جدا از بقیه مسائل، برنامه‌ریزی کنیم. باید این ارزش حقیقی و این حقیقت و مفهوم متعالی از انتظار را درون یک نقشه کلان و جامع و در حوزه ارزش‌ها و فرهنگ‌ها و بعد در حوزه زندگی بازتولید کنیم و در بازتولیدش هم نگاه جامع داشته باشیم. البته در برنامه‌ریزی برای تغییر عینیت و تغییر نوع نگاه بانوان به زندگی و آرمان‌ها و روابطشان، ممکن است از مقیاس کوچکی عمل کنیم. یعنی ممکن است شما برای یک اقدام بزرگ از یک جای کوچک شروع کنید ولی این حرکت شما باید درون حلقاتی از اقدامات تعریف‌شده و درون یک برنامه جامع به‌سمت تحقق ارزش‌های انتظار در حوزه زندگی خصوصی و جمعی بانوان باشد، آن هم در مقیاس جامعه جهانی. این، مأموریتی است که باید دنبال شود. نیاز به تفکر و پیگیری دارد. به‌خصوص این مأموریت را باید بر دوش خانم‌ها گذاشت؛ یعنی خودشان هستند که باید بسیاری از مسائل خودشان را با دنیای غرب حل کنند. غربی که درصدد استحاله انسان و منحل کردن او و هویت جمعی او در فرهنگ سرمایه‌داری است، به انسان به‌عنوان یک منبع تولید سرمایه و ثروت نگاه می‌کند و تمام برنامه‌ریزی‌اش روی انسان به‌عنوان یک منبع ثروت است. در واقع غرب، مدیریت انسان را به‌عنوان مدیریت منابع انسانی در تولید سرمایه، موضوع قرار می‌دهد و تلاش می‌کند این منابع انسانی را چگونه به ثروت بالفعل تبدیل کند. حتی



عواطف و اخلاق انسان و ارزش‌های او را به ثروت بالفعل تبدیل می‌کند. مثل انرژی‌های مادی و شبیه انرژی‌های فسیلی که آنها را از اعماق طبیعت استخراج می‌کنند و به ثروت تبدیل می‌کنند، انسان‌ها را به‌عنوان یک منبع ثروت می‌بیند و سعی می‌کند این منابع انسانی را مدیریت کند تا ثروت محقق شود و هویت انسان از جمله بانوان را در توسعه سرمایه‌داری منحل کند. من این را مکرر گفته‌ام که بانوان در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره معاصر ما در انتهای رشد تجدد، تحقیر فرهنگی نشده بودند؛ گرچه این تحقیر، بسیار سازماندهی شده و در قالب دفاع از حقوق بانوان و کرامت آنها اتفاق می‌افتد. بنابراین خود بانوان هستند که باید با این سیطره فرهنگ غرب بر زندگی بانوان و هویت جمعی آنها به‌شدت مبارزه کنند. خودشان مفاهیم را بازتولید کنند و برای تحقق و عملیاتی و اجرایی شدنش در همه ساحت‌های زندگی تلاش کنند.

باز هم عرض می‌کنم که من نمی‌گویم: «در حوزه زندگی خصوصی، دنبال تهذیب و پالایش خود و آمادگی برای سرباز حضرت بودن نباشیم». می‌گویم این کافی نیست. جامعه بانوان باید مفهوم انتظار را در همه عرصه‌های حیات خودشان بازتولید کنند و بخش عمده‌ای از این مأموریت بر دوش خودشان هست تا خودشان را از سیطره فرهنگ غرب - که می‌خواهد آنها را در جامعه جهانی به یک مهره متناسب با فرهنگ غرب تبدیل کند - بیرون بیاورند و تبدیل شوند به مهره‌ای که در دست حضرت هستند و - حالا این تعبیر هم تعبیر مؤدبانه‌ای نیست - شخصی باشند که در زمین دنیای اسلام بازی می‌کنند.



گفتار ۴

الزّماآ انآظار  
به عنوان وعده انبیا و ائمه

هیاآ رزمندگان اسلام، ۱۳۹۲/۲/۱۰



موضوعی را که در این فرصت فرمودند مورد گفتگو قرار بدهم، «مهدویت و مأموریتی که ما در موضوع مهدویت در جامعه داریم» است. بحث مهدویت از مباحث پردامنه‌ای است که هم فراوان بحث شده و هم مباحثش حقیقتاً بسیار جدی، پردامنه و اثرگذار بر فضای زندگی اجتماعی ماست. در یک جلسه و این مقدار هم جداً قابل بحث نیست. من سه نکته را خدمتان عرض می‌کنم.

### ۱. مهدویت افق روشن همه انبیاء و ادیان آسمانی

نکته اول به صورت بسیار موجز و کوتاه این است که اندیشه مهدویت و توجه دادن به شخص و شخصیت حضرت بقیت‌الله علیه السلام و مأموریت ایشان و رسالتی که در عالم انجام می‌دهند، به عنوان یک افق روشن در همه ادیان الهی آمده است.

#### - بعثت انبیا علیهم السلام، مقدمه عصر ظهور

در روایات ما آمده است که نسبت به شخص حضرت بقیت‌الله علیه السلام، هم از انبیا علیهم السلام - به ویژه انبیاء اولوالعزم علیهم السلام البته غیر از شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله - میثاق خاصی گرفته شده و آنها به مقام حضرت و ولایتش اقرار کرده‌اند<sup>۱</sup> و جزو فرماندهان جبهه تاریخی حضرت هستند و چون این جبهه در عصر ظهور به نتیجه

---

۱. «عَنْ حُزْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعِزْمِ أَنْتِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُوصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَةِ أَمْرِي وَ حُزْرَانُ عَلَمِي علیه السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَيْتُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَتَقَمُّ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَفَرَزْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُبَيِّرْ فَبَيَّتِ الْعَرِيْمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخُمْسَةَ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عِزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾؛ الكافي، ج ۲، ص ۸. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیهم السلام من ولاية أولي العزم لهم في الميثاق وغيره»؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم علیهم السلام على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولي العزم إنما صاروا أولي العزم بحبهم صلوات الله عليهم».



نهایی می‌رسد، آنها در رجعت هم در کنار وجود مقدس امام زمان علیه السلام هستند، و هم امم خودشان را به عصر ظهور بشارت می‌دادند و به آن دعوت می‌کردند.<sup>۱</sup> یعنی همه حرکت اصلاحی انبیاء الهی علیهم السلام در مسیر اقامه توحید، مقدمه رسیدن به آن جامعه موعود و دوره ظهور است.

### - سایر ویژگی‌های عصر ظهور در قرآن

قرآن با لسان‌ها و بیان‌های مختلفی از این دوران صحبت کرده است. گاهی در تفسیر عصر ظهور، صحبت از وعده خدا نسبت به پیروزی صالحان و مستضعفان جهان است، مستضعفانی که البته در تفسیر روایی ما به اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده‌اند؛ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.<sup>۲</sup> بنابراین بناست وراثت همه این امکانات، به اولیاء خدا برسد؛ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛<sup>۳</sup> وراثت این ارض به عباد صالح خدا می‌رسد.<sup>۴</sup>

از این دست آیات فراوان است؛ ولی گاهی تعبیر قرآن از این فراتر و لطیف‌تر است. قرآن امثالی دارد که متلش را همه می‌فهمند ولی تعبیر روایت این است: آن حقیقتی که پشت این مثل نهفته، علمش نزد

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل سیدابن طاووس این گونه آمده: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التنصين، ص ۵۸۹. همچنین در زیارتی که آغازش با «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ» است آمده: «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعْتَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ المزار، ص ۲۰۹؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

۲. سوره قصص، آیه ۵. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَظَرَ إِلَى عَلِيِّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم السلام فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنْكُمْ الْأئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْأَيَّةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ معاني الأخبار، ص ۷۹. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، «باب أنهم علیهم السلام المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى».

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۴. «عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ قَالَ آلُ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَى مِنْهَاجِهِمْ وَ الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ»؛ تأویل الآيات، ص ۳۲۶. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»؛ همان.

ماست و ما هم به هر کس بخواهیم آن را می‌دهیم.<sup>۱</sup> گاهی در قرآن راجع به عصر ظهور مثل‌هایی زده شده و با تعابیر نورانی و لطیفی از آن عصر سخن به‌میان آمده است.

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛<sup>۲</sup> سوگند به خورشید و شعاع و پرتو آن! و سوگند به قمر و ماهی که تلو این خورشید است! و سوگند به روزی که این شمس و خورشید را تجلی می‌دهد! در روز، نور خورشید در عالم تجلی می‌کند. مثلش را همه می‌فهمند که خدای متعال به این حقایق دارد قسم می‌خورد ولی در روایات وقتی این آیات را تفسیر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ﴾ وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هستند.<sup>۳</sup> پرتو این شمس، آن دین الهی و آن نوری است که خدای متعال در هدایت این نبی اکرم ﷺ قرار داده است. در واقع معنایش این است که اگر ما در منظومه شمسی خودمان خورشیدی داریم که همه منظومه را روشن می‌کند، این مثل برای چیزی است که آن ممثّل نه فقط عالم ملک و نه فقط آسمان اول بلکه همه سماوات، همه کائنات و کل عوالم خلقت در پرتو نور این وجود مقدس نورانی می‌شوند. همان چیزی که در آیه نور هم خدای متعال با لطافت بیان کرده است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾؛<sup>۴</sup> همه هدایت و راهبری عوالم به‌سوی مقصد (وادی توحید) با نور الهی انجام می‌گیرد؛ مثل این نور، آن [کسی] که این نور در او متمثل شده، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هستند. روایتی در توحید صدوق است که می‌فرماید: مقصود از ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ خود نبی اکرم ﷺ هستند.

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ... وَالْقُرْآنُ ضَرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۷۸. «باب أن للقرآن ظهرا و بطنا و أن علم كل شيء في القرآن و أن علم ذلك كله عند الأئمة عليهم السلام و لا يعلمه غيرهم إلا بتعليمهم».

۲. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴.

۳. بندهای پیش رو، مروی بر این روایت شریف است: «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أئِمَّةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَعَسَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجُورِ فَحَكَى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِبِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

۴. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

ایشان مثل نور است.<sup>۱</sup>

پس تعبیر خدای متعال در این آیه است که خدای متعال خورشیدی قرار داده که با پرتو خودش همه عوالم، از جمله عالم انسانی را از آغاز تا انتها روشن می‌کند و ماهی قرار داده که تلو این خورشید می‌آید که در دوره‌ای که خورشید پنهان شده شما پرتو این خورشید را باید از آن ماه بگیرید یک روزی قرار داده که این خورشید را تجلی می‌دهد. فرمود این قمر، وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام و آن روز، وجود مقدس امام زمان علیه السلام و ظهور حضرت است که شمس حقیقت در آن روز تجلی می‌کند و همه عالم با نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پرتو حضرت روشن می‌شود و آن دینی که خدای متعال به نبی اکرم صلی الله علیه و آله داده آشکار می‌شود. حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و دین حضرت و هدایت و انوار ایشان در وجود مقدس امام زمان علیه السلام و ظهورشان تجلی می‌کند. این، تعبیر نورانی قرآن از عصر ظهور است.

در آیات دیگر، همین مطلب با بیان نورانی دیگری آمده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾؛<sup>۲</sup> در عصر ظهور، آن نور الهی در عالم به مرحله تمام و مرحله ظهور می‌رسد.<sup>۳</sup>  
 ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾؛<sup>۴</sup> خدای متعال این پیغمبر را - که همان شمس حقیقی است - با هدایت و دین حق ارسال کرده که این دین، همان پرتو نبی اکرم صلی الله علیه و آله است.<sup>۵</sup> ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، این دین بر همه ادیان غلبه می‌کند.

۱. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ قُلْتُ «مَثَلُ نُورِهِ» قَالَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله. قُلْتُ «كَمْ شَكَاةٍ» قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. قَالَ قُلْتُ «فِيهَا مِصْبَاحٌ» قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ...»: التوحيد، ص ۱۵۷.

۲. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي علیه السلام قَالَ: سَأَلْتَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَ لِيَاةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَلَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَثْبَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَانِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ وَ لِيَاةَ الْقَانِمِ ﴿وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ وَ لِيَاةَ عَلِيِّ عليه السلام؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۴. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾؛ سوره فتح، آیه ۲۸.

۵. «...السَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِهِ أَوْصَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ...»: الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

گاهی تعبیر دیگری آمده، سخن از حجابی است که بر حقیقت توحید و ولایت افتاده و مانع ظهور این حقیقت را در عالم انسانی ما شده که در عصر ظهور، این حجاب برداشته می‌شود. ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى \* وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛<sup>۱</sup> حجاب و غشا و ظلمتی است که مانع تجلی آن شمس شده و در عصر ظهور، این غشا و حجاب برداشته می‌شود.<sup>۲</sup>

جریان ظلمات و نور را در قرآن به دقت مطالعه بفرمایید.<sup>۳</sup> اسرار و دقایق و حقایق زیادی در آن هست. قصه، این است که یک طرف، جریان نور الهی است و آن، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ ایشان و به تبع انبیا ﷺ هستند که در خانه‌های توحید تجلی می‌کند، ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾<sup>۴</sup> و یک طرف هم جریان ظلمات پیچیده‌ای است که قبل از این دنیا بوده، در این دنیا هم هست، در قیامت و جهنم هم خواهد بود.

عصر ظهور به تعبیر قرآن، عصری است که این غشا و حجاب ظلمت - که ظلمت ولایت اولیاء طاغوت و ائمه نار و ائمه جور است - از این نور - که ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت‌شان ﷺ و ولایت حق است - برداشته می‌شود و ولایت حق تجلی می‌کند و مردم در پرتو این ولایت زندگی می‌کنند؛ لذا همه شئون‌شان با نور ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ نورانی می‌شود. نور نبی اکرم ﷺ و امام زمان ﷺ که نور آن عقل کل

۱. سوره لیل، آیات ۱-۲.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾، قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانُ عَشِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ. قَالَ: ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؟ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ ﷺ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ؛ وَ الْقُرْآنُ صُربَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳. برای نمونه، رجوع شود به: سوره بقره، آیات ۲۵۵-۲۵۷؛ سوره نور، آیات ۳۵-۴۰.

۴. ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَصْوَالِ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۶. اشاره به روایات اهل بیت ﷺ در ذیل این آیه شریفه که واژه «بیوت» در آنها، هم به بیوت انبیا ﷺ معنا شده و هم به بیوت نبی اکرم ﷺ: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ﴾ وَ هِيَ بُيُوتَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْحُكَمَاءِ وَ أئِمَّةِ الْهُدَى»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۱۹. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ﴾ قَالَ هِيَ بُيُوتُ النَّبِيِّ ﷺ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

۵. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنْ الْأئِمَّةَ ﷺ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴. «بَابُ أَنَّهُمْ أَنْوَارُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُ آيَاتِ النُّورِ فِيهِمْ ﷺ».



هست در عقول تجلی می‌کند و عقل‌ها کامل می‌شوند و مقام بندگی حاصل می‌شود.<sup>۱</sup> قبل از عصر ظهور حقیقت علم که حقیقت معارف توحیدی است در حجاب است. در آن عصر، حجاب از این حقیقت علم برداشته می‌شود.<sup>۲</sup>

### - جمع‌بندی

بنابراین عصر ظهور، عصر تجلی آن غیب در عالم ما و عالم شهود است. آن عصر، عصر تجلی حقیقت توحید در عالم ماست. آن دوره، عصر ظهور حقیقت هست. سیر عالم ما تا رسیدن به عصر ظهور هم یک سیر پر از فرازونشیب است و آن قدر این حادثه با عظمت است که ۱۲۴ هزار پیامبر و اوصیا علیهم‌السلام مقدمه تحقق ظهور این حقیقت در عالم هستند. حتی حادثه با عظمتی مثل حادثه عاشورا که اصلاً نمی‌شود عظمتش را در عوالم خلقت شرح داد، یکی از زمینه‌های تحقق این واقعیت عظیم است.

همه شما می‌دانید یکی از مزدها و اجرهایی که خدای متعال در حادثه عاشورا برای سیدالشهدا علیه‌السلام قرار داده و به تعبیردیگر یکی از اجرهایی که خدای متعال برای نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تحمل این اعظم مصائب قرار داده، عصر ظهور است. یکی از پاداش‌های حضرت در مقابل شهادت‌شان این است که امامت و از جمله حضرت بقیت‌الله علیه‌السلام در نسل ایشان قرار داده شده است.<sup>۳</sup> بنابراین یکی از بسترهای تحقق ظهور

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَحَّ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَاءَهُمْ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

۲. «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ جُزْءًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءٌ مِنْهَا فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْءَيْنِ فَأَيُّ قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْحَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ جُزْءًا فَبَقِيَ فِي النَّاسِ وَصَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْءَيْنِ حَتَّى يَبْقَى سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ جُزْءًا»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۳. برای نمونه: «مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الرِّيَّاتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ علیه‌السلام نَزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُسِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُوَلِّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ يَا جَبْرِيْلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُوَلِّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَّجَ ثُمَّ هَبَطَ علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا جَبْرِيْلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَّجَ جَبْرِيْلُ علیه‌السلام إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يُسِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ فَقَالَ قَدْ رَضِيْتُ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ أَنَّ اللَّهَ يُسِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُوَلِّدُ لَكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَارْسَلْتِ إِلَيْهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مَنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَارْسَلْتِ إِلَيْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ فَارْسَلْتِ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ رَضِيْتُ...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۶۴. «قَوْلُهُ ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾ قَالَ الْإِحْسَانُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَوْلُهُ ﴿بِوَالِدَيْهِ﴾ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام ثُمَّ عَظَفَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ ﴿حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كَرِهًا وَ وَصَّعْتُهُ كَرِهًا﴾ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ بَشَّرَهُ بِالْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَبْلَ حَمَلِهِ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكُونُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا يَصِيْبُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْمَصِيْبَةِ فِي نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ ثُمَّ عَوَّضَهُ بِأَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يُنْصَرُّهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يَمْلِكَةَ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ ﴿وَ نُرِيدُ



حضرت و تحقق آن حادثه عظیم و نورانی شدن عالم به نور حقیقت ولایت، حادثه بزرگی مثل عاشورا است.

بنابراین آن جامعه موعودی که به عنوان یک افق روشن، همه انبیا علیهم السلام پیش روی امم خودشان می گذاشتند و به اممشان وعده آن را می دادند و بعد هم می فرمودند: «اگر خودتان را آماده کنید، اهل رجعت در آن دوران خواهید بود»، عصر ظهور است. عظمتش بسیار فراتر از این حرف‌هایی است که تا به حال گفته‌ایم و شنیده‌ایم. تا واقع نشود، معلوم نمی شود چیست. با جامعه موعود همه فرهنگ‌های دیگر تفاوت جوهری هم دارد.

شما توجه به آن جامعه مطلوب را - به خصوص از دوره به قول خودشان روشنگری و بعد رنسانس - می بینید که به آرمان شهرها وعده می دهند و کم کم برای تحلیل سیر مراحل تاریخ تا رسیدن به آن آرمان - شهر، اندیشه‌های فلسفه تاریخی ظهور کرده و بر اساس آن اندیشه‌های فلسفه تاریخی، برنامه‌ریزی اجتماعی و حتی برنامه‌ریزی در مقیاس جامعه جهانی می کنند تا به آن جامعه موعود برسند. حالا آن جامعه موعود مثلاً کمون ثانوی کمونیست‌ها باشد - که در آن مالکیت خصوصی نیست، دولت نیست، دین نیست، همه با همدیگر مشاعاً کار دارند، مسکن دارند، غذا دارند؛ به قول حضرت امام (ره) می فرمود: «گاوها هم الآن اینها را دارند»، زنبورهای عسل هم اینها را دارند - یا کلبه الکترونیکی تافلر باشد یا تحقق لیبرال دموکراسی در جهان باشد، همه آن جامعه‌های موعود، اختلاف جوهری با جامعه عصر ظهور دارند.

جامعه عصر ظهور، تجلی غیب در عالم شهود از طریق و از مصدر جلال خلیفه الله الاعظم، کلمه عدل الهی، کلمه صدق الهی، وجود مقدس حضرت بقیت الله علیه السلام است؛<sup>۱</sup> یعنی درحقیقت، تجلی خود

أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ ﴿الآيَةَ، قَوْلُهُ: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ فَبَشِّرْ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَيُقْتَلُونَ أَغْدَاءَهُمْ وَ أَحْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ (عها) بِخَيْرِ الْحُسَيْنِ وَ قَتَلَهُ فَحَمَلَتْهُ كُرْهًا، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَهَلْ رَأَيْتُمْ أَحَدًا يُسْتَشَرُ بِوَلَدِهِ ذَكَرَ فَحَمَلَهُ كُرْهًا؛ تفسير القمي، ج ۲، ص ۲۹۷.

۱. اشاره به آیه شریفه: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵. این آیه شریفه در روایات متعدد باب ولادت ائمه علیهم السلام در شأن ایشان تفسیر شده؛ برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وُلِدَ حُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ﷻ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﷻ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يُبَصِّرُ بِهِ مَا يَجْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۷.

حضرت در عالم واقع می‌شود. اولین صفت متقین، این است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛<sup>۱</sup> آنها به غیب ایمان می‌آورند. یکی از تفاسیری که برای غیب شده این است که فرمود: «غیب یعنی وجود مقدس امام عصر (عج)». <sup>۲</sup> این غیب عالم است که در عصر ظهور تجلی می‌کند. اصلاً معنای ظهور هم همین است که آن غیب در این عالم تجلی می‌کند.

حالا من نمی‌خواهم در این فرصت کوتاه، عصر ظهور و شاخصه‌های تحققش و مراحل سیر عالم تا رسیدن به عصر ظهور و وقایعی را که در آن دوره اتفاق می‌افتد، عرض کنم. همه آشنا هستید. فقط غرضم این بود که اشاره‌ای به عظمت این حادثه عظیم کنم. آن افقی که انبیا (علیهم‌السلام) و اولیا پیش‌روی امم خودشان گذاشته‌اند و همه امم را به آن افق دعوت کرده‌اند، چیزی فراتر و بلکه غیرقابل‌مقایسه با جامعه‌های آرمانی و موعود و آرمان‌شهرهایی است که دیگران حتی گاهی حکمای اسلامی گفته‌اند. یعنی آن آرمان‌شهری که حکمای موحد هم گفته‌اند، قابل‌مقایسه با عصر ظهوری که در قرآن و روایات آمده نیست.

## ۲. علل تأکید انبیاء و ائمه به انتظار ظهور

علت اینکه همه انبیای الهی (علیهم‌السلام) و ائمه هدایت معصومین (علیهم‌السلام) بر این امر تأکید می‌کردند و به آن دعوت می‌کردند و به این حد بر آن تکیه می‌کردند، یکی، امیدافزایی این عصر ظهور است. دومین دلیلش این است که عصر ظهور باید محور برنامه‌ریزی ما باشد، برنامه‌ریزی شخصی و اجتماعی و تاریخی ما. هم فرد باید بر محور انتظار زندگی خودش را تنظیم کند و فرد منتظر باشد و هم جامعه باید جامعه منتظر باشد و هم حرکت تاریخی ما باید حرکت بر محور انتظار باشد.

همین‌طور که جوامع مادی بعد از رسیدن به این آرمان‌شهرها و اندیشه فلسفه تاریخی، تلاش می‌کنند برنامه‌ریزی اجتماعی و حرکت تاریخی خودشان را براساس همان آرمان‌شهرشان و حرکت تاریخ به سمت آن مقصد مدیریت و تدبیر کنند، ما هم حتماً باید هم زندگی شخصی‌مان، هم زندگی اجتماعی‌مان و هم زندگی تاریخی‌مان را بر محور عصر ظهور تدبیر کنیم. معنا ندارد که حرکت اجتماعی‌مان را جدای از عصر

۱. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۲-۳.

۲. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بَقِيَامِ الْقَائِمِ (ع) أَنَّهُ حَقٌّ؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۷.

ظهور برنامه‌ریزی و تدبیر کنیم. همین‌طور که فرد فرد ما باید منتظر باشیم و این انتظار افضل عباداتمان است و باید محور همه عبادات ما باشد - که معنای «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»<sup>۱</sup> همین است - حرکت اجتماعی و تاریخیمان هم باید همین‌طور باشد. یعنی حرکت اجتماعی ما نباید بدون یک افق و آرمان و بدون برنامه‌ریزی برای نزدیک شدن به آن افق روشن عالم اتفاق بیفتد. حرکت اجتماعی و تاریخی ما باید به سمت و به‌گونه‌ای باشد که به عصر ظهور منتهی شود. این هم نکته دومی است که منظور نظرم بود توضیح بدهم.

### - تعریف انتظار

این انتظار فردی و اجتماعی و تاریخی چند رکن دارد. رکن اولش این است که انسان، حضرت و عظمت حضرت و عظمت آرمان‌های حضرت را بشناسد، هم خود حضرت را که محور تحقق عصر ظهور و تجلی این غیب در عالم شهود است - که جهان را جهان دیگری می‌کند، عصر ظهور را محقق می‌کند، ارتقاء ظرفیت در عالم ایجاد می‌کند، عالم را به کمال و قرب نزدیک می‌کند و غیب خودشان را در عالم تجلی می‌دهند - و هم آرمان‌های حضرت را که می‌خواهند چه کار کنند. آنچه حضرت دنبال می‌کنند - که در روایات و معارف ما و در قرآن مکرر آمده - چیست؟ چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد؟

پس یک، شناخت حضرت و آرمان‌های حضرت، دو، دلدادگی و وابستگی و محبت نسبت به خود حضرت و آن آرمان‌ها و اهداف ایشان، سه، دغدغه خاطر نسبت به آن اهداف و چهار، امیدواری به تحقق آن اهداف، از ارکان انتظار است.

انسانی که آن اهداف را می‌شناسد، نسبت به آنها دغدغه خاطر دارد، دلبسته به آنهاست و نسبت به آنها امیدوار است و دیگر یک‌دله شده، همه آرمان‌هایش آن آرمان‌های باعظمت هستند و به‌جای اینکه در افق آرمان‌های کوچک خودش یا آرمان‌های کوچک مکاتب دیگر - که گاهی آرمان‌های تاریخی آنها هم هستند - تلاش و زندگی کند، در افق آرمان‌های حضرت زندگی می‌کند و تنها آرمانش آرمان عصر ظهور است، چنین شخصی طبیعتاً رکن پنجم انتظارش این می‌شود که همه زندگی‌اش را بر مدار آن آرمان‌ها تنظیم کند و خودش را برای آن آرمان بزرگ وقف کند و با برنامه‌ریزی، بدون عجله، بدون طلب دولت مستعجل و با علامت‌شناسی - که در روایات علائم ظهور آمده - به سمت آن قله حرکت کند. منتظر یعنی

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتِظَارُ قَرَجِ اللَّهِ؛ المحاسن، ج ۱،

این.

منتظر یعنی کسی که حضرت را می‌شناسد، آرمان‌های حضرت را می‌شناسد، آن افق روشن را می‌شناسد، به حضرت و ظهورش دلبسته است، امیدوار به تحقق ظهور است، خودش را وقف تحقق ظهور کرده و با همه وجود با برنامه‌ریزی و علامت‌شناسی به آن سمت حرکت می‌کند. یعنی محور زندگی انسان منتظر، عصر ظهور و تحقق ولایت حضرت است. این می‌شود انتظار. این انتظار باید در عرصه حیات اجتماعی و تاریخی ما هم بیاید. یعنی همین‌طور که حیات فردی ما بر محور انتظار شکل می‌گیرد، زندگی اجتماعی ما هم باید همین‌طور باشد. زندگی اجتماعی ما، تدبیر اجتماعی ما، سامان اجتماعی ما، تکامل زندگی اجتماعی ما باید به سمت عصر ظهور باشد، نه به سمت لیبرال‌دموکراسی یا کمون یا کلبه الکترونیک تافلر و یا ده‌ها نمونه دیگر از اینها. اینها خیلی کوچکتر از آن هستند که محور الگوی توسعه اجتماعی ما قرار بگیرند.

بنابراین محور الگوی توسعه اجتماعی و تکامل اجتماعی و تاریخی شیعه باید عصر ظهور باشد. این، معنای انتظار اجتماعی و تاریخی است. یعنی اول، افق انتظار باید از یک انتظار مبهم به یک انتظار کاملاً واضح برگردد؛ از مقیاس فرد به مقیاس جامعه و تاریخ ارتقا پیدا کند؛ بعد شیعه برای حرکت به سمت عصر ظهور برنامه‌ریزی تاریخی کند.

### - ارکان سه‌گانه انتظار

خب حالا این حرکت به سمت عصر ظهور و برنامه‌ریزی روشن و شفاف به سمت آن که مفهوم انتظار است، چه ویژگی‌هایی دارد؟

بعضی از دیدگاه‌ها انتظار را صرفاً یک مکتب احترازی می‌دانند، مکتبی که دستور به اجتناب و گوشه‌گیری و زاویه‌نشینی می‌دهد. بعضی این را مکتب اعتراض و درگیری می‌دانند. ولی حقیقت این است که انتظار، جامع‌تر از اینهاست. در آن، هم احتراز هست، هم درگیری و اعتراض، و هم سازندگی. یعنی اگر انتظار باید محور برنامه‌ریزی فردی و تاریخی و اجتماعی جامعه موحدین و جامعه شیعه قرار بگیرد، سه ضلع دارد.

بخشی از آن حتماً احتراز است. کسی که برای عصر ظهور کار می‌کند، کسی که به غیب ایمان دارد - **﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾** - و آن را می‌خواهد و زندگی‌اش را در مسیر آن قرار می‌دهد، حتماً باید از ولایت اولیاء طاغوت و الزاماتش اجتناب کند. این اولین اصل است. جامعه واداده نسبت به تدبیر و مدیریت کفار و

وَلات جور و ائمه جور، این جامعه تسلیم، جامعه منتظر نیست. جامعه منتظر، جامعه‌ای است که در قدم اول از پذیرش مدیریت و ولایت و سرپرستی اولیاء طاغوت، ائمه نار، ائمه جور اجتناب می‌کند. بدون این، انتظار محقق نمی‌شود. این تبری و احتراز و اعراض از ولایت طاغوت، که قرآن از آن به «کفر به طاغوت» تعبیر می‌کند ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، معنایش نرفتن زیر بار برنامه‌ریزی پرچمداران مادی است. آن جامعه‌ای که حرکت تاریخی خودش را بر مدار ولایت اولیاء الهی و در مسیر تحقق ولایت تامه و تمامیت این ولایت در عصر ظهور تدبیر می‌کند، در قدم اول باید از جبهه مقابل و ولایت و مدیریت پرچمداران جبهه مقابل احتراز کند.

جامعه‌ای که به راحتی تن به تمدن مادی و مدیریت ولایت اولیاء طاغوت می‌دهد و آنها را می‌پذیرد، بی‌تردید این جامعه، جامعه منتظر نیست. احتراز از بسط و گسترش و تحقق مدیریت و ولایت اولیاء طاغوت و پرچمداران تمدن مادی در طول تاریخ اولین قدم در وادی انتظار است. جامعه منتظرین، جامعه‌ای است که وقتی به تاریخ اجتماعی و امتداد تاریخی‌اش نگاه می‌کنید، می‌بینید دائم در حال حاشیه‌گرفتن و احتراز کردن و تبری کردن و صف‌بندی کردن با دستگاه باطل بوده است. نمی‌شود کسی منتظر تحقق توحید و تحقق ولایت حقه باشد و زیر بار ولایت اولیاء طاغوت برود. کسی که دنبال تحقق آن جریان است، اولین خصوصیتش تبری و احتراز است. ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾، تبری و صف‌بندی است.

بعد ادامه این صف‌بندی حتماً به معارضه هم می‌کشد. این یک صف‌بندی خاموش نیست. کم‌کم تبدیل می‌شود به درگیری و این درگیری حتماً منتهی می‌شود به قتال. این درگیری یک جنگ تمام‌عیار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است که یک بُعدش قتال است. این هم رکن دوم انتظار هست. البته روشن است که این کار حتماً باید با یک برنامه‌ریزی و تدبیر تاریخی باشد.

رکن سومش هم سازندگی است. یعنی در کنار این حاشیه‌گرفتن از دستگاه ولایت باطل و طبیعتاً درگیری و معارضه با این دستگاه، حتماً در یک نگاه تاریخی باید دنبال سازندگی و ایجاد یک جامعه جدید مبتنی بر ادبیات مذهب و فرهنگ اسلام باشد.

این، سه رکن انتظار است. فرد و جامعه منتظر و حرکت مستمر تاریخی تشیع بر محور انتظار، حتماً

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِي بَرَّزَةَ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ اِتِّظَارُ فَرَجِ اللَّهِ»؛ المحاسن، ج ۱،



واجد این سه رکن است. شما این را در دوره‌های گذشته هم می‌بینید. بعضی اعتراض می‌کنند که چرا حضرت امام (ره) حکومت ایجاد کرد؟ چه لزومی داشت؟ اصلاً این حرکت تاریخی شیعه بوده است. هیچ دوره‌ای نبوده که جامعه تشیع این سه موضع را نداشته باشند، به‌ویژه در دوره غیبت که موضوع بحث ماست و جامعه شیعه بر محور عالمان شیعی و فقها و محدثین بزرگواری بوده‌اند که ائمه ما را به آنها ارجاع داده‌اند.<sup>۱</sup> آنها در تمام این دوره‌ها این سه موضع را داشته‌اند. یعنی جامعه شیعه در دوره غیبت صغری و کبری و حتی در دوره ظهور ائمه علیهم‌السلام بر این سه محور حرکت می‌کرده است. هم تبری و صف‌بندی و اعراض از ولایت اولیاء طاغوت داشتند و هیچ‌وقت زیر چتر آنها نمی‌رفتند و هم این صف‌بندی‌ها به برنامه‌ریزی برای درگیری منتهی می‌شده است؛ لذا جبهه فرهنگی و فکری داشته است، مثل دوره امام صادق علیه‌السلام که درگیری در سطح جنگ عظیم فرهنگی بوده و شاخه‌های مختلفی داشته که حالا این باید توضیح داده شود. این درگیری عظیم، همراه با نوعی سازندگی هم بوده است.

جامعه شیعه را ببینید، قدم‌به‌قدم بازسازی شده تا درست شده است. از زمانی که جمعیت متفرقی بودند تا دوره‌ای که شبکه ارتباطی پیدا کردند، تا آنجا که در دوره صفویه یک دولت پیدا کردند و تا الان که دوره تحقق ولایت فقیه است و جامعه شیعه بر محور ولایت فقها و نواب عام حضرت تنظیم شده و جزو ارکان نظام سیاسی جامعه ما تلقی می‌شود، در همه این دوره‌ها این سه رکن با هم بوده‌اند: هم تبری و اعتراض و صف‌بندی، هم درگیری، هم سازندگی. این سه رکن - که ارکان انتظار است - باید اتفاق بیفتند.

بنابراین انتظار اولاً نباید در مقیاس فردی خلاصه شود؛ ثانیاً باید به برنامه‌ریزی تبدیل شود، حتی در مقیاس فردی. انسان منتظر، انسانی است که انتظارش محور برنامه‌ریزی برای زندگی است. و الا منتظر نیست. این است که «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ» است.<sup>۲</sup> جامعه باید همه برنامه‌ریزی‌هایش بر محور عصر ظهور باشد و به الزامات آن تن بدهد. البته برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و تاریخی جامعه شیعه، جامعه مسلمین،

۱. برای نمونه در توفیق شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: لَوْ لَا مَنْ يَتَّقِي بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ علیه‌السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِينَ لِضِعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِتَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضِعْفَاءِ الشَّيْخَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلِيكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۸.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۶. [تعبیر «أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ» نیز پیشتر گذشت؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱].

جامعهٔ موحدین هم نباید در تبری خلاصه شود، در اینکه به یک گوشه برویم و یک زندگی حاشیه‌ای برای خودمان بگیریم و در هیچ کاری دخالت نکنیم؛ این کافی نیست. اما به هر حال، اولین قدم، همین تبری تام از طاغوت و رفتن زیر بار ولایت آن است.

به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم: اگر الان شما تمدن غرب را به رسمیت بشناسید، دیگر قطعاً منتظر نیستید؛ منتظر آرمان‌شهر این تمدن هستید، نه منتظر عصر ظهور. حتماً باید از این تمدن و ارکان آن و از اولیاء آن و ولایتی که این تمدن را می‌سازد، تبری بجوید. همین طور حتماً باید با آن درگیر باشید؛ صف‌بندی، به درگیری ختم می‌شود. درکنار این احتراز، هم باید درگیر شوید و هم در دل این درگیری و صف‌بندی، با یک تدبیر تاریخی، جامعه تشیع را به سمت عصر ظهور بسازید.

### ۳. الزامات انتظار و آسیب‌های رویکردهای نادرست به آن

حالا اگر این نکته دوم فی‌الجمله پذیرفته شود، نکته سوم و پایانی عرایض اینک این امر الزاماتی دارد، موانعی دارد و آسیب‌ها و انحراف‌هایی در این زمینه هست. باید مواظب باشیم در این وادی، در وادی انتظار حضرت و در وادی مهدویت، این آسیب‌ها و موانع و انحراف‌ها پیش نیاید و به‌عکس، آن الزامات و لوازمش ایجاد شود.

#### - الزامات انتظار

اگر ما می‌خواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و تدبیر و ساماندهی و برنامه‌ریزی اجتماعی‌مان در دل این دنیای پیچیدهٔ امروز بر آرمان مهدویت مبتنی باشد و به سمت آن جامعه عظیم و نورانی و آن افق حرکت کنیم، حتماً می‌بایست آن ادبیات تخصصی و دانش‌های تخصصی را که ابزار برنامه‌ریزی و تدبیر کلان اجتماعی به سمت عصر ظهور هستند، تولید کنیم. نظیر آنچه مقام معظم رهبری به‌عنوان پرچمدار این دوران از آن نام می‌برند، مثل علوم انسانی اسلامی و مثل الگوی پیشرفت اسلامی. الگوی پیشرفت اسلامی، آن برنامه کلان و مادری است که همه برنامه‌ریزی‌های اجتماعی را می‌خواهد به سمت یک هدف مدیریت کند. اگر این الگو تابعی از الگوی توسعه غربی بود، حتماً ما را به سمت جامعه لیبرال-دموکراسی و یک جامعه مادی محض حرکت می‌دهد. اگر ما به الزامات این حرکت - یعنی برنامه‌ریزی همه‌جانبه بر محور عصر ظهور و ایجاد دانش‌ها و نرم‌افزارها و سخت‌افزارها و ساختارهای اجتماعی متناسب برای حرکت به سمت عصر ظهور - ملتزم نباشیم، این حرکت، به سمت عصر ظهور اتفاق نخواهد افتاد. و حتماً آن تدبیر و هیمنهٔ فراگیر تمدن مادی که الزامات جهانی خودش، ساختارهای مدیریت

جهانی خودش و ادبیات اداره جامعه جهانی خودش را ایجاد کرده، ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به میزانی که ما بتوانیم در مقابل ادبیات تخصصی آنها، برای مدیریت و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانش و ادبیات تولید کنیم و به میزانی که بتوانیم ساختارهای متناسب را در مقیاس ملی و دنیای اسلام و جامعه جهانی، جایگزین این ساختارهای کنونی عالم کنیم، به این میزان، حرکت ما به سمت عصر ظهور برنامه‌ریزی شده است.

بنابراین به گمان من دوران ما دوران بسط این سه بُعد انتظار است. یعنی در هیچ دوره‌ای به این اندازه شفاف نبوده است. زمانی درگیری‌ها محدود بود، حتی در دوره صفویه. الآن ما به عنوان یک سر قدرت در جهان هستیم که در مقیاس برخورد تمدن‌ها بر موازنه جهانی تأثیر داریم. بنابراین احتراز و تبری ما و اعتراض و درگیری ما و همین‌طور سازندگی ما، در مقیاس درگیری تمام‌عیار با تمدن مادی است که مدعی دهکده واحد جهانی و مدیریت بر کل جهان است و با صدای بلند هم می‌گوید: «ما جهان را بر محور ایدئولوژی مدرن و ایدئولوژی امریکایی مدیریت می‌کنیم».

بنابراین موضوع درگیری ما چنین موضوع وسیعی است. باید برنامه‌ریزی جامع ما و تدبیر اجتماعی ما در مواجهه با جامعه جهانی و در مواجهه با دنیای اسلام و در مواجهه با مسائل داخلی خودمان، بر محور عصر ظهور باشد. معنای انتظار این است. این همان چیزی است که امام (ره) مکرر می‌فرمودند: «این انقلاب ان شاء الله مقدمه دولت جهانی اسلام بدست حضرت بقیت الله علیه السلام است» و ما باید به الزاماتش ملتزم باشیم. شما بیانیۀ ۶۸/۱/۲ حضرت امام (ره) خطاب به مهاجرین جنگ تحمیلی را ببینید؛ هرچه آن را بخوانید، جا دارد. به نظر من اگر ده بار هم این را بخوانید، می‌ارزد. امام (ره) بعد از این جمله، الزاماتش را هم بیان می‌کنند. می‌گویند: «این، مستلزم درگیری وسیع با جامعه جهانی است». می‌گویند: «رقبای شما - که در آن موقع کمونیسم و سرمایه‌داری و صهیونیسم جهانی بوده - به خوبی می‌فهمند شما چه می‌کنید و حتماً این حرکت شما به یک درگیری تمام‌عیار ختم می‌شود و این الزاماتی دارد». می‌گویند: «نباید دولت‌ها به امور کوچک مشغول شوند. گرچه باید مسائل مردم را حل کنند اما این مسائل نباید موجب غفلت آنها از آرمان‌های بزرگتر شود». این می‌شود الزاماتش.<sup>۱</sup>

۱. «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فدا - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ

اگر شما مثلاً می‌خواهید در طول هشت سال حماسه‌ای که پیش‌رو دارید، مدیریت اجرایی کشور را تأمین کنید، چنانچه متناسب با این آرمان نباشد، مدیریت شما غلط می‌شود. اگر شما انقلاب اسلامی را در مسیر عصر ظهور نبینید و به دنبال رئیس‌جمهوری نباشید که در سطح جامعه منتظر باشد، چگونه می‌خواهید به سمت عصر ظهور بروید. بعضی‌ها خیلی خوب‌اند، ولی برای اداره ترکیه و مالزی! اگر در جامعه‌ای که به دنبال سکولاریزاسیون است اینها رئیس‌جمهور شوند، خیلی خوب آن را درست می‌کنند. پدر لیبرالیسم‌اند! اگر کشور را به دستشان بدهید، خیلی خوب اداره می‌کنند ولی نه به سمت عصر ظهور، [بلکه] به سمت جامعه لیبرال دموکراسی. مثل دوره اصلاحات و بازسازی [را در نظر بگیرید؛] واقعاً اگر می‌خواستند بر محور دموکراسیزاسیون و بر محور لیبرالیزاسیون جامعه حرکت کنند، قطعاً بهتر از این دیگر نمی‌شد؛ یعنی اگر می‌خواستند شعله‌های انقلاب اسلامی را به نفع تجدد خاموش کنند، مشکل بود

و خیاتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند. مردم عزیز ایران که حقاً چهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی‌ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند. چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و کمبود بر طبقه مستضعف فشار می‌آورد، ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دول دنیای امروز و پایه‌ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با امریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می‌کنند. این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و غرب، بی شهادت میسر نیست. من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه‌داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیزم نکشند که ما هنوز در قدم‌های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهان‌خواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذی‌یادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم. امروز بیشتر از هر زمانی کینه و دشمنی استکبار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا شده است. بسیج عمومی آنان در دفاع از یک خود فروخته و نویسنده مزدور گویای این واقعیت است و شاید آنان این همه فصاحت و بی‌آبرویی‌شان را به خاطر رسیدن به هدف شوم خود پیش بینی نکرده بودند که امروز با سرافکنندگی و خواری از کرده خود پشیمان و با ذلت مراجعت می‌کنند...»: صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۳۲۹-۳۳۵.

که تدبیری بهتر از این شانزده سال داشته باشند. حالا من از این بحث‌ها بگذرم؛ خیلی وارد این افق‌ها نشویم.

پس ما باید برنامه‌ریزی‌های کلان و توسعه‌ای جامعه تشیع و دنیای اسلام را بر محور آرمان ظهور به انجام برسانیم و این به یک ادبیات تخصصی در حوزه فقهت، علوم انسانی، الگوهای برنامه‌ریزی و امثال اینها نیاز دارد. باید اینها را ایجاد کنیم و با این ادبیات تخصصی، آرمان‌های مهدویت را به برنامه و ساختارهای اجتماعی تبدیل کنیم.

### - آسیب‌ها رویکردهای نادرست به انتظار

اما آسیب‌هایش چه چیزهایی هستند؟ رویکردهای [نادرست] مختلف به مهدویت، بزرگترین آسیب‌ها هستند، از منکرین مهدویت تا آنهایی که مهدویت را تحریف می‌کنند [و جامعه موعود را] در حد یک جامعه مدرن اخلاقی [ترسیم می‌کنند]. [دیده‌اید عده‌ای] خیال می‌کنند جامعه مهدوی، یک ژاپن با اخلاق اسلامی است؛ این بزرگترین تحریف در باب مهدویت است. کسانی که خیال می‌کنند حضرت می‌آیند یک ژاپن اسلامی یا یک اروپای اسلامی درست می‌کنند، اینها بزرگترین تحریف را در آرمان مهدویت ایجاد می‌کنند. اگر به من بگویند بزرگترین انحراف چیست، می‌گویم این است. اینکه آدم بگوید «حضرت می‌آیند با همین برنامه‌ریزی‌ها، با همین تکنولوژی، با همین دانش، یک جامعه‌ای درست می‌کنند از مدل جامعه مدرن، منتها با اخلاق اسلامی»، این بزرگترین تحریف در باب عصر ظهور است. این همانی است که سکولاریست‌های مسلمان دنبال می‌کنند؛ می‌گویند: «آقا! همین مدیریت مادی را بپذیرید، دنیاتان را این‌طور اداره کنید، اخلاق الهی هم داشته باشید». بزرگترین تحریف در موضوع مهدویت، این است: ترکیب دین و تمدن مادی و ایجاد یک تمدن بر محور آرمان‌های مادی منتها با صبغه اخلاق اسلامی. انحرافی بزرگتر از این نداریم و نباید از آن غفلت کرد.

دومین تحلیل غلط این است که ما مأموریت خودمان را در رسیدن به آن جامعه آرمانی، در حد احتراز و حاشیه‌گیری و تبری تعریف کنیم. این خلاف سیره فقهای شیعه در طول تاریخ بوده؛ آنها، هم برای اجتناب از پذیرش ولایت دولت‌های باطل برنامه‌ریزی می‌کردند، هم شیعه را درگیری [با آنها] هدایت و سرپرستی می‌کردند و هم جامعه شیعه را می‌ساختند. این جامعه‌ای که ما داریم؛ یک روزه که درست نشده، یک تاریخی دارد. این هم یک انحراف.

یک انحراف دیگر هم این است که ما در حرکت به سمت عصر ظهور، با همه آن ابعادی که عرض



کردم، محور ارتباط جامعه با ولایت حقه را تغییر بدهیم؛ این هم یک انحراف بسیار بزرگ است که اگر اتفاق بیافتد، خطرناک است. من نمی‌خواهم انگشت اتهام به سمت کسی ببرم؛ این یک خطری است که در طول تاریخ - نه فقط الآن - ما را تهدید می‌کرده، حرف جدیدی هم نیست. این حرکت رو به پیش جامعه تشیع که قدم به قدم پیش رفته، محور ارتباطش با فرهنگ اسلام، با اهل بیت علیهم‌السلام، با ولایت تاریخی حضرت بقیت‌الله علیه‌السلام، به اشارت خود حضرات معصومین علیهم‌السلام و خود حضرت علیه‌السلام، دستگاه فقهت شیعه بوده. [سخن از] یک دستگاه فقهت [است؛] بحث بر سر یک شخص حقیقی نیست، بحث یک شخصیت حقوقی است، البته دستگاه فقهت شیعه، شخصیت‌های حقیقی بزرگی هم داشته. این دستگاه فقهت شیعه، که به نحو تخصصی در دین تفقه می‌کرده، واسطه بین فرهنگ جامعه شیعه با حضرت بقیت‌الله در دوره غیبت کبری بوده؛ حرکت و برنامه‌ریزی جامعه شیعه در غیبت کبری، بر این محور حرکت می‌کرده. البته در همه ادوار، اعتقاد بزرگان شیعه این بوده که رجال الغیبی وجود دارند که در عالم کار می‌کنند و احیاناً با حضرت هم مرتبط هستند؛ آن سر جای خودش محفوظ است. اما حلقه اتصال بدنه عمومی جامعه شیعه با حضرت بقیت‌الله علیه‌السلام و مدیریت ایشان، از طریق دستگاه فقها برقرار می‌شده. اینکه بخواهیم یک جریان دیگر را جایگزین کنیم و بگوییم «تدبیر عمومی جامعه تشیع باید بر محور شخصیت‌هایی اتفاق بیافتد که در دستگاه فقهت و فقها نیستند و از ارتباطات غیبی دیگری با حضرت برخوردارند»، یکی از انحرافات بزرگ بوده. مبدأ پیدایش مدعیان مهدویت و کسانی که ادعا می‌کردند مهدی موعود هستند - مثل باییت - در طول تاریخ، همین انحراف بوده؛ می‌خواستند ارتباط جامعه شیعه با حضرت را از طریقی غیر دستگاه فقهت تعریف کنند و یک دستگاه جایگزین بگذارند. این یکی از انحراف‌های بزرگ است که سابقه تاریخی هم دارد؛ پیوسته این انحراف وجود داشته که می‌خواستند رابطه بین [جامعه و] حضرت را قطع کنند و در تدبیرهای کلان جامعه شیعه، از روابط دیگری استفاده کنند. این [روابط غیبی، این رجال الغیب، وجود دارند اما غیب‌اند، نه مدعی و محور بیرونی در] دوره عصر غیبت؛ اشارات معصومین علیهم‌السلام [برای محوریت جامعه در عصر غیبت] به چیز دیگری است و ما باید با این [انحراف] مقابله بکنیم.

#### ۴. رسالت هیئات در ساخت جامعه منتظر

اگر بناست حرکت اجتماعی ما به سمت عصر ظهور باشد و تدبیر اجتماعی بر محور انتظار با سه بُعد «تبری» و «صف‌بندی و درگیری» و «برنامه‌ریزی و سازندگی» اتفاق بیافتد و این تدبیر هم بر محور

فقاہت و فقہا باشد، [طبعاً] شما [هیئت‌هایی] که این [تفکر] را قبول دارید، نقش اصلی را در بسط آن خواهید داشت؛ باید سؤالات اصلی این زمینه را [خود] شما مطرح کنید و [خودتان هم] به جامعه پاسخ بدهید؛ شما باید پرچمدار ارتباط جامعه با فرهنگ مهدویت، با همه این ابعادش باشید. و الا ممکن است دیگرانی بیایند و از یک مهدویت حداقلی بحث کنند و دنبال یک دولت کریمه لیبرال منتها با اسانس اخلاق اسلامی باشند، دنبال جامعه‌ای باشند که از طریق دستگاه دیگری غیر از دستگاه فقاہت اداره می‌شود. اگر بخواهیم فرهنگ عمومی جامعه ما بر محور عصر ظهور شکل بگیرد، [نقش اصلی را شما باید ایفا کنید. بله،] یک بحث عبارت است از ایجاد ادبیات تخصصی و دانش‌های لازم در حوزه فقاہت (در حوزه‌های علمیه) و در حوزه علوم (در آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها)؛ آن از محل بحث ما خارج است و مأموریت هیئت رزمندگان نیست. اما ارتباط تفکر و فرهنگ عمومی جامعه شیعه با عصر ظهور و ارتقاء اندیشه مهدویت و انتظار در همین مقیاس‌هایی که اشاره کردم و [بلکه] بالاتر از اینها، نیاز به یک ساماندهی دارد و محورش باید شما عزیزان باشید.

نباید اجازه دهید که سرحلقه اتصال جامعه با ادبیات انتظار، کسانی باشند که تفکرشان دچار آسیب است، [چه کسانی که] انتظار را محدود تعریف می‌کنند و به مکتب احتراز و تبری و حاشیه‌نشینی منحصرش می‌کنند و دیگر به صف و درگیری و قتال و سازندگی نمی‌رسند، چه کسانی که می‌خواهند سازندگی کنند ولی نه بر محور فقہا [بلکه] بر محور یک دستگاه و اندیشه دیگر؛ نباید حلقه ارتباطی جامعه با فرهنگ مهدویت و انتظار، این [دست] اندیشه‌ها باشند و الا این آسیب‌ها در تفکر عمومی جامعه هم ایجاد خواهد شد؛ نباید اینها پاسخگوی سؤال‌های اصلی جامعه نسبت به مهدویت و آینده تاریخ تشیع و تاریخ بشر باشند و الا بر محور اندیشه خودشان پاسخ خواهند داد.

شما عزیزان باید این [رسالت] را به عهده بگیرید و این چیزی فراتر از آن کاری است که الآن دارد اتفاق می‌افتد. البته آنچه الآن اتفاق می‌افتد بسیار میمون و مبارک است، اما به عهده گرفتن جلسات دعا و ذکر - مثل دعای ندبه - و سخنرانی‌ها و همایش‌های علمی، [تنها] بخشی از آن کاری است که باید اتفاق بیافتد؛ باید یک کار عظیم برای فراوری اندیشه مهدویت و بعد انتقالش به فرهنگ عمومی جامعه تشیع به وسیله شما انجام بگیرد.

بدانید که اگر این کار انجام نگیرد، ممکن است دیگران این خلاء را پر کنند و اگر آنها این خلاء را پر کنند، با اندیشه خودشان پر خواهند کرد. انتظار را تعریف می‌کنند، ولی می‌گویند: «انتظار یعنی

گوشه‌نشینی؛ منتظر یعنی کسی که نشسته دستش را روی هم گذاشته». البته عرض کردم، آن [تبری و] احتراز و نپذیرفتن الزامات دستگاه باطل، قطعاً جزو اصول انتظار است؛ نباید این تمدن و این تکنولوژی را بپذیرید، نباید تسلیم این ماهواره و اینترنت و صنعت و فراوری‌ها و اقتضائات این تمدن بشوید. اما محل بحث این است که انتظار را به همین [حد] تعریف کنیم و برویم یک گوشه‌ای بنشینیم و یک زندگی ساده درست کنیم. اگر شما این اندیشه را به عهده نگیرید، اگر دیگران میدان‌دار شوند، تردید نکنید که آنها بر اساس اندیشه خودشان مهدویت را تفسیر می‌کنند، نه اندیشه حضرت امام (ره).

اگر به امام (ره) بگویید: آقا! شما برای ظهور امام زمان عجل الله چه کردید؟ می‌گوید: من سعی کردم یک انقلاب در منطقه ایجاد کنم، بیداری اسلامی ایجاد کردم، گرایش به معنویت در جهان ایجاد کردم، چالش بر سر مدیریت جهانی ایجاد کردم، طلسم سکوت جهانی بر محور ادبیات مادی را شکستم، در این اتوبان یک طرفه‌ای که در جهان وجود داشت یک لاین دیگر درست کردم. اگر بگویند: چه سرمایه‌ای گذاشتید؟ می‌گوید: چند صد هزار شهید و جانباز و غیره. به امام بگویند، می‌گوید من این کارها را کردم. بعضی‌ها تا [این را] می‌گویند، می‌گویند: «اشتباه بوده؛ با حلقات ذکر باید کار پیش می‌رفت!» ما منکر حلقات ذکر نیستیم؛ حلقات ذکر حتماً موثر است؛ دعا و ذکر، سلاح انبیاء است.<sup>۱</sup> اما این درست نیست که [همه چیز را] در این [دعا و ذکر] خلاصه کنیم و روی یک اندیشه سازندگی که در طول تاریخ شیعه بوده - که آخرینش اندیشه و تفکر و اقدام امام (ره) است - خط بکشیم و بگوییم اینها لازم نیست! اگر شما پرچمدار نشوید، کسانی که آن طوری معنا می‌کنند پرچمدار خواهند شد.

### - پرسش و پاسخ

**پرسش:** جایگاه معصومین در بعد از رجعت و همچنین بر اساس روایات چه افرادی با امام حسین و

حضرت عیسی عجل الله رجعت می‌کنند؟

**پاسخ:** ببینید بحث رجعت از بحث‌های پردامنه ما است و یک کارهای اجتهادی فراوانی باید رویش بشود، یک مقدار هم شده. متیقن این است که مؤمنین کامل و از آن طرف هم سران کفر دوباره رجعت دارند در همین عالم و در کنار معصومین (علیهم السلام). و اما اینکه رجعت به چه ترتیبی اتفاق می‌افتد، همه ائمه در دوره ظهور امام زمان هستند یا نه؟ این را باید یک کار جدی‌تری رویش اتفاق بیافتد. فی

۱. «عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الرَّضَا عجل الله أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ الْإِنِّيَاءِ فَقِيلَ وَ مَا سِلَاحُ الْإِنِّيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۶۸.

الجمله این است که بعضی از این ائمه در کنار حضرت بقیت‌الله در عصر ظهور هستند و با یک ترتیبی امامت و خلافت بین آنها اتفاق خواهد افتاد. حالا توضیحش احتیاج به یک بحث طولانی دارد ولی اجمالاً همین است که اشخاصی که رجعت می‌کنند، ائمه هدهدات معصومین، انبیاء، مؤمنین کامل، سران و عمده‌نار، اینها هستند و بعضی از ائمه هم در کنار امام زمان هم در دوره ظهور هستند و بعضی نه، ندارد که در کنار حضرت هستند، بعدها ظاهراً رجعت‌شان اتفاق می‌افتد. حاج آقا! دیگر سوال جدی‌ای اگر...

پرسش بعد: ???

پاسخ: ببینید دشمن هم جلوی سازندگی ما را می‌خواهد بگیرد، هم می‌خواهد ما را منحل کند. با هر سه زاویه می‌جنگد.

پرسش بعد: ???

پاسخ: ببینید قاعدتاً دشمن بیش از همه تلاش می‌کند که جلوی سازندگی ما را بگیرد؛ یعنی نگذارد یک جامعه‌ای... یعنی ایجاد یک سازندگی جدید در جهان. چون سازندگی، مراتبی دارد. به نظر من ما سازندگی را در طول تاریخ داشتیم ولی در دوره ما اصلی‌ترین رکن سازندگی، انقلاب اسلامی بوده که یک جامعه بر محور فرهنگ تشیع ایجاد شده - یک حکومت - که معارض با حکومت و نمونه‌ای است در مقابل لیبرال دموکراسی. از توفیق این در سازندگی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای و ملی جلوگیری می‌کنند به نظر من. تلاش آنها این است ما موفق نشویم یک نوع جدیدی، یک حرکت جدیدی در جهان ایجاد نکنیم. خب آقا! از اینکه تصدیع کردم خدمت اساتید خودم عذرخواهی می‌کنم. برنامه‌های بعدی هست و همین مقدار هم بیش از حد بود. برای سلامتی امام زمان علیه السلام یک صلوات بفرستید. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه‌هم.

گفتاره

الزامات مهدویت و انحرافات آن  
در دوران کنونی

جامعه اسلامی مهندسين، ۱۳۹۰/۸/۸





آنچه من تقدیم می‌کنم شاید در این جمع نورانی که با این مباحث زندگی کردند، زیره به کرمان بردن باشد. در عین حال از همه عزیزان و اساتید هم تشکر می‌کنم و هم عذرخواهی از اینکه فرصت‌شان را می‌گیرم. فرصت کوتاه است و مباحث مهدویت هم عنایت دارید مباحث بسیار گسترده‌ای است.

در کتاب حج است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند: «آقا! ما چهل سال راجع به حج از شما سؤال می‌کنیم و هنوز احکامش تمام نشده است». حضرت فرمودند: «خانه‌ای که قبل از خلقت آدم محل تردد ملائکه بوده، چنین خانه‌ای پیداست احکامش به این زودی تمام‌شدنی نیست». <sup>۱</sup> بحث در باب وجود مقدس امام زمان علیه السلام که کلمه تامه خدای متعال هستند، <sup>۲</sup> کلمه روح هستند، <sup>۳</sup> کلمه نور هستند و اسم اعظم اعظم الهی هستند، <sup>۴</sup> به این زودی‌ها تمام‌شدنی نیست. از آغاز خلقت، موضوع بحث همه

---

۱. «عَنْ أَخِيهِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَشَأْلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَقَنَّنِي فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ نَبَتْ يُحَجُّ قَبْلَ آدَمَ عليه السلام بِالْقِيَامِ تَرِيدُ أَنْ تَقْنَى مَسَائِلَهُ فِي أَرْبَعِينَ عَامًا»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲. برای نمونه، در دعای بعد از زیارت آل یاسین آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ حَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ - وَ النَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَ لِي الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةَ وَ مُبِيرِ الْحَقِّ وَ السَّاطِعِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُؤْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ». رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۳، «باب أنهم عليه السلام كلمات الله و ولايتهم الكلم الطيب».

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَقَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا عليه السلام وَ خَلَقَنِي وَ دُرَّتَيْي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَسْفَلِهَا، فَتَحَنُّ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا أَحْتَجُّ عَلَى خَلْقِهِ...»؛ مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

۴. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَيْمَةَ عليه السلام نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «باب أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليه السلام».

۵. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهُ

انبیاء بوده<sup>۱</sup> و تا پایان خلقت هم خواهد بود. بنابراین این بحث، نه در حد من است و نه در این فرصت می‌شود بحث را ارائه کرد. در عین حال من در سه سرفصل، بحث را عرضه می‌کنم. یکی نگاه گذرایی به بحث اندیشه مهدویت است. دوم، الزامات این اندیشه در دوره کنونی ما و زندگی ما در دوره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است. سوم، آسیب‌هایی که متوجه جامعه ماست و تحریف‌ها و انحرافی‌هایی که ممکن است نسبت به مسئله مهدویت در جامعه ما اتفاق بیفتد.

### ۱. سیمای ظهور در آیات قرآن کریم

اما نکته اول را گذرا عرض کنم. ما نگاه‌مان به مسئله مهدویت، قاعدتا باید یک نگاه فرانگرانه باشد؛ یعنی این بحث، بحث فلسفه تاریخی شیعی است که جریان تکامل تاریخ اجتماعی شیعه را بیان می‌کند؛ بلکه موضوع مهدویت فراتر از این است. این نگاه واسع، از عهده ما خارج است. ما مثل سلول‌هایی در پیکره این جهان هستیم و حضرت، کلمه روحی است که در همه این نظام خلقت جاری است؛ «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ»<sup>۲</sup>. بنابراین اینکه ما بتوانیم یک نگاه فرانگرانه‌ای نسبت به جریان مهدویت، خود حضرت، مأموریت‌شان، خلقت‌شان و عوالم‌شان داشته باشیم، از فهم و عهده ما خارج است. در این زمینه باید به قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام رجوع کرد.

در قرآن آیات فراوانی معطوف به وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام هست که حتما مورد توجه عزیزان هست.<sup>۳</sup> در روایات ما آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ»؛<sup>۴</sup> خدای متعال ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام را محور قرآن و محور تمام کتاب‌های آسمانی قرار داده

الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَقْدِ عَزِّكَ عَلَى أَرْكَانِ عَرْشِكَ وَ مَنَّتِهِ رَحْمَتِكَ مِنْ كِتَابِكَ وَ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَ ذِكْرِكَ الْأَعْلَى الْأَعْلَى وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَاتِ كُلِّهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»؛ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۸۰۶.

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه‌السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل ابن طاووسی این گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصين، ص ۵۸۹.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۴. «باب الآيات المؤولة بقيام القائم علیه‌السلام».

۴. «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا تُؤَهَّتُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ...»؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۵.

است. فرمود: «نَزَلَ الْقُرْآنُ اثْنَانًا؛ ثُلُثٌ فِينَا وَ ثُلُثٌ فِي عَدُوِّنَا»؛<sup>۱</sup> قرآن در سه بخش نازل شده است؛ ثلث آن درباره ماست و ثلث دیگر آن درباره دشمن ما. حالا من یکی دو آیه را اشاره می‌کنم.

### - مروری بر برخی آیات پیرامون مهدویت

یکی در سوره مبارکه شمس است و دیگری در سوره مبارکه لیل است. اینها را تطبیق می‌کنم با آیه نور و همچنین آیه‌ای که مربوط به جریان ظلمات است.

در سوره مبارکه شمس خدای متعال چند سوگند یاد می‌کند: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛<sup>۲</sup> سوگند به خورشید و شعاع و پرتو او و قمری که تلو این خورشید است. و سوگند به نهار در وقتی که آن شمس را تجلی می‌دهد؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾. شب این ﴿وَالشَّمْسِ﴾ در روایات ما تفسیر به وجود مقدس نبی اکرم ﷺ شده که شمس حقیقت هستی در همه عوالم هستند و همه روشنی و فروغ و هدایت هستی، با این چراغ برافروخته الهی است. ضحی هم به دین حضرت تفسیر شده است. دین حضرت، پرتوی از وجود مقدس این کلمه تامه الهی است. قمری که تلو اوست، به وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ تفسیر شده که تلو نبی اکرم ﷺ هستند. اگر برای معصوم ﷺ تالی تلوی باشد، معصوم ﷺ هست، نه غیر معصوم. ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ تفسیر شده به وجود مقدس امام عصر ﷺ. این یک آیه که خدای متعال جریان کلی هدایت در عالم را به اجمال در آن بیان فرموده و مراحل سیر عالم تا رسیدن به آن روز روشن عصر ظهور را مطرح کرده است.

آیه دیگر، در سوره لیل است. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى \* وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛<sup>۳</sup> این لیل در روایات ما معنا

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸. این مضمون، در روایات متعدد و با تعابیری مختلف آمده است؛ رجوع شود به: تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴، «المقدمة الثالثة»؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸، «باب فی ما نزل علیه القرآن من الأقسام».

۲. سوره شمس، آیات ۱-۳.

۳. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿القَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أُنْمَةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجُورِ فَحَكَى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِبِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰ و بانگکی اختلاف در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۴. سوره لیل، آیات ۱-۲.

شده است. فرمود: این لیل «فُلَانٌ»، دولت بنی تیم و بنی عدی است که «عَشِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ»، آن دولتی که برای او جاری شد و بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾؛ حجابی برای حقیقت نور و حقیقت کلمه ولایت شد. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى \* وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ فرمود: نهار، دولت وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که وقتی دولت حضرت محقق می شود، بساط این جور و شب ظلمانی تاریخ جمع می شود و حقیقت آن شمس هستی (شمس نبی اکرم علیه السلام) از مجرا و در وجود مقدس امام زمان علیه السلام تجلی می کند.<sup>۱</sup>

### - عصر ظهور، عصر تجلی امام زمان علیه السلام

پس حقیقت عصر ظهور، تجلی کلمه تامه الهی، تجلی کلمه نور الهی و تجلی وجود مقدس نبی اکرم علیه السلام از مسیر خلیفه تام ایشان، وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که با این تجلی، بساط ظلمت و جریان دولت باطل جمع می شود. این نگاه، با نگاه های دیگر خیلی متفاوت است. همه عدالت و شئون دیگری که در عصر ظهور تحقق پیدا می کند، آثار تجلی این کلمه نور است. در زیارت آل یاسین، بعد از زیارت، یک صلواتی است که با این تعبیر شروع می شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ». بحث از عدل امام زمان علیه السلام که مطرح می شود، همه تجلیات این کلمه نور است.

پس مسئله، در این مقیاس است. در واقع عصر ظهور، عصر جوشش غیب عالم و ظهور حقیقت از عالم غیب به عالم دنیا و بلکه بیش از عالم دنیا است. ظهور آن حقیقت پنهانی است که قرآن می فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾.<sup>۲</sup> یکی از آن غیب هایی که متقین به آن ایمان دارند، وجود مقدس امام زمان علیه السلام است.<sup>۳</sup> به خصوص که مراتبی از هدایت قرآن، متوقف به ایمان به این غیب است و اسراری از قرآن جز با آن ایمان برای انسان گشوده نمی شود. عصر ظهور،

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾، قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ عَشِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ. قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؟ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ علیه السلام مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ؛ وَ الْقُرْآنُ ضَرَبَ فِيهِ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ حَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲. سوره بقره، آیات ۲-۳.

۳. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام أَنَّهُ حَقٌّ؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷.



ظهور آن غیب در عالم طبیعت و در عالم اراده‌های انسانی است.

عصر ظهور در واقع عصر جوشش کلمه حیات و کلمه نور در عالم است؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۱</sup> یا ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾<sup>۲</sup>. این آیات به ظهور حضرت تفسیر شده است.<sup>۳</sup> جوشش حیات و جوشش آن کلمه ماء و کلمه روح است که همه حیات هستی به اوست. آن دوره، عصر تجلی این حقیقت است. آنچه در دوره فترت اتفاق افتاده، نفوذ دستگاه شیاطین انسی و ابلیس و جِبْت و طاغوت در فضای عالم دنیا و بلکه بیش از فضای عالم دنیا و در اراده‌های انسانی است و عالم انسانی در حجاب جریان ظلمات است. این بساط در آن دوره جمع می‌شود و آن حجاب‌ها کنار می‌رود و کلمه نور تجلی می‌کند.

شما آیه نور<sup>۴</sup> و آیه ظلمات<sup>۵</sup> بعدش را ملاحظه فرمودید. آیه نور، تفصیل جریان هدایت الهی است. آیه ظلمات، جریان ضلالی است که مانع آن هدایت است. «سَأَلْتُ الرَّضَا عَنِ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»، امام رضا علیه السلام فرمود: یعنی خدای متعال هدایتگر اهل آسمان و اهل زمین است. یا فرمود: «هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ». این جریان هدایت که همه عوالم تحت پوشش او هستند، از طریق مثل نور الهی در عالم واقع می‌شود. «مَثَلُ نُورِهِ» مثل نور الهی که همه انوار هدایت در او مُتَمَثَل شده، در روایت توحید صدوق به وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كَثُرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: إِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۵. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجِيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۶. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۵.

تفسیر شده است. این مثل نور الهی، مثل مشکاتی است «کَمِشْكَاءِ» که این مشکات به صدر حضرت تفسیر شده و «فِیْهَا مِصْبَاحٌ» آن مصباح هم به علم نبوت تفسیر شده است.<sup>۱</sup> این جریان هدایت در این آیه توضیح داده می‌شود تا می‌رسد به اینجا که «فِی بُیُوتِ اُذُنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یَذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهُ یَسْبِحُ لَهُ فِیْهَا بِالْغَدُوِّ وَ الْاَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنِ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ»<sup>۲</sup>. این رجال، همان رجالی هستند که در حدیث مفضل آمده است؛ حضرت فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی اِنَّمَا اَحَبُّ اَنْ یُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ اَنْ یُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِیْلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِی یُوْتٰی مِنْهُ»<sup>۳</sup>؛ خدای متعال دوست داشت که با رجال خاصی شناخته شود و با اطاعت از آنها اطاعت شود. خدای متعال آنها را سبیل و وجه خودش قرار داد، لذا آنها طریق طاعت و معرفت هستند. آنها را صراط خودش قرار داد، لذا طریق محبت و معرفت هستند. صراط مستقیم، طریق معرفت «هُوَ الطَّرِیْقُ اِلٰی مَعْرِفَةِ اللّٰهِ»<sup>۴</sup> یا طریق محبت است. ذیل آیه «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ»<sup>۵</sup>، فرمود: «اُرْشِدُنَا اِلٰی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ، اُرْشِدْنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِیْقِ الْمُوَدِّی اِلٰی مَحَبَّتِكَ»<sup>۶</sup>. صراط مستقیم، طریق محبت است و امام علیه السلام، آن صراط مستقیم است.<sup>۷</sup>

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ قُلْتُ «مِثْلُ نُورِهِ» قَالَ مُحَمَّدٌ علیه السلام. قُلْتُ «كَمِشْكَاءِ» قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ علیه السلام. قَالَ قُلْتُ «فِیْهَا مِصْبَاحٌ» قَالَ فِیْهِ نُورُ الْعِلْمِ یَعْنِی النُّبُوَّةَ...»: التوحید، ص ۱۵۷.

۲. «فِی بُیُوتِ اُذُنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یَذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهُ یَسْبِحُ لَهُ فِیْهَا بِالْغَدُوِّ وَ الْاَصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنِ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِتِیَاءِ الرِّزْقِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَّقَلَّبُ فِیْهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ»؛ سوره نور، آیات ۳۶-۳۷.

۳. بصائر الدرجات، ص ۵۳۱.

۴. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِیْقُ اِلٰی مَعْرِفَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطُ فِی الدُّنْیَا وَ صِرَاطُ فِی الْاٰخِرَةِ وَ اَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِی فِی الدُّنْیَا فَهُوَ الْاِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مِنْ عَرَفَهُ فِی الدُّنْیَا وَ اَقْتَدٰی بِهَدَاةِ مَرَّ عَلٰی الصِّرَاطِ الَّذِی هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِی الْاٰخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ فِی الدُّنْیَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِی الْاٰخِرَةِ فَتَرَدٰی فِی نَارِ جَهَنَّمَ»؛ معانی الاخبار، ص ۳۲.

۵. سوره فاتحه، آیه ۶.

۶. «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ» قَالَ یَقُولُ اُرْشِدُنَا اِلٰی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ اُرْشِدُنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِیْقِ الْمُوَدِّی اِلٰی مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ اِلٰی دِیْنِكَ وَ الْمَنَاعِ مِنْ اَنْ تَسْبِحَ اَهْوَاءَنَا فَتَعْطَبَ اَوْ نَأْخُذَ بِاَرَائِنَا فَتَهْلِكَ»؛ معانی الاخبار، ص ۳۳.

۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب انهم علیهم السلام السبیل و الصراط و هم و شیعتهم المستقیمون علیها».

- امام زمان علیه السلام ، محور تحولات و برکات عصر ظهور

خب عصر ظهور، عصر تجلی این حقیقت در عالم است. از عالم غیب، دستی بر عالم دنیا و عالم انسانی برده می‌شود و عالم، متحول می‌شود. محور این تحول هم خود وجود مقدس امام عصر علیه السلام هستند؛ یعنی این‌طور نیست که ما نقش اصلی را داریم. گاهی ما که انسان‌های محدود هستیم، برای معماری‌های مان سال‌ها زحمت می‌کشیم و بنایی به‌پا می‌کنیم ولی یک شهرش با یک زلزله ویران می‌شود. بنای عالم هم همین‌طور است. دست‌های بزرگتری هست که می‌تواند آنها را ویران کند. مورچه‌ها را دیدید؛ هزاران یا میلیون‌ها مورچه زحمت می‌کشند خانه‌ای برای خودشان بنا می‌کنند و ما با یک تصرف، آن را خراب می‌کنیم. اگر بنا بود ما برای این مورچه‌ها خانه بنا کنیم، چقدر کارشان آسان می‌شد. معماری عالم هم همین‌طور است، دست‌های بزرگتری است که عالم را معماری می‌کند.

البته ما هم در این دنیای خودمان امداد می‌شویم. عصر ظهور با ما محقق نمی‌شود. ما تقریباً هم دخیل‌ایم، هم هیچ کاره. در فلسفه تاریخ ما، اراده‌های انسانی در مسیر تاریخ مؤثر هستند ولی محور تکامل تاریخ، اراده ولی معصوم علیه السلام هست. اوست که تصرف می‌کند و عالم را وارد فضای دیگری می‌کند. لذا عصر ظهور، عصر مدرنیته اخلاقی یا حتی عصر تحقق یک تمدن اسلامی نیست. چیزی فراتر از یک تحول تمدنی اتفاق می‌افتد و نشئه‌ای به نشئه‌ای دیگر تبدیل می‌شود و عالم دنیا به عالم دیگری تبدیل می‌شود. گویا انسانی که به عالم دنیا هبوط کرده، با حضرت دوباره رفعتی پیدا می‌کنند. حالا آن سخن دیگری است.

بنابراین عصر ظهور، چنین عصری است و چنین تحول عظیمی در راه است. محور این تحول هم خود ولی حق علیه السلام اند و آنچه محقق می‌شود، تجلیات خود ایشان است. اگر در عالم، حیات جاری می‌شود، اگر نور جاری می‌شود، اگر عدالت کلی محقق می‌شود، اینها تجلیات حضرت‌اند. نه اینکه حضرت، فاعل مُعدّنند. همه آنها، تجلیات وجودی خود حضرت است.

درواقع آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود ظهور خود حضرت در عالم است، نه فقط ظهور جسمانی؛ حضرت، حجاب را از حقیقت ولایت برمی‌دارند و حقیقت ولایت در عالم ظهور پیدا می‌کند. همین است، چیزی غیر از این نیست. آنچه مصداق آیه ظلمات است - یعنی دستگاه بنی‌امیه و بنی‌تیم و بنی‌عدی «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» فتنه آن‌قدر سنگین است که «إِذَا أُخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» فرمود: «إِذَا أُخْرَجَ يَدَهُ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ

فِئْتَتِهِمْ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا<sup>۱</sup> مؤمن در این فتنه‌ها دارایی و هستی خودش را نمی‌تواند ببیند - این بساط ظلمت از عالم برچیده می‌شود و عالم، نورانی می‌شود. این آن چیزی است که در عصر ظهور تحقق پیدا می‌کند.

## ۲. الزامات مهدویت در دوران ما

عالم تا رسیدن به عصر ظهور - که مقدمه رجعت و قیامت و تجلیات بعدی است - مسیری را طی می‌کند. انسان هم در این سیر، مسیری را در حیات اجتماعی‌اش طی می‌کند. سیر انسان با هبوط حضرت آدم علیه السلام در زمین شروع شده که همراه با ابلیس و همراه با یک هدایتی بوده است: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى<sup>۲</sup>﴾ و آن هُدًی به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است.<sup>۳</sup> این سیر در جبهه حق و باطل هر دو هست تا برسیم به دوره ظهور.

خب حالا این سیر یک مرحله را طی کرده تا ما به دوره احتجاج و غیبت ظاهری امام علیه السلام رسیده‌ایم. آن سیر هم قابل توضیح است: از ظهور انبیاء اولوالعزم علیهم السلام تا نبی اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای ایشان که مراحل و سرحلقه‌های تکامل عالم هستند تا غیبت خود حضرت. در عصر غیبت هم شیعه، مرحله‌ای داشته است. یعنی سازماندهی شیعه از سازمان وکالت تا بعد جریان حوزه بغداد و بعد هجرت شیخ طوسی و جریان حوزه نجف، سازماندهی شیعه، مرحله‌ای داشته که همه این مراحل بر محور فقها هم بوده است.

اگر کسی بگوید تکامل اجتماعی تاریخ شیعه در عصر غیبت، بر محور غیر فقها بوده است، صددرصد اشتباه می‌کند. بعضی خواستند بگویند: «اینها حافظان شریعت بودند؛ حافظان حقیقت، دیگران اند»، ولی این غفلت است. حقیقت این است که فقهای شیعه، هم حافظان حقیقت ولایت بوده‌اند، هم حافظان حقیقت شریعت و هم واسطه‌های فیض حضرت. اینها جامعه شیعه را هدایت کرده‌اند. دست حضرت از

۱. در روایت صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ﴿يَعِشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّلَاثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَتَنِ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أُخْرِجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فِئْتَتِهِمْ ﴿لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾...: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۷. ﴿قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾؛ سوره طه، آیه ۱۲۳.

۳. «عن جابر قال سألت أبا جعفر علیه السلام عن تفسیر هذه الآية في باطن القرآن ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ قال: تفسیر الهدی علی علیه السلام قال الله فيه ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۴۳، «باب انهم علیهم السلام الهدایة و الهدی و الهادون فی القرآن».

آستین اینها بیرون آمده است، هم در هدایت باطنی، هم در هدایت ظاهری و هم در سازماندهی شیعه. جامعه شیعه مراحل را طی کرده است. در این مسیر، سازماندهی شیعه - از دوره مبارزات پارتیزانی تا هجرت امام رضا علیه السلام به ایران و دوره شکل‌گیری به اصطلاح دولت شیعی بر محور حضرت، تا دوره نظام ولایت فقیه - و همچنین فقهت شیعه - از دوره حفظ آثار نقلی و نقل احادیث تا دوره شکل‌گیری اجتهاد و پاگرفتن جدی آن در دوره شیخ طوسی و تحول مراحلش تا دوره متأخر - رو به کمال داشته است؛ یعنی هم سازماندهی شیعه و جریان سرپرستی آن رو به رشد بوده و هم جریان فقهت شیعه و استضاءه‌اش از معارف اهل بیت علیهم السلام و کلام الهی و هم حتی جریان اجتماعی شیعه. همه این جریان‌ها در حال رشد بوده و بر محور فقهای شیعه هم این اتفاق افتاده است.

### - محوریت فقهت در تکامل اجتماعی جامعه تشیع

خب از الزامات این دوره حرکت به سمت مهدویت، همین هست که همان جریان، رشد و تعالی پیدا کند. الحمدلله ما از دوره مرجعیت به دوره ولایت اجتماعی فقیه رسیدیم، که خیلی متفاوت است. زمانی نقش فقهای شیعه نقش مرجعیت بوده که این هم در یک شیب تاریخی پیدا شده است. جریان مرجعیت را هم اگر تعقیب کنید، تصویر فرهنگ مرجعیت و رشدش در جامعه شیعه، یک مسیر رو به رشد داشته است. مسیر رو به رشد جامعه شیعه از دوره‌ای که تشیع بعد از جریان صدر اسلام دوباره معماری شد، تا دوره غیبت و دوره کنونی کاملاً مشهود است، هم در دوره ظهور ائمه علیهم السلام هم در دوره غیبت. من رشد شیعه در دوره غیبت را در سه زاویه اشاره کردم: هم سازمان رهبری که به عهده‌اش بوده - از وکالت تا ولایت فقیه - و هم جامعه‌ای که باید تشکیل می‌داده - از دوره مبارزات پارتیزانی تا دولت و جامعه کنونی که در واقع یک قطب تمدنی جهان شده - و هم فقهت که داشته - از دوره گردآوری حدیث تا دوره بسط اجتهاد.

همین مسیر باید پیش برود. این مسیر با سرانگشت اشارت خود حضرت بوده است. اگر حضرت می‌خواستند، دیگران را طبقه مرجع قرار می‌دادند ولی ندادند. این اشارت حضرت «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا»<sup>۱</sup> یا «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ»<sup>۲</sup> اینها را طبقه مرجع و

۱. در توجع شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. تعبیری از حدیث مفصل امام حسن عسکری علیه السلام در باب علمای آخر الزمان: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا



واسطه قرار داده است، حمایت حضرت هم پشت سر آنهاست و ولایت حضرت هم از طریق آنها جاری می‌شود. آنها حجاب نوری هستند که هدایت حضرت از طریق آنها به جامعه تجلی می‌کند.<sup>۱</sup> در مجموع هم اگر کسی منصفانه نگاه کند، این مجموعه در هدایت جامعه شیعه و نیابت حضرت، انصافاً نمره قابل-قبولی دارد.

خب حالا این جریان البته باید کمال پیدا کند، یعنی نظام ولایت فقیه باید رشد کند. به نظرم می‌آید قبل از ظهور هم ما دیگر نظامی رشد یافته‌تر از این نمی‌توانیم داشته باشیم. یک دوره‌ای دولت به اصطلاح پادشاه شیعی داشتیم که حداکثر خود پادشاه، شیعه بوده و نهایتاً با نظارت علما کار می‌کرده است. بعد دوره‌ای که بحث مشروطه پیش آمده - با همه فرازونشیب‌هایش - تصمیمات دولتی، مشروط به فقاقت شده تا جایی که امروزه ساختار قدرت، مشروط به ولایت شده است. این، نکته خیلی مهمی است. آنچه الان مشکل نهضت‌های اخیر اسلامی است، همین است که نمی‌توانند در قانون اساسی، ولایت را جزو ساختار قدرت بیاورید. در شیعه این امر ممکن شده و در ساختار قدرت آمده است. در اصل ولایت فقیه، ولایت، در ساختار قدرت و مدیریت اجتماعی حضور پیدا کرده است و نقش فقها از نظارت به ولایت ارتقا پیدا کرده است. جریان دین در جامعه از حد شریعت به حد ولایت ارتقا پیدا کرده است. اگر در عصر ظهور باید به‌نحو کامل، حقیقت «توحید، ولایت و شریعت» تجلی پیدا کند، کامل‌ترین مرتبه‌اش در عصر غیبت، همین عصری است که هم قوانین، مقید به شریعت می‌شوند، هم ساختار، مقید به ولایت.

لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاءٍ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ»؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۱. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: لَوْ لَا مَنْ يَتَّقِي بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ سَبَاكِ إِيْلَاسٍ وَ مَرَدِّيَةٍ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَّانَهَا أَوْلَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۸. «عَنْ أَبِي عَاصِمٍ، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: شِيعَتُنَا جُزْءٌ مِمَّا، خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِينَتِنَا، يَسُوؤُهُمْ مَا يَسُوؤُنَا، وَ يَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا، فَإِذَا أَرَادْنَا أَحَدًا فَلْيَقْصِدْهُمْ فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يُوصَلُ مِنْهُ إِلَيْنَا»؛ الأمالی (للطوسي)، ص ۲۹۹. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ عليه السلام لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارٍ أَطْهَارٌ مُؤَسَّمُونَ نُورُهُمْ يُضِيءُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّالِمَاءِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

## - الزامات تکامل جامعه شیعه در آینده

ولی این امر باید به رشد خودش برسد و رشدش اولاً به تکامل تفقه شیعی نیازمند است تا از حد تفقه‌ی که واحد مطالعه‌اش فرد است به تفقه‌ی که واحد مطالعه‌اش جامعه است، برسد. روان‌شناسی با گرایش‌های مختلفش هر قدر رشد کند، جای جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی را پر نمی‌کند، چون واحد مطالعه‌شان متفاوت است. تفقه شیعی در حوزه اخلاق و عرفان، در حوزه کلام و حکمت و در حوزه فقه و احکام باید از سطح واحد مطالعه فرد به واحد مطالعه جمع و بلکه تاریخ ارتقا پیدا کند و فقه حکومت و فقه نظامات، به روش قاعده‌مند و مقنن استنباط شود.

دوم اینکه باید عقلانیت کاربردی و اجرایی بر محور فرهنگ اسلام و بر محور فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام تولید شود، لااقل در حوزه علوم انسانی.

سوم اینکه مبتنی بر آن باید برنامه‌ریزی‌های اساسی نظام از تولید اسناد بالادستی، مثل چشم‌اندازها و فراتر از آن، مسئله الگوی پیشرفت، مبتنی بر فرهنگ اسلام تولید شوند. به تعبیر دیگر باید سند‌های بالادستی جامعه اسلامی، به اصطلاح امروزی بر اساس مهدویت و دکتترین مهدویت تنظیم شوند.

هم تکامل تفقه، هم تولید عقلانیت کاربردی و اجرایی و هم تدبیر نظام و تنظیم اسناد شامل، اسناد کلان نظام، اسناد بالادستی، مبتنی بر تفقه دینی باید اتفاق بیفتند. اصولاً اسناد توسعه که شاید بالاترین سند‌های بالادستی جوامع هستند، معطوف به فلسفه تاریخ، قابلیت تنظیم دارند. نمی‌شود شما تعریفی از تکامل تاریخ نداشته باشید ولی راجع به توسعه پایدار برنامه‌ریزی کنید. بنابراین بی‌تردید سند توسعه ما، سند پیشرفت ما، پیشرفت اسلامی و ایرانی ما باید معطوف به مهدویت و فلسفه تاریخ شیعه تنظیم شود. البته این اگر بخواهد به شکل کاملی انجام بگیرد، متوقف بر این است که هم تفقه شیعی به مقیاس جامعه و تاریخ تکامل پیدا کند و بتوان یک فلسفه تاریخ مدونی را به اثبات رساند و هم اینکه عقلانیت کاربردی و اجرایی جامعه، یک عقلانیت دینی شود. نمی‌شود با عقلانیت سکولار، تنظیمات اسلامی انجام داد.

الان بحران مهمی که در جامعه ما آرام آرام دارد ظهور پیدا می‌کند، همین است. در یک دوره‌ای تلقی این بود که ما به رساله عمل می‌کنیم، جامعه، اسلامی می‌شود. یعنی تلقی این بود که اسلامیت جامعه، فقط با عمل به شریعت است، آن هم شریعت در مقیاس رساله. طبیعتاً این‌گونه هم تصور می‌شد که خب به راحتی عمل می‌کنیم. اگر قبلی‌ها عمل نمی‌کردند، برای این بود که نمی‌خواستند، سوء نیت بوده است. کم‌کم معلوم شد نه، سوء نیت نیست. تحقق همین رساله هم بسترهایی می‌خواهد. بعد کم‌کم معلوم شد

نه، برای دینی بودن جامعه، نه رساله کافی است و نه به این سادگی می‌شود همین رساله محقق شود. کم‌کم معلوم شد که آقا! باطن شریعت، ولایت است و اگر ولایت اجتماعی، دینی نشود، نمی‌شود به شریعت عمل کرد. رشد تَوَلّی به ولایت حقه و جریان ولایت حقه است که بستر اعمال شریعت و تحقق شریعت است. اینکه امام می‌فرمودند: «حکومت، فلسفه عملی فقه از ابتدا تا انتهاست» یعنی همین. یعنی تا جریان ولایت، دینی نشود، امکان تحقق شریعت در جامعه فراهم نمی‌شود.

این الزامات، تدریجا درک شد تا به توجه به تحول در علوم و تحول در مدل‌های اجرایی رسید. مقام معظم رهبری تحول در علوم را بیش از یک دهه است که به‌ویژه تعقیب می‌کنند. تحول در مدل‌های اجرایی را هم در قالب الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی به‌خصوص در چند سال اخیر دنبال می‌کنند. بنابراین عقلانیت اجرایی ما در قالب مدل‌های اجرایی و عقلانیت کاربردی ما در قالب معادلات علمی می‌بایست دینی شوند و تکامل در تفقه دینی هم اتفاق بیفتد. این یک فرآیند پیش‌رو است و باید انجام بگیرد و ان‌شاءالله انجام هم خواهد گرفت.

جریان مهدویت و جریان ولایت حقه، جریانی است که قرب تاریخ به‌سوی خدای متعال و تقرب عالم به‌سوی خدای متعال با آن اتفاق می‌افتد. این جریان در یک مسیر تدریجی، اراده‌های انسانی و به‌خصوص اراده‌های شیعه را تهذیب کرده است. مسیر این تهذیب هم خیلی مسیر دشواری بوده است. یکی از مراحل آن، عاشورا است که حضرت با جریان عاشورا، در جامعه شیعه و بعد هم در کل حیات بشری ارتقاء وجدان ایجاد می‌کنند.<sup>۱</sup> نقطه کانونی ارتقاء وجدان و ارتقاء اخلاق، عاشورا است. حالا این هم یک بحث دیگری است.

این تحولی است که اتفاق افتاده تا ما رسیده‌ایم به عصر غیبت و آن مسیر پیچیده‌ای که شیعه در عصر غیبت برای تحقق عصر ظهور و عصر تحقق ولایت و حکومت حقه به‌شکل تام و تمام در پیش دارد. آن هم شدنی نیست الا با امحاء کلمه باطل و با جمع‌شدن بساط ظلمت از عالم و رفع حجابی که برای ولایت حقه ایجاد شده است. آن لیل - که غشاء ولایت حقه شده<sup>۲</sup> - باید برداشته شود. این، تحول عظیمی است! مسیری که ما باید طی کنیم، علی‌الاصول چنین مسیری است. ما باید این مسیر را دنبال کنیم تا ان‌شاءالله عصر ظهور محقق شود.

۱. برای نمونه، در زیارت اربعین می‌خوانیم: «بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ يَدُ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».

۲. [روایات ذیل آیات ابتدایی سوره شمس و سوره لیل در ابتدای جلسه گذشت.]

### ۳. آسیب‌ها و انحرافات مسیر انتظار

آسیب‌ها و موانعی که بر سر راه وجود دارد چیست؟ چه انحراف‌هایی ممکن است در این مسیر حتی در خود جامعه شیعه وجود داشته باشد؟ چه انحرافات فکری و عقیدتی است که می‌تواند مانع حرکت صحیح و مستقیم به سمت عصر ظهور شود؟

#### - انحراف اول: سکولاریسم

به نظر من سه دسته انحراف است که هر سه هم نگران‌کننده هستند. به گمان من به ترتیب اولویت، یکی جریان سکولاریزم است. این مهم‌ترین انحرافی است که ممکن است نسبت به اصل مهدویت اتفاق بیفتد و مهم‌ترین خطری است که جریان روبه‌پیش جامعه شیعه را تهدید می‌کند. در مقابل حکومت ولایی و در مقابل انقلاب حضرت، جریان دستگاه شیطان و ابلیس است که توسعه‌یافته‌ترین مدلش لیبرال دموکراسی است. عمیق‌ترین و فراگیرترین و گسترده‌ترین و سنگین‌ترین جنبشی که بر علیه ولایت حقه در عالم اتفاق افتاده، نهضت روشنگری غرب و رنسانس است. حالا این تعابیر شاید مبالغه‌آمیز باشد؛ چون جریان‌های پیچیده‌تری مثل سقیفه در کار هستند و البته این، ادامه آن جریان است. برای حرکت انبیا علیهم‌السلام حرکتی مخاطره‌آمیزتر از جریان رنسانس نبوده است که با یک ایدئولوژی روشن و برنامه‌ریزی پیچیده و ایجاد یک فرایند اجتماعی پیچیده، در مسیر سکولارکردن کل جامعه جهانی حرکت کرده‌اند.

جریان سکولاریزم تمامیت‌خواه، جریانی است که هیچ جایی برای مذهب و ادیان قائل نبوده است و ایدئولوژی‌های برآمده از این جریان، به‌طور کلی خدا را نفی می‌کردند. این امر عجیبی است که ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ نداشته‌ایم. متفکران‌شان یکی دین را افیون ملت‌ها می‌داند، یکی هم دین را برآمده از جهالت بشر و عقده‌های فروخورده جنسی و دیگری عقب‌افتادگی‌های اجتماعی و امثال اینها که در کتاب‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی‌شان ملاحظه فرموده‌اید.

این جریان، بعد از انقلاب اسلامی، یک قدم عقب‌نشینی کرده و به یک جریان سکولاریزم میانه‌رو قانع شده که از نوع ترکیه است. از اولین روزی که جریان اسلام‌گرایی به این شکل در ترکیه شکل گرفت، واقعا این خطر احساس می‌شد که یک بدل‌سازی برای اسلام ناب است. گرچه یک قدم عقب‌نشینی از آتاتورک به حزب عدالت هست ولی در کنار این عقب‌نشینی، نوعی برنامه‌ریزی برای ایجاد انحراف در دنیای اسلام هم هست. کاری که الان جریان تمدن غرب در دوره برخورد تمدنی برای مواجهه با اسلام دنبال می‌کند این است که در دنیای اسلام یک جریان سکولاریزم میانه‌رو را شبکه‌سازی کند و آنها را با یک رشته به هم پیوند دهد که البته نقاط پیوند فراوانی هم با همدیگر دارند.

شما جریان‌های اصلاح‌طلب افراطی در کشور خودمان را ببینید؛ دائما در آن میدان و در آن زمین بازی می‌کنند. شماره‌های اخیر مهرنامه را دیده‌اید. یکی از بحث‌های کارشناسی‌شان - که مفصل هم نظر داده‌اند - دربارهٔ این است که ترکیه، مدل مطلوب دنیای اسلام است. حتی برای ایران هم ترکیه را مدل مطلوب می‌دانند که نوعی آزادی مذهبی همراه با یک حکومت سکولار است.

به نظر من این اصلی‌ترین خطر جامعه ما در مقابل اندیشه مهدویت است. از این نباید غافل شد. ریشه فتنه ۸۸ در همین تفکر است. تلقی من این است که جریان سکولاریزم تمامیت‌خواه است که به میدان آمده و می‌خواهد با هر کیفیتی که شده، حتی از طریق حرکت‌های خیابانی، مسیر انقلاب اسلامی را برگرداند. حالا نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که در این جریان بودند، این طور می‌اندیشیدند، نه ولی به گمان من پشت‌صحنه‌اش این است: جریان سکولاریزم جهانی. این، خطرترین انحرافی است که جامعه ما را تهدید می‌کند.

تقلیل مهدویت به یک امر ذهنی به جای یک افق روشن‌پیش‌روی جامعه شیعه یا تحریف مهدویت به جریان لیبرال‌دموکراسی از کارهایی است که در دوره اصلاحات انجام می‌شد. هم عاشورا را تحریف می‌کردند، هم مهدویت را. مقالات‌شان هست که می‌گفتند: عاشورا برای تحقق دموکراسی بوده است. مهدویت را هم در واقع چیزی نمی‌دانستند الا پیشرفت اراده‌های انسانی. می‌گویند: خود انسان‌ها هستند که عصر مطلوب را می‌سازند؛ چیزی به نام امام علیه السلام که محور تحقق این جامعه باشد، در کار نیست. این جزو آثار آنهاست، ملاحظه فرموده‌اید، من دیگر نمی‌خواهم باز کنم.

اینکه ما عصر ظهور را در حد یک مدرنیته اخلاقی تنزل بدهیم و افق جامعه اسلامی را به یک مدرنیته اخلاقی کاهش بدهیم، این بزرگترین انحراف است. انحرافی که مقام معظم رهبری دو بار تکرار کرده‌اند. از جمله در گفتگوی با خبرنگاران در همین سخنرانی اخیرشان از کسانی سخن گفتند که به بهانه عقل‌گرایی، ارزش‌ها را زیر پا می‌گذارند؛ این مهم‌ترین انحراف است. این انحراف در مقابل مهدویت است. کسانی که می‌خواهند یک حکومت سکولار سر کار بیاید، مخالف مهدویت هستند. ما این همه مسیر را طی کرده‌ایم - از دوره مبارزات سیاسی شیعه در دوره ائمه علیهم السلام که یک جمعیت متفرد در دنیای اسلام بودند تا دوره‌ای که به یک حکومت ولایت فقیه رسیده‌ایم - تا توانسته‌ایم یک مدل سیاسی در مقابل مدل دنیای غرب ارائه کنیم. اینکه ما برویم دنبال یک نظام سکولار، این بزرگترین خطری است که اندیشه مهدویت را در عمل تهدید می‌کند.



نباید این انحراف را کوچک گرفت. خطر این انحراف، خطر مهمی است. الان هم به نظر من مهم-ترین خطری که نهضت‌های اسلامی منطقه را تهدید می‌کند، همین جریان سکولاریزم میانه‌رو است. تلقی حقیر این است که شیطان، اول جهت انسان را عوض می‌کند. وقتی جهت انسان را عوض کرد، دیگر آدم را رها می‌کند. آدمی که می‌خواست مکه برود، می‌رود به کالیفرنیا. بعد دیگر حالا هر کجا برود، کاری ندارد؛ جهتش را عوض کرده است.<sup>۱</sup> اگر بتواند جهت جامعه شیعی، جامعه اسلامی را از سمت ظهور به سمت لیبرال‌دموکراسی ببرد، دیگر هر دست‌وپا زدنی فایده ندارد. تلقی حقیر این است که یکی از اقدامات مهمی که می‌شود در نهضت‌های کنونی اتفاق بیفتد، همین است.

باید اندیشه مهدویت را که اندیشه مشترک بین همه مسلمان‌ها است، احیا کنیم و به حق به آنها توضیح بدهیم که حرکت شما به سمت عصر ظهور است. مطالبات شما، مطالبه برای تحول در جامعه جهانی است، برای رسیدن به تمدن الهی است، برای رسیدن به عصر ظهور است. تلاش غرب می‌کند این است که این حقیقت را منحرف کند و آن را به دموکراسی‌خواهی تنزل بدهد. ما باید حتما در نقطه مقابلش حرکت کنیم و سعی کنیم این جنبش‌ها و نهضت‌هایی که به سمت عصر ظهور است، جهتش محفوظ بماند. از نظر من این، خطر اول و مهم‌ترین خطر است. مقام معظم رهبری هم تأکید داشتند که این، انحراف بسیار مهمی است که حکومت به بهانه اداره‌شدن عقلانی، ارزش‌ها را زیر پا بگذارد. گمان کنیم عقلانیت یعنی عقلانیت سکولار، عقلانیت مدرن. خب این که نیاز به انقلاب اسلامی نداشت. پهلوی هم کشور را به سمت دروازه‌های تمدن می‌برد. آنچه موجب شد سرانگشت ولایت حضرت از آستین امام (ره) و جامعه شیعه بیرون بیاید، این بود که جامعه شیعه داشت در تمدن غربی منحل می‌شد. دیگر این دولت حتی به ظاهر شیعی با جریان مرجعیت برای حفظ شیعه کافی نبود، باید یک انقلاب عظیم اتفاق می‌افتاد.

غربی‌ها فهمیده‌اند که راه مقابله با انقلاب اسلامی منحل کردن آن در فرایند جهانی با یک اعتدال است. در یک دوره، غرب تلاش می‌کرد بگوید: دین با علم مخالف است؛ برای اینکه دوره اوج علم‌پرستی

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَا تَقْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ \* ثُمَّ لَا تَيَسَّرُ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾؟ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر عليه السلام در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَّا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَحْفَ عَلَيْنِكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لِأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ الشَّيْطَانَ مُوَكَّلٌ بِشَيْعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَّوْهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الكافي، ج ۳، ص ۱۶۲.

بود. در دوره حاکمیت پزیتویست‌ها تلاش می‌کردند این کار را بکنند؛ چرا؟ چون می‌گفتند اگر دین مخالف با علم معرفی شود، دین غروب می‌کند. الان که دوره رشد معنویت است، پشت‌سرهم همایش می‌گیرند که دین و علم هماهنگ هستند؛ می‌خواهند بگویند با علم سکولار می‌شود جامعه دینی اداره کرد! یعنی از در بیرون‌شان کردند، از پنجره داخل می‌آیند. الان سکولاریست‌های کشور ما - در آخرین بحثی که از آنها دیده‌ام - می‌گویند: «علوم انسانی، عامل همگرایی جامعه جهانی است. ایدئولوژی‌ها عامل واگرایی هستند». غافل از اینکه یا تعافل می‌کند از اینکه علوم انسانی، کاملاً ایدئولوژیک هستند و غرب از طریق علوم انسانی سکولار، ایدئولوژی خودش و سبک زندگی مادی را جهانی کرده است.

بنابراین به گمان من اصلی‌ترین مخاطره اندیشه مهدویت در جامعه شیعه، جریان سکولاریزم است که به شدت هم در تفکر ما نفوذ دارد. همه ما به نوعی با علم سکولار، با تکنولوژی سکولار و با ساختارهای اجتماعی سکولار کنار آمده‌ایم و در آن فضا تنفس می‌کنیم و گاهی قصد عبور از این فضا را هم نداریم، بار انداخته‌ایم. بدون رحل و کوچ از این منازل، نمی‌شود به سوی عصر ولایت و مدینه فاضله امام زمان علیه السلام حرکت کرد. مهم‌ترین انحراف این است که بگوییم: آقا! همین خوب است، حضرت همین‌ها را قبول دارند. من دیده‌ام که بعضی از اینها می‌گویند: «حضرت هم بیایند، همین رسانه است دیگر؛ همین ماهواره است، همین تکنولوژی است، همین تلویزیون است». روایت را هم به همین تأویل می‌برند و آن را در این حد تنزل می‌دهند. گاهی به نظرم می‌آید اگر اینها مجال پیدا کنند، می‌گویند در بهشت هم همین تلویزیون و ماهواره کار می‌کند؛ یعنی آن نشئه را هم می‌خواهند این‌طور تفسیر کنند؛ درحالی‌که این‌طور نیست؛ مسئله، مسئله دیگری است.

انسان، انسان دیگری می‌شود و عالم، عالم دیگری، ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾.<sup>۱</sup> الان ما با عالم هماهنگ نیستیم و عالم، برکات خودش را به ما نمی‌دهد. خدای متعال لایه‌های ظاهری عالم را مسخر ما کرده، لایه‌های باطنی‌اش را از دست ما گرفته است. مثال می‌زنم: آنها وقتی در همین تمدن مادی وقتی به انرژی هسته‌ای دست می‌یابند، مقیاس تمدنی‌شان عوض می‌شود. وقتی به کنترل الکترون و مثل اینها دست می‌یابند، سرعت ارتباطات چقدر توسعه پیدا می‌کند و اصلاً مقیاس سرعت ارتباطات عوض می‌شود. لایه‌هایی از حقایق در باطن عالم

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

هست که در اختیار غیرمؤمنین قرار نمی‌گیرد، مخصوص عصر ظهور است. آن تمدن، تمدن دیگری است. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا﴾، اگر اهل قریه‌ها ﴿آمَنُوا وَ اتَّقَوْا﴾ یعنی دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می‌کردند و حضرت را کنار نمی‌زدند<sup>۱</sup> - معنای دیگری ندارد - ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ درهای برکت را از آسمان و زمین به‌رویشان بازمی‌کردیم. این اتفاق خواهد افتاد.<sup>۲</sup>

علی‌ای‌حال اولین خطر این است که مهدویت تحریف شود و این فرهنگ و افق دید ما نسبت به آن به یک مدرنیته اخلاقی یا حتی از این هم جلوتر به یک حکومت سکولار همراه با آزادی‌های مذهبی تنزل کند.

۱. در روایات متعدد، ایمان به محبت و ولایت اهل‌بیت علیهم السلام معنا شده است؛ برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله مِنَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فَلَانٍ وَ فَلَانٍ فَهُوَ الْمُتَّبَسُّ بِالظُّلْمِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴. «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم علیهم السلام و الکفار و المشرکین و الکفر و الشرك و الجبت و الطاغوت و اللات و العزی و الأصنام بأعدائهم و مخالفهم». همین‌طور در روایات، «تقوا» به ولایت اهل‌بیت علیهم السلام و «متقون» به شیعیان ایشان معنا شده است؛ برای نمونه: «عَنْ مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الرَّضَا علیه السلام قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا﴾ قَالَ هِيَ وِلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»؛ تأویل الآیات، ص ۵۷۷. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ قَالَ كِتَابُ عَلِيِّ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ قَالَ: الْمُتَّقُونَ شِيعَتُنَا ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَتَّبِعُونَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵. همچنین در خطبه فدکیه آمده است: «تَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَ رَأَلُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّوْهُم إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَ لَسَارَ بِهِمْ سِرًّا سُجْحًا لَا يَكْتُمُ حِشَّاشَهُ وَ لَا يَكُلُّ سَائِرَهُ وَ لَا يَمَلُّ رَاكِبَهُ وَ لَا تُورِدُهُمْ مَنَهَلًا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفُحُ صَفْتَاهُ وَ لَا يَتَرَقُّ جَانِبَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَانًا وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَائِلٍ وَ لَا يَحْظَى مِنْهَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَ شُبْعَةِ الْكَافِلِ وَ لَبَانُ لَهُمُ الرَّاهِدُ مِنَ الرَّاعِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾...»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۲. برای نمونه، در روایت سیدالشهداء علیه السلام از رجعت آمده است: «ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لِحَمَاهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أَعْرَضَ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَىٰ وَ سَائِرِ الْمَلَلِ وَ لِأَخَيْرَتِهِمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقُ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا يَتَّقَى رَجُلٌ مِّنْ شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَمْسُحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يُعْرِفُهُ أَزْوَاجَهُ وَ مَنَازِلَهُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا يَتَّقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَىٰ إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ تَنَزَّلَ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لِيُؤْكَلَنَّ ثَمَرَةُ الشَّيْءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةُ الصَّيْفِ فِي الشَّيْءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ كَذَّبُوا﴾ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لِيَهَبَ لِشِيعَتِنَا كِرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ مَا يَعْلَمُونَ»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹-۸۵۰.

**- انحراف دوم: برنامه‌ریزی و ساختارسازی اجتماعی خارج از چارچوب تفقه دینی**  
 دومین انحرافی که جریان مهدویت را تهدید می‌کند این است که گرایش‌های عرفانی که نسبت به مهدویت وجود دارد بخواهند به صورت غیرقاعده‌مند بر برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی حاکم شوند. این هم خطر دوم است. این خطر هم بسیار نگران‌کننده است. ما به این نیاز داریم که جامعه خودمان را بر اساس اندیشه‌های مهدوی اداره کنیم و برنامه‌ریزی‌های ما در مقیاس مواجهه جهانی و مواجهه تمدنی، براساس اندیشه مهدوی باشد ولی این کار، نیاز به یک تفقه منظم و قاعده‌مند دارد. کما اینکه ما در حوزه تحول در ساختارهای اجتماعی، نیاز به یک عقلانیت کاربردی داریم. این طور نیست که ما بتوانیم با استحسان، مثل دوره‌هایی که حکومت‌ها ساده بودند و یک صدر اعظم کشور را اداره می‌کرده، بتوانیم به سمت تغییر ساختارها حرکت کنیم. یعنی اگر شما بخواهید پولی را جایگزین پول اعتباری کنید، باید جایگزینی برای نظام بانکی ایجاد کنید؛ نمی‌گوییم نظام بانکی را به نظام بانکی دیگری تبدیل کنید، چون اصلاً معلوم نیست ما در شکل مطلوب، نظام بانکی داشته باشیم. تبدیل نظام پولی و چرخش اعتبارات مالی، چیزی نیست که با قدرت [؟] بشود انجام داد، نیاز به یک عقلانیت کاربردی گسترده دارد. بنابراین ساده‌انگاری درباره حرکت به سمت عهد مهدویت و آوردن اندیشه‌های عرفانی مهدوی در عرصه مدیریت اجتماعی به صورت غیرقاعده‌مند، این هم خطر دوم و خطری جدی است.

البتة من نمی‌خواهم محملی برای این خطر دوم بیان کنم ولی فی‌الجمله در جامعه ما هست، به خصوص جریانی که شاید الان اثرگذار اجتماعی هم نباشد ولی می‌خواهند در حرکت به سمت ظهور از ساختار ولایت‌فقیه عبور کنند و می‌خواهند بگویند می‌شود یا می‌بایست ما در دوره قرب ظهور به دنبال هادیان برویم، آنهایی که ارتباط مستقیم با حضرت دارند و مستقیم از حضرت دریافت می‌کنند. این حرف‌ها مخاطره‌آمیز و غیرقاعده‌مند است. هیچ مستند قاعده‌مندی هم در معارف ما ندارد. بله، به صورت ذوقی می‌شود این حرف‌ها را زد و مثلاً گفت: ﴿فَتَحَسَّسُوا﴾<sup>۱</sup> یعنی الان دوره تحسس است و دوره تحسس، دوره هادیان هست. اینها حرف‌های غیرقاعده‌مند است؛ هیچ تفقه مقننی پشت این حرف‌ها نیست. برای اینکه فقیه یک حکم فرعی را به دین خدا نسبت بدهد، چقدر تلاش می‌کند. وقتی می‌خواهد بگوید مثلاً در شک بین سه و چهار، وظیفه شاک چیست، ببینید چقدر تفقه می‌کند، چقدر روایات را

۱. ﴿يَا بَنِي آدَهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رُوحِ اللّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّأَسُ مِنْ رُوحِ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۸۷.



می‌بیند اگر آیه‌ای باشد - که حالا در این موارد معمولاً آیه نیست - آن را می‌بیند، فرهنگ فقها را می‌بیند، اجماع را می‌بیند، نسبت‌سنجی می‌کند، سند و دلالت آنها را تمام می‌کند تا بالاخره یک فتوای کوچک بدهد. آن وقت در مسائل به این بزرگی چگونه می‌شود به این راحتی نظر داد که ما به دورهٔ مثلاً ظهور صغری رسیده‌ایم و در دوره ظهور صغری، نحوهٔ ارتباط جامعه شیعه با امام زمان علیه السلام عوض می‌شود! بر اساس کدام مستند؟! بر اساس کدام حجت؟!

پس این که ما معارف مهدویت را به صورت غیرمقنن در برنامه‌ریزی و در ایجاد ساختارهای اجتماعی جریان بدهیم، این هم خطر بزرگ دوم است. یک خطر این است که برنامه‌ریزی ما به جای اینکه براساس مهدویت اتفاق بیفتد، به سمت برنامه‌ریزی سکولار حرکت کند؛ این یک خطر است، خطر دوم این است که ما برای حرکت به سمت مهدویت به جای اینکه یک عقلانیت منسجم و مبتنی بر ایمان و اندیشه مهدویت ایجاد کنیم، اندیشه‌های عظیم و بلند مهدوی را به صورت غیرقاعده‌مند به برنامه یا از آن بدتر به ساختارهای اجتماعی شیعه تبدیل کنیم؛ یعنی بخواهیم ساختار اجتماعی مرجعیت و فقاہت را - که یک ساختار تاریخی [؟] است و حلقه اتصال جامعه شیعه به وجود مقدس امام زمان علیه السلام است - به صورت غیرقاعده‌مند تغییر بدهیم. در عصر غیبت نمی‌توانیم چنین چیزی را بپذیریم. هر حرفی باید مقنن و مستند به اثبات برسد، به خصوص در این مقیاس‌های بزرگ. آنچه تاکنون فرهنگ مسلم شیعه بوده این است که در عصر غیبت، حلقه اتصال جامعه شیعه به وجود مقدس امام عصر علیه السلام جریان فقها بوده و اتصال آنها هم ضرورتاً اتصال مستقیم نبوده بلکه از طریق تفقه در آثار بوده است. البته براساس معرفت-شناسی ما هر کسی که تفقه می‌کند اگر در این تفقهش تولی به معصوم علیه السلام داشته باشد و اهل تقوا باشد، امداد می‌شود. این، سخن دیگری است. این هم که ممکن است بعضی از بزرگان و فقهای شیعه در بعض موارد، برای هدایت جامعه شیعه ارتباطات مستقیم داشته‌اند، این هم باز محل بحث نیست. ولی آن مسیر کلی که در عصر غیبت برای شیعه تعریف شده، با بلوغی که شیعه با طی کردن دوران امامت داشته این است که حضرت از طریق دستگاه فقاہت، جامعه شیعه را اداره می‌کنند و البته تردیدی نیست که هدایت کلی جریان فقاہت هم با امام عصر علیه السلام است. امام علیه السلام امام حی و امام متصرف‌اند. ولو اینکه غایب باشند و در غیبت دستگاه سقیفه و در غیبت جسمانی به سر ببرند، آن هدایت‌های کلی اتفاق می‌افتد.<sup>۱</sup>

۱. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ... فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام فَكَيْفَ يَسْتَفْعِلُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْعَائِبِ الْمَشْهُورِ قَالَ كَمَا يَسْتَفْعِلُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ»؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.



بنابراین این هم یک انحراف جدی است که کسی ادعا کند حلقه اتصال جامعه شیعه به ولی عصر علیه السلام دارد تغییر می‌کند و نوع ارتباطش هم از ارتباط از طریق تفقه به ارتباط مستقیم دارد تحول پیدا می‌کند؛ این یک انحراف است، دلیل قانع‌کننده‌ای هم ندارد و معنایش عبور از جریان فقاقت و دستگاه فقاقت و تفقه دینی است؛ یعنی می‌گوید دیگر به این دستگاه فقاقت احتیاجی نیست. این تفقه عظیم به جای اینکه تکامل و ارتقا پیدا کند، باید حذف شود و همه روابط، از طریق انسان‌هایی که ارتباط مستقیم دارند برقرار شود. این عقلانیت فقهی عظیم و پیچیده شیعه - که واقعا یک بنای استواری است - به جای اینکه تکامل پیدا کند، رشد کند و استوارتر شود، باید حذف شود، به خصوص در مقیاس راهبری کلان شیعه. این امر خطرناکی است و انحراف بزرگی است که به چشم می‌خورد.

این، انحرافی است که حرکت به سمت مهدویت را انکار نمی‌کند و مسئله مهدویت را به یک هدایت باطنی و امامت باطنی در حوزه خصوصی تقلیل نمی‌دهد بلکه می‌خواهد حیات اجتماعی شیعه را براساس مهدویت پیش ببرد و اداره کند. حتی گاهی اندیشه‌ورزی و تولید فکر در حوزه مباحث اجتماعی شیعی هم می‌کند. ولی با این نکته که گفته شد که نکته لغزنده‌ای است و در کنار حرف‌های خوب، این حرف، بسیار خطرناک است. البته من این را به شخص یا گروهی نسبت نمی‌دهم و نمی‌خواهم بگویم الان اشخاصی و اشخاص خاصی دنبال این جریان هستند ولی فی‌الجمله این جریان در بعضی از لایه‌های اجتماعی ما حضور دارد.

#### - انحراف سوم: انتظار فردی و حداقلی

انحراف سومی که وجود دارد و آن هم انحراف نسبتاً خطرناکی است این است که گرایش به حضرت بقیت‌الله علیه السلام و گرایش به مهدویت و اندیشه مهدوی در حد یک انتظار منفی کاهش پیدا کند و در حد مکتب احتراز دانسته شود؛ یعنی ما انتظار را مکتب احتراز بدانیم.

به‌عکس، باید ما در حوزه کلام شیعی کار کنیم و گرایش به مهدویت را از حد گرایش فقهی به گرایش جامع ارتقا ببخشیم. گرایش عرفانی به سمت مهدویت باید واقع شود؛ این، خلأ بزرگی است. تلقی ما نباید این باشد که در عصر مهدویت فقط شریعت محقق می‌شود و جامعه دینی یعنی جامعه‌ای که در آن، شریعت محقق می‌شود، این نیست. جامعه دینی، جامعه‌ای است که ولایت حقه در همه زوایایش جاری می‌شود و از طریق ولایت حقه، توحید و الوهیت در آن جریان پیدا می‌کند؛ «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ

حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.<sup>۱</sup> ظهور کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» در جامعه شیعی، از طریق تجلی ولایت واقع می‌شود.

این که ما دین را فقط در حد ولایت ببینیم و شریعت را انکار کنیم، این یک انحراف است که سابقه تاریخی هم داشته و در عصر ائمه علیهم‌السلام هم اتفاق افتاده است.<sup>۲</sup> این که دین را به شریعت تنزل بدهیم هم انحراف دوم است.<sup>۳</sup> باطن دین، ولایت است و شریعت، مناسک جریان ولایت در عرصه حوزه باطنی و

۱. تعبیری در دعای ماه رجب: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلَاةُ أَمْرِكَ الْمُأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَشِيرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَسِيئِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْتِطِلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَوْقَ بَيْتِكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْتَهَا وَ رَشْقَهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَاداً وَ أَشْهَاداً وَ مَنَاءً وَ أَرْوَاداً وَ حَفَظَةً وَ رَوَاداً فِيهِمْ مَلَائِكُ سَمَاءِكَ وَ أَرْضِكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عَلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتيح الجنان، باب دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

۲. برای نمونه، در نامه امام صادق علیه‌السلام به مفضل آمده: «كُتِبَتْ تَدْعُكَ أَنْ قَوْمًا أَنَا أَعْرِفُهُمْ كَانَ أَعَجَبَكَ نَعُوهُمْ وَ سَأَلْتَهُمْ وَ أَنْكَرَ أُبْلِغَتْ فِيهِمْ أُمُورًا تَرَوِي عَنْهُمْ كَرِهْتَهَا لَهُمْ وَ لَمْ تَرِ بِهِمْ إِلَّا طَرِيقًا حَسَنًا [وَ] وَرَعَا وَ تَحَسَّعَا وَ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ إِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا عَرَفْتَهُمْ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ وَ ذَكَرْتَ أَنْكَ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَصْلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ فَوَقَّفَكَ اللَّهُ وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ الْمَسْعَرَ الْحَرَامَ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ هُوَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الطَّهْرَ وَ الْإِعْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ هُوَ رَجُلٌ وَ كُلُّ فَرِيضَةٍ اقْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ هُوَ رَجُلٌ وَ أَنَّهُمْ ذَكَرُوا ذَلِكَ بِزَعْمِهِمْ أَنَّ مَنْ عَرَفَ ذَلِكَ الرَّجُلَ فَقَدْ اكْتَفَى بِعِلْمِهِ بِهِ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ وَ قَدْ صَلَّى وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ صَامَ وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ نَطَّهَرَ وَ عَظَّمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ أَنَّهُمْ ذَكَرُوا مِنْ عَرَفَ هَذَا بَعَيْنَهُ وَ بَحَدَهُ وَ تَبَّتْ فِي قَلْبِهِ جَارَةٌ لَهُ أَنْ يَتَهَاوَنَ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي الْعَمَلِ وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ الرَّجُلَ فَقَدْ قَبِلَتْ مِنْهُمْ هَذِهِ الْحُدُودَ لَوْفِهَا وَ إِنْ هُمْ لَمْ يَعْمَلُوا بِهَا وَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الرِّبَا وَ الدَّمُ وَ الْمَيْتَةَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَكَرُوا أَنَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنْ نِكَاحِ الْأُمَّهَاتِ وَ الْبَنَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ الْخَالَاتِ وَ بَنَاتِ الْأَخِ وَ بَنَاتِ الْأُخْتِ وَ مَا حَرَّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النِّسَاءِ فَمَا حَرَّمَ اللَّهُ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ نِكَاحَ نِسَاءِ النَّبِيِّ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ مُبَاحٌ كُلُّهُ وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ وَ يَشْهَدُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ بِالزُّورِ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ لِهَذَا ظَهْرًا وَ بَطْنًا يَعْرِفُونَهُ فَالظَّاهِرُ مَا يَتَهَاوَنَ عَنْهُ يَأْخُذُونَ بِهِ مَدَافِعَهُ عَنْهُمْ وَ الْبَاطِنُ هُوَ الَّذِي يَطْلُبُونَ وَ بِهِ أَمْرُوا وَ بِزَعْمِهِمْ كُتِبَتْ تَدْعُكَ الَّذِي زَعَمَ عَظَمٌ مِنْ ذَلِكَ عَلَيْكَ حِينَ بَلَغَكَ وَ كُتِبَتْ تَسْأَلِي عَنْ قَوْلِهِمْ فِي ذَلِكَ أَمْ حَرَامٌ وَ كُتِبَتْ تَسْأَلِي عَنْ تَفْسِيرِ ذَلِكَ وَ أَنَا أُبَيِّنُهُ حَتَّى لَا تَكُونَ مِنْ ذَلِكَ فِي عَمِي وَ لَا شُبُهَةٍ وَ قَدْ كُتِبَتْ إِلَيْكَ فِي كِتَابِي هَذَا تَفْسِيرٌ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَاحْفَظْهُ كُلَّهُ...»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۲۶-۵۲۷.

۳. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: إِنِّي أَحَالِطُ النَّاسَ فَيَكْتُمُونَ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَ فَلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصِّدْقُ! قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْعُضْبَانِ ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ لِلَّهِ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عُثْبٍ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ

ظاهری و فردی و جمعی ماست. شریعت، طریق تولی ما به ولایت حقه و طریق تحقق عبودیت و سجده و پذیرش الوهیت خدای متعال است. از این طریق باید به تحمل ولایت رسید و تحمل ولایت، طریق درک حقیقت توحید است.

این یک ارتقا است و انتظار ما هم باید از انتظار تحقق شریعت، به انتظار تحقق ولایت و جریان الوهیت در حیات اجتماعی بشر ارتقا پیدا کند. ما باید منتظر تحقق توحید در همه عرصه‌های حیات باشیم و باید از حد گرایش فردی به رویکرد تاریخی و اجتماعی ارتقا پیدا کنیم. یعنی ما انتظارمان نباید فقط انتظار کمال خودمان باشد. این همان چیزی است که در بعضی روایات آمده است. فرمود: «آقا! شما شاید از عصر ظهور بالاتر باشد، چون شما در دوره ابتلائات عظیم شیعه هستید». عرض کرد: «آقا! پس ما چرا منتظر باشیم؟» فرمود: «آیا شما نمی‌خواهید آن عدالت حقه محقق شود؟! شما فقط دنبال خودتان هستید؟!»<sup>۱</sup> کمال حقیقی، تحقق ولایت ولی حق، آن چیزی است که ما باید به دنبالش باشیم نه فقط تهذیب خودمان. تهذیب ما باید هدف تبعی باشد.

بنابراین گرایش به مهدویت، از مقیاس گرایش فردی باید به گرایش تاریخی و اجتماعی ارتقا پیدا کند. آن کسانی که گرایش شیعه به مهدویت را در حد گرایش فردی کاهش می‌دهند، انتظارشان انتظار ملاقات فردی خودشان با حضرت است؛ این تنزل مهدویت است. حتی به نظرم می‌آید بسیاری از این دعاهای ما که مثلاً «خدایا! من وجود مقدس امام زمان علیه السلام را ببینم» - نمی‌خواهم بگویم همه دعاهای ما ولی بسیاری از آنها - ناظر به رؤیت در عصر ظهور است. رویت با تحقق ولایت است، مثل آنچه در دعای ندبه یا در بعض ادعیه دیگر است.<sup>۲</sup> در حرز معروف امام سجاد علیه السلام دعایی است که به همین مطلب اشاره

مِنَ اللَّهِ قُلْتُ: لَا دِينَ لِأَوْلَيْكَ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا؟ قَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلَيْكَ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا. ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۱</sup> يعني مِنْ ظُلُمَاتِ الدُّنْيَا إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لِوَلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَزْوَاجُ الطَّغَاوَتِ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾<sup>۲</sup> إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِتَاءَ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفْرَانِ فَ ﴿أَوْلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۵.

۱. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۲. در دعای ندبه می‌خوانیم: «عَزِيْزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ لَا نَجْوَى». همچنین در دعای عهد آمده: «اللَّهُمَّ ارْبِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيْدَةَ وَ العُرَّةَ الْحَمِيْدَةَ وَ الكُمَّلَ نَاطِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ».

دارد.<sup>۱</sup>

کما اینکه برخی انتظار را در حد یک مکتب احتراز یا حتی مکتب اعتراض تنزل می‌دهند؛ این هم غلط است. انتظار، مکتب سازندگی است. ما باید براساس مهدویت، دست به اقدام بزیم و ابتدا جامعه خودمان و بعد به حد توان مان دنیای اسلام و بعد هم به اندازه وسع مان جامعه جهانی را برای ظهور آماده کنیم.

البته همه این کارهایی که ما می‌کنیم، تمهید است و ما باید - ان شاء الله - جزو «ممه‌دون» باشیم. ظهور، با فعل حضرت انجام می‌گیرد؛ همان طور که اذن ظهور هم با دعای خود حضرت است، ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.<sup>۲</sup> آیه، واضح است. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ﴾ مضطر، در بعضی از روایات به حضرت تفسیر شده است.<sup>۳</sup> ظاهراً این الف و لام، الف و لام عهد خاص است. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ وقتی حضرت اجابت می‌شود، آن وقت خلافت برای شیعه محقق می‌شود، ﴿وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ الوهیت اوست که مضطر را اجابت می‌کند و خلافت مؤمنین به او واقع می‌شود ﴿أُ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ﴾.

ولی بالاخره انتظار ما باید در مقیاس سازندگی باشد. سازندگی اجتماعی هم جزو مأموریت‌های ماست. بنابراین اینها بعضی از انحاء انحرافی است که ممکن است باشد و معادل همین‌ها، تحریفاتی است که نسبت به عصر ظهور و مهدویت اتفاق می‌افتد. هر کدام از این انحرافات ممکن است تحریفاتی را در مهدویت ایجاد کنند یا ایجاد کرده است که باید با آنها هم مقابله شود.

۱. «عَجَلُ فَرَجِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْصُرْ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِكَ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي رُؤْيَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ مهج الدعوات، ص ۱۶.

۲. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

۳. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَّرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ ﴿وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.





گفتار ۶

ضرورت برنامه‌ریزی اجتماعی  
بر محور ظهور

شب دوم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۴



﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>. یکی از بزرگترین تکالیفی که در طول تاریخ بر دوش همه امت‌ها، از جمله امت اسلامی و جامعه شیعه، بوده، انتظار وجود مقدس امام زمان عجله الله فرجه است. در این زمینه، زیاد گفته شده و هرچه ما بگوییم، زیره به کرمان بردن است. من فقط چند نکته را که معطوف به شرایط اجتماعی خودمان است، در باب این موضوع تقدیم می‌کنم.

#### ۱. تحول عظیم عالم در عصر ظهور (در قرآن و روایات)

نکته اول اینکه آن امری که در دوره ظهور حضرت اتفاق می‌افتد و ما هم در انتظار آن هستیم و باید هم در انتظار آن باشیم، یک واقعه بسیار عظیم و فوق تصور است. این انتظار، افضل عبادات و اعمال ما و افضل اعمال امتی است که بر محور وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله حرکت می‌کنند.<sup>۲</sup> آنچه اتفاق می‌افتد و ما هم منتظرش هستیم، یک واقعه بسیار عظیم است. قرآن، این کتاب الهی - که گاهی همه اول و آغاز خلقت را در چند کلمه خلاصه می‌کند و با فصاحت و بلاغت خاصی خلقت و سرنوشت عوالم را در یک جمله کوتاه بیان می‌کند - در مواضع متعدد و با بیانات بسیار نورانی راجع به این حادثه صحبت می‌کند. شما با این آیات آشنا هستید؛ فقط برای اینکه این آیات در ذهنتان مرور شود، آنها را تکرار می‌کنم:

۱. سوره صف، آیه ۸.

۲. برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۳۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة في زمان الغيبة و ما ينبغي فعله في ذلك الزمان».

- آیه اول (سوره قصص، آیه ۵)

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛<sup>۱</sup> مسئله امامت مستضعفین - که در روایات به ائمه علیهم السلام تفسیر شده<sup>۲</sup> و باید در جای خودش توضیح داده شود - و وراثت آنها نسبت به کل آن چیزی که در اختیار دستگاه‌های دیگر یعنی دستگاه ابلیس و شیاطین بوده است، مسئله‌ای است که قرآن آن را در تحت عنوان ظهور بیان می‌کند.<sup>۳</sup>

- آیه دوم (سوره نور، آیه ۵۵)

گاهی تعبیر این است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۴</sup> خدای متعال به مؤمنین و آنها که **﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾** هستند، یک وعده قطعی داده است. این مؤمنین یعنی انبیا و اولیاء در طول تاریخ. خدای متعال به همه آنها وعده داده است که **﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾**؛ بناست اینها به خلافت در ارض برسند؛ **﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾** و به مقام مکتت از آن دینی که خدای متعال آن دین را برای آنها پسندیده است، برسند. می‌دانید آن دین مرضی خدای متعال اسلامی است که رکنش ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام و اولیاء معصوم علیهم السلام است: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾**؛<sup>۵</sup> اسلامی که این طور

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم السلام فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنْكُمْ الْأَيُّمَةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ معانی الاخبار، ص ۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، «باب أنهم علیهم السلام المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى».

۳. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ يَتَعَتُّ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيَعْرِضُهُمْ وَ يَدُلُّ عَدُوَّهُمْ؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۱۸۴.

۴. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.

۵. سوره مائده، آیه ۳.

معنا می‌شود، دینِ مرضی خداست. <sup>۱</sup> ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾؛ من یک جمله بگویم و این «لَيُمَكِّنَنَّ» را مقداری باز کنم. مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) می‌گویند: «در بین علمای بزرگ شیعه چند نفر بودند که متمکن در توحید بودند، مثل سیدبن طاووس و بحر العلوم». «لَيُمَكِّنَنَّ» یعنی این؛ یعنی کسانی که در آن عصر هستند، متمکن می‌شوند از دریافت این دین و این دین در آنها محقق می‌شود؛ یعنی آنها متمکن از دریافت حقیقت توحید و ولایت می‌شوند. ﴿وَلَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ آن خوفی و نگرانی که برای مؤمنین هست، برداشته می‌شود، وادی ایمن و فضای امن برای بندگی خدا حاصل می‌شود. فعلاً بندگی، امنیت ندارد؛ شیاطین و دشمنان و رهن‌های بزرگی هستند که تهدید می‌کنند، با بندگی، مخالف‌اند؛ با توحید مخالف‌اند؛ با خداپرستی مخالف‌اند؛ اگر شما از توحید کنار بکشید، کاری به کار شما ندارند. اگر با اسلام کاری نداشته باشید، به قول امام (ره) هیچ کاری با شما ندارند. دعوی‌شان با اسلام است، نه با ما. ما اگر مسلمان باشیم، با ما می‌جنگند؛ بنابراین ناامنی آنها برای اسلام است، برای حق است، برای «ایمان بالله» است؛ و الا با ما کاری ندارند. ما اگر با آنها هم‌مسلك شدیم، با ما هم کنار می‌آیند. ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾. بساط شرک جمع می‌شود و توحید در عالم محقق می‌شود. <sup>۲</sup> تا دستگاه اولیاء طاغوت در عالم کار می‌کند، این شرک هست. این بساط باید جمع شود. این هم توضیحش بماند.

### - آیه سوم (سوره صف، آیه ۸ و ۹)

در بعضی از آیات، از این هم لطیف‌تر بیان کرده است. می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. <sup>۳</sup> پرچمداران جبهه باطل، ابلیس و شیاطین انسی، می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند. ابلیس مهلت خواست، خدای متعال هم به او مهلت داد، او هم قسم خورد که در این فرصت من چنین‌وچنان می‌کنم و همه را جهنمی می‌کنم. <sup>۴</sup> خدای متعال همه دستگاه

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإيمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم عليهم و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه ﷺ المؤمن و الإيمان و الدين و الإسلام و السنة و السلام و خير البرية في القرآن و...».

۲. «عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ في معنى قوله عزَّ و جلَّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۴۰.

۳. سوره صف، آیه ۸.

۴. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ \* قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛



باطل را - با همه وسعت و کزوفز و سروصدایی که دارد و مهلت و اذنی که به آن داده شده و امدادی که به آن می‌شود<sup>۱</sup> - در یک کلمه خلاصه می‌کند و می‌فرماید: «بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ این یک بازدم بیشتر نیست. آنچه بناست در عالم محقق شود، نورالله است و اینها می‌خواهند با دهان، با بازدمشان، این نور الهی را خاموش کنند؛ درحالی که اراده الهی این است که ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾. اراده الهی، نه فقط بر این است که این نور، در عالم جاری شود و عالم روشن شود بلکه این نور به اتمام برسد. این زمین جای بسیار مهمی در عالم است و علت مهم بودنش هم این است که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.<sup>۲</sup> شما اگر خلیفه را بردارید، زمین با بقیه مکان‌ها فرقی نمی‌کند، ارزش طبیعی‌اش هم مهم نیست. ولی وقتی موطن خلیفه‌الله می‌شود، خیلی مهم می‌شود. ملائکه باید فوج فوج بیایند، اذن بگیرند، بروند بالا. همه ملائکه در شب قدر می‌آیند و تدبیر سالشان را به امضاء حضرت می‌رسانند؛ چون مرکز خلیفه‌الله است.<sup>۳</sup> شما خلیفه را بردارید، زمین با بقیه زمین‌ها تفاوتی ندارد. همه سرزمین‌ها همین‌طور هستند؛ منهای وجود مقدس معصوم علیه السلام و تجلیات معصوم علیه السلام در آنجا، هیچ احترامی ندارد. اگر مکه، مکه است، چون تجلی‌ای از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا واقع می‌شود. حضرت، حقیقت مکه و منا هستند. اینکه فرموده‌اند: «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِئِي»<sup>۴</sup> یعنی حقیقت مکه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند. در این سرزمین، جلوه‌ای از حضرت واقع شده است که

سوره ص، آیات ۷۹ - ۸۲.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۳۱، «باب إيليس لعنه الله و قصصه و بدء خلقه و مكابده و مصابده و أحوال ذريته و الاحتراز عنهم أعاذنا الله من شرورهم».

۲. ﴿وَأُذِ قَالِ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۰.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ... إِنَّهُ لَيُنزَلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلي الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤَمَّرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸. «قَوْلُهُ ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا﴾ قَالَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كُتِبَ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲، «بَابُ فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ تَفْسِيرِهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۰، «باب ما یلقى إلى الأئمة في ليلة القدر مما یكون في تلك السنة و نزول الملائكة عليهم»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فیهم و أنهم مؤیدون بروح القدس و نور ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ و بیان نزول السورة فیهم علیهم السلام».

۴. [تعبیر معروف امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید ملعون که با اندکی اختلاف تعبیر، در منابع متعدد نقل شده است؛ برای نمونه: «قَامَ عَلِيٌّ ابْنُ الْحُسَيْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ بِحَمَامِدِ شَرِيفَةٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بِمُوجِزَةٍ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ فَمَنْ عَرَفْتِي فَقَدْ عَرَفْتِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ نَفْسِي أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِئِي أَنَا ابْنُ مَرْوَةَ وَ الصَّنَاءُ أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى»؛ مناقب آل ابيطالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۶۸. [امام حسن مجتبی علیه السلام هم در معرفی خود به معاویه ملعون، همین تعبیر را به کار بردند: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفْتِي

این همه مناسک و عبادات، در آن اثر دارد و رشد می‌آورد. زمین هم همین‌طور است؛ بناست در این زمین نور الهی به‌تمام برسد ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ بخواهند یا نخواهند. حتی اگر آنها هم نپسندند، این، اراده الهی است.

در کافی شریف روایتی است که این آیه را معنا کرده است.<sup>۱</sup> فرمود: دینی که در آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ﴾ آمده است و خداوند رسولش را با این دین حق فرستاده است، این است: ﴿هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ﴾؛ نبی اکرم ﷺ را مأمور کرده است که این ولایت را در عالم بیابورد و مردم را هم به این ولایت دعوت کنند. در غدیر هم حضرت همین کار را کردند؛ بابتی را گشودند که به‌سوی سماوات و عوالم بالاست. این باب، در غدیر گشوده شد. بعد فرمود: ﴿وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ﴾؛ یعنی «دینِ الْحَقِّ» هم که ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ﴾ یعنی ولایت. خدایی که ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ می‌خواهد این دین را بر همه ادیان غالب کند؛ ﴿وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ بخواهند یا نخواهند.

آنچه در عصر ظهور واقع می‌شود، این است که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾. آنچه در عصر ظهور واقع می‌شود این است که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ اینها می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند. چه کسی؟ ابلیس و اولیاء طاغوت، نه این کفار عادی. اینها که کاری از دستشان ساخته نیست. آنها که تصمیم می‌گیرند، تدبیر می‌کنند و سروصدا می‌کنند، اینها هستند که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾. فرمود: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَ لَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾. ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ خدای متعال

فَقَدْ عَرَفْنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمَعْجَزَاتِ وَ الدَّلَائِلِ أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا الْمُدْفُوعُ عَنْ حَقِّي أَنَا وَ أَخِي الْحُسَيْنِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا ابْنُ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مَنَى أَنَا ابْنُ الْمُسْعَرِ وَ الْعِرْفَاتِ «؛ الامالی (للصدوق)، ص ۱۷۹.

۱. [بندهای پیش رو، مروری بر این روایت شریف است:] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَ لَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ اللَّهُ مَتِّمٌ الْإِمَامَةَ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَأَمَّا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالتَّوْرُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ وَ لَايَةَ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ سوره صف، آیات ۸-۹.

این نور ولایت را به اتمام می‌رساند. فرمود: ﴿نُورِهِ﴾ یعنی «الْإِمَامَةِ». خدای متعال این نور را در زمین، به مرحله تمام می‌رساند و نور تام را ظاهر می‌کند. فرمود: ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ یعنی «وَاللَّهُ مَتِّمٌ الْإِمَامَةِ». فرمود: نور، همان امام است. روایت در کافی است.

اراده خدای متعال این است که این نور در زمین تجلی کند و به مرحله تمام برسد و از اینجا، همه عوالم برخوردار شوند و از اینجا به همه عوالم ساطع شود؛ این، اراده الهی است. آنچه در عصر ظهور واقع می‌شود، به تعبیر قرآن ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ است. چنین جریانی واقع می‌شود.

### - آیه چهارم (زمر، آیه ۶۹)

در این زمینه آیات، فراوان هستند. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾<sup>۱</sup> زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود. فرمود: این، مربوط به دوره ظهور حضرت است. «وَأَسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ»؛<sup>۲</sup> آن قدر عالم نورانی می‌شود که مردم، از نور ماه و خورشید مستغنی می‌شوند. این یعنی چه؟ من نمی‌فهمم غیر از اینکه اصلاً فضای عالم عوض می‌شود. عالم، عالم دیگری می‌شود. وقتی آن نور در عالم تجلی می‌کند، دیگر نیازی به نور ماه و خورشید نیست؛ کما اینکه در بهشت هم همین طور است. در بهشت، این ماه و خورشید نیستند. روشنی بهشت، از تجلیات امیرالمؤمنین علیه السلام است.<sup>۳</sup> اینها را در روایات دیدید.

۱. وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ ؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. «رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَ اسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ دَهَبَتِ الظُّلْمَةُ وَ يُعَمَّرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُولَدَ لَهُ أَلْفٌ ذَكَرٍ لَا يُولَدُ فِيهِمْ أَنْثَى وَ تَطْهَرُ الْأَرْضُ كُتُورَهَا حَتَّى يَرَاهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهِهَا وَ يَطْلُبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مَنْ يَصِلُهُ بِمَالِهِ وَ يَأْخُذُ مِنْهُ زَكَاتَهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ اسْتَعْنَى النَّاسُ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱. [همین مضمون با اندکی تفاوت در الفاظ، در الغيبة (للطوسي)، ۶۸ نیز آمده است.]  
«حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا اسْتَعْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳. «عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى﴾ أَبُو جَهْلٍ ﴿وَ الْبَصِيرُ﴾ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَ لَا الظُّلُمَاتُ﴾ أَبُو جَهْلٍ ﴿وَ لَا النُّورُ﴾ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَ لَا الظُّلَّ﴾ يَعْنِي ظِلَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْجَنَّةِ ﴿وَ لَا الْحُرُورُ﴾ يَعْنِي جَهَنَّمَ ثُمَّ جَمَعَهُمْ جَمِيعًا فَقَالَ ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ﴾ عَلِيٌّ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ وَ خَدِيجَةُ ﴿وَ لَا الْأَمْوَاتُ﴾ كَفَّارٌ مَكَّةَ؛ مناقب آل ابيطالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۸۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۹۴، «باب أنه نزل فيه صلوات الله عليه الذكر و النور و الهدى و التقى في القرآن».

بعضی از این روایات برای هر کسی خواندنی نیست؛ مثلاً آمده است که شعاعی از نور، تمام بهشت را می‌گیرد. بهشتی‌ها خیره می‌شوند. به آنها گفته می‌شود که حضرت صدیقه طاهره (س) لبخندی زدند و این نور، تجلی آن لبخند است.<sup>۱</sup> البته این دست روایات توضیح می‌خواهد. خواندن این روایات، بدون توضیح، دشوار است. من هم سعی می‌کنم نخوانم؛ چون گاهی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و این، خوب نیست.<sup>۲</sup> علی‌ای حال این حادثه اتفاق می‌افتد: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾.

### - آیه پنجم (جریان حیات در عالم انسانی) و ششم

حادثه‌ای که بناست اتفاق بیفتد، ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۳</sup> است. زمین در پاییز می‌میرد و در بهار با بارش رحمت الهی زنده می‌شود. باران نیست که زمین را زنده می‌کند، رحمت الهی است که به زمین حیات می‌دهد. اگر رحمت خدا را بردارید، کاری از باران ساخته نیست. این باران، حامل آن رحمت است که زمین زنده می‌شود. در دوره ظهور هم مثل همین زنده شدن زمین، وقتی حقیقت ولایت تنزل پیدا می‌کند، همه زنده می‌شوند. فرمود: اینکه زمین را خدا زنده می‌کند، مقصود این است که اهل زمین را زنده می‌کند؛ «بِعَنِي بِمَوْتِهَا كُفِّرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ»<sup>۴</sup> وقتی اهل زمین کافر می‌شوند، می‌میرند و وقتی اهل زمین بمیرند، زمین می‌میرد. وقتی ما مرده باشیم، با مرده سروکار داریم. مرده با مردار سروکار دارد و زنده‌ها با زنده‌ها سروکار دارند. وقتی ما زنده شدیم، زمین هم برای ما زنده می‌شود؛ لذا در عصر ظهور سنگ هم با مؤمن حرف می‌زند؛ مثلاً به مؤمن خبر می‌دهد که منافقی پشت من پنهان شده است.<sup>۵</sup> هم او زنده است، هم من. هم من گوش پیدا می‌کنم و می‌شنوم و هم او زنده است و حرف

۱. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَيَبِّتُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا مِثْلَ الشَّمْسِ قَدْ أَشْرَقَتْ لَهَا الْجِنَانُ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا رَبِّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا﴾ فَيَسْأَلُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ إِلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ فَيَقُولُ لَيْسَ هَذِهِ بِشَمْسٍ وَ لَكِنَّ عَلَيًا وَ فَاطِمَةَ صَحْبَاكَ فَأَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ نُورِ صَحْبِكَهْمَا وَ نَزَلَتْ ﴿هَلْ أَتَى﴾ فِيهِمْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾؛ الامالی (للسدوق)، ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۲. «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ إِحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصَدِيقُ لَهُ وَ الْقَبُولُ فَقَطْ مِنْ إِحْتِمَالِ أَمْرِنَا سِتْرُهُ وَ صِيَابَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَتَّى تُؤْتَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اسْتَرَوْا عَنْهُمْ مَا يُتَكَبَّرُونَ...»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۲۲. رجوع شود به: همان، ص ۲۲۱، «بَابُ الْكَيْفَانِ»؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۸، «باب فضل كتمان السر و ذم الإذاعة».

۳. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ سورة الحديد، آیه ۱۷.

۴. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [بِعَنِي] بِمَوْتِهَا كُفِّرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ»؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۶۶۸.

۵. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ



می‌زند. وقتی من مرده باشم، او هم مرده است. من زنده باشم، او هم زنده است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> اگر اینها اهل تقوا باشند، ما برکات آسمان و زمین را بر آنها نازل می‌کنیم؛ گشایش می‌کنیم و درهای برکت باز می‌شود. این زمین، دیگر آن زمین نیست. عصر ظهور هم همین‌طور است.<sup>۲</sup> ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> زمین، زمین دیگری می‌شود. نمونه کامل این آیه در قیامت ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾<sup>۴</sup> است. که پوست انسان شهادت می‌دهد، گوشت انسان شهادت می‌دهد و آنجا همه چیز زنده می‌شود. عصر ظهور هم این‌طور است.<sup>۵</sup>

پس فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۶</sup> اهل زمین مرده‌اند یعنی چه؟ فرمود: «يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكُفْرَ مَيِّتٌ» کافر، مرده است. نگاه نکنید روی زمین می‌جنبد. نگاه نکنید سروصدا و کروفز دارد. اینها مرده‌اند. بناست در عالم حیات دمیده شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»<sup>۷</sup> امام علیه السلام

كُلَّهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ عليه السلام فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ كَافِرًا أَوْ مُشْرِكًا فِي بَطْنِ صَخْرَةٍ لَقَالَتْ يَا مُؤْمِنُ فِي بَطْنِي كَافِرٌ فَكَسِرْنِي وَ أَقْتَلَهُ؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۶۷۰.

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ... لَنْ نَزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرَةُ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةُ الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَىٰ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا﴾؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹ - ۸۵۰.

۳. ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۴. ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ سوره غافر، آیه ۱۶.

۵. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْفِي فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةِ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَصُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَ لَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزِعَ حَمَةَ كُلِّ ذِي حَمَةٍ مِنَ الْهَوَامِ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبَ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَعُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَرَهَّرَ الْأَرْضُ بِحُسْنِ تَبَاتِهَا وَ تَخْرُجُ كُلُّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعِ طَيْبِهَا وَ أَلْفِي الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَقْسِمُونَ بِالسُّوِيَةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرَحِمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِرُ الصَّغِيرَ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْلُدُونَ وَ يَحْكُمُونَ؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سيره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحول أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

۶. اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ سوره حديد، آیه ۱۷.

۷. تعبیری در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام در روز جمعه؛ جمال الاسبوع، ص ۳۷؛ مفاتیح الجنان، باب اول.



سرچشمه حیات است. هر بهار، یک تجلی از امام علیه السلام و از آن حیات در عالم است. وقتی آن کلمه حیات در عالم تجلی می‌کند، می‌شود عصر ظهور؛ «اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها»؛ «و احيي به القلوب الميتة»<sup>۱</sup> قلب‌هایی که مرده‌اند، با نفس امام زنده می‌شوند.

بناست همه ما زنده شویم. ما الان مرده‌ایم؛ این طور نیست؟! الا خواص. آن حیاتی که زمان حضرت می‌آید. چیز دیگری است؛ به‌همین دلیل است که سلمان هم دوباره زنده می‌شود و می‌آید تا استفاده کند. سلمان است ولی دوباره زنده می‌شود. چرا دوباره اینها رجعت می‌کنند؟ بیکارند؟! می‌آیند بهره ببرند؛ یعنی بساطی در عالم پهن می‌شود که سلمان هم برمی‌گردد، اصحاب کهف هم برمی‌گردند، انبیا علیهم السلام هم برمی‌گردند و می‌آیند بهره ببرند.<sup>۲</sup> این اتفاق روی زمین می‌افتد که «اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها»؛ این اتفاق روی زمین می‌افتد که «والليل اذا يغشى \* والنهار اذا تجلّى».<sup>۳</sup> یک دوران، شب ظلمانی است و بعد به دنبالش روز روشن است. آن نهار و آن روز امام زمان علیه السلام است و این اتفاق می‌افتد.<sup>۴</sup> خیال نکنیم یک مدرنیته اسلامی درست می‌شود. خیال نکنیم که عصر ظهور، همین تمدن مادی و این تکنولوژی و این مناسبات و ساختارهای اجتماعی است، اخلاق اسلامی هم می‌آید! اینها شوخی است. اینها بدترین تحریف نسبت به عصر ظهور است. حتی اگر کسی عصر ظهور را در حد یک تمدن اسلامی هم تنزل بدهد، این تحریف است. تمدن اسلامی و مدینه اسلامی آن دوره، اصلاً مدینه اسلامی به این معنا نیست. مگر بهشت، یک تمدن اسلامی است؟! اگر اسم بهشت را هم تمدن اسلامی می‌گذارید، عیبی ندارد که عصر ظهور را هم دوره تمدن اسلامی بگویید. اما مسئله، فراتر از اینهاست:

۱. در ادعیه زمان غیبت: «اللهم و احيي بوليک القرآن و اربنا نوره سرمداً لا ظلمة فيه و احيي به القلوب الميتة و اشف به الصدور الوغرة و اجمع به الاهواء المختلفة على الحق و اقم به الحدود المعطلة و الاحكام المهملة حتى لا يبقى حق الا ظهر و لا عدل الا زهر»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲. «عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا قام قائم آل محمد استخرج من ظهر الكعبة سبعة و عشرين رجلاً خمسة عشر من قوم موسى الذين يقضون بالحق و به يعدلون» و سبعة من اصحاب الكهف و يسوع و صي موسى و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسي و ابا دجانة الأنصاري و مالك الأشر»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.

۳. سوره لیل، آیات ۱ - ۲.

۴. «عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل «والليل اذا يغشى» قال الليل في هذا الموضع فلان غشي أمير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه و أمير المؤمنين علیه السلام يصير في دولتهم حتى تقضي، قال: «والنهار اذا تجلّى» قال النهار هو القائم علیه السلام من أهل البيت، إذا قام غلب دولته الباطل و القرآن ضرب فيه الأمثال للناس و خاطب الله نبيه به و نحن، فليس يعلمه غيرنا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

مسئله این است که ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا \* وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾.<sup>۱</sup> این روایات را مکرر خوانده‌ایم، تکرار نمی‌کنم. فرمود: «شمس، نبی اکرم ﷺ هستند». این خورشید، یک مثل است. این را گذاشته‌اند تا شما ببینید، راه برایتان باز شود و بتوانید مُمثلش را بفهمید. روزه‌ای برای شماست برای درک حقیقت. همه عالم طبیعت، مثال است. ممثلش در عالم غیب است. «وَالشَّمْسُ» نبی اکرم ﷺ شمس همه کائنات هستند. «وَالضُّحَاهَا» فرمود: «پرتو این شمس، دینی است که حضرت آورده است». دین، پرتو نبی اکرم ﷺ است. دین، پرتو ولی کامل خداست. مثل خورشید که شعاعش در خانه‌های ما می‌آید، دین، پرتوی از وجود نبی اکرم ﷺ است که بر عالم، بر قلوب مؤمنین و بر سرزمین‌های آماده می‌تابد و همه را زنده می‌کند، می‌رویاند و روشن می‌کند. ﴿وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ فرمود: «آن قمری هم که تَلَوِ حضرت ﷺ می‌آید، آن ماهی که ماه رسول اکرم ﷺ است، امیرالمؤمنین ﷺ است».<sup>۲</sup> ایشان تلو نبی اکرم ﷺ هستند. ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ آن روزی که این شمس را تجلی می‌دهد، فرمود: «امام زمان ﷺ» است. با امام زمان ﷺ این شمس، تجلی می‌کند. امام زمان ﷺ، مصدر تجلی نور نبی اکرم ﷺ و مصدر تجلی این شمس حقیقت در همه کائنات می‌شوند.<sup>۳</sup> بناست چنین اتفاقی بیفتد.

### - حدیث عقل و جهل (تجلی عقل و غلبه بر جهل و جنودش)

اتفاقی که می‌افتد این است (فقط یک اشاره می‌کنم و عبور می‌کنم): حدیث «عقل و جهل»<sup>۴</sup> را همه خوانده‌اید. این حدیث از احادیثی است که باید ده‌ها بار خوانده شود. هرچه بخوانیم و تأمل کنیم، جا دارد. عالم، درگیری بین عقل و جهل یعنی نبی اکرم ﷺ و دشمنان آن حضرت است. آنها جهل‌اند و حضرت

۱. سوره شمس، آیات ۱-۳.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أُنْمَةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُمْ فَعَسَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَالْجُورِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ (عها) يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

۳. «عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ الشَّمْسُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَضُحَاهَا قِيَامُ الْقَائِمِ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَالَ ﴿وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَىٰ﴾. ﴿وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ هُوَ قِيَامُ الْقَائِمِ...؛ تأویل الآيات، ص ۷۷۶.

۴. الكافي، ج ۱، ص ۲۱.

عین عقل است. درگیری بین لشکر حضرت و لشکر جهل است. لشکر حضرت ایمان و توکل و یقین و رضا و صبر و شجاعت و زهد و امثال اینهاست و لشکر جهل هم حرص و حسد و بخل و کینه و امثال این صفات. آنها با این لشکر، عالم را راه می‌برند و هرکجا آنها هستند لشکرشان هم هست: جهالت هست، ضلالت هست، بخل هست، کبر هست، حسد هست، کینه هست و خلاصه تمام صفات رذیله هست. هرکجا هم نبی اکرم ﷺ است، صفات نورانی هست. این درگیری که شما در عالم می‌بینید چیز جدیدی نیست. این جوشش و این تفرعن‌ها و شیطنت‌ها جوشش همان جهل است. جای نگرانی هم نیست. این عقل و جهل از قبل درگیر بوده‌اند، جوششی هم دارند. عصر ظهور، عصر غلبه این حق است. هرکجا شما شیطنت می‌بینید مربوط به جهل است که دشمن نبی اکرم ﷺ است «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ». هر کجا خوبی می‌بینید از فروع نبی اکرم ﷺ است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ»<sup>۱</sup>. درگیری بین خیر و شر، بین حق و باطل، بین جهل و عقل یک پایانی دارد؛ پایانش در عصر ظهور است که با غلبه عقل تمام می‌شود. در آن عصر، عقل، تجلی می‌کند. حالا عقل چیست؟ توضیحش بماند. چیزی که در آن عصر اتفاق می‌افتد این است که حقیقت نورانیت معصوم ﷺ تجلی می‌کند. وقتی که این حقیقت، تجلی می‌کند، عقول کامل می‌شوند.<sup>۲</sup>

البته می‌دانید که این عقل، عقل حسابگر ریاضی نیست! این عقل، خیلی فراتر از این حرف‌هاست. ایمان، وزیر این عقل است. ایمان، فرع بر عقل است، نه فرع بر علم. ایمان، فرع بر محاسبه نیست، حاکم بر محاسبه است؛ لذا در حدیث «عقل و جهل» ایمان، وزیر عقل است و علم، یکی از جنود عقل.<sup>۳</sup>

۱. «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَكَطْمُ الْعَيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَتَعَهُدُ الْجَارِ وَالْإِقْرَازُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَعَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَالْبُحْلُ وَالنَّمِيمَةُ وَالْقَطِيعَةُ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بغيرِ حَقِّهِ وَتَعْدِي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ ﴿مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾ وَالرِّبَا وَالسَّرِيقَةُ وَكُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مَتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

۳. «... فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرَ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانَ وَضِدَّهُ الْكُفْرَ - وَالتَّصَدِيقَ وَضِدَّهُ الْجُحُودَ وَالرَّجَاءَ وَضِدَّهُ الْقُنُوطَ وَالْعَدْلَ وَضِدَّهُ الْجَوْرَ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ السُّخْطَ وَالسُّكْرَ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ وَالطَّمَعُ وَضِدَّهُ الْيَأْسَ وَالتَّوَكُّلَ وَضِدَّهُ الْجُرْصَ وَالتَّرَافَةَ وَضِدَهَا الْقَسْوَةَ وَالرَّحْمَةَ وَضِدَهَا الْعَصَبَ وَالْعِلْمُ وَضِدَّهُ الْجَهْلَ...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱.

ایمان، زیرمجموعه عقل است، نه زیرمجموعه علم. این حدیث را حتما ببینید.

پس آنچه که در عصر ظهور محقق می‌شود این است که نبرد بی‌پایان عقل و جهل، یک پایان خوش دارد و آن، غلبه عقل است. نبی اکرم ﷺ غالب می‌شوند و یکی از تجلیات حضرت، عقل است. حضرت، عقل کل هستند. هرکجا عقلی هست، شعاع حضرت است. از فروع این عقل، ایمان و صفات حمیده است که ۷۵ تا لشکرند. در عصر ظهور، این فروع در عالم تجلی می‌کند. به هرکجا که نگاه می‌کنید، می‌بینید، یقین هست، توکل هست، رضا هست، ایمان هست.

در عصر ظهور قرآن هم تجلی می‌کند و در عالم ما انسان‌ها محقق می‌شود. این حوادث اتفاق می‌افتد. لطایف دیگری هم در قرآن هست که عصر ظهور را با آنها توضیح داده است.<sup>۱</sup>

- آیه هفتم (سوره انعام، آیه ۱۱۵؛ تحقق عدل حقیقی در پرتو امام به عنوان کلمه عدل

الهی)

بنابراین عصر ظهور، یک عصر خیلی عجیبی است. اگر گفته می‌شود: «در عصر ظهور، عدل محقق می‌شود»،<sup>۲</sup> معنایش عدالت اقتصادی سوسیالیستی یا عدالت «مکتب رفاه» نیست؛ حتی عدالت در جامعه لیبرال دموکراسی نیست. اصلاً اینها نیست. آن عدلی که محقق می‌شود ﴿وَوَدَّعَدْلًا﴾<sup>۳</sup> است. آن کلمه تامه خدای متعال که عین عدل و عین صدق است، آن محقق می‌شود.

مرحوم کلینی در کافی و دیگران - زاد الله فی علو درجاتهم که این معارف را به ما رساندند - نقل می‌کنند که وقتی امام ﷺ در رحم است، به سن چهار ماهگی که می‌رسد، ملکی موکل است روی بازوی راست ایشان این آیه را بنویسد.<sup>۴</sup> البته این هم معنای خاص خودش را دارد که روی بازوی راست

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۴، «باب الآيات المؤولة بقيام القائم ﷺ».

۲. «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر ﷺ که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُهَا فَقَالَ كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيْمَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ ﴿عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾»؛ کافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي ﷺ بالقائم ﷺ من طرق الخاصة والعامة».

۳. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۴. «...إِنَّ نُظْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَحْبَبْتِكُمْ - وَإِذَا سَكَنْتِ النَّظْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ أَنْشِئِي فِيهَا الرُّوحَ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكًا يَقَالُ لَهُ حَيَوَانٌ فَكَتَبَ عَلَى عَضْدِهِ الْأَيْمَنِ ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾...»؛ کافی،



می‌نویسند یعنی چه! این کتابت، کتابت صوری نیست. در بعضی روایات دارد وقتی امام به دنیا می‌آیند، ملک، بین دو چشم ایشان این آیه را می‌نویسد: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾. این آیه خیلی آیه عجیبی است. وقتی امام به دنیا می‌آید، این آیه را بین دو چشمش می‌نویسند و وقتی امام بعدی از دنیا می‌رود، عمودی از نور بین امام و عالم بالا برقرار می‌شود که همه کائنات را در آن مشاهده می‌کنند و اعمال عباد را در آن می‌بینند.<sup>۱</sup> حالا توضیح این آیه بماند.<sup>۲</sup>

عدل، خود امام است.<sup>۳</sup> با این نگاه قرآنی آنچه که در عصر ظهور می‌خواهد واقع شود، چنین واقعه عظیمی است. جریان غلبه عقل بر جهل با همه جنودش و با همه ضلالت‌هایش است. جریان غلبه نور بر ظلمت است. آیه نور در عالم تجسد پیدا می‌کند و متمثل می‌شود. جریانی که در آیه ظلمات بیان شده، بساطش جمع می‌شود. این است که آن حق مطلق می‌آید و باطل از بین می‌رود؛ ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾.<sup>۴</sup> این اتفاق می‌افتد. بناست بساط باطل جمع شود؛ با همه گستردگی و پیچیدگی معنایی‌اش. این حادثه عظیم اتفاق خواهد افتاد.<sup>۵</sup>

ج ۱، ص ۳۸۶

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَاهِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكُّهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتِ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكُ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لَهُدَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يُنْظَرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فِيهِذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۳۸۵، «بَابُ مَوَالِيدِ الْأَيْمَةِ عليه السلام»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶، «بَابُ أحوال و ولادتهم عليهم السلام و انعقاد نطفهم و أحوالهم في الرحم و عند الولادة و بركات و ولادتهم صلوات الله عليهم و فيه بعض غرائب علومهم و شئونهم».

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَ زُنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾ قَالَ الْعَهْدُ مَا أَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلَى النَّاسِ مِنْ مَوَدَّةٍ وَ طَاعَةٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يَخَالِفُوهُ وَ لَا يَتَقَدَّمُوهُ وَ لَا يَقْطَعُوا رَحِمَهُ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْهُ وَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ أَمَّا الْقِسْطُ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ هُوَ الْعَدْلُ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ هُوَ حُكْمُ الْأَيْمَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ قَالَ هُوَ أَعْرَفُ بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ وَ مَا يَحْكُمُ وَ يَقْضِي»؛ اليقين، ص ۲۹۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «بَابُ أَنَّهُمْ عليهم السلام وَ وِلايتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و الميزان...».

۴. ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۸۱.

۵. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ... فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام ذَهَبَتْ ذَوْلَةُ الْبَاطِلِ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۸۷.



بنابراین کسی خیال نکند ظهور حضرت از سنخ حوادثی است که دیده‌ایم، این نیست. حتی آنچه بنا بوده است با ظهور انبیا محقق شود، در دوره عصر ظهور محقق می‌شود. وعده خدا، آن موقع است. هنوز وعده خدای متعال محقق نشده است؛ نه اینکه انبیا کار خودشان را نکرده‌اند! انبیا کار خودشان را کرده‌اند ولی این کار، در عصر ظهور، به‌انجام می‌رسد و تمام می‌شود و به‌کمال خودش می‌رسد. خلاصه ظهور حضرت یک واقعه عجیب است. حالا توصیفش بماند. بیشتر از این نکته را طول ندهم.

## ۲. وجود مقدس امام، منشأ خیرات عصر ظهور

نکته دومی که در باب عصر ظهور قابل تأمل است این است که با این اتفاق عظیم عالم دگرگون می‌شود؛ لذا گمان من این است که بعضی از آیات قرآن طوری این مطلب را بیان کرده که گویا بناست در این عصر منطقه‌ای از بهشت محقق شود. حالا این چطور اتفاق می‌افتد؟ اگر عدل محقق می‌شود ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾<sup>۱</sup>، اگر دین محقق می‌شود ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>، اگر امنیت محقق می‌شود ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾<sup>۳</sup>، اگر نور الهی در عالم به‌تمام می‌رسد ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾<sup>۴</sup> و اگرهای دیگری که مطالبات اصلی ما هستند و خدای متعال در فطرت ما گذاشته است، اینها چطور واقع می‌شود؟ این عدل چیست؟ این دین چیست؟ آیا دین، چیزی غیر امام است؟ آیا عدل چیزی غیر امام است و امام، عدل را محقق می‌کنند؟ یا کلمه جامعه عدل، خود امام است؟ دین، خود امام است؟

باید توجه کنیم که ما دو غفلت داریم که گاهی نمی‌گذارد ما قرآن را بفهمیم. در روایات ما می‌گوید:

«ولایت ما، قطب و محور قرآن است»<sup>۵</sup> ولی ما، هم قرآن را بد می‌فهمیم و هم امام را.

۱. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ : سوره انعام، آیه ۱۱۵.
۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.
۳. همان.
۴. ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره صف، آیات ۸-۹.
۵. «عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ قَالَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا يُوهَبُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

## - عظمت جسم ظاهری امام

ما امام علیه السلام را در منزلت جسمانی اش در عالم دنیا می بینیم و فکر می کنیم این مقامات مربوط به آن منزلت امام علیه السلام است؛ البته این منزلت جسمانی امام علیه السلام هم خیلی فوق العاده است. شما در زیارات وقتی سلام می کنید، می گویند: «عَلَىٰ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ». <sup>۱</sup> جسد امام، جسد دیگری است. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند: «حسین را نگه دار» و بعد بدن امام حسین علیه السلام را از بالا تا پایین می بوسیدند. می دانید این کسی که می بوسد کیست؟ این، پیغمبری است که همه کائنات، مسخر او هستند. این جسم، جسم عادی نیست. امام علیه السلام، جسمش هم جسم دیگری است. وقتی نطفه امام علیه السلام می خواهد واقع شود، از ساق عرش قطره ای می آید و امام علیه السلام می نوشد و نطفه امام علیه السلام بعدی منتقل می شود. <sup>۲</sup> جسم آنها از علیین است <sup>۳</sup> و روح انبیا علیهم السلام از این منزلت است. <sup>۴</sup> اینها توهم است کسی خیال کند

۱. [در زیارات متعدد، به ابدان و اجساد مطهر اهل بیت علیهم السلام و حتی ابدان و اجساد شیعیان ایشان سلام می کنیم؛ خصوص این تعبیر در زیارت اصحاب سید الشهداء علیهم السلام آمده است:] [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَىٰ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ - أَبَشْرُوا بِمَوْعِدِ اللَّهِ الَّذِي لَا خُلْفَ لَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ وَعْدَهُ وَ اللَّهُ مُدْرِكُ بِكُمْ نَارَ مَا وَعَدَكُمْ أَنْتُمْ خَاصَّةً اللَّهُ اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ أَنْتُمْ الشُّهَدَاءُ وَ أَنْتُمْ السُّعَدَاءُ]؛ کامل زیارات، ص ۲۴۲.

۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكْتُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتُ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكُ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فَيَهْدِيهَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۷.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ رُوحَ إِمَامٍ وَ يَخْلُقَ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامًا أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ فَيَلْقِيهَا عَلَى ثَمْرَةٍ أَوْ عَلَى بَقْلَةٍ فَيَأْكُلُ تِلْكَ الثَّمْرَةَ أَوْ تِلْكَ الْبَقْلَةَ الْإِمَامَ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهُ نُطْفَةَ الْإِمَامِ الَّذِي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَيَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ نُطْفَةً فِي الصُّلْبِ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى الرَّحِمِ فَيَمُكْتُ فِيهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً سَمِعَ الصَّوْتُ فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَ زُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ الْأَسْبَاطِ الْهَيْبَةِ وَ جُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الصَّامِرَ وَ يَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۳۱.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحْرُنُ إِلَيْنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكَافِرِينَ مِنْ طِينَةِ سَجَّانَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْرُنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْرُنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲.

جسم امام علیه السلام مثل جسم ماست. درست است که لباس بشر پوشیده ولی این لباس هم با لباس‌های دیگر فرق می‌کند. «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»؛<sup>۱</sup> اگر ملک هم می‌آمد، همین لباس را به او می‌پوشانیدیم. این جسم، لباس است ولی این لباس بشری آنها هم با ما متفاوت است. این لباس، لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله است. این لباس، لباس امام علیه السلام است.

### - لزوم توجه به مقام باطنی و نورانی امام در ورای جسم ظاهری او

از طرف دیگر باید دقت داشت که امام علیه السلام، این لباس نیست. امام علیه السلام غیر از این لباس است. امام علیه السلام لبس بشری دارد ولی امامت چیز دیگری است: آن است که «قُطِبَ الْقُرْآنُ» است، آن است که «قُطِبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ» است،<sup>۲</sup> آن است که کلمه تامه خداست،<sup>۳</sup> آن است که کلمه عدل است،<sup>۴</sup> آن است که عین صدق است،<sup>۵</sup> آن است که عین عقل است، آن است که اصل خیر است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ»،<sup>۶</sup> آن است که همه چیز با آن تعریف می‌شود. به همین دلیل است که به ما گفته‌اند اگر می‌خواهید ما را بشناسید، آن «معرفت به مقام نورانیت» ما را بدست بیاورید؛ «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ».<sup>۷</sup> آن معرفت، آن شمس حقیقی را دریافتن و شناختن، هم خیلی دشوار است.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقْنَا اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمْتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَحْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خُلُقْنَا نُورَانِيَيْنَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ أَيْدَانِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَحْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَجَمًا [هَمَجًا] فِي النَّارِ وَ إِلَى النَّارِ؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۱. سوره انعام، آیه ۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۳، (باب أنهم علیهم السلام كلمات الله و ولايتهم الكلم الطيب).

۴. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، (باب أنهم علیهم السلام و ولايتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و الميزان...).

۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰، (باب أن ولايتهم الصدق و أنهم الصادقون و الصديقون و الشهداء و الصالحون).

۶. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۷. حدیث معروف به حدیث نورانیت: «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرِّ الْعِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدُبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَيَّتَانَا فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرَّحَبًا بِكُمْ مِنْ وَائِلِينَ مَتَّعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْنَا بِمَقْصَرِّينَ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدُبُ قَالَا لَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ علیه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ...»؛

به خاطر این است که فرموده اند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ معرفت ما صعب مستصعب است. باید جزو انبیاء مرسل علیهم السلام و ملائکه مقرب و عباد ممتحن باشی تا امام را بشناسی.<sup>۱</sup>

### - معنا شدن معارف باطنی قرآن با توجه به مقام باطنی امام

اگر امام علیه السلام را این طور تعریف کنید، آن وقت خیلی از آیات قرآن معنا می شود. «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۲</sup>، بله، خدای متعال دستی از نوع دست ما ندارد ولی امیرالمؤمنین علیه السلام، یدالله است.<sup>۳</sup> نه خدای متعال تشبیه می شود، نه آیه را تمثیل معنی می کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام، یدالله هستند، جنب الله هستند، باب الله هستند، وجه الله هستند.<sup>۴</sup> خدای متعال، دربی مثل مثل درب خانه های ما ندارد ولی بایی دارد که آن باب، امیرالمؤمنین علیه السلام است، جنبی دارد که آن جنب، امیرالمؤمنین علیه السلام است، وجهی دارد که آن وجه، امیرالمؤمنین علیه السلام است. وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجه تام خدا هستند.<sup>۵</sup> این تلقی، خیلی به ما کمک می کند آیات قرآن را بفهمیم. بعضی در این جمله مانده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام وجه الله است یعنی چه؟!

المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُكْرَهُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد علیهم السلام أن أمرهم صعب مستصعب».

۲. «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ سوره فتح، آیه ۱۰.

۳. «هَاشِمٌ بْنُ أَبِي عِمَارَةَ الْجَنْبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴. برای نمونه جناب ابوذر روایت می کند: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ عَلَيَّ دِيَانٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهَا وَ الْمُتَوَلَّى لِحِسَابِهَا وَ هُوَ صَاحِبُ السَّمَاءِ الْأَعْظَمِ وَ طَرِيقُ الْحَقِّ الْأَبْهَجِ [وَ السَّبِيلُ وَ صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ بِهِ يَهْتَدِي بَعْدِي مِنَ الصَّلَاةِ وَ يُصَرِّ بِه مِنْ الْعَمَى بِهِ يَنْجُو النَّاجُونَ وَ يُجَارُ مِنَ الْمَوْتِ وَ يُؤْمِنُ مِنَ الْخَوْفِ وَ يُمَحَى بِهِ السَّيِّئَاتُ وَ يَدْفَعُ الصَّيِّمَ وَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ وَ هُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّمَاعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ وَجْهُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ جَنْبُهُ الظَّاهِرُ الْيَمِينِ وَ جَنْبُهُ الْقَوِيُّ الْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا» وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ يَبْتِغَى الَّذِي «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» وَ عَلِمَهُ عَلَى الصِّرَاطِ فِي بَعْثِهِ مَنْ عَرَفَهُ نَجَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ هَوَى إِلَى النَّارِ»؛ كتاب سليم، ج ۲، ص ۸۵۹ - ۸۶۰.

۵. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۱، «باب في الأئمة أنهم حجة الله و باب الله و ولاة أمر الله و وجه الله الذي يؤتى منه و جنب الله و عين الله و خزنة علمه جل جلاله و عم نواله»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱، «باب أنهم علیهم السلام جنب الله و وجه الله و ید الله و أمثالها».



خدای متعال که وجه ندارد؟! بله، وجهی مثل ما ندارد. مقصود از این وجه هم که وجه جسمانی نیست.<sup>۱</sup> اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شناخته شد، وجه الله هم فهمیده می شود. دیگر ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> هم همین است.<sup>۳</sup> امام علیه السلام یعنی این. اگر فرمود: ﴿وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾،<sup>۴</sup> همه هالک هستند الا «وجه رب» و خود این وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است، این وجه هم امام علیه السلام است.<sup>۵</sup> وقتی امام علیه السلام را آن طور ببینید، امام علیه السلام می شود وجه الله. هرکجا هم نگاه کنید ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهَ اللَّهِ﴾. هر ولی و هر پیغمبری هم که بخواهد متوجه خدا شود، از طریق این وجه توجه پیدا می کند «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهَ الْأَوْلِيَاءُ».<sup>۶</sup>

### - ظهور خیرات عصر ظهور با تجلی مقام باطنی امام در عالم

اگر امام علیه السلام را این طور شناختیم که «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكُمُ وَا مِنْ وَحْدَةٍ قَبْلَ عَنَّاكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»،<sup>۷</sup> آن وقت این طور فکر نمی کنیم که عدل چیزی بیرون از امام علیه السلام است و امام علیه السلام می آیند آن را محقق می کنند. همه کمالات، در خود امام علیه السلام است. عدل، تجلی امامت امام علیه السلام در روابط ماست. هرکجا تجلی کرد، عدل محقق است. عدلی و رای امام علیه السلام نداریم، حیاتی و رای امام نداریم، نوری و رای امام نداریم. غلبه عقل بر جهل، تمام شدن نور الهی و همه آنهایی که عرض کردم، ظهور خود امام علیه السلام است؛ لذا به نظر من «ظهور» بهترین تعبیر برای آن عصر است. ظهور غیب در عالم شهود است. امام، غیب اند. آیه ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾<sup>۸</sup> به امام زمان علیه السلام معنا شده است.<sup>۹</sup> این غیب، ظاهر می شود و اتفاق

۱. برای نمونه: «فَقَالَ [الرضا] علیه السلام يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِ كَأَلْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِأؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَّجُهُ ص هُمْ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ...»: التوحید، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.
۲. ﴿وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۱۵.
۳. «... نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهَ اللَّهِ﴾...»: تأویل الآیات، ص ۲۲.
۴. سوره الرحمن، آیه ۲۷.
۵. «قَوْلُهُ ﴿وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ﴾ قَالَ الصَّادِقُ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ نَحْنُ حُدُودُ اللَّهِ»: مناقب آل ائمه اطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۷۲.
۶. تعبیری در دعای ندبه.
۷. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۸. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ؛ سوره بقره، آیه ۳.
۹. «عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ فَقَالَ الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيِّ علیه السلام وَ الْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ»: کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷.



خیلی عجیبی در عالم می‌افتد؛ چون هر خیری به عالم ما می‌رسد، از عالم غیب است. همه خیرات عالم شهود از عالم غیب است. هرچه در عالم ما محقق می‌شود، از عالم بالا می‌آید.<sup>۱</sup> از زمین که به آسمان نمی‌جوشد، از آسمان به زمین می‌ریزد. از عالم بالا که سرچشمه‌اش عالم الهی است به ما می‌رسد. اگر عدلی هست، اگر نوری هست، اگر حیاتی هست، اگر دینی هست، اگر امنیتی هست، (که هر کدام هم باید معنا شود)، اینها فروع امام علیه السلام هستند؛ کما اینکه فروع خدای متعال هم هستند. ما در عرض خدای متعال، چیزی به نام عدل نداریم، چیزی به نام نور نداریم، چیزی به نام حیات نداریم. اینها همه مخلوقات اند، از آن عالم تنزل می‌کنند. امام که کلمه تامه خداست «كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ وَ مُعَيَّبِكَ فِي أَرْضِكَ»<sup>۲</sup> این کلمه تامه که در حجاب غیب است، ظهور می‌کند. آن وقت ببینید چه اتفاقی در عالم می‌افتد.

محور همه تحولات عالم در عصر ظهور، خود امام علیه السلام هستند. با اذنی که به امام علیه السلام داده می‌شود، خودشان در عالم ظاهر می‌شوند. وقتی امام علیه السلام ظهور کرد، خود امام علیه السلام تجلی می‌کند؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾<sup>۳</sup> آقا! خورشید طلوع می‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟ خورشید طلوع می‌کند دیگر. این نوری که هست، شعاع خورشید و مربوط به طلوع خورشید است. خورشید طلوع کرده است که این نور به ما رسیده است. وقتی امام علیه السلام از آن مقام غیبش در این عالم ظهور می‌کند، همه آن تحولات عظیم فراتمدنی - البته عرض کردم تعبیر «تمدن» اصلاً تحریف این واقعه است - در این عالم اتفاق می‌افتد.

پس آنچه ظاهر می‌شود، خود امام علیه السلام است. خلافت الهیه است که روی زمین ظاهر می‌شود. هر خیری هست از آنجاست؛ هر خیری! هر خیری که به انسان‌ها می‌رسد، از تحمل همان حقیقت است. اگر ما به تحمل آن حقایق رسیدیم، به تحمل ولایت امام معصوم علیه السلام رسیده‌ایم و رشد می‌کنیم و الا رشد

۱. ﴿وَفِي السَّمَاءِ رُزُقُكُمْ وَمَا تُوَعَّدُونَ﴾؛ سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۲. تعبیری در یکی از زیارات حضرت ولی عصر علیه السلام: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَظْهَرُ كَلِمَتِكَ التَّامَّةَ، وَ مُعَيَّبِكَ فِي أَرْضِكَ، الْخَائِفِ الْمُرْتَقِبِ، اللَّهُمَّ انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا»؛ المزار الکبیر، ص ۵۸۹؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

۳. آیه دوم سوره مبارکه لیل که به ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام تفسیر شده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانَ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَصْبُرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَقْضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ علیه السلام مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ؛ وَ الْقُرْآنُ ضَرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ حَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

نمی‌کنیم. این، همان دینی هم است که به‌زور به کسی نمی‌دهند! این از آن اسرار الهی و از آن گوهرهایی است که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup>. این حقیقت و سز را که به‌زور به کسی نمی‌دهند. بله، بعضی از نعمت‌ها را «گر نستانی به ستم می‌دهند». حالا تعبیر، مسامحه است! ولی نعمت ولایت که این‌طور نیست. یک ترک‌اولی، کلی هبوط و سقوط دارد.

چون خدای متعال در قرآن گفته، من اشاره می‌کنم. گاهی مسئله‌ای بین خدای متعال و پیغمبرش پیش می‌آمده که ما نمی‌دانیم چه بوده است «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا»<sup>۲</sup>. معصوم است ولی خداوند او را در شکم ماهی کرده است «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ». بعد هم می‌فرماید: اگر تسبیح نمی‌کرد، تا قیامت او را همان‌جا نگه می‌داشتیم «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». چه شد که خدای متعال از این پیغمبر ﷺ گلایه‌مند شد و او را در شکم ماهی کرد؟ فرمود ترک‌اولای در امر ولایت بوده است.<sup>۳</sup> پس می‌بینید که امر ولایت به این سادگی نیست. از آن اموری است که خیلی قیمتی است «وَلَايَتَنَا وَوَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»<sup>۴</sup>.

پس دومین نکته‌ای که در باب عصر ظهور باید به آن توجه داشت این است که این تحول عظیمی که در همه کائنات و عوالم اتفاق می‌افتد و بر محور این زمین هم اتفاق می‌افتد، چیزی جز تجلی امام ﷺ و تحقق آن حقیقت و تنزل آن غیب در عالم ما نیست. آنجا دیگر همه چیز، فرع امام است. امام می‌آیند و عدل را به‌پا می‌کنند. عدل چیست که امام ﷺ آن را به‌پا می‌کنند؟! مگر یک عدلی هست غیر امام ﷺ و بیرون از امام ﷺ؟! وقتی امام ولایتش محقق شد، عدل محقق می‌شود، حیات محقق می‌شود، همه

۱. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۳. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [آبَائِهِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَرَضَ وَوَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَبِلُوهَا مَا خَلَا يُؤْتَسُ مِنْ مَتَى فَعَاقَبَهُ اللَّهُ وَ حَبَسَهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لِانْكَارِهِ وَوَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ] حَتَّى قَبِلَهَا قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» لِانْكَارِي وَوَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۶۴.

۴. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَوَلَايَتَنَا وَوَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۶-۹.

خیرات محقق می‌شود.<sup>۱</sup> اینها فرع بر آن حقیقت هستند؛ لذا محور عصر ظهور، خود امام علیه السلام است.

### - دعای امام، عامل اصلی وقوع ظهور

محور تحققش هم دعای خود امام علیه السلام است. ما حتما باید دعا کنیم. در روایات آمده بنی اسرائیل دعا کردند، خدا ظهور پیغمبرشان را ۱۵۰ سال جلو انداخت و گرهشان باز شد. به ما هم گفته‌اند همین کار را بکنید.<sup>۲</sup> اینها سر جای خودش محفوظ ولی محور تحققش دعای خود اوست.

این آیه را مکرر خوانده‌ایم: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.<sup>۳</sup> بعضی از مفسرین فرموده‌اند الف و لام در «الْمُضْطَرَّ» الف و لام جنس است؛<sup>۴</sup> یعنی هر مضطری را خدا اجابت می‌کند. این حرف درست است ولی اینجا الف و لام عهد است و مقصود، امام زمان علیه السلام است. قرائن زیادی برای این معنا هست؛ قبل و بعد آیه را هم ببینید. خدای متعال مضطر را اجابت می‌کند ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ و آن سوء را برمی‌دارد ﴿وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ و بعد از آن، شما را خلیفه می‌کند ﴿وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾. این خلافت، با دعای او محقق می‌شود؛ لذا طبق روایات، حضرت است که کنار کعبه می‌آید، سر به سجده می‌گذارد و عرضه می‌دارد «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ»، خدای متعال می‌فرماید: «اجابت شد. سر بر دارید، به شما اجازه دادیم».<sup>۵</sup> دعای خود حضرت است که راهگشاست. حادثه، خیلی عظیم است که خود حضرت این‌طور دعا می‌کنند. دعای امام زمان علیه السلام هم معلوم است که چطور است؟ وقتی «لَضَرْبَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۶</sup> آیا این

۱. [روایات و ابواب مربوط به آنها بیشتر گذشت.]

۲. «عَنْ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُؤَلِّدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارَةَ فَقَالَتْ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَ يُعَدُّبُ أَوْلَادَهَا أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةٍ يَرُدُّهَا الْكَلَامَ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعِدَابُ صَجُّوا وَ بَكَوْا إِلَيَّ اللَّهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَكَذَا أَتَمُّ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَمَا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَيَّ مَتَّهًا»؛ تفسیر العیاشی، ج ۴، ص ۱۱۸.

۳. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِ اللَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

۴. برای نمونه: «لعل الأولى الحمل على الجنس و التقييد بالمشيئة و هو سبحانه لا يشاء إلا ما تقتضيه الحكمة، و الدعاء بشيء من قبيل أحد الأسباب العادية فافهم وَ يَكْشِفُ السُّوءَ أي يرفع عن الإنسان ما يعتره من الأمر الذي يسوء»؛ روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

۵. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام، هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرَّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رُكْعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ ﴿وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۶. روایت معروفی که مضمونش در منابع متعدد نقل شده است. برای نمونه، تعبیر موجود در متن در اقبال الاعمال، ج ۱،

فقط برای ضربت حضرت است یا برای همه کارهایش است؟! دعای امام زمان علیه السلام هم «افضل من دعاء الثقلين من الاول والآخر» است. این دعاست که عالم را آماده می‌کند. حضرت سر به سجده می‌گذارند و می‌گویند: «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ»، گفته می‌شود: «اجابت شد». بعد خدای متعال، این سوء را از کل عالم برمی‌دارد و ما خلافت پیدا می‌کنیم. خلافت یعنی این.

البته این خلافت را باید معنا کرد. بعضی یک اشتباه خیلی بزرگ می‌کنند، خیال می‌کنند این آیه قرآن که می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> مقصود ما هستیم و خدا می‌خواست ما را خلیفه در زمین کند! اگر مقصود ما بودیم که اشکال ملائکه بجا بود: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ». آیا واقعا ملائکه حق نداشتند بگویند: «اینها را برای چه خلق می‌کنی، اگر تسبیح می‌خواهی، ما می‌کنیم»؟! آن خلیفه‌ای که خدا می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup>، امیرالمؤمنین علیه السلام است. این همانی است که امام رضا علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ»<sup>۳</sup>. آیا ما خلیفه‌الله هستیم؟! طیب الله انفاسکم! خیلی هم خوب خلافت می‌کنیم! الحمد لله! دست‌مان دست خدا است، چشم‌مان چشم خدا است، گوش‌مان گوش خدا است، خدایی می‌شنویم، خدایی حرف می‌زنیم! بله، اگر کسی مؤمن کامل شد، جزو کسانی شد که در آن حدیث قرب نوافل آمده است: «وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»<sup>۴</sup>، با نافلة و کارهای مستحبی آن قدر نزدیک می‌شود که خدای متعال او را دوست می‌دارد و وقتی دوستش داشت، خداوند گوش و چشم و زبان و دست او می‌شود و کارهایش همه خدایی می‌شوند. اگر طوری عمل کرد که محبوب خدا شد و ظهور محبت الهی واقع شد، آن وقت

ص ۴۶۷ آمده است. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله عليه يوم الخندق».

۱. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. یکی از عبارات حدیث مفصلی از امام رضا علیه السلام در معنای امام و امامت که شیخ کلینی آن را تحت عنوان «بَابُ تَأْدِيرِ جَامِعٍ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ وَ صِفَاتِهِ» آورده است؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيَا فَقَدْ أُرْصِدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.



می‌شود خلیفه. لذا آن کسی که خلیفه کل است، او، حبیب خداست. اوست که خلیفه کل است. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتْرَ»، خدا یکی است و یکی هم دوست دارد. می‌دانید آن یکی کیست؟ آن یکی، همان نور نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ است که «وَأَنْ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةً». آن را خدا دوست دارد. هر جای دیگری که محبت خدا هست، شعاع محبت به آنهاست. اگر کسی به نبی اکرم ﷺ و به امیرالمؤمنین ﷺ متمسک شد و آن نور در او محقق شد، می‌شود محبوب خدا. اگر کسی محبوب شد، در شعاع محبت قرار گرفت و خدا دوستش داشت، او دیگر مصون است. او می‌شود «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ». بله، اگر کسی سلمان شد، دیگر می‌شود گوش امیرالمؤمنین ﷺ، می‌شود زبان امیرالمؤمنین ﷺ. بله، او می‌شود خلیفه و خلافت جزئیه پیدا می‌کند. کما اینکه بعضی انبیا چنین خلافتی داشتند: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾.<sup>۱</sup> ایشان هم خلافت داشته است.<sup>۲</sup> این خلافة الله، مخصوص امیرالمؤمنین ﷺ است. او خلیفة الله است «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ». امامت کلیه، مخصوص کیست؟ مخصوص امیرالمؤمنین ﷺ است.<sup>۳</sup>

۱. [این تعبیر در روایات متعدد آمده است: برای نمونه: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتْرَ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵.
۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره: «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَأَنَّ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ ﴿بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾...».
۳. ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره ص، آیه ۲۶.
۴. «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ الْخُلَفَاءُ أَرْبَعَةٌ آدَمُ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ وَ دَاوُدُ ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ يَعْنِي بَيْتَ الْمُقَدَّسِ وَ هَارُونَ قَالَ لِمُوسَى ﴿اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي﴾ وَ عَلِيٌّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي عَلِيًّا ﴿لَيْسَتْ خِلَفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ آدَمُ وَ دَاوُدُ وَ هَارُونَ ﴿وَ لَيَمَكُنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ يَعْنِي الْإِسْلَامَ ﴿وَ لَيَسِدَّنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مِنْ أَبِي طَالِبٍ ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ يَعْنِي الْعَاصِينَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ»؛ مناقب آل ابيطالب ﷺ، ج ۳، ص ۶۳.
۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ، قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ: أَيُّنَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَيَقُومُ دَاوُدُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ): لَسْنَا بِإِثَاكَ أَرْدْنَا، وَ إِن كُنْتُ لِلَّهِ خَلِيفَةً. ثُمَّ يَأْتِي مُنَادٍ ثَانِيًا: أَيُّنَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَيَقُومُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ): يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَعَلَّقْ بِحَبْلِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، يَسْتَضِيءُ بِنُورِهِ، وَ لِيَتَّبِعَهُ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَا مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ: فَيَقُومُ النَّاسُ الَّذِينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِحَبْلِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَتَّبِعُونَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ يَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ): أَلَا مَنْ تَعَلَّقَ بِأَمَامٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّبِعْهُ إِلَى حَيْثُ يَذْهَبُ بِهِ، فَحَيْثُ يَبِيرُ ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ



البته این که ما دائم می‌گوییم: «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» اشتباه تلقی نشود. «أَنَا وَ عَلِيٍّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۱</sup> نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک گوهر هستند. این دو، قابل جدا کردن نیستند: «أَنْفُسَنَا»<sup>۲</sup>. اهل سنت و علمای شیعه، همه نقل کرده‌اند و مکرر هم نقل کرده‌اند که «أَنْفُسَنَا» یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ جان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین وقتی می‌گوییم: «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» یعنی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی می‌گوییم: «نبی اکرم (صلی الله علیه و آله)» یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام).<sup>۳</sup> نمی‌خواهیم بگوییم: «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» در عرض نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است.<sup>۴</sup> این طور نیست.

پس نکته دومی که در مسئله ظهور باید به آن توجه کرد این است که آنچه در عالم محقق می‌شود، چیزی ورای خود امام نیست. تجلی آن غیب در شهود است. آن حقیقت، باذن الله ظاهر می‌شود، آن هم به دعای خودشان. وقتی دعا می‌کنند و خدا هم اجابت می‌کند، حالا ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾<sup>۵</sup>

بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾: الامالی (للطوسی)، ص ۶۳ - ۶۴.

۱. [روایت معروفی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در منابع متعدد نقل شده است: برای نمونه: «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ خَاصَّةً فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ هُوَ يَقُولُ: خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا، فَطَوْبَى لِمَنْ اسْتَمْسَكَ بِأَصْلِهَا وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا»؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۷. همچنین شیخ صدوق این گونه روایت می‌کند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يَا عَلِيُّ خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا وَ شَيْعَتَا أُورَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضُنِّ مِنْ أَغْصَانِهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ»؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۷۳.

۲. آیه مباهله: ﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ بَتِّهْلُ فَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳. [شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان، باب دوم، زیارت مخصوص امیر مؤمنان (علیه السلام) در روز میلاد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایات و نکاتی را در باب یگانگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) ذکر می‌کند.]

۴. [این هم عرض نبودن، از بدیهات روایات است؛ برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُؤَصِّلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: جَاءَ حَبِيبٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) ... فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَنِي وَأَنْتَ فَقَالَ وَ تِلْكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۸۹ - ۹۰. همچنین در باب نفی غلو آمده است: «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَبَاٍ فَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلِيُّ (صلی الله علیه و آله) وَ اللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَا نَالَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ مَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»؛ رجال الکشی، ص ۱۰۸.]

۵. ﴿أَمْنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

خلافت الهیه در عالم محقق می‌شود. اگر این «خُلَفَاءُ الْأَرْضِ» معنایش همان خلافتِ نسبت به خدای متعال باشد، همه اهل زمین می‌شوند اهل ولایت و همه آنها مقام خلافت جزئی پیدا می‌کنند. عصر ظهور، عصر تحقق خلافت الهی بر زمین است. آنجاست که وقتی ملائکه نگاه می‌کنند، می‌فهمند عجب اشتباهی کردند، خدای متعال این خلافت را می‌گفت. امام علیه السلام می‌آید خلافت می‌کند و همه مؤمنین هم حول ایشان خلافت می‌کنند. یعنی چی؟ یعنی امام علیه السلام می‌شوند امام جماعت عالم، همه ما هم با امام علیه السلام عبادت می‌کنیم و حول امام علیه السلام سجده می‌کنیم. همه زندگی مان می‌شود چه؟ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»<sup>۱</sup> کسی که دائماً در محیط ولایت است، دائماً در صلوات است؛ «نَحْنُ الصَّلَاةُ»<sup>۲</sup>. وقتی این طور شد، همه می‌شوند اهل الصلوات، همه می‌شوند «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ». همه روی زمین خلافت الهی می‌کنند. هیچ کسی دستش، گوشش، زبانش از فرمان خدا تخلف نمی‌کند. همه تصرفات، نورانی است. همه تصرفات، به اذن است. وقتی ما تولی به امام معصوم علیه السلام پیدا کردیم، تحمل ولایت کردیم، عقل امام علیه السلام در عقل ما ظهور کرد و عقل مان در ظرف خودمان به کمال رسید، نور امام علیه السلام در ما ظهور کرد و نورانی شدیم، حیات امام علیه السلام در ما تجلی کرد و زنده شدیم،<sup>۳</sup> آن وقت همه ما در شأن خودمان خلافت پیدا می‌کنیم؛ یعنی می‌شویم دست امام زمان علیه السلام، گوش امام زمان علیه السلام؛ البته در شأن خودمان و به اندازه خودمان. این خیلی مهم است. به اندازه خودمان، مقام خلافت جزئی پیدا می‌کنیم. این آن چیزی است که در عصر ظهور محقق می‌شود؛ بر محور امام علیه السلام هم محقق می‌شود.

### ۳. تدبیر امور فردی و اجتماعی بر محور عصر ظهور (سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی معطوف به ظهور)

نکته دیگر این است که همه زندگی ما باید با رویکرد به عصر ظهور اتفاق بیفتد. نه فقط زندگی فردی ما، بلکه زندگی اجتماعی ما، تجمعات ما، حوزه ما، دانشگاه ما، حکومت ما، جامعه ما، همگی باید بر محور عصر ظهور تدبیر بشود. نگوییم: «حالا مگر امام زمان علیه السلام آمده‌اند؟! فعلا که حضرت تشریف

[توضیحات و روایات ذیل این آیه شریفه پیشتر گذشت]

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَقَدْ سَأَلَهُ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ لَهُ أَتَمَّ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ الْحَدِيثُ»؛ تاویل الآيات، ص ۸۰۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۸۶، «باب أنهم الصلاة و الزكاة و الحج و الصيام و سائر الطاعات و أعداؤهم الفواحش و المعاصي في بطن القرآن و فيه بعض الغرائب و تأويلها».

۳. [آیات و روایات مربوط به این گزاره‌ها در ابتدای جلسه گذشت.]

ندارند! الان ما داریم عالم را اداره می‌کنیم». این تصور پیدا نشود. همه باید معطوف به عصر ظهور عمل کنیم. این، نکته مهمی است که باید توضیح داده شود. حوزه‌ها، محور همه هستند. یعنی حوزه باید خودش را متحول کند بر محور عصر ظهور تا بتواند حلقه اتصال بین امام زمان عجل الله فرجه و جامعه مؤمنین باشد، تا بتواند حجت را از اینجا بر همه اهل عالم تمام کند. کما اینکه فرموده‌اند: «علم در نجف فرو می‌رود و از قم سر بر می‌دارد و حجت را بر همه عالم تمام می‌کند».<sup>۱</sup> واضح است که مقصود از این علم، علم ائمه است. این معجزه غیبی که امام صادق ع فرموده‌اند و بر دوش حوزه است، باید تحولش بر محور ظهور باشد؛ یعنی حوزه باید خودش را متناسب با عصر ظهور بازسازی کند و تبدیل شود به حوزه‌ای که در خدمت این امر و زمینه‌ساز آن است. البته دانشگاهش هم همین طور است، حکومتش هم همین‌طور است. اگر بخواهیم به تعبیر امروزی حرف بزنیم، باید در همه جا برنامه‌ریزی و دکتترین ما - حالا این تعبیر چون اصطلاح است و تفاهم نسبت به آن زودتر می‌شود، عرض می‌کنم - باید بر محور ظهور باشد. محور سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و راهبردنویسی ما باید ظهور باشد و به سمت آن قله حرکت کنیم؛ حتی نه فقط برای ما بلکه به نظر بنده در دنیای شیعه و بلکه تحولاتی که در دنیای اسلام اتفاق می‌افتد هم باید به این سمت هدایت شود و ما باید نگذاریم این تحولات به سمت لیبرال-دموکراسی هدایت شود؛ چون از مشترکات همه دنیای اسلام، ظهور حضرت است. هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمین، ظهور حضرت را انکار نمی‌کنند.<sup>۲</sup> این هم از کرامات نبی اکرم ص است که چطور این امت را راه بردند و به نسبت، همه را متفق کردند. آنچه مرحوم سیدبن طاووس در ملاحمش<sup>۳</sup> درباره ظهور نقل می‌کند، از کتب اهل سنت است. این از متفقات است. ما باید حتی جامعه مسلمان‌ها و محبین اهل بیت ع را هم به این سمت هدایت کنیم؛ نه فقط جامعه محبین بلکه جامعه موحدین عالم را هم به این سمت هدایت کنیم.

۱. «رَوَى بِأَسَانِيدٍ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةً وَقَالَ سَتَحُلُو كُوفَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْزُر [يَأْرُر] عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُر [تَأْرُر] الْحَيَّةُ فِي جُحْرهَا ثُمَّ يَطْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا قُمْ وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَتَّقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمَحْدَرَاتُ فِي الْجِبَالِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَتَّقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَتَّقِ إِلَيْهِ الدِّينَ وَ الْعِلْمُ ثُمَّ يَطْهَرُ الْقَائِمُ ع وَ يَسِيرُ سَبِيلاً لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَتَّقَمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ إِنْكَارِهِمْ حُجَّةً»؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

۲. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبي ص بالقائم ع من طرق الخاصة و العامة».

۳. کتاب الملاحم و الفتن که محمد جواد نجفی آن را با عنوان فتنه و آشوب‌های آخر الزمان ترجمه کرده است.

مسیحی‌ها هم معتقدند. هیچ پیغمبری نیامده است الا اینکه بشارت به حضرت مهدی داده است؛<sup>۱</sup> لذا همه ادیان الهی به این مسئله معتقدند. هیچ پیغمبری نبوده است الا اینکه از خودش میثاق ولایت امام زمان علیه السلام را گرفته‌اند و اگر سبقت گرفته، شده اولوالعزم<sup>۲</sup> و بعد هم امت خودش را هم به این مسئله دعوت کرده و وعده داده است؛ همه انبیا! کاری که وجود مقدس رسول خاتم علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام انجام داده‌اند. و بزرگان مثل شیخ حرّ عاملی و دیگران برخی از روایاتش را در اثبات الهداة و دیگر کتب جمع کرده‌اند و از تک‌تک ائمه علیهم السلام، بشارتی که به شیعیان نسبت به آمدن امام زمان علیه السلام داده‌اند، نقل شده است<sup>۳</sup>. این جزء مأموریت‌هایشان بوده است. معنایش این است که به تعبیر امروزی رویکرد جامعه را داشتند شکل می‌دادند. می‌گفتند: «شما شیعه، باید معطوف به ظهور عمل کنید». اصلاً معنای انتظار، همین است. دائماً می‌گویند: «منتظر باشید»، یعنی همه کارتان، همه زندگی‌تان معطوف به ظهور شکل بگیرد؛ خوردن‌تان، خوابیدن‌تان، پوشیدن‌تان، برنامه‌ریزی اجتماعی‌تان، همه را این‌طور انجام دهید.

#### ۴. آسیب‌های انتظار و موانع تحقق ظهور

نکته آخری که باید باز شود این است که موانع تحقق ظهور چیست؟ باید از این موانع هم بحث کنیم. موانع و غفلت‌ها و اشتباهاتی است که باید تذکر داده شود. می‌دانید دست امام زمان علیه السلام باز است و به هر کسی بخواهند علم بدهند، می‌توانند. یک دکمه بزنند، همه عالم بشوند. دست حضرت در این زمینه باز است و بحثی نیست. با یک اشاره، علم را به هر کسی بخواهند، بدهند یا خلافت بدهند. ولی آنچه به ما گفته‌اند این است که این مسیر تا عصر ظهور از دستگاه فقاقت اتفاق می‌افتد. آنچه به ما گفته‌اند این است، حالا یک کسی یک حرف دیگری می‌زند، باید دلیل بیاورد. معارف اهل بیت می‌گوید: این اتفاق، از

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَادَانَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَشْكُو جَفَاءَ أَهْلِ وَاسِطٍ وَ حَمْلَهُمْ عَلَيَّ، وَ كَانَتْ عَصَابَةٌ مِنَ الْعُمَايَةِ تُوذِنِي فَوْقَ بَحْطِهِ إِنْ لَمْ يَبْرَأْ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ أَوْلِيَانَا عَلَى الصَّبْرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَلَوْ قَدْ قَامَ سَيِّدُ الْخَلْقِ لَقَالُوا ﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

همچنین در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل ابن طاووس این گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التنصين، ص ۵۸۹.

۲. «عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلَىٰ الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمُهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَىٰ أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. اثبات الهداة، ج ۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱.



این بستر، از مسیر شاگردی امام صادق علیه السلام، از مسیر تفقه در معارف آنها رخ می‌دهد. همین معارفی که ما گفته‌ایم، برای رسیدن به اقصی درجات الایمان کافی است. لازم نیست غیر از اینها، حرف‌هایی درگوشی به کسی بزنند. بیان امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام است که «يَا بَنِيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ»؛ می‌خواهی بدانی درجات شیعه چقدر است؟! بین شیعیان ما چقدر روایت می‌دانند و چقدر به معرفت رسیده‌اند. معرفت هم با روایت پیدا می‌شود چون بعد حضرت فرمودند: «فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَائِيَةُ لِلرَّوَايَةِ»؛ معرفتی هم که شرط کمال است، درایة الروایة است. با روایات ما و فهم آنها معرفت حاصل می‌شود. «وَبِالدَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيْمَانِ»؛ با فهم روایات ما مؤمن به بالاترین درجات ایمان می‌رسد.<sup>۱</sup> بنابراین باینکه دست حضرت باز است و از هر راهی که بخواهند، به هر کسی علم می‌دهند ولی به ما گفته‌اند تا عصر ظهور، راه این است. تمام چیزهایی که شرط کمال هم است، کمالات ظاهری و باطنی، از شریعت تا معرفت، در این روایات هست. هیچ کس هم از اینها مستغنی نیست.<sup>۲</sup> اگر کسی بگوید: «در گوش من چیزی گفته‌اند که در این روایات نیست!»، ما که قبول نمی‌کنیم. مبارکش باشد!

این هم غفلت و اشتباه است که کسی بخواهد از حوزه - شخصیت حقیقی‌اش مقصودم نیست، شخصیت حقوقی حوزه منظور است - از این دستگاه فقهت شیعه عبور کند و بگوید: «دیگر دوره اینها گذشته و ما باید به نحو دیگری عالم را هدایت کنیم». اینها تخیل است. اینها توهم است.

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الرَّزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا بَنِيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَائِيَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالدَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيْمَانِ...»؛ معانی الاخبار، ص ۱.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْبَحْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱، «باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهي عن متابعة غير المعصوم في كل ما يقول و وجوب التمسك بعروة اتباعهم عليهم السلام و جواز الرجوع إلى رواة الأخبار و الفقهاء الصالحين».



گفتار ۷

راهبرد انتظار در دوران غیبت؛  
ارکان و گستره تاریخی آن

شب سوم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۵



### - مرور مباحث گذشته

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ».<sup>۱</sup> دو نکته را در جلسه گذشته اشاره کردیم. یکی این بود که داستان عصر ظهور و آن واقعیتهایی که در عصر ظهور محقق می‌شود، تجلی غیب در عالم شهود است و چیزی فراتر از یک عدالت متعارف سوسیالیستی یا عدالت مکتب رفاه و عدالت مبتنی بر لیبرال دموکراسی و فراتر از حتی یک نوع مدرنیته اسلامی و حتی فراتر از تمدن اسلامی است. آنچه محقق می‌شود، فراتر از این حرف‌هاست. شاخصه‌ها و مشخصه‌هایی که در معارف ما (قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم‌السلام) بیان شده است، خیلی فراتر از این حرف‌هاست. یک تحول فراگیر عمیق و همه‌جانبه در عالم انسانی و حیوانی و نباتات و جمادات و همه آنچه ما با آنها سروکار داریم، هست و همه اینها بر محور تنزل حقیقت و تجلی ولایت از آستان وجود مقدس حضرت بقیت الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هست که ما از آن تعبیر می‌کنیم به ظهور؛ ظهور حقیقت حضرت در عالم ما. با این ظهور، عالم، عالم دیگری می‌شود.

نکته دیگری که اشاره شد این بود که همه این تحولات بر محور وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام است. ایشان محور این تحول هستند، نه ما. ما در آنجا حضور داریم، سهمی هم برای ما قرار داده‌اند. عبادت ما، دعای ما، توسل ما، تهذیب ما، در وقوع این حادثه عظیم نقش ایفا می‌کند اما نقش اساسی، از آن خود حضرت است. ایشان هستند که عالم را به عالم دیگری تبدیل می‌کنند. ایشان خلیفه مطلق خدای متعال، خاتم همه اوصیا علیهم‌السلام و وارث همه انبیا علیهم‌السلام و اوصیا علیهم‌السلام هستند. و آنچه از عالم بالا آمده «وَعِنْدَكُمْ

۱. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ كَمَالِ الدِّينِ، ج ۲،

مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ<sup>۱</sup> همه خیرات را خدای متعال به انبیا علیهم السلام و اولیائش داده و همه آن خیرات به نحو جامع، در وجود مقدس امام زمان علیه السلام محقق است. بنابراین محور تحول هم خود حضرت هستند.

### - پاسخ به یک شبهه و برخی لوازم آن

#### شبهه آمدن دین جدید در دوران ظهور

نکته‌ای که اینجا لازم می‌دانم متذکر بشوم که باعث رهنمی و گاهی موجب یک غفلت و اشتباه شده، این است که بعضی نقل کرده‌اند که وقتی حضرت تشریف می‌آورند «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ» امام زمان علیه السلام دین جدیدی می‌آورند. گاهی هم بعضی بزرگان مثل حتی مرحوم شهید مطهری (ره) این عبارت را توضیح داده‌اند و گفته‌اند که «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ» معنایش این است که حضرت، تحریف‌هایی را که در طول قرون بر دامن دین نشست، پاک می‌کنند و این گردوغبارها را می‌زدایند.

ولی طبق آنچه ما تتبع کردیم، این تعبیر اصلاً در روایات نیست. «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ» در روایات نداریم. حتی بعضی محققین تعبیر تندی درباره این عبارت کرده‌اند و گفته‌اند: «کسی که برای اولین بار این تعبیر را به کار برده است، بهاء‌الله در کتاب «ایقان» است». او در آنجا امامت علی محمدباب را اثبات می‌کند. او کسی است که در اسلام خیلی دست برده و تحریف کرده است. برای اینکه این تحریفات را توجیه کند و بگوید این شخص (علی محمدباب) امام زمان است، این تعبیر را بیان کرده است: «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ». چون امام زمان علیه السلام دین جدیدی می‌آورند، پس ایشان امام زمان هستند. این تعبیر، بار معنایی زیادی دارد. بلکه در روایات ما شاید به حد متواتر و مکرر آمده است که ایشان همان سیره جدشان، همان دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام را اقامه می‌کنند و تحریف‌هایی را که بر دامن اسلام نشست، رفع می‌کنند. بله، این تعبیر در روایت ما هست ولی بین این دو تعبیر خیلی فاصله است.

عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ علیه السلام فَقُلْتُ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ؟» امام زمان علیه السلام با کدام سیره در بین مردم عمل می‌کند؟ سیره چه کسی را اعمال می‌کند؟ می‌دانید وقتی مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «بر اساس کتاب و سنت و سیره خلفا عمل کنید». حضرت فرمود: «کتاب و سنت، بله؛ اما سیره آنها، نه؛ من به سیره خودم عمل می‌کنم».

۱. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

«فَقَالَ: يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» آنچه در دوره‌های قبل اتفاق افتاده، آنها را منهدم می‌کند کما اینکه وجود مقدس رسول خاتم ﷺ همین کار را کردند؛ بدعت‌ها و انحراف‌هایی را که بر دامن ادیان توحیدی نشسته بود، همه را برداشتند. «وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» اسلام را از نو بنا می‌کند.<sup>۱</sup> این غیر از «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» است. همان اسلام را از نو به‌پا می‌کند. نمی‌شود این تعبیر تبدیل شود به «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ».

### شریعت در عصر ظهور

بعد هم بعضی این «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» را گرفتند و حولش تیدند و برای آن معانی دیگری گفتند؛ شاهد هم آوردند که وقتی حضرت تشریف می‌آورند اگر بخواهند همه عالم را مسلمان کنند، مسیحی‌ها را که نمی‌شود با زبان اسلام و با نماز و روزه دعوت کرد. آنها هم دور حضرت جمع می‌شوند، دیگران هم می‌آیند و حضرت همه عالم را دعوت می‌کنند. حضرت، اولیاء طاغوت و این ضلال و ظلمت را برمی‌دارند، فطرت‌ها آزاد می‌شود و همه را دعوت می‌کنند. درست هم هست، واقعا همین‌طور است. وقتی حضرت می‌آیند، امام زمان همه هستند و همه عالم را هدایت می‌کنند. همه دور حضرت جمع می‌شوند، همه نورانی می‌شوند، عقول، کامل می‌شود؛<sup>۲</sup> این درست است؛ ولی از این استفاده کرده‌اند که پس آن دینی که حضرت می‌آورند، این قدر هم دین مبتنی بر شریعت و ایدئولوژیک نیست؛ یک نوع معنویت است، یک دین حداقلی با آداب حداقلی است! اصلاً این‌طور نیست. از آن طرف ما روایت فراوانی داریم که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبْدَأُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبْدَأُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».<sup>۳</sup> همان اسلام را حضرت احیا می‌کنند که در آن، هم توحید است، هم ولایت است و هم شریعت است؛ شریعت کامل. این که چون دعوت حضرت جهانی است، منافاتی با داشتن شریعت ندارد. اگر دعوت، جهانی است به معنای این است که دارای یک شریعت مدون و کامل است؛ نه به معنای اینکه شریعت ندارد و یک

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ ﷺ فَقُلْتُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ بَأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ فَقَالَ يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۳۲.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عَقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

۳. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبْدَأُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبْدَأُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيُّ ﷺ مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً»؛ الكافي، ج ۱، ص ۵۸.



معنویت مبهم همگانی است؛ آن معنویتی که در همه جوامع هست! این نیست. امروز هم بعضی دین را به یک معنویت مبهم برمی گردانند؛ یک دین حداقلی. در این تفسیر از دین یک نوع سکولاریزم پنهان هست. این طور نیست که وقتی حضرت می آیند یک دین و یک معنویت حداقلی می آورند. اگر کار حضرت جهانی است منافات ندارد که شریعت داشته باشند. حضرت شریعت اسلام را دقیق به پا می کنند اما با یک روند تدریجی و با طی زمان؛ کمالینکه در دوره ای که خود وجود مقدس رسول الله ﷺ آمدند و اسلام را به پا کردند، شریعتی نبود، حتی توحیدی نبود. از «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»<sup>۱</sup> شروع کردند ولی آرام آرام این حقیقت را به همه ساحت های زندگی بسط دادند: این طور عبادت کنید، این طور معاشرت کنید، این طور معامله کنید، این طور با دنیا ارتباط برقرار کنید، نسبت تان با کفار چطور باشد، با اهل کتاب چطور باشد، با مسلمان ها چطور باشد. این طور نبود که هیچ شریعتی در برنامه حضرت نباشد، شریعت داشتند ولی آرام- آرام این شریعت را آوردند. جهانی بودن دعوت امام زمان ﷺ هم به این معنا نیست که دین حضرت، شریعت ندارد و یک دین حداقلی است.

### شریعت دشوار

بعضی از این هم جلوتر رفته اند و حول این حدیثی که ما در منابع پیدا نکردیم، تنیده اند و گفته اند: «این روحانیت شیعه بوده که در طول تاریخ، این قدر دین داری را مشکل کرده است. حرف های اینها مثلا حول یک نماز این قدر بحث کرده اند، دین داری را سخت کرده است». اصلا این طور نیست. امام صادق ﷺ این کار را کرده اند. پرسید: «چهل سال است احکام حج را از شما می پرسم، هنوز تمام نشده است؟»، حضرت فرمود: «خانه ای که قبل از خلقت آدم، مرجع ملائکه بوده، پیداست احکامش به این زودی تمام نمی شود». <sup>۲</sup> یک حج، این قدر احکام دارد. پس این طور نیست که روحانیت تنیده و از خودش این مسائل را درآورده باشد. اتفاقا اگر یک جا بر حجیت تمرکز شده، در فقه شیعه بوده است. فقهای ما بیش از همه - حتی بیش از کلام و عرفان و فلسفه - بر حجیت تکیه کرده اند.

۱. [تعبیر معروفی که منسوب به نبی اکرم ﷺ است و به عنوان اولین شعارهای دعوت حضرت معرفی می شود؛ از جمله علامه مجلسی این گونه نقل می کند: «طَارِقُ الْمُحَارِبِي: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حُمْرَاءُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَأَبُو لَهَبٍ يَبْغُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبُهُ وَ عَزْفُوِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.]

۲. «عَنْ أُخِيهِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مَثَلُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَفْتِنَنِي فَقَالَ يَا زُرَّارَةَ بَيْتٌ يُحَجُّ قَبْلَ آدَمَ ﷺ بِالْقِيَامِ تَرِيدُ أَنْ تَفْتَنِي مَسْأَلَةٌ فِي أَرْبَعِينَ عَامًا»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۱۹.

## تحریف اسلام

بنابراین اینکه ما یک حدیث را که مجعول است، مبنای نظر درباره آن عصر قرار دهیم، غلط است. ما که این حدیث را پیدا نکردیم، اگر آقایان در کتابی از محامع حدیثی ما پیدا کردند، تسلیم می‌شویم. گرچه عرض کردم این تعبیر هست که «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»<sup>۱</sup> این درست است و ما هم قبول داریم؛ به-خاطر اینکه معتقدیم اسلام، تحریف شده است. مکرر هم این را عرض کرده‌ایم که به گمان ما اسلام، «توحید، ولایت، شریعت» است؛ لذا کثیرا در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وقتی صحبت از دین حق و اسلام است، تفسیر شده به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام<sup>۲</sup>. خدای متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾<sup>۳</sup> در توضیح این آیه فرمود: «أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ» خداوند حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مأمور کردند که مردم را به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدایت کنند و این کار را هم کردند. بعد فرمودند: «وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ» این ولایت، همان دین حق است.<sup>۴</sup> یا در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۵</sup> فرمود: «التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ»<sup>۶</sup> اسلام همان تسلیم شدن به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. این تحریف، در صدر اسلام واقع شد که حلقه اتصال توحید و همه حقایق به جامعه و زندگی ما را برداشتند. می‌خواستند رابطه مردم با این بیت‌النور، دارالحکمه و بیت‌النبوه را قطع کنند و دین بشود توحید و شریعت. وقتی شما این حلقه اتصال را برداشتید، نه شریعت، شریعت است، نه کسی به توحید می‌رسد. اتفاقاً همین اتفاق هم افتاد؛ مسلک‌های فراوانی صحبت از توحید می‌کنند ولی

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۳۲.

۲. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم علیهم‌السلام و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم المؤمن و الإیمان و الدین و الإسلام و السنة و السلام و خیر البریة فی القرآن و...».

۳. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

۴. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي علیه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَ لَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ اللَّهُ مَتِّمٌ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَثْبَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ وَ لَايَةَ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ علیه‌السلام؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۵. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا يَبْتِهِمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۶. مناقب آل ابیطالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۹۵.

در آنها از خدا خبری نیست.

البته مسلک‌های اسلامی و تعریفی که برای ایمان کرده‌اند، یک بحث پردامنه‌ای است. افراط و تفریط‌های زیادی درباره مرز ایمان پیش آمده است. بعضی ایمان را فقط به فروع تعریف کرده‌اند و معتقد شده‌اند که اگر کسی گناه کبیره کند، کافر است. از آن طرف هم عده‌ای کلا فروع را از دین برداشتند و ایمان را به یک معنویت مبهم تعریف کرده‌اند. همه اینها به‌خاطر این بود که این حلقه اتصال شریعت و توحید که ولایت است برداشته شد. اگر فرموده‌اند: «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»، معنایش این است؛ یعنی اسلام منهای ولایت، اسلام نیست. این را حضرت از نو احیا می‌کنند و این باطن اسلام را که تحریف و حذف شده، این باطن را دوباره جاری می‌کنند. حقیقت دین، همان ولایت حقه است که در عالم جاری می‌شود. شریعت، مناسک جریان ولایت در زندگی است. تمسک به شریعت، مناسک تمسک به ولایت حقه و مناسک توحید و پرستش است؛ لذا به یک معنا «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» رخ می‌دهد و این اسلامی که تحریف شده، از نو حضرت بنا می‌کنند؛ همان اسلامی که حضرت نبی اکرم ﷺ آوردند.

پس باید به این دو نکته در باب ظهور توجه کرد. تحول همه جانبه‌ای در عالم اتفاق می‌افتد که فوق مقیاس‌هایی است که ما تصور می‌کنیم. این تحول فعلاً برای ما قابل تصور هم نیست؛ شبیه بهشت که ما نمی‌توانیم حتی تصور کنیم که در آنجا چه خبر است؛ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ کسی نمی‌داند خدا در بهشت چه چشم‌روشنی‌هایی برای اولیاء خودش مخفی کرده است. حقایقی در عصر غیبت، ظهور می‌کند که الان برای ما مخفی است. لذا اولیا برمی‌گردند، با سر می‌آیند تا در رکاب امام زمان ﷺ این حقیقت را درک کنند.<sup>۲</sup> «لَا بَلَّغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُوَادِي»<sup>۳</sup> در زیارتی که در اذن دخول سرداب آمده، درخواست می‌کنیم که اگر از دنیا رفتیم، خدای متعال ما را برگرداند تا به مرادمان در طاعت امام ﷺ برسیم. تا به حال، طاعت واقع نشده؛ تا عصر ظهور و تا رجعت فرابرسد.

۱. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره سجده، آیه ۱۷.

۲. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشْرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ ﴿بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوسَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ مُؤَمِّنِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْجَرِيِّ؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.

۳. «مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظَهْرِكَ، فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَ بِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كِرَّةً فِي ظَهْرِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ، لِأَبْلَغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي، وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُوَادِي»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۸؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

آن موقع، ولایت و طوع و تبعیت و طاعت، معنا می‌شود. آن موقع، آثار و برکات این طوع و طاعت، در عالم، ظاهر می‌شود.

محور همه این حقایق هم خود امام علیه السلام هستند. اینکه بعضی روشنفکرها تحریف کرده‌اند و گفته‌اند: «ظهور یعنی همین مسیری که جامعه جهانی دارد می‌رود؛ این زندگی عقلایی، خودش ظهور است؛ خود ما هستیم که ظهور را می‌سازیم»؛ این طور نیست. ظهور را حضرت می‌سازند و ظهور، مسیر جریان تجدد هم نیست. این، بدترین تحریف عصر ظهور است که ما ظهور را به مدرنیته تعریف کنیم و بگوییم: «عقل بشر کامل می‌شود، محتاج می‌شود». آن عقلی که کامل می‌شود، این نیست. با امام علیه السلام عقل، کامل می‌شود. فرمود: «وقتی امام علیه السلام می‌آیند، عقول را کامل می‌کنند».<sup>۱</sup> این مربوط به قبل از ظهور امام علیه السلام که نیست. پس این تحریف‌ها، قطعاً باطل هستند.

### ۱. انتظار، رویکردی برای همه زندگی (نه عملی در عرض بقیه اعمال)

#### - تعریف انتظار

اما نکته دیگری که ما در باب ظهور و انتظار باید به آن توجه کنیم و نکته بسیار مهمی است این است که انتظار، یک رویکرد به زندگی است. یک عمل، در عرض بقیه اعمال نیست: این طور نیست که من نماز می‌خوانم، منتظر هم هستم؛ روزه می‌گیرم، منتظر هم هستم؛ زندگی می‌کنم، منتظر هم هستم؛ نه، انتظار یک رویکرد است؛ یعنی زندگی خودمان را باید مبتنی بر انتظار، بنا کنیم؛ معاش‌مان، معادمان، خانواده‌مان و همه زندگی‌مان باید معطوف به عصر ظهور باشد. گویا همه کارها را می‌کنیم و به‌گونه‌ای زندگی را بنا می‌کنیم که به عصر ظهور ختم شود. این اتفاقی که به شکل معکوس در دوران جدید، در دنیای غرب اتفاق افتاده است. بعد از این تحولی که اسمش را نوزایی و روشنگری می‌گذارند، اتفاقی که افتاده این است: آرمان شهرها و جامعه‌های آرمانی بریده از هدایت‌های آسمانی، بریده از مفاهیم مقدس، بریده از ارزش‌های قدسی و بریده از انبیا علیهم السلام تعریف کرده‌اند و برای مردم دنیا یک جامعه آرمانی زمینی سکولار تصویر کرده‌اند. بعد آرام‌آرام معطوف به آن جامعه، همه زندگی را طراحی می‌کنند، معطوف به آن جامعه، مهندسی اجتماعی می‌کنند و معطوف به آن جامعه، سبک زندگی را مبتنی بر او بنا می‌کنند. همین طور که آن جامعه آرمانی آنها، یک رویکرد است و همه زندگی جدید را تحت تأثیر قرار داده

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱،

و بر حول او تنیده شده، دانش‌های پشتیبان درست شده، تکنولوژی و سخت‌افزار و نرم‌افزارها درست شده، مهندسی اجتماعی شده و حتی اخلاق انسان، عاطفه انسان و رفتار شخصی انسان را مبتنی بر آن آرمان شهر، از نو بازسازی کرده‌اند، انتظار هم باید این‌طور رویکرد در زندگی ما شود. همه زندگی ما می‌بایست بر اساس انتظار شکل بگیرد؛ یعنی عصر ظهور، افق زندگی ما قرار بگیرد و رفتار شخصی و اجتماعی و حتی تاریخی ما معطوف به عصر ظهور باشد. این، معنای انتظار است.

### - انسان منتظر و جامعه منتظر

اینکه در بعضی روایات، منتظر را تعریف می‌کند «حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا»<sup>۱</sup> منتظر، آن کسی است که خودش را بر ما حبس کرده و وقف برای ما شده، معنایش همین است. وقتی شما زمینی را برای حسینیه وقف می‌کنید، الی‌الابد حسینیه می‌شود. دیگر نمی‌شود کار دیگری در آن کرد. «منتظر» یعنی کسی که خودش را وقف امام علیه السلام می‌کند و همه زندگی‌اش حول امام علیه السلام شکل می‌گیرد. «جامعه منتظر» یعنی جامعه‌ای که معطوف به عصر ظهور، همه چیز خودش را می‌سازد و این حتماً باید در همه جا جاری بشود: در زندگی فردی ما، خانوادگی ما، اجتماعی ما، روابط صنفی ما و در ارکان جامعه ما. حوزه‌ها باید معطوف به عصر ظهور، خودشان را بازسازی کنند؛ دانشگاه‌ها هم همین‌طور؛ دستگاه‌های اجرایی و حکومتی هم همین‌طور. دستگاه‌های کلان نظام تا زندگی فردی و خصوصی ما، باید همه‌اش معطوف به عصر ظهور باشد.

این رویکرد، یک رویکرد فردی نیست. بعضی‌ها فقط عصر ظهور و انتظار را به معنای یک رویکرد فردی می‌بینند و می‌گویند: «افراد، به صورت جزیره‌های مستقل، باید معطوف به عصر ظهور، با انتظار خودشان را بسازند، تربیت کنند برای عصر ظهور. این فقط این نیست. هم یک رویکرد است، همه زندگی را باید ببوشاند. هم در زندگی فردی، هم در زندگی اجتماعی، هم حتی در زندگی تاریخی جامعه شیعه باید این امر جاری و ساری بشود.

۱. «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَشْوَاقًا نَتَّظِرُ لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ علیه السلام يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَرَى مِنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مِتُّ فَبَلَّ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلَّ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۴۴.



## ۲. ارکان سه‌گانه انتظار

و نکته دیگری که قابل تأمل است این است که از این رویکرد، در طول دوران انتظار شیعه تفسیرهای مختلفی شده است. گاهی تفسیر شده به احتراز؛ یعنی انتظار و رویکرد انتظار را احتراز معنا کرده‌اند؛ یعنی شیعه باید خودش را گرفتار این حکومت‌های طاغوتی نکند، خودش را کنار بکشد، زندگی مستقلی برای خودش تعریف کند و از سیاست و مدیریت اجتماعی دامن بکشد و خودش را برای عصر ظهور آماده کند. انتظار را فقط به احتراز یا گاهی مکتب احتراز، حاشیه‌نشینی، کناره‌گیری و خلوت‌گزینی تعریف کردند؛ البته روایاتی هم داریم که گاهی این تفسیر را در بعضی زوایا تأکید می‌کند؛ می‌گوید: «فرش خانه‌تان باشید».<sup>۱</sup> درست هم هست، بعضی موقعیت‌ها همین‌طور است. برای نجات از فتنه، لازم است.

بعضی مکتب انتظار و رویکرد انتظار را، رویکرد اعتراض می‌دانند؛ یعنی زیر بار نرفتن، معترض شدن، درگیر شدن. انتظار را به معنای درگیری می‌دانند که طرفدارانی هم از روشنفکرها و غیرشان داشته است. رویکرد دیگر که رویکرد جامعی است، رویکرد سازندگی است. در آن هم احتراز است، هم اعتراض است، هم اقدام مثبت. به این معنا ما حتماً می‌بایست احتراز کنیم، یعنی به سادگی زیر بار تدبیر و مدیریت دشمن نرویم. اگر ما تدبیر و مدیریت دشمن را بر زندگی فردی و اجتماعی خودمان قبول کردیم و پذیرفتیم، دیگر معطوف به عصر ظهور حرکت نمی‌کنیم. آنها جامعه را می‌برند به سمت وسوی جامعه آرمانی خودشان، می‌برند به سمت توسعه تعریف شده خودشان.

## - رکن اول: احتراز

بنابراین به یک معنا ما باید به شدت احتراز کنیم؛ یعنی از پذیرش ولایت اولیاء طاغوت و مدیریت آنها بر عرصه اخلاق، رفتار، تفکر و اندیشه، در مقیاس فرد و جامعه، باید احتراز کنیم. ما که گاهی متهم به افراطی هستیم، معتقدیم باید زیر بار دانش آنها و حتی زیر بار تکنولوژی آنها هم نرویم. گاهی به ما را می‌گویند: «اینها «تندرو» و «غرب‌ستیز» هستند». نه، ما شیطان‌ستیز هستیم، غرب‌ستیز نیستیم. آنجا که شیطان در فرهنگی نفوذ کرده و یک تمدن ساخته، با حضور شیطان در آن تمدن مخالف هستیم و باید هم مخالف باشیم. با ولایت اولیاء طاغوت مخالف هستیم، قرآن هم مخالف است.

بنابراین قبول داریم که زاویه‌ای از انتظار و رویکرد انتظار، احتراز است. نباید زیر بار طواغیت برویم؛ چه

۱. برای نمونه: «عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا سَدِيرُ الرَّمِّ بَيْتَكَ وَ كُنْ جَلَسًا مِنْ أَخْلَاصِهِ وَ اشْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رَجْلِكَ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۶۴.

بنی‌امیه و بنی‌عباس باشند، چه مستکبرین کنونی عالم. این، جزئی از ارکان انتظار است. گاهی مبارزه منفی کردن، زیر بار نرفتن، دامن کشیدن و احتراز کردن لازم است. حالا نمی‌خواهم این را به این کیفیت تأیید بکنم؛ اینکه بعضی از بزرگان ما وقتی مظاهر تمدن غرب می‌آمده، به راحتی زیر بار نمی‌رفتند، به راحتی برق را قبول نمی‌کردند - حالا برای بعضی‌ها وقتی این حرف‌ها را می‌زنید، خیال می‌کنند اینهایی که می‌گویید، کفر است. تکنولوژی را انکار کنی، گویا خدا را انکار کرده‌ای - برای چه بوده است؟ چون همین لوازمش را می‌دیدند. می‌دانستند این تلویزیون، این برق و امثال اینها فقط همین چیزی که ما می‌بینیم نیست. عقبه‌ای دارد که به دنبالش می‌آید. اینها ابتدا در دوره سازندگی وارد زندگی ما می‌شود و بعد دوران اصلاحات به دنبالش می‌آید. یادم هست که در دوره اصلاحات، یکی از این تئوریسین‌های اصلاحات، حرفی را که غربی‌ها می‌زدند، راجع به کشور خودمان می‌زد؛ می‌گفت: «چطور می‌گویید اصلاحات در کشور ما آمده است؟! هنوز در کشور ما - العیاذ بالله، العیاذ بالله - خدا نمرده است!» این، حرف غربی‌ها است که می‌گفتند در عرصه زندگی اجتماعی باید خدا بمیرد. اگر خدا دخالت کند که دیگر اصلاحات نیست. آن بزرگان می‌فهمیدند عقبه این بازسازی و این اقتصاد لیبرالیستی، سیاست و اخلاق لیبرالیستی است. آنها این را خوب می‌فهمیدند؛ لذا مبارزه منفی می‌کردند و زیر بارش نمی‌رفتند.

این، بخشی از انتظار است؛ هر برنامه‌ای برای ما ریختند، به راحتی قبول نکنیم؛ ولی ما قبول کردیم. الان الگوی خوراک‌مان، پوشاک‌مان، مسکن‌مان، حتی ازدواج‌مان، طلاق‌مان، اشتغال‌مان و تحصیل‌مان هم همان الگوی جهانی غرب شده است. کجای این با انتظار می‌سازد؟! دانش ما، تکنولوژی ما، ساختارهای اجتماعی ما در شکل کلان، به شدت متأثر از جریان تجدیدی است که خودشان با صدای بلند و رسا می‌گویند: «رکن این تمدن و تجدد، سکولاریزم است»؛ یعنی عرفی کردن زندگی، زمینی کردن زندگی، متکی بودن به عقلانیت خودبنیاد و استغناء از وحی در عرصه مدیریت اجتماعی؛ اینها از ارکان این تمدن است. پس پیداست یک زاویه انتظار، حتماً زیر بار نرفتن، احتراز کردن، شانه خالی کردن و نپذیرفتن ولایت اولیاء طاغوت است.

### - رکن دوم: اعتراض

زاویه دیگرش این است که انسان باید درگیر شود؛ یعنی نه فقط زیر بار نرود بلکه با یک برنامه‌ریزی تعریف شده معقول سنجیده تاریخی، درگیر هم باشد. درواقع رویکرد انتظار، رویکرد نبرد دائمی همه‌جانبه، با پرچمداران مادی و با نظام استکبار است؛ چه در شکل بنی‌امیه ظهور کند، چه در شکل بنی‌عباس و

چه در شکل مدرن؛ فرقی نمی‌کند. علاوه بر زیر بار این استکبار نرفتن، درگیر بودن و ادامه دادن نبرد طراحی شده معقول و متناسب با شرایط دوران هم یکی از ارکان انتظار است. بی‌تردید در رویکرد انتظار، اعتراض و درگیری و جنگ دائمی و همه‌جانبه ولی به شکل معقول و حساب شده، این هم یکی از ارکان انتظار است. اصولاً رسیدن به یک صلح پایدار جز از بستر یک جنگ همه‌جانبه حاصل نمی‌شود. یا کفار باید ما را حذف کند تا یک صلح پایدار درست شود یا مومنین باید بساط کفر را در عالم جمع کنند تا صلح پایدار برقرار شود. بین کفر و ایمان، صلح و آشتی معنا ندارد؛ البته با یک منطق عاقلانه و با یک شیوه مدیرانه.

### - رکن سوم: سازندگی

ولی همه اینها مقدمه یک سازندگی است. ما باید یک جامعه تاریخی را آرام‌آرام بسازیم. زیر بار آنها نرویم و دائماً هم با آنها درگیر باشیم؛ چون اگر شما درگیری با آنها را تعطیل کنید، آنها با شما درگیر می‌شوند: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾؛<sup>۱</sup> پیغمبر ما! دشمنان ما از تو راضی نمی‌شوند تا آیین آنها را بپذیری. این یهود و نصاری به‌گونه‌ای هستند که اگر آیین‌شان را قبول کردی و یهودی شدی، از تو راضی می‌شوند. تا یهودی نشوی، از تو راضی نمی‌شوند. این طور نیست که اگر ما کوتاه آمدیم، آنها کوتاه بیایند. ما هم کوتاه بیاییم، آنها کوتاه نمی‌آیند. آنها دست از جهان‌گشایی‌شان بر نمی‌دارند. امریکا که نماد این استکبار تاریخی است، دست از مدیریت جهانی‌اش بر نمی‌دارد. او مدعی مدیریت جهان است. او مدعی است ایدئولوژی او، ایدئولوژی جهانی است. او مدعی است باید حاکمیت جهان در دست او باشد. اگر ما کوتاه بیاییم، آنها کوتاه نمی‌آیند. بنابراین یک درگیری دائم هست. اما این دامن کشیدن، زیر بار نرفتن، کفر بالطاغوت ورزیدن و درگیری با طاغوت و نظام مادی و استکباری داشتن، این، مقدمه سازندگی است. باید در دل این درگیری، یک جامعه را آرام‌آرام ساخت، بالا آورد، بنا نهاد تا آرام‌آرام به عصر ظهور نزدیک شویم.

### ۳. انتظار، رویکرد همیشگی تاریخ تشیع

اتفاقاً رویکرد موحدین در طول تاریخ در مقابل فراعنه و رویکرد شیعه در طول تاریخ تشیع تاکنون (در دوره غیبت) و حتی در دوره قبل از غیبت (دوره حضور ائمه علیهم‌السلام) رویکرد انتظار بوده است. چه آن دوره‌ای

۱. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۲۰.

که شیعه، یک جمعیت و جامعه پراکنده در دنیای گسترده اسلام آن روز بوده است، چه آن دوره‌ای که امام رضا علیه السلام هجرت کردند و این منطقه را به منطقه و جغرافیای تجمع دوستان و شیعیان‌شان تبدیل کردند، چه آن دوره‌ای که پادشاهی صفوی شکل گرفته و بعد، پادشاهی دوره قاجار و بعد، مشروطه مشروعه و بعد، جمهوری اسلامی، به نظر ما در همه این دوره‌ها رویکرد شیعه، رویکرد انتظار بوده است. تلقی کسی این نباشد که حالا یک چیز جدیدی را کشف کرده است که رویکرد جامعه شیعه باید انتظار باشد. این، حرف جدیدی نیست. حرف هزار و چند صد ساله جامعه شیعه است و جامعه شیعه بر همین محور هم شکل گرفته است. چه زمانی در تاریخ بوده است که شما رویکرد انتظار را در زندگی شیعه نبینید؟! از آن موقعی که دوره مبارزات پنهانی بوده تا دوره کنونی ما، اگر کسی این خط را ببیند، می‌بیند در همه این ادوار منتظر بودند. نه زیر بار دولت اموی رفتند، نه زیر بار دولت عباسی رفتند و به یک معنا زیر بار دولت عثمانی هم نرفتند و کار خیلی خوبی هم کردند. این کار، معنایش همان انتظار است. آنها زیر بار اینها نرفتند و جامعه دیگری با ارکان دیگری ساختند. البته پیداست هیچ‌گاه آن چیزی که در دوره صفویه یا قاجاریه یا امثال اینها می‌گذشته، یک جامعه دینی که ما می‌خواهیم نبوده ولی سمت و سوی شیعه به سمت ظهور بوده است. نگاه فلسفه تاریخی داشته باشیم. چطور آن بی‌انصاف‌ها وقتی نگرش فلسفه تاریخی دارند، دوره برده‌داری را هم یک دوره روبه‌کمال به حساب می‌آورند؟! برخی در نگرش فلسفه تاریخی‌شان به تاریخ خودمان خیال می‌کنند آن جامعه آرمانی عصر ظهور باید همه‌جا باشد تا جامعه به سمت عصر ظهور رفته باشد و اگر نباشد، دیگر این جامعه، جامعه قابل قبول نیست؛ این طور نیست. شما یک مسیر تاریخی را ببینید. جامعه شیعه در این مسیر تاریخی دارد آرام آرام شکل می‌گیرد. واقعا شیعه، هم احتراز می‌کرده، هم درگیر بوده، هم اعتراض می‌کرده و هم خودش را می‌ساخته است. از همان آغاز (از فردای سقیفه) تا الان، یک حرکت روبه‌پیش و بر مدار معصومین علیهم السلام داشته و افقش هم عصر ظهور بوده است؛ یعنی رویکردش رویکرد انتظار بوده و با این رویکرد، زیر بار هیچ‌کس نرفته است. جریان سقیفه را قبول نکرده، جریان بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت عثمانی و نظایر اینها را قبول نکرده و آرام آرام خودش را ساخته است. درعین‌اینکه رویکردش با جامعه اسلامی و با درون دنیای اسلام حتی -المقدور رویکرد برادری و اخوت بوده است. اینها با هم منافات ندارد. ائمه ما علیهم السلام هر دو را به ما تعلیم کرده‌اند. هم گفته‌اند در نماز جماعت آنها حضور پیدا کنید، نمازتان درست است، اعاده هم نمی‌خواهد<sup>۱</sup> و

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى

هم گفته‌اند زیر بار حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس نروید. شیعه به هر دو هم عمل کرده است. هم اعتراض می‌کرده، هم احتراز و اجتناب می‌کرده، هم خودش را می‌ساخته؛ این حرف جدیدی نیست.

### - انقلاب اسلامی، امتداد رویکرد انتظار در مقابل فتنه تجدد

مهمترین رویکردی که شیعه در عصر غیبت داشته و با همین رویکرد، از فتنه عبور کرده، فتنه تجدد است. این فتنه تجدد، خیلی فتنه عظیمی است. دین را از زندگی بشر زدودن، آرمان‌شهرهای مادی را پیش‌روی بشر قرار دادن. همه حیات بشر را بر محور آن آرمان‌های مادی ساختن، یک تمدن فراگیر همه جانبه مبتنی بر دنیاپرستی که معبدش دنیا است به‌پا کردن و بعد این را تبدیل کردن به یک سبک جاری در زندگی همه جامعه جهانی، این، بزرگترین فتنه است. شیعه با همین رویکرد انتظار، در مقابل این فتنه مقاومت کرده است: وقتی جریان تجدد در قالب انتقال تکنولوژی و بعد تحول سیاسی در دوره مشروطه در کشور ما آمد، جامعه شیعه زیر بار مشروطه نرفت. در نهایت آنچه که آنها دنبال کردند، مشروطه مشروعه بود؛ یعنی سلطنت را اگر قید می‌زنیم، قید به شریعت می‌زنیم. نمی‌گوییم سلطنت فقط مقید بشود به آراء و اهواء ما. سیر از «سلطنت» به «مشروطه» و از «مشروطه» به «جمهوری»، از سکولارهاست. این، برنامه غرب است. اما سیری که در کشور ما در دنیای شیعه واقع شده، از «سلطنت» به «مشروطه مشروعه» و از «مشروطه مشروعه» به «جمهوری اسلامی» است. این، واقعیت سیر است. این همان مکتب انتظار است. انقلاب اسلامی تنها انقلاب در مقابل جریان تجدد و رنسانس در قرن‌های اخیر است. همه انقلاب‌های دیگر - مثل انقلاب اکتبر، انقلاب کبیر فرانسه - در بستر همان جریان رنسانس - یعنی جریان سکولاریزم - اتفاق افتاده‌اند. تنها یک انقلاب حقیقی در عالم است که در مقابل آن جریان پرچم برداشته و مدعی حضور دین در سرنوشت اجتماعی انسان و تقید سعادت به دین است؛ فقط هم همین یک انقلاب است. این انقلاب هم در دورانی اتفاق افتاده که آنها مدعی بودند ما در حال نزدیک شدن و ورود به دروازه‌های تمدن هستیم؛ یعنی داریم کاملاً مدرن می‌شویم. در این دوره، یک موج عظیم بر محور عاشورا بر علیه این جریان اتفاق افتاد. اگر این موج با رویکرد انتظار نیست، پس چیست؟!

می‌دانید جریان تجدد، جریانی است که می‌گوید دین باید حذف شود. تعبیر صریح‌شان را عرض کردم

أَكْتَفِيكُمْ فَتَبَلَّوْا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ ثُمَّ قَالَ عُوْدُوا مَرَضَاهُمْ وَ أَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ أَشْهَدُوا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ صَلُّوا مَعَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ أَقْضُوا حُقُوقَهُمْ»؛ صفات الشيعة، ج ۱، ص ۲۷. رجوع شود به: وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۲۹۹، «بَابُ اسْتِجَابَةِ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ حَلْفَ مَنْ لَا يُقَدِّى بِهِنَّ لِلتَّقِيَّةِ وَ الْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ».



که می‌گویند: «در دوران مدرن، خدا در عرصه حیات اجتماعی - العیاذ بالله، العیاذ بالله - مرده است»؛ العیاذ بالله! پناه بر خدا! این، ادبیات رسمی آنهاست. این، آن چیزی که مترجمین ما آن ادبیات را ترجمه می‌کنند و همان را به زبان هم می‌آورند؛ این، حرف داخلی‌ها نیست، حرف آن طرفی‌هاست. راست هم می‌گویند، واقعا آنها دنبال این بودند که خدا را حذف کنند. اعتقاد به خدا را یک توهم، یک پندار و مربوط به دوره پندارگرایی می‌دانند. این حرف‌ها را در کتاب‌های رمان‌هایشان نمی‌نویسند! در کتاب‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و کتب علمی‌شان، این حرف‌ها را می‌زنند. برای دین، یک دوران تعریف می‌کنند؛ می‌گویند دوران دین مربوط به قبل از دوران دانش و رشد عقلانیت است و الان دورانش گذشته است. مقابل این جریان، یک انقلاب عظیم در دنیا اتفاق افتاده است. اگر این، انتظار نیست، پس چیست؟!

حالا بعضی خیال می‌کنند تازه الان ما باید رویکرد انتظار داشته باشیم! نه خیر. شیعه، رویکرد انتظار داشته و با همین رویکرد انتظار، در مقابل جریان‌های انحرافی، هم مبارزه منفی، هم مبارزه مثبت، هم بازسازی کرده، هم احتراز، هم اعتراض و هم سازندگی داشته و آرام‌آرام جامعه شیعه را ساخته است. الان ادراکی که در جامعه ما از اسلام و دین و دینداری هست، با پنجاه سال قبل نمی‌توانید مقایسه کنید؛ یعنی امروز، جامعه ما دینداری را به معنای حضور دین در عرصه اجتماعی می‌داند. اگر اعتراضی به مسئولین می‌کنند برای این است که نمی‌خواهند در جامعه ما این خطاها باشد؛ یعنی ما بیش از این توقع داریم؛ توقع داریم عدالت اسلامی اجرا شود. این به معنای درک وجدان شیعه، ارتقاء وجدان شیعه و رشد در فهم از دین و بندگی و خداپرستی است و همه اینها با رویکرد انتظار است. پس رویکرد انتظار، یک رویکرد تازه‌ای نیست که بعضی خیال کنند آنها تازه آن را کشف کردند و بخواهند این کشف را هم به اسم خودشان ثبت کنند و بعد هم تمام تاریخ شیعه را متهم کنند که رویکرد اینها انتظار نبوده است.

### - تقصیر تاریخی شیعیان در عمل به انتظار

البته این را هم عرض کنم که همه شیعیان در طول تاریخ باید این تقصیر را بپذیرند که ما در عملکرد به مکتب انتظار، کوتاهی کرده‌ایم. وظیفه ما اجتماع قلب<sup>۱</sup> بود (حالا روایاتش را بعدا می‌خوانیم)، آنچنان

۱. برای نمونه در یکی از توقیعات شریف آمده است: «...لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا...»؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

که از ما متوقع بود و امام زمان علیه السلام از ما انتظار داشتند این وظیفه را انجام ندادیم. این محل بحث نیست. همه ما در طول تاریخ در رویکرد به امام علیه السلام کوتاهی کرده‌ایم. اینها را هم عرض خواهیم کرد که کجا اتفاق افتاده است. جریان طواغیت تاریخ، حتی شیعه را هم غافل کرده‌اند. ما اضطرار خود را به امام علیه السلام نفهمیدیم. آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد این است که وقتی مؤمن عقلش کامل شد، خودش را مضطر به ولی‌اش می‌بیند. به او اختیار داده‌اند و می‌تواند با اختیار خودش عمل کند اما هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد، خودش را به ولی‌اش مضطر می‌داند؛ نفس که می‌خواهد بکشد، خودش را مضطر می‌داند. در باب سلمان نقل شده است که وقتی دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفت، فقط یک ردپا بیشتر نمی‌ماند؛ یعنی نگاه می‌کرد حضرت پایشان را کجا گذاشتند، همان جا می‌گذاشت؛ این یعنی شیعه. درست مثل کسی که در یک میدان مین پیچیده حرکت می‌کند، چطور دنبال راهنما راه می‌رود؟ می‌گوید مأمون‌ترین جا جای پای اوست، همان جا جای پایت را بگذار. ما بیش از هر چیز محتاج به امام علیه السلام هستیم، چون می‌خواهیم به خدا برسیم و خدا هیچ نعمتی مثل امام علیه السلام به ما نداده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نعیم، ما هستیم»؛ «نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ». همه فائزین در قیامت، دنبال ما راه رفته‌اند؛ «وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».<sup>۱</sup> انسان مؤمن، انسان منتظر حقیقی، انسانی است که اگر یک نفس زنده بماند، نمی‌داند این نفس را بدون امام علیه السلام چگونه باید بکشد. انسان به یک مرزی از ایمان که می‌رسد، نبضش با امام می‌زند، پلک چشمش با امام می‌زند؛ همین طور که امام علیه السلام در عصمت خودش این طور است: «مَوْضِعَ مَشِيئَةِ اللَّهِ».<sup>۲</sup> «لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»،<sup>۳</sup> «وَمَا

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا بَالُ أَقْوَامٍ عَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَدَلُوا عَنْ وَصِيهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿لَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ﴾ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷. «بَابُ أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَةُ علیه السلام»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نِعْمَةُ اللَّهِ وَالْوَلَايَةُ شُكْرُهَا وَأَنَّهَا فَضْلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ النِّعِيمَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَبَيَانَ عَظَمِ النِّعْمَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِهِمْ علیهم السلام».

۲. عبارتی در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمْضِي حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِزَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيئَةِ اللَّهِ»؛ المزار الکبیر، ص ۳۰۴. همچنین در روایت دیگر آمده است: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيْمَةِ مَوْرِدًا لِإِزَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْخَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ ذَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَضَّ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ

يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؛<sup>۱</sup> جز با وحی حرف نمی‌زند. حتی بعضی گفته‌اند: معنای ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ \* «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» این است که اگر از این وجود مقدس ایشان، اسمش را هم بپرسی و بگویی: «یا رسول الله! اسم مبارکتان چیست؟» ایشان هم بگوید: «محمد»، این هم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» است. معنای عصمت کلیه، همین است. معنای تحت ولایت بودن، همین است. معنای ﴿كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ﴾<sup>۲</sup> همین است. مصداق اتم حدیث قرب نوافل، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ هستند؛ اینکه حداقلش است. کسی که خدا، گوش و زبان و دست اوست، هرکاری می‌کند، خدایی است. در هر نفسی که می‌کشد، در هر کلمه‌ای که می‌خواهد بگوید، خودش را مضطر می‌داند که هدایتش کنند و هدایتش می‌کنند. انسان منتظر، جامعه منتظر باید به یک جایی برسد که هر اقدامی می‌خواهد بکند، خودش را مضطر به هدایت بداند. عصر ظهور هم همین‌طور است؛ لذاست که ولایت امام ﷺ در سراسر قوای‌شان جاری می‌شود، چون خودشان را مضطر می‌بینند. این اضطرار به امام ﷺ در همه حیات‌شان جاری می‌شود.

من این را قبول دارم، این اعتراض به ما وارد است که ما شیعیان، تحت تأثیر دیگران قرار گرفتیم؛ اگر ائمه ﷺ به ما گفتند: «علم، در خانه ماست، جای دیگر نروید»،<sup>۳</sup> ما طبقه مرجع درست کردیم. اینجا اصلاً نمی‌خواهم مرزبندی بکنم! می‌خواهم غفلت‌ها را بگویم. دنبال فیلسوفان یونان رفتیم؛ بدون تعارف. شیعه، مستغنی بود. این بیت‌الحکمه‌ها را شیعه نیاورد. اینها را هارون و مأمون آوردند؛ ولی ما هم در آنجا

الدِّيَانَةُ الَّتِي مَن تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَن تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَمَن لَزِمَهَا لَحِقَ خُلُهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدًا». الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱.

۱. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ \* «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ سوره نجم، آیات ۳ - ۴.

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَبَلًا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمَحَارِبِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بَشِيٍّ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجِبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ». الكافي، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ لِسَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُبَيْبَةَ سَرَفًا وَ عَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ»: الكافي، ج ۱، ص ۳۹۹. رجوع شود به: همان. «بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ ﷺ وَ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ»: بصائر الدرجات، ص ۹، «باب ما أمر الناس بأن يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد ﷺ»؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱. «باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهي عن متابعة غير المعصوم في كل ما يقول و وجوب التمسك بعروة اتباعهم عليهم السلام و جواز الرجوع إلى رواة الأخبار و الفقهاء الصالحين».

رفتیم؛ البته در آنها تصرف کردیم، البته با رویکرد به امام زمان عج بود، البته تسلیم آنها نشدیم، ولی بالاخره منفعل شدیم و تأثیر گرفتیم. اینها غفلت‌های ماست. حالا اینها بماند. هم بدنه جامعه، هم خواص جامعه حتی حوزه‌های شیعی، هنوز صددرصد به وظیفه خودشان عمل نکرده‌اند. همه قبول داریم کوتاهی کردیم، تقصیر داشتیم و باید هم جبران کنیم اما معنایش این نیست که این رویکرد انتظار، تازه امروز پیدا شده است و یک عده‌ای دارند به اسم خودشان سندش را ثبت می‌کنند و با آن مکتب درست می‌کنند. نه، آقا جان! این بوده است. در طول تاریخ هم ما این طور بوده‌ایم. عبورمان از جریان بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت‌های بعدی فاسد و بعد هم از جریان تجدد و تسلیم مدرنیته نشدن و در مقابل این جریان، یک انقلاب عظیم اجتماعی راه انداختن، این با رویکرد انتظار بوده است.

#### ۴. دستگاه فقاقت، محور رویکرد انتظار

نکته دیگری که ان‌شاءالله بعداً عرض می‌کنم این است که همه این تحولات هم بر محور دستگاه فقاقت بوده است. ما شخصیت‌هایی حقیقی به‌نام فقها و روحانیون شیعه در طول تاریخ داریم و شخصیت‌هایی حقوقی. بسیاری از شخصیت حقیقی آنها هم ممتاز و فوق‌العاده‌ای بوده‌اند ولی سخن من در باب شخصیت حقوقی دستگاه فقاقت شیعی است، نه شخصیت حقیقی‌اش. همه این تحولاتی که اتفاق افتاده است، از بستر شخصیت حقوقی دستگاه تفقه شیعه بوده است. ما بی‌نیاز از تفقه نیستیم. این طور نیست که رویکرد ما اگر رویکرد انتظار شد؛ نیاز به یک عقلانیت مبتنی بر تفقه و مبتنی بر مرجعیت اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشیم و بخواهیم همه چیز را با مشاهدات باطنی و شهود، حل و فصل کنیم! عصر ظهور چه می‌شود؟ آیا آنجا هم این دستگاه تفقه هست یا نه؟ در آن عصر تحولات عظیمی اتفاق می‌افتد که ما هم نمی‌دانیم چه می‌شود. اما تا قبل از عصر ظهور، مسیر، همین است. دست‌هدایت خود حضرت، جامعه شیعه را در همین مدار قرار داده است. اینکه برخی خیال می‌کنند رویکرد انتظار یعنی عبور از تفقه و فقاقت شیعی، این خطاست. رویکرد انتظار به‌معنای عبور از دستگاه فقاقت و ایجاد یک طبقه مرجع در مقابل دستگاه حقوقی روحانیت شیعه نیست.

گاهی برخی دوستان خطا می‌کنند. تلقی آنها این است که چون رویکرد ما باید انتظار باشد و چون جامعه شیعه و حتی روحانیت شیعه در این زمینه، قصور و تقصیرهایی داشته، پس ما باید برای رویکرد انتظار، از روحانیت شیعه (به‌معنای یک دستگاه حقوقی‌اش، نه جایگاه شخصی‌اش؛ من اصلاً راجع به شخصیت‌های حقیقی بحث نمی‌کنم؛ آن بحث پردامنه دیگری است.) از این عبور کنیم و یک طبقه

مرجع موازی دیگری درست کنیم تا بتوانیم رویکرد انتظار را در جامعه شیعه و جامعه جهانی جاری کنیم. این غلط است، این اشتباه است، این خطاست. حتما رویکرد ما باید رویکرد انتظار باشد و حتما محور این رویکرد انتظار هم باید حوزه‌های شیعی باشند که حلقه اتصال جامعه به فرهنگ مذهب و خلافت کلی حضرت بقیت الله ﷺ هستند. حتما باید تحول عظیمی مبتنی بر رویکرد انتظار اتفاق بیفتد ولی این به-معنای این که ما از این طبقه مرجع عبور کنیم و یک طبقه جدید و یک دستگاه جدید درست کنیم، نیست. این یک اشتباه بزرگ است. نه می‌شود و نه اگر بشود، جامعه شیعه به مقصد می‌رسد. شدنی نیست، چون این، به دست اشارت خود حضرت است. حضرت، جامعه شیعه را به این سمت برده‌اند و تدبیر خود حضرت بوده است که همیشه جریان فقهات شیعی و تفقه در دین را رو به کمال پیش می‌برده است؛ با همه قصورها و تقصیرهایی که بوده؛ ولی بالاخره رو به رشد بوده است. اگر بشود هم اتفاق خوبی نخواهد افتاد. وقتی ما یک طبقه مرجع جایگزین کردیم، آن طبقه مرجع چه کار می‌خواهد کند؟ می‌خواهد فقط با مشاهدات باطنی، همه مسائل را حل کند؟!

ان‌شاءالله اگر خدای متعال توفیق داد، این بخش و بعضی نکات دیگر در باب رویکرد به ظهور و انتظار را محضرتان تقدیم خواهیم کرد.



گفتار ۸

عدالت مهدوی؛  
تفسیر انتظار به «اجتماع قلوب» و بررسی آن

شب چهارم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۶



عرایض ما در زمینه عصر ظهور، تحولات عصر ظهور، انتظارِ جامعهٔ شیعه و مؤمنین و بشریت و طبیعتاً مأموریتی که ما در مقدمه‌سازی و تهبیاً برای عصر ظهور داریم - که از آن به انتظار تعبیر می‌شود - و الزامات این مأموریت بود. به‌طور اشاره عرض کردیم که آنچه در دوران ظهور به‌اذن‌الله اتفاق می‌افتد، یک تحول همه‌جانبه و فراگیر از اعماق زندگی بشر تا ظواهر زندگی اوست. این تحول یک واقعیت فراتمدنی است و نمی‌شود او را در قالب ادبیات تمدنی بیان کرد؛ لذا وقتی در کتاب مجید به آن دوران اشاره می‌شود، با ادبیاتی دیگر و با بیاناتی رفیع‌تر، آن حقیقت بیان می‌شود؛ مثلاً می‌فرماید: ﴿وَالْفَجْرِ \* وَالْيَالِ عَشْرِ﴾<sup>۱</sup> عصر ظهور، سپیده‌کل تاریخ بشریت است.<sup>۲</sup>

### ۱. عدالت در عصر ظهور

از جمله مطالبی که خوب است همین‌جا به آن، اشاره کنم این است که عدالتی که در عصر ظهور محقق می‌شود، عدالتی که می‌گوییم: «حضرت می‌آیند و زمین را پر از عدل و داد می‌کنند»،<sup>۳</sup> این عدالت، فراتر از یک عدالت اقتصادی و در حوزه معیشت ماست. اگر معیشت انسان‌ها عادلانه می‌شود و روابط

۱. سوره فجر، آیات ۱ - ۲.

۲. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالْفَجْرِ﴾ وَالْمَعْجَزُ هُوَ الْقَائِمُ عليه السلام وَاللَّيَالِي الْعَشْرُ الْأَيْمَةُ عليها السلام مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحَسَنِ وَالشَّمْعُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ عليها السلام وَالْوَثْرُ هُوَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرَ﴾ هِيَ ذُوْلَةُ حَبْتٍ فِيهَا تَسْرِي إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام»؛ تأویل آیات، ج ۱، ص ۷۶۶.

۳. برای نمونه: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَيْمَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بُعِثَ ﴿عَلَى قَوْمٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة والعامة».

اجتماعی آنها عادلانه می‌شود، اینها تحولاتِ سطحِ ظاهری جامعهٔ مؤمنین است. امام (ره) در باب عدالت مهدوی تعبیری داشتند که من همان را با زبان خودم مقداری باز می‌کنم: هر تحولی که در بیرون ما انسان‌ها اتفاق می‌افتد، باید ریشه در درون ما داشته باشد؛ یعنی خود ما باید به نقطهٔ عدل برسیم و وجود ما باید وجود معتدل و عادلانه‌ای بشود؛ یعنی همان چیزی که بزرگان علمای اخلاق گاهی آن را هدف علم اخلاق بیان می‌کردند: رسیدن انسان به نقطه اعتدال و عدالت، و تحقق عدالت در وجود انسان. بنابر این، همهٔ قوای انسان - قوای باطنی و ظاهری انسان، فکر و اندیشه انسان - باید به نقطه اعتدال برسد و عدالت، در همهٔ قوای انسان باید محقق شود.

### - عدالت فردی و عدالت اجتماعی

ولی اینجا باید به دو نکته حتما توجه کرد: یک نکته این است که این عدالت فقط در مقیاس فردی نیست؛ یعنی اگر تحول روحی در اندیشه و فکر یک شخص یا در حوزه حس و رفتار او اتفاق می‌افتد، اینها همه باید عادلانه باشند، ولی این عدالت، فقط در مقیاس فرد نیست. باید عقلانیت جمعی، روح جمعی، رفتار جمعی و همه چیز جامعه، معطوف به عدالت شکل بگیرد و جامعهٔ عدل درست شود. اصل این جامعهٔ عدل، عدالت انسانی است؛ یعنی خود انسان باید عادل شود. پس اگر در عصر ظهور، تحول در روح و فکر و ذهن و همه قوای انسان و هماهنگی میان آنها بر محور عدل و عدالت محقق می‌شود، به صورت جزیره‌ای نیست که انسان‌ها فقط به صورت جزایر مستقل عادل می‌شوند بلکه همه هویت اجتماعی‌شان، عقلانیت اجتماعی‌شان، تمنیات و تمایلات اجتماعی‌شان، نیاز اجتماعی‌شان و رفتار اجتماعی‌شان، معطوف به عدل شکل می‌گیرد و جامعه‌پردازیِ حول امام علیه السلام اتفاق می‌افتد و این مهم است؛ یعنی پرستش اجتماعی، بر محور امام علیه السلام شکل می‌گیرد، نه اینکه انسان‌ها فقط به صورت فردی، خداپرستی می‌کنند. همین طور که در تمدن شیطانی و مادی، یک پرستش اجتماعی نسبت به دنیا اتفاق می‌افتد که مثل این تمدن مدرن، معبدشان دنیاست و به صورت اجتماعی دنیا را می‌پرستند و در مقابلِ مطامع دنیایی سجده می‌کنند، این اتفاق، بر محور توحید و بر محور امام عصر علیه السلام اتفاق می‌افتد.

### - امام، محور عدالت

نکته دوم این است که اگر ما می‌گوییم: «در انسان، عدالت محقق می‌شود؛ عدالت اخلاقی، عدالت عرفانی، عدالت در فکر و تعقل و اندیشه، و عدالت در رفتار» عدالت را به این تعریف نمی‌کنیم که قوای انسان بر محور قوه عاقله خودش حرکت کند. در بحث «اخلاق بر محور ولایت» این نکته را بیان کردیم؛

گرچه یک قطعه از بحث یعنی عرفان بر محور ولایت اهل بیت علیهم السلام، باید از نو تعریف شو و ما به آن نپرداختیم و اگر مجالی بود، در همین مباحث، مطرح می‌کنیم که عرفان بر محور اهل بیت علیهم السلام یعنی چه. وقتی «اخلاق بر محور ولایت» را معنا می‌کردیم، عرض کردیم که متخلّق شدن انسان به این نیست که قوه عاقله او، محور قوایش شود. گاهی در اخلاق می‌گویند: «انسان، قوه شهویه دارد، قوه غضبیه دارد، قوه وهمیه دارد و قوه عاقله دارد. هر کدام از اینها شعبی دارند. عدالت این است که قوه عاقله انسان، محور همه قوایش شود؛ یعنی شهوت و غضب و وهم انسان، بر محور عقل حرکت کند». ما عرض کردیم این، مرتبه نازله تخلق به اخلاق است. اخلاق کامله این است که همه قوا بر محور توحید شکل بگیرد؛ یعنی بر محور الوهیت حضرت حق. حتی خیر و شرّ اخلاقی، بر محور توحید تعریف شوند. تعریف مستقلی از خیر و شرّ داده نشود. حسن و قبح برگردند به پرستش و استکبار. آنچه خوب است، عبادت است. آنچه بد است، استکبار است. هیچ خوب و بد دیگری نداریم. عدل و ظلم، به تبع عبادت و استکبار تعریف شوند.

این نکته را اشاره کردیم و بعد هم عرض کردیم: چون رسیدن به توحید، از وادی ولایت و از وادی تولی و تبری عبور می‌کند، رسیدن به عدالت اخلاقی وقتی محقق می‌شود که انسان به تولی تامّ به معصوم علیه السلام و به تبری تام از دشمنان اهل بیت علیهم السلام برسد. به تعبیر دیگر همه کمالات اخلاقی، از فروع بندگی و سجده هستند و حقیقت عبادت و سجده، مخصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است؛ «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>؛ لذا در حدیث عقل و جهل هم آمده است که وقتی عقل - که وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند - خضوع و سجده کرد و تبعیت محض کرد، خدای متعال او را به قوا و جنود و لشکریانی امداد کرد که همه آنها قوای اخلاقی هستند.<sup>۲</sup> خدای متعال، صفات کریمه اخلاقی را فقط به ایشان عطا کرده

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَا مَا عِبَدَ اللَّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَ لَأَةِ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَشْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱ - ۲۳.



است. این صفات، شعاع و پرتو وجود ایشان است. توکل، یقین، صبر، رضا، زهد، ایمان، شجاعت و امثال اینها نیست مگر در وجود ایشان. بقیه موجودات باید کاری کنند که شعاعی از آن اخلاق کریمه در روحشان جاری و ساری شود. هر کسی به یقین می‌رسد، پرتوی از یقین نبی اکرم ﷺ، شعاعی از یقین امام زمان ﷺ، جلوه‌ای از یقین امیرالمؤمنین ﷺ به او داده می‌شود؛ مثل خورشید که یک خورشید است ولی هر خانه‌ای که روشن می‌شود، شعاعی همین خورشید، آن خانه را روشن می‌کند؛ هر گیاهی که بهره‌مند می‌شود، از همین نور بهره‌مند می‌شود؛ خورشید دیگری در درون خودش ندارد؛ همین خورشید قلب و قوای انسان را روشن می‌کند و در وجود او جاری می‌شود.

بنابراین اگر کسی بخواهد به اخلاق کریمه، به عدالت اخلاقی، به تعادل در خلق، به تعادل در تفکر و تعقل و فهم و به تعادل در رفتار برسد، باید همه قوا و وجودش بر محور امام زمان ﷺ شکل بگیرد، نه بر محور عاقله خودش. چرخش قوا بر محور عاقله ما، «تخلق به اخلاق کریمه» نیست. تخلق به اخلاق کریمه، سرّش سجده تام در مقابل خدای متعال است که اگر این سجده محقق شد، قوای بندگی یعنی اخلاق کریمه، به قلب انسان عطا می‌شود و آن وقت اندیشه‌اش می‌شود اندیشه صالح، رفتارش می‌شود رفتار صالح. اگر وجهه وجودش به سوی خدای متعال بود، به عدالت می‌رسد. طریق توجه به حضرت حق این است که انسان به تولی تام و تبری تام برسد.

یک بار دیگر این حدیث فوق‌العاده را که در کتاب «عقل و جهل» کافی است به دقت ملاحظه بفرمایید. ذیل حدیث، حضرت اشاره می‌کنند که این قوای عقل - یعنی صفات نورانی، صفات کریمه - فقط در دو دسته از انسان‌ها محقق می‌شود، همه این قوا در آنها ظهور می‌کند؛ آنها هستند که همه صفات کریمه در قلبشان هست. یک دسته، انبیاء مرسل و دیگری بندگان و عبادی که خدا آنها را امتحان کرده است.<sup>۱</sup> اهل بیت ﷺ در روایات مکرر فرموده‌اند که فقط اینها حامل ولایت هستند؛<sup>۲</sup> یعنی وقتی انسان به مقام تحمل ولایت معصوم ﷺ رسید، قوای نورانی معصوم ﷺ در قلبش جاری و ساری می‌شود و نورانی به آن حقیقت و نور می‌شود. اخلاق یعنی این. متخلق شدن یعنی قلب انسان و قوای روحی

۱. «فَلَا تَجْمَعُ هَذِهِ الْحِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعُقَلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَالِطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يَنْكُرُونَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا أَنْ أَمْرًا صَعَبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد ﷺ أن أمرهم صعب مستصعب».

او بر محور معصوم علیه السلام شکل بگیرد. اگر قلب انسان، طواف حول معصوم علیه السلام کرد و از این طریق، در مقابل خدای متعال سجده کرد، آن وقت شعاع صفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و معصوم علیه السلام در وجود او تجلی می‌کند؛ آن وقت می‌شود انسان اخلاقی. انسان اخلاقی، انسانی است که وجودش بر محور معصوم علیه السلام شکل گرفته است و معصوم علیه السلام محور همه وجود اوست. او قمری است حول معصوم علیه السلام. این می‌شود انسان اخلاقی. طبیعتاً تفکر او، رفتار او و همه چیز او می‌شود اخلاقی.

پس اگر گفته می‌شود: «در دوره امام زمان علیه السلام عدالت محقق می‌شود» نکته اول این است که این عدالت در وجود انسان‌ها و در متن هویت اجتماعی آنها ظهور می‌کند و انسان‌ها به عدالت می‌رسند که جامعه‌شان، روابط‌شان، تمدن‌شان و مناسبات زندگی‌شان می‌شود عادلانه. نکته دوم این است که عدالت در جامعه انسانی و آحاد انسان‌ها به این است که همه وجود آنها قمر وجود معصوم علیه السلام شود.<sup>۱</sup> اگر جامعه بر محور معصوم علیه السلام چرخید، این جامعه می‌شود جامعه عادلانه. هر کجا انسان تخلف از معصوم علیه السلام کرد، دیگر عادل نیست؛ کمالینکه اگر تخلف از توحید کند، دیگر عادل نیست. اگر ذره‌ای شرک در باطن انسان، در آخفای انسان شکل بگیرد - حتی آن شرکی که گاهی تشخیصش از تشخیص مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است<sup>۲</sup> - این انسان، به همین اندازه از عدالت خارج است. عدالت حقیقی برمی‌گردد به اینکه انسان به اخلاص برسد، به اخلاص شاکله برسد، همه وجودش برای خدای متعال خالص شود.

پس آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد این است که یک تحول فراگیر در همه زوایای زندگی بشر اتفاق می‌افتد؛ همه زوایای زندگی بشر، نورانی می‌شود؛ در همه زوایای زندگی بشر، حیات دمیده می‌شود؛ در همه زوایای زندگی بشر عدالت - آن هم عدالت به این معنا - جاری می‌شود. محور همه این تحولات هم خود معصوم علیه السلام است.<sup>۳</sup>

### - تحریف عدالت سکولاریستی

یکی از تفسیرهای غلط و تحریف‌هایی که نسبت به دوران ظهور اتفاق افتاده و اتفاقاً از تحریف‌هایی

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب انهم علیهم السلام و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان...».

۲. «وَقَالَ [الامام الحسن العسكري] علیه السلام مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ لَيْتَنِي لَا أُؤَاخَذُ إِلَّا بِهَذَا ثُمَّ قَالَ علیه السلام الْإِشْرَاكُ فِي النَّاسِ أَحْفَى مِنْ ذَيْبِ الثَّمَلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَشْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ»؛ تحف العقول، ص ۴۸۷.

۳. [روایات مربوط به این گزاره‌ها در جلسات قبل گذشت.]

است که سکولاریست‌های مذهبی هم (کسانی که قائل به یک دین حداقلی هستند و می‌گویند: دین در سرنوشت اجتماعی بشر دخالت نکند؛ سرنوشت اجتماعی بشر را باید خود انسان‌ها با عقل خودبنیاد خودشان و در زمین و به صورت زمینی رقم بزنند.) این کار را کرده‌اند این است که گفته‌اند: آنچه در دین «عصر ظهور و تحقق عدالت» گفته شده، این است که خود انسان‌ها در سیر اجتماعی خودشان، بی‌نیاز از معصوم علیه السلام و مستقل از او به نقطه‌ای می‌رسند که دیگر می‌فهمند باید عادلانه زندگی کنند. بعد هم سعی کرده‌اند توضیح بدهند که این امر اتفاق افتاده است؛ گرچه آرام‌آرام. می‌گویند: «دوره‌ای دوران برده-داری بوده و الان دوره مدرن؛ شما می‌بینید که حکومت‌های سکولارهای دنیا، حقوق بشر نوشته‌اند و به حقوق بشر احترام می‌گذارند، به آزادی بشر احترام می‌گذارند و خیلی از آن رذایل اخلاقی و ظلم‌هایی که در دوران‌های قبلی بوده، الان در جامعه بشری نیست. پس بشر رو به عدالت رفته ولولاینکه زندگی‌اش را هم زمینی کرده است. تمدن غرب که تمدن بر محور انبیا نیست ولی در آن عدالت محقق می‌شود. بنابراین اگر گفته شده «بشر به سمت عدالت حرکت می‌کند»، این یک تحول اجتماعی است که آرام‌آرام در متن زندگی خود بشر، با اتکاء به خودش و بدون نیاز به انبیا و اولیا اتفاق می‌افتد؛ بنابراین عصر ظهور، یک عصر بشری است». این یک تحریف بسیار عظیمی است که در دوره اصلاحات در بعضی از محافل، این ادبیات، ساری و جاری بود. این یک تحریف بزرگ است.

آنچه اتفاق می‌افتد این است که امام علیه السلام سرچشمه خیر است و این خیر در همه عالم ظهور می‌کند؛ «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَاوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»<sup>۱</sup>؛ هر خیری، هم مبدأش امام علیه السلام است و هم منتهایش؛ «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ»<sup>۲</sup>؛ حق، هم همراه امام علیه السلام است. هر کجا حق است، امام علیه السلام هم هست. حق از امام علیه السلام جدا نمی‌شود؛ کما اینکه امام علیه السلام از حق جدا نمی‌شود؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»؛ کما اینکه «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»<sup>۳</sup>. نه حق از امام علیه السلام جدا می‌شود، نه امام علیه السلام از حق؛ «مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ». سرچشمه حق امام علیه السلام است و رو به امام هم دارد. این نکته را هم اینجا عرض کنم که اگر گفته می‌شود «خیر، رو به امام علیه السلام است، حق، رو به امام علیه السلام»

۱. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۳. روایت معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منابع متعدد نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب فی أنه صلی الله علیه و آله مع الحق و الحق معه».

دارد»، معنایش این نیست که خیر، امری است که از امام علیه السلام جدا شده و مسیری را طی می‌کند و آخر کار، غایتش امام علیه السلام است؛ نه، خیر، همین الان حقیقت متعلق به امام علیه السلام است. هم از امام علیه السلام است و هم رو به امام علیه السلام است. غایت حق هیچ‌وقت از امام علیه السلام جدا نمی‌شود؛ نه اینکه یک سیری دارد، پایان سیرش امام علیه السلام است. اگر روحی در آن حق محقق شد، این روح در تمام لحظاته رو به امام علیه السلام است؛ نه اینکه سیری دارد که آخرش امام علیه السلام است. هویت حق و هویت خیر، هویتی است از امام علیه السلام و رو به امام علیه السلام. این طور نیست که ما خیری در عالم باشد که از عالم بالا نیامده باشد. این طور نیست که علم و حکمت امام علیه السلام، از متن جامعه بجوشد یا علم امام علیه السلام نقطه ظهور علم اجتماعی باشد. علم امام علیه السلام از عالم بالاست، حکمت امام علیه السلام از عالم بالاست، عدالت امام علیه السلام از عالم بالاست. آن خیر، از عالم بالا باید در زندگی ما جاری شود تا ما اصلاح شویم. دوران ظهور، دوران تحمل ولایت است. نقش ما، نقش تحمل است. ما باید بتوانیم حامل این ولایت باشیم. حقیقت ولایت، از عالم بالاست. حقیقت توحید، حقیقت ایمان و حقیقت همه خیرات از عالم بالا نازل می‌شود.

بنابراین آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود، محورش امام علیه السلام است. امام علیه السلام «کلمه جامعه» و «کلمه تامه» است. همه خیرات به او برمی‌گردد. امام علیه السلام اسم اعظم کلی الهی است. اوست که سرچشمه همه تحولات است.

این را هم اشاره کردیم که اگر می‌گوییم: «امام، مبدأ همه تحولات است»، معنایش این نیست که او تحولی جدای از خودش در بیرون ایجاد می‌کند. حقیقت وجودی خود امام علیه السلام در متن ارواح مؤمنین و جامعه مؤمنین بسط پیدا می‌کند؛ «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اِتِّصَالِ شَعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛<sup>۱</sup> روح مؤمن، شدت ارتباط و اتصال و پیوندش با روح الهی که امام علیه السلام است، از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.

پس آنچه که محقق می‌شود، هم سرچشمه‌اش امام علیه السلام است و هم بسط وجودی خود امام علیه السلام و تنزل حقیقت از آستان امام علیه السلام در متن جامعه و حیات و زندگی و قوا و وجود ما انسان‌ها. ما انسان‌ها هستیم که به امام ملحق می‌شویم؛ حقیقتی از عالم بالا در ما ساری و جاری می‌شود و ما نورانی می‌شویم، آن وقت

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَأَزْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اِتِّصَالِ شَعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

پیوند برقرار می‌کنیم. حالا این پیوند از کجاست؟ مربوط به عالم دنیا هم نیست! از قبل دنیا شروع شده تا اینجا ادامه داشته تا بعد از دنیا و قیامت هم ادامه خواهد داشت.<sup>۱</sup>

## ۲. «اعتراض» به عنوان رکن دوم انتظار

اما نکته دیگری که عرض کردیم این بود که این عصر ظهوری که اتفاق می‌افتد و همه انبیا هم امم خودشان را به این امر دعه داده‌اند، ائمه هداات معصومین علیهم‌السلام هم امت اسلامی را به انتظار این امر دعوت کردند، این انتظار چیست؟ عرض کردیم این انتظار، یک عمل در عرض بقیه اعمال نیست؛ یک رویکرد در همه اعمال ماست. همه اعمال ما باید با رویکرد انتظار اتفاق بیفتند. به تعبیردیگر یک عمل شامل است که همه زندگی را باید بپوشاند.

توضیح دادیم که این انتظار به عنوان یک رویکرد چیست. انتظاری که یک رویکرد است، باید رویکرد در تمام زندگی مان باشد؛ خوردن مان، خوابیدن مان، پوشیدن مان، جامعه‌پردازی مان، جنگ مان، صلح مان، تحقیق مان، تفقه مان، تعلم مان، دانش‌ورزی مان، مدیریت مان، همه باید معطوف به عصر ظهور باشد؛ این می‌شود انتظار. عرض کردیم در این انتظار، به این معنا، هم احتراز و اجتناب از دستگاه باطل هست، هم درگیری همه‌جانبه با دستگاه باطل. حرکت جامعه مؤمنین به سمت ظهور، از یک درگیری مستمر با دستگاه طواغیت و شیاطین عبور می‌کرده است؛ یک جهاد باطنی و ظاهری، هم جهاد اکبر و هم جهاد اصغر.<sup>۲</sup>

جهاد اکبر این است که در باطن عالم، نبردی بین نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابلیس و شیاطین هست. ما باید در آن نبرد حضور پیدا کنیم. شیطان می‌خواهد مملکت وجود ما را، جامعه مؤمنین را فتح کند و آنها را مسخر خودش کند؛ یعنی ما را جزئی از قوای خودش کند، ما را به مملکت خودش ملحق کند. نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يَا جَابِرُ خُلِقْنَا نَحْنُ وَ مُحِبِّينَا مِنْ طَيْبَةِ وَاحِدَةٍ بِيَضَاءِ نَفْسَةٍ مِنْ أَعْلَى عَالَمِينَ فَخُلِقْنَا نَحْنُ مِنْ أَعْلَاهَا وَ خُلِقَ مُجِبُونَا مِنْ دُونِهَا فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ التَّفَتِ الْعَالِيَا بِالسُّفْلَى وَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرَبْنَا بِأَيْدِينَا إِلَى حُجْرَةٍ نَبِينَا وَ صَرَبَ أَشْيَاعُنَا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى حُجْرَتِنَا فَأَيْنَ تَرَى يُصَيِّرُ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ دُرِّيَّتَهُ وَ أَيْنَ تَرَى يُصَيِّرُ دُرِّيَّتَهُ مُحِبِّيَهَا فَصَرَبَ جَابِرُ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ فَقَالَ دَخَلْنَاهَا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ثَلَاثًا»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵ - ۱۶. «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ وَ قَالَ خُلِقْنَا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا مِنْ طَيْبَةٍ مَحْزُونَةٍ لَا يَشُدُّ مِنْهَا شَاذٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ همان، ص ۱۷.

۲. «عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَّحِبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الكافي، ج ۵، ص ۱۲.



مترصدند تا قوای ما و مملکت وجود ما مؤمنین را به خودشان ملحق کنند و به سمت خدا هدایت کنند و رو به خدای متعال ببرند. ایشان با این مأموریت آمده‌اند؛ آمده‌اند ما را موحد کنند. این درگیری، در باطن عالم هست و ما در این مجاهدهٔ اکبر باید تلاش کنیم مملکت وجودمان، حیات اجتماعی و فردی‌مان را مسخر نبی اکرم ﷺ کنیم. به جای اینکه قوای ما بشود جنود شیطان، و مملکت ما بشود محل تاخت‌وتاز شیطان، مملکت ما بشود مملکت نبی اکرم ﷺ. این می‌شود جهاد اکبر.

جهاد اصغر هم این است که در عرصه ظاهر باید یک جنگ همه‌جانبه در همهٔ حوزه‌ها با جنود شیطان داشته باشیم. این جنگ، سیاسی هست، فرهنگی هست، اقتصادی هست؛ شکل‌های مختلفی هم دارد. این جنگ همه‌جانبه، در طول تاریخ هم بوده است. حرکت به سمت ظهور، از یک درگیری و جنگ عبور می‌کند. این جنگ، تعطیل‌شدنی هم نیست. آنها که می‌گویند «نجنگید»، خودشان جنگ-افروزترین افراد هستند. الان جنگ‌های دنیا را چه کسانی به‌پا کرده‌اند؟! شما بفرمایید. جنگ‌های بزرگ جهانی (جنگ اول و دوم جهانی) را چه کسانی به‌پا کردند؟! آیا موحدین به‌پا کردند یا همین منادیان صلح و عدالت و آزادی و حقوق بشر؟ همین‌ها به‌پا کردند. این یک فریب بزرگ است که نباید جنگ باشد، باید صلح باشد. همه، طالب صلح هستیم اما صلح بر محور چه چیزی؟ صلح بر محور توحید یا بر محور کفر؟ دعوا سر همین یک کلمه است. در طول تاریخ هم همه جهاد و مجاهدات، بر سر همین یک کلمه بوده است.

این طرف ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾<sup>۱</sup> این مقاتله ادامه دارد تا آنجا که بساط شیطان جمع می‌شود. بساط شیطان را هم حضرت از عالم جمع می‌کنند. وقتی شیطان از خداوند مهلت خواست، خدای متعال فرمود: ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>۲</sup> تا وقت معینی به تو مهلت می‌دهم. این «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» شیطان، عصر ظهور است؛ آنجا مهلتش تمام می‌شود. این شیطان جن (ابلیس) و شیاطین انس که محور هماهنگی شیطنت‌ها در عالم هستند، حضرت این محور را برمی‌دارند و این ظلمت را جمع می‌کنند.<sup>۳</sup>

۱. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ اتَّهَمُوا فَلَإِنَّ عِدْوَانَ لِرِجَالِ الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۹۳.

۲. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ﴾ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ سوره ص، آیات ۷۹-۸۱.

۳. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جُمَيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ﴾ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ قَالَ لَهُ وَهْبٌ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ قَالَ يَا وَهْبُ أَتَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسَ إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُ فِيهِ قَائِمًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمًا كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَجَاءَ إِبْلِيسُ حَتَّى يَجْتُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ



اگر اینها می فهمیدند که این چه نعمتی است، به جای اینکه نعمت های دیگر را بخواهند، این نعمتِ جامعه را که همه نعمت ها در آن هست، از خدا می خواستند و قلب شان به امام علیه السلام متمایل می شد؛ آن هم «علی اجتماع»؛ یعنی قلوب مؤمنین و شیعیان مجتمعا رو به امام علیه السلام می آورد، طالب امام علیه السلام می شد، امام علیه السلام را می خواست، مطالبه امام علیه السلام می کرد، اضطراب خودش را به امام علیه السلام می فهمید و می فهمید که بدون امام علیه السلام نمی شود گام برداشت؛ به تعبیر دیگر اگر یک تحول اجتماعی در قلوب اتفاق می افتاد، «لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا» میمنت لقاء ما از آنها به تأخیر نمی افتاد و برکت لقاء ما به آنها رومی آورد که شاید اشاره به عصر ظهور باشد. «فَمَا يُحِبُّ عَنْهُمْ مُشَاهَدَتُنَا إِلَّا لِمَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ»؛ اینکه مشاهده ما از آنها به تأخیر می افتد و حبس می شود، به خاطر این است که چیزهایی از آنها به ما می رسد که ما نمی پسندیم.

### - چیستی اجتماع قلوب و شروط تحقق آن

حالا عده ای امثال این روایات را می آورند و این اجتماع قلب را هم توضیح می دهند، می گویند: «انسان ها باید طالب امام علیه السلام شوند. ما باید کاری کنیم که انسان ها امام علیه السلام را بخواهند. طلب و دعای شان از خدای متعال، امام علیه السلام شود. به جای همه چیز، از خدا امام علیه السلام را بخواهند». درست هم می گویند. اصحاب سیدالشهدا هم این طور بودند؛ آنها با امام علیه السلام آمدند، پای خون شان ایستادند و پیش روی امام علیه السلام خون دل شان را دادند؛ «بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ». <sup>۲</sup> اصحاب امام حسین علیه السلام شب عاشورا گفتند: «ای کاش هزار بار پیش روی شما کشته می شدیم!» <sup>۳</sup> وقتی حضرت بعد از ظهر عاشورا آنها را صدا

التَّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷، «بَابُ أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَةَ علیه السلام»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نِعْمَةُ اللَّهِ وَالْوَلَايَةُ شُكْرُهَا وَأَنَّهُمْ فَضِلُّ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ النِّعِيمَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَبَيَانَ عَظَمِ النِّعْمَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِهِمْ علیه السلام».

۲. تعبیری در وصف اصحاب سیدالشهدا علیه السلام که در ذکر سجده زیارت عاشورا آمده است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَبِئْتُ لِي قَدَمَ صِدْقِي عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۳. برای نمونه درباره جناب زهیر این گونه نقل شده است: «وَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْبُيْثَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۲. همچنین درباره سعید بن عبدالله نقل شده: «وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فَيْكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ فَيْكَ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا

زد، این بدن‌ها نیم‌خیز برخواستند، حضرت فرمود: «آرام بگیرید.» واقعا اگر حضرت اجازه می‌دادند، اینها هزار بار زنده می‌شدند و به شهادت می‌رسیدند. اینها کسانی هستند که همه طلب‌شان خود امام علیه السلام است. انسانی که می‌خواهد به همراهی امام برسد - این را مکرر عرض کرده‌ام - قدم اول، بزرگتر شدن از دنیا است. باید مطالباتش بیش از دنیا باشد. کسی که راضی به دنیا است و طلبش در دنیا خلاصه می‌شود، روبه امام علیه السلام نمی‌آورد؛ او نمی‌تواند امام علیه السلام را اجابت کند. ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْفَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>؛ مؤمنین! چرا وقتی شما را به طرف خدا دعوت می‌کنند و به شما می‌گویند: «رو به خدا کوچ کنید»، سنگین می‌شوید؟! چرا هر صدای دیگر را سبک‌بال جواب می‌دهید؟! چرا سحر وقتی قرار می‌گذارید، پا می‌شوید، از جایتان می‌کنید ولی وقتی منادی خدا دعوت می‌کند برنمی‌خیزید؟! ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْفَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾؛ وقتی می‌گویند بیایید کنار امام حسین علیه السلام، چرا آماده نیستید ولی جاهای دیگر زود حرکت می‌کنید؟! چرا هر صدایی را اجابت می‌کنید؟! قرآن می‌فرماید: ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ راضی به دنیا شده‌اید؟! اگر کسی راضی به دنیا شد، بیش از دنیا نمی‌خواست و درهای غیب به رویش باز نشد، نمی‌تواند اجابت کند. سنگین می‌شود. سبک‌بالی، فراغت از دنیا می‌خواهد. انسان تا نفهمد ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ متاع دنیا کم است، رو به امام علیه السلام نمی‌آورد.

پس شرط اول این است که انسان بیش از دنیا را نخواهد. ولی کسانی که رو به امام علیه السلام می‌آورند وقتی بیش از دنیا را می‌بینند و بیش از دنیا را می‌خواهند، کم‌کم وقتی رشد می‌کنند، می‌رسند به جایی که همه آن «بیش از دنیا»هایی که می‌دیدند، جلوه‌ای از خود امام علیه السلام می‌بینند؛ کما اینکه در سیر انسان در وادی توحید، همین اتفاق می‌افتد. انسان، ابتدا بهشتِ خدا را می‌خواهد. اگر رشد کرد، می‌فهمد بهشت، مخلوق است، چیزی در عرضِ خدای متعال نیست. کم‌کم به مقام محبت می‌رسد و خود حضرت حق را می‌خواهد.<sup>۲</sup> اگر بهشت را می‌خواهد، چون جلوه‌ای از محبت خدای متعال در بهشت است. آنها که با امام

ثُمَّ أُذْرَى يُعْمَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى الْتَمَى حِمَامِي دُونَكَ وَ كَيْفَ لَا أَعْمَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قِتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنْتَأَلُ الْكَرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِصَاءَ لَهَا أَبَدًا؛ اللهم، ص ۹۲. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۶۶، مدخل «فقال الحسين علیه السلام لأصحابه: إن هؤلاء لا يطلبون منكم غيري».

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْفَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۸.

۲. [در روایات متعدد وارد شده که افضل عبادات، عبادت از روی حب است و این عبادت برتر از آن است که انسان برای ترس از آتش یا رغبت به بهشت، خدا را عبادت کند؛ برای نمونه: «عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ



آمده‌اند، کم‌کم مطالبات‌شان رفعت پیدا می‌کند و خود امام علیه السلام را می‌خواهند؛ طلب‌شان می‌شود طلب امام علیه السلام.<sup>۱</sup>

بنابراین آنچه ما باید برایش کار کنیم تا اتفاق بیفتد و جامعه منتظر ساخته شود، این است: ما باید سعی کنیم قلوب، مجتمع حول‌الامام علیه السلام شوند، طلب‌شان بشود امام علیه السلام، امام علیه السلام را بخواهند، خودشان را مضطر به امام علیه السلام ببینند، احساس استغنا نکنند، خیال نکنند خودشان می‌توانند مشکلات‌شان را حل کنند. باید به این نقطه برسند؛ درست هم هست. واقعا هم جامعه موحدین، در قرب ظهور، به این نقطه اضطراب می‌رسد. برای این کار باید دعا کرد، محافل دعا و نجوا تشکیل داد؛ همه اینها هم درست است. باید توجه به حضرت را در عالم زنده کرد. در میان مؤمنین کامل، به یک‌نحو و در میان درجات پایین‌تر - حتی در میان موحدین و حتی میان غیر موحدین - به‌نحو دیگر، باید نام و یاد حضرت را زنده کنیم. با هر کسی با زبان خودش حرف بزنیم که سعادت تو جز در پرتو امام علیه السلام نیست. او باید بیاید تا عالم درست شود. این حرف صحیحی است.

#### - فرآیند تحقق اجتماع قلوب و نسبت آن با راهبرد انتظار

ولی سوال این است که آیا این، به‌همین راحتی اتفاق می‌افتد؟ این را مکرر تقدیم کرده‌ام که انتظار، ارکانی دارد. انسان باید حضرت را بشناسد، آرمان‌های حضرت را بشناسد، دل به آرمان‌های حضرت ببندد؛ آن آرمان‌ها را بخواهد؛ آن اهدافی که حضرت می‌خواهند، بخواهد؛ این طور نباشد که از ظن خودش یار امام علیه السلام بشود و دنبال حل مشکلات خودش باشد. ما خیلی وقت‌ها زمانی که با یک مشکل اجتماعی مواجه می‌شویم - که اتفاقا این مشکل را هم خدای متعال پیش آورده تا ما را برای عصر ظهور آماده کند - رو به امام علیه السلام می‌آوریم تا مشکل ما را حل کند.

این آیه قرآن را که همه شنیده‌اید، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ التَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

۱. برای نمونه در باب حال گریه‌کنان سیدالشهدا علیه السلام در قیامت آمده است: «... وَ هُمْ حُدَاتُ الْحُسَيْنِ علیه السلام تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْتُونَ وَ يَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حَدِيثَهُ وَ إِنَّ الْحُورَ لَتُرْسَلُ إِلَيْهِمْ إِنَّا قَدْ اسْتَفْنَاكُمْ مَعَ الْوَالِدَانِ الْمُحَلِّدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لِمَا يَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِم مِّنَ السُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ...»؛ کامل‌الزیارات، ص ۸۱ - ۸۲.



و نَفْسٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ ﴿۱﴾؛<sup>۱</sup> ما شما را مبتلا می‌کنیم به گرسنگی، به خوف؛ ثمراتان را می‌گیریم؛ پنجاه سال یک جامعه زحمت کشیده است، همه را از آنها می‌گیریم؛ یک نفر، سی سال زحمت کشیده، زحمتش را از او می‌گیریم. شما را با مال و نفس و ثمرات زندگی امتحان می‌کنیم؛ چرا؟ در روایات آمده است چون این امکانات را ما به شما داده بودیم تا به خدا برسید و رو به ولی خدا بیاورید؛ وقتی این امکانات را جای دیگر خرج کردید و مشرک شدید، حالا از شما می‌گیریم تا در این گرفتن، رو به خدا بیاورید؛<sup>۲</sup> لذا می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ به آنها که در این بلاء ما می‌ایستند، بشارت دهید. صابرین چه کسانی هستند؟ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ وقتی مصیبت به آنها می‌رسد، می‌گویند: «ما از خدا هستیم، به سوی خدا برمی‌گردیم»؛ یعنی چه؟ یعنی می‌دانند که این مصیبتی که رسیده، از خداست؛ به تعبیردیگر اصلاً به خود عنوان مصیبت دقت کنید. مصیبت یعنی چیزی که به انسان اصابت کرده است. اصابت، در مفهومش هدف‌گیری وجود دارد؛ یعنی یک دست تدبیر حکیمانه‌ای هدفمند، من را هدف گرفته که این مصیبت به من اصابت کرده است. می‌فهمد که این بلا، با هدف آمده است. هدف چیست؟ برای چه آمده است؟ چه کسی من را هدف تیر بلا قرار داده است؟ جز خدای متعال؟! ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾، ما این کار را می‌کنیم. حتی قرآن وقتی داستان بنی‌اسرائیل را نقل می‌کند که مبتلاء به فرعون و آن ابتلاء عظیم شدند که پسران‌شان را می‌کشت و دختران‌شان را زنده نگه می‌داشت، قرآن وقتی آن ابتلاء عظیم را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾؛<sup>۳</sup> این بلا، عظیم بود و از جانب رب‌تان هم بود. مربی‌تان، شما را در یک وادی تربیت قرار داده بود و داشت شما را تربیت می‌کرد. قوم موسی در همین ابتلا، تربیت شدند. فرمود: «ما، شیعیان را قبل از

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشْيٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَفْسٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْصًا فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْصًا أَغْطَيْتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ يَقْرَضْنِي مِنْهَا قَرْصًا فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَّرَ أُعْطِيَتْهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَتْ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي قَالَ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِّن ثَلَاثِ خِصَالٍ ﴿وَ رَحْمَةٌ﴾ اثْنَانِ ﴿وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ ثَلَاثٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله هَذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا؛ الكافي، ج ۲، ص ۹۲.

۳. ﴿وَ إِذْ نَبَّأْنَاهُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسَخِّرُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۴۹.

ظهور گرفتار می‌کنیم؛<sup>۱</sup> که چه شود؟ که از این تعلقات آزاد شوند. اگر امام علیه السلام می‌خواهید، با این تعلقات نمی‌شود؛ باید تعلقات‌تان رشد کند؛ لذا نمی‌شود خیال کنیم انسان همین‌طوری به مطالبه امام علیه السلام می‌رسد؛ این‌طور نیست. تا آن بلاهای عظیم الهی نیاید و ما را شستشو ندهد، ما با مطالبات خودمان زندگی می‌کنیم، با مطلوب‌های خودمان زندگی می‌کنیم. آن بلاء عظیم می‌آید؛ که چه شود؟ که ما را آزاد کند. ما در بلا به خدا برسیم، بگوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. همه این امکانات برای این بود که ما به خدا برسیم؛ حالا هم که گرفته، خودش دارد ما را به سمت خودش می‌برد؛ الحمدلله! این می‌شود صابر؛ صابر، این است؛ صابر، آن کسی است که در بلاء الهی، سیر به سمت خدا می‌کند؛ می‌داند تیر بلاء الهی به من اصابت کرده و این اصابت هم ربوبیت اوست، می‌خواهد من را رشد بدهد. می‌خواهد با من چه کار کند؟ می‌خواهد من را به خودش برساند. او این را می‌فهمد و به خدا می‌رسد. این می‌شود صابر. صابر، آن کسی است که با پای بلا خدا را می‌یابد.

این سختی‌ها و دشواری‌هایی که الان شما می‌بینید، هرچه که هست، وقتی نگاه باطنی کنید و حجاب‌های ظاهری‌اش را بردارید، ربوبیت خداست؛ اوست که می‌خواهد جامعه مؤمنین را رشد بدهد؛ با همه این بلاهایی که شما می‌بینید. این به معنای توجیه ضعف‌ها نیست! در ورای همه این تدبیرها، اوست که تدبیر می‌کند و اوست که ما را رشد می‌دهد. حالا بعضی در همین بلایی که آمده تا ما را از تعلقات‌مان جدا کند، سفت به تعلقات خودشان می‌چسبند. اگر می‌رود جنسی بخرد، وقتی می‌بیند گران شده، می‌گوید: «ان شاء الله حضرت می‌آید و ارزانی می‌شود!» نمی‌گویم تورم، چیز خوبی است، نه! عرض کردم بحث من توجیه ضعف‌ها یا بحث از وضعیت اجتماعی نیست که بخواهم اینها را تحلیل کنم؛ اثباتا و نفیا. نکته دیگری عرض می‌کنم. عرضم این است این ابتلا برای این است که «من» را آزاد کند؛ ولی من به-جای اینکه آزاد شوم، بیشتر به تعلق خودم می‌چسبم و می‌گویم: «ان شاء الله حضرت می‌آید و من به

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عَلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَ مَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَتَبْلُوَنَكُمْ﴾ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ﴿بَشِيءٌ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشْرَ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَلُوهُمُ بَشِيءٌ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فَلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَ الْجُوعِ بَعْلَاءِ أَشْعَارِهِمْ ﴿وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ قَالَ كَسَادُ التِّجَارَاتِ وَ قَلَّةُ الْفُضْلِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيْعٍ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قَلَّةٌ رَيْعٌ مَا يُرْزَعُ ﴿وَ بَشْرَ الصَّابِرِينَ﴾ عِنْدَ ذَلِكَ يَتَعَجَّلُ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ كَمَالُ الدِّينِ، ج ۲، ص ۶۴۹. رجوع شود به روایات ذیل آیه شریفه:

البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

تعلق خودم می‌رسم». این که انتظار نیست. آیا این، انتظار است؟! به جای اینکه رها شوم تا به حضرت برسم، تعلقات خودم را می‌گیرم. کسی به حضرت می‌رسد که از این تعلقات رها شود. حضرت می‌خواهند ما را از مظاهر تمدن مادی که وارد زندگی ما شده و نباید می‌شد، از این معیشت و سبک زندگی که در مقیاس الگوی توسعه وارد زندگی ما شده و همه‌جا را پوشانده، رها کنند تا برای ظهور و آن تحول عظیم آماده شویم، ولی ما همین را سفت می‌چسبیم، می‌گوییم: «ان شاء الله حضرت می‌آیند همین‌ها را به ما می‌دهند». این که نمی‌شود انتظار.

انتظار این است که حضرت را بشناسیم، هدفش را بشناسیم، دل به آن هدف بدهیم، یک دله بشویم، اهداف دیگر را از دل مان بیرون ببریم، آن هدف دغدغه خاطر ما بشود. امید به تحقق آن اهداف پیدا کنیم. هم بخواهیم، هم امیدوار به آنها باشیم. نقشه راه آن هدف را هم بدست بیاوریم. بعد وارد اقدام شویم. این می‌شود منتظر. جامعه منتظر، جامعه‌ای است که مطالباتش از سطح مطالبات کنونی بالاتر می‌رود، انتظارش انتظار بزرگتری است، دنبال تحقق جامعه مدرن نیست. مگر برداشتن حجاب مدرنیته از مطالبات بشر، کار آسانی است؟! حتما محفل دعا و انس و ذکر و شب‌زنده‌داری و یاد حضرت و تذکر به حضرت لازم است؛ ولی سوال من این است: واقعا رویکرد انتظار که باید در ما تحول در طلب ایجاد کند، اجتماع قلب ایجاد کند «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ»، همه باهم حضرت را بخواهیم، واقعا از خدا حضرت را بخواهیم، آن نعیم حقیقی را بخواهیم و از این نعمت‌های عادی عبور کنیم، آیا این، کار آسانی است؟! بعضی‌ها خیال می‌کنند فقط با محفل به پا کردن است؛ این نیست. اگر به امام (ره) بگویند: «شما برای تحول قلوب و توجه به حضرت چه کردید؟ چه کردید که این حلقه‌های دعای عرفه پیدا شد؟ \_ شما چهل سال قبل یادتان هست؛ مگر دعای عرفه خوانده می‌شد؟! \_ چه کردید که جمکران از تجمع پنجاه نفری و صد نفری، شد صد هزار نفر و دویست هزار نفر و یک میلیون؟ آیا حلقه ذکر گرفتید؟»، حتما گرفتند؛ چه کسی می‌گوید این حلقات نباید باشد؟! ولی می‌گوید: «من یک انقلاب کردم، بیش از دویست هزار شهید مثل دسته گل دادم که بعضی از آنها از اولیاء خدا بودند. چندصد هزار مجروح دادم که هنوز روی ویلچرها و در بیمارستان‌ها هستند. من این‌طور به میدان آمدم». آیا شما این را اقدام برای اجتماع قلوب نمی‌دانید؟! مگر تجمع قلوب بر محور امام علیه السلام و تحول قلبی جامعه، چطور درست می‌شود؟ چطور انتظارات بشر درست می‌شود؟

همین جا نکته‌ای را که مکرر اشاره کرده‌ام تقدیم کنم و آن اینکه عاشوراست که ارتقاء وجدان درست

می‌کند و انتظارات و مطالبات بشر را فراتر از دستگاه مدیریت مادی می‌برد. دیگر بشر به دستگاه شیطان، به وعده‌های شیطان، به تزیین‌ها و اغواهای شیطان قانع نیست. حضرت دنبال حکومت بودند؛ یعنی تردیدی نیست که انقلاب سیدالشهدا علیه السلام و این نهضت عظیم و بی‌بدیل سیدالشهدا علیه السلام و این تحول عظیم در همه عوالم خلقت و این عبادت عظیم، معطوف به عصر ظهور، معطوف به قیامت و معطوف به رجعت بوده است. جهتش هم همین بوده است. حضرت دنبال شکستن ساختار اجتماعی سال ۶۱ و ایجاد حکومت در سال ۶۱ نبودند. این میسور نبود و آن موقع هم نشد. بعد از سیدالشهدا علیه السلام هم آنها که قیام کردند، حتی دور امام سجاد علیه السلام هم نیامدند. نمی‌خواهم این قیام‌ها را تحلیل کنم. قیام سلیمان‌صرد- خزایی و دیگران که رخ داد، دور امام سجاد علیه السلام نیامدند. حضرت می‌خواهند قلوب را حول امام علیه السلام جمع کنند؛ قلوب را به یک «رفعت در طلب» برسانند؛ به جایی برسند که به غیر امام علیه السلام قانع نباشند؛ این، با عاشورا درست می‌شود. شهادت سیدالشهدا علیه السلام است که آرام‌آرام بصیرت می‌آورد، برائت می‌آورد، موضع‌گیری می‌آورد، ارتقاء وجدان می‌آورد و ما را به انتظار می‌رساند.

انتظار اگر به معنای طلب حضرت است، باید یک تحول جمعی در قلوب پیدا شود، قلوب رفعت پیدا کند، قانع به دنیا نباشد. اگر همه دنیا را هم به او دادند، بگویند: «نه، این چیز مطلوب من نیست». فرض کنید این پرچمداران مادی وعده‌هایشان محقق شد که نمی‌شود؛ یعنی شیطان نمی‌تواند وعده‌هایش را در عالم محقق کند. دائما وعده می‌دهد، تخلف می‌کند و بعد وعده جدید می‌دهد؛ تلون است. هم فرد را این‌طور فریب می‌دهد و هم جامعه را. وقتی دعوت به گناه می‌کند، لذتی را در نظر من بزرگ می‌کند، وقتی به طرفش می‌روم و می‌چشم، می‌بینم این خیلی کوچکتر از آن چیزی بود که من را اقناع کند؛ می‌گویند: «درست است، اشتباه کردی. در این دومی آن لذتی که به دنبالش بودی»؛ تلون است؛ لذا می‌گویند: ﴿وَعَدْتَكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ﴾؛<sup>۱</sup> من وعده دادم و وعده‌ام هم دروغ بود. حالا فرض کنید این تمدن مادی وعده‌هایش محقق شود، آیا شما دیگر انتظارتان برداشته می‌شود؟ یا روح منتظر، روحی است که همه این وعده‌ها چنگی به دلش نمی‌زند؟ این که شما انسان منتظر درست کنید، تحول قلب ایجاد کنید - آن هم تحول جمعی - و طلبی در انسان‌ها پیدا شود که بیشتر از دنیا را بخواهند، امام علیه السلام را بخواهند، این،

۱. ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنتم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۲.



روح انتظار است؛ این به راحتی درست نمی‌شود؛ حلقات اخلاقی و حلقات ذکر می‌خواهد ولی فقط اینها نیست؛ این، کار می‌خواهد، گفتگو می‌خواهد، فهم معارف می‌خواهد و چیزهای زیادی دیگر.

بنابراین ما منکر این نیستیم که در رویکرد انتظار حتما توجه به حضرت، تنبه به حضرت، رو به حضرت آوردن، باید وجود داشته باشد. ما باید کاری کنیم که مؤمنین بشوند «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ». تجمع قلبی مؤمنین بر محور امام علیه السلام شود. این درست است ولی این را در حد تصرفات کوچک تفسیر کردن درست نیست. آیا این تجمع قلبی که با عاشورا درست می‌شود، فقط با حلقات ذکر درست می‌شود؟ اشکال کار، همین یک کلمه است؛ و الا این حتما باید باشد. حتما این مجالس و محافل، ضروری هستند ولی از هر دو طرف اشکال هست. بعضی می‌گویند: «باید اقدام عملی کرد» و این طرف (حلقات و محافل) را انکار می‌کنند، بعضی هم فقط منحصر در محافل هستند. هم باید اقدام عملی کرد، برنامه-ریزی همه جانبه کرد، در مقابل کفار، طراحی داشت و هم این محافل را داشت.

البته همه اینها مقدمه است. اینها اصلا عصر ظهور درست نمی‌کند. گیرم شما یک تمدن اسلامی ساختید، این که عصر ظهور نیست. حتی این تمدن را عالم گیر هم کردید، این هم عصر ظهور نیست. ولی اینها چطور درست می‌شود؟ سخن همین است. بله، حتما باید قلوب را متوجه امام زمان علیه السلام کرد، اما چطور؟ کلام سر چگونگی آن است. چطور می‌شود ارتقاء وجدان ایجاد کرد تا انسان‌ها از همه هوس‌هایشان بگذرند و چیزی جز امام نخواهند؟ در همه تاریخ انبیا و اولیا همین بوده است. همه انبیا و اولیا آمده‌اند این کار را بکنند. مگر انبیا کار دیگری غیر از این می‌خواستند بکنند که انسان به جایی برسد جز خدا را نخواهد، جز ولی خدا را نخواهد، جز خلیفه الله را نخواهد، بداند جز خدا هیچ چیز مشکلش را حل نمی‌کند، - ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾<sup>۱</sup> - بداند همه بدون خدا هیچ‌اند و خدا احتیاج به هیچ چیزی ندارد؟ همه بحث سر همین یک کلمه بوده است. این را چطور می‌شود درست کرد؟

بنابراین اگر باید توجه به حضرت پیدا شود و باید همه را به حضرت توجه بدهیم (این توجه هم مراتبی دارد، لذا لازم است با هر کس با زبان خودش حرف زد) این چطور واقع می‌شود؟ تحول در قلوب، با حرف-وحدیث درست نمی‌شود. اگر با حرف و حدیث درست می‌شد، نیاز به عاشورا نبود، نیاز به شهادت صدیقه طاهره (س) نبود، نیاز به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. مگر اینها در مسیر تحقق دولت کریمه اهل بیت علیهم السلام در ظهور و رجعت نیست؟! نیازی به اینها نبود اگر می‌شد با حلقات ذکر حل و فصل شود.

۱. أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ؛ سوره زمر، آیه ۳۶.



این به معنای انکار حلقات ذکر هم نیست. حتما وقتی توجه به حضرت پیدا می‌شود، وقتی یک حکومتی دینی بود، حتما اینها باید در آن رشد کند. شاخصه رشد حکومت دینی این است که توجه به حضرت در آن رشد می‌کند؛ والا دینی نیست. این واضح است. اگر در حکومتی توجه به خدای متعال رشد نکرد، این پیداست دینی نیست. همین‌طور است توجه به خلیفه‌الله. اگر توجه به خلیفه‌الله و طلب حضرت، رو به حضرت رشد نکرد، پیداست جامعه، دینی نشده است؛ چون دینی شدن، به فروع نیست. حتما فروع هم هستند ولی اصل دینی شدن جامعه، به اصولش است. باید توجه به خدای متعال و توجه به امام علیه السلام غلبه پیدا کند؛ بعد از آن فروع می‌آید. ولی این چطور واقع می‌شود؟ این محل بحث است.

بعضی‌ها خیلی ساده، خیال می‌کنند وقتی یک حلقه ذکر می‌گیرند و دعا می‌کنند، اینها عالم را دارند به سمت ظهور می‌برند. طیب الله انفاسکم! می‌گویند: «بیایید دور هم جمع بشویم امشب می‌خواهیم ما چهل نفر یک حادثه عظیم و بزرگ را رقم بزنیم». این حرف‌ها نیست. بله، دعا خوب است؛ ذکر، خوب است؛ اثر دارد؛ ولی مقیاس دارد. دعایی را باید امام زمان علیه السلام کنند تا عالم را جابه‌جا کنند. دعایی را هم ما می‌کنیم. اینها هم باید هماهنگ بشود؛ درست است؛ ولی اینکه بعضی‌ها حتی وقتی مثل امام (ره) با این عظمت می‌آیند انقلاب می‌کنند و کار را جلو می‌برند، می‌گویند پشت‌صحنه، ما کار می‌کردیم. طیب الله انفاسکم! نمی‌گویم کار شما بی‌اثر است؛ اثر دارد؛ حتما دعا و ذکر موثر است؛ ولی این همه مجاهدت و شهادت و سختی و تلاش و آن شهدایی را که بعضی از آنها واقعا اولیاء خدا هستند، در حاشیه ببرد و بگوید ما بودیم که پشت‌صحنه کار می‌کردیم. این چه عجبی است، چه تحلیل غلطی است از رسیدن به عصر ظهور؟!

#### ۴. جایگاه دستگاه فقاہت در راهبری شیعه تا دوران ظهور

سخنی را جلسه قبل تقدیم کردم که لازم است توضیح بدهم. بنده معمولا اهل بسط دادن حرف‌ها نیستم. اما گاهی نگرانم که یک بحث فرهنگی، صبغه سیاسی پیدا کند و برای آن حاشیه سیاسی درست شود؛ لذا بحث را بسط می‌دهم. نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم اصلا بحث سیاسی نیست؛ یک بحث فرهنگی در باب عصر ظهور است که ببینیم برای اینکه جامعه به سمت عصر ظهور حرکت کند، چه مأموریتی داریم.

نکته‌ای را که اشاره کردم این بود: آن تحولی که باید اتفاق بیفتد، جامعه مؤمنین آرام‌آرام به سمت ظهور بروند، مطالبات‌شان بیشتر شود و اجتماع قلب پیدا کنند، این امری است که در طول تاریخ شیعه،

آرام آرام اتفاق افتاده و همین انتظار بوده است که جلوی منحل شدن شیعه را در جوامع دیگر گرفته و نگذاشته که جوامع دیگر با تمام برنامه‌ریزی‌شان شیعه را منحل کنند. آخرین حجابی که بر ظهور افتاده، حجاب مدرنیته است؛ این حجاب شیطان‌ی هم جامعه شیعه را فریب نداده است. شاهدش انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی، انقلاب برعلیه مدرنیته و رنسانس است. یک انقلاب فراگیر هم هست. هرچه هم می‌خواهند، تلاش کنند. «باش تا صبح دولتش بدمد».

نکته دیگر این بود که این تحولات هم به سرانگشت اشارت امام زمان علیه السلام بر محور فقاقت اتفاق افتاده است. شما در هیچ دوره‌ای تا قبل از ظهور نمی‌توانید دستگاه فقاقت شیعی را تعطیل کنید. تعطیل شدنی نیست ولی ضعف‌هایش باید برطرف شود، باید اصلاح شود، باید تحولات جدی در آن اتفاق بیفتد؛ بله، همین طور است. هرچه ما به عصر ظهور نزدیک می‌شویم، مأموریت دستگاه تفقه شیعی، شدیدتر، دقیق‌تر و انتظاراتی که از سوی حضرت از آن هست، بالاتر است؛ اینها همه روشن است ولی این دستگاه قابل حذف نیست.

می‌خواستیم این نکته را مقداری باز کنیم که حضور دستگاه تفقه دینی در پیشبرد جامعه به سمت ظهور چگونه اتفاق می‌افتد؛ هم از بستر تفقه و رابطه تقلید و مرجعیت بوده و هم از بستر ولایت است. بستر جریان خلافت امام زمان علیه السلام فقط بستر کارشناسی و تقلید نیست؛ یعنی رابطه دستگاه تفقه دینی با جامعه، فقط رابطه تخصص با جامعه نیست که آنها فقط متخصص هستند؛ فراتر از این رابطه است. هم رابطه تخصص است که جامعه نیاز به تخصص در فهم دین و فرهنگ مذهب دارد و هم یک دستگاه مدیریتی و ولایتی است؛ یعنی واسطه ولایت حضرت هم هست. در طول تاریخش هم همین طور بوده است. من این را مکرر گفته‌ام: حتی همان فقهایی که در طول تاریخ، منکر ولایت فقیه بودند، خودشان اعمال ولایت کرده‌اند؛ یعنی در جامعه تصرف کرده‌اند و جامعه شیعه را پیش برده‌اند. فقط یک متخصص نبودند بگویند: «من می‌نشینم نسخه می‌نویسم؛ بقیه‌اش به من مربوط نیست»؛ این طوری نبوده است. در چه دوره‌ای دستگاه فقاقت شیعی فقط نسخه می‌نوشته است؟! آیا این طور بوده است؟! حالا این توضیحش بماند که حلقه اتصال جامعه به عصر ظهور، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است که از طریق دستگاه فقاقت، هم تبیین می‌شود و هم به نوعی اعمال و اجرا می‌شود و این دو حلقه، هر دو بوده است، یک امر بدیعی هم نیست؛ گرچه رو به رشد بوده است؛ رشدش هم رشد تاریخی است. هم فقاقت به معنای تفقه دینی رشد پیدا کرده و هم فقاقت به معنای بستر مدیریت دینی رشد تاریخی داشته است.

البته ما هنوز سرآغازیم، نیاز به یک رشد بیشتری داریم. این به معنای انکار کاستی‌ها نیست. حتما ما در دستگاه تفقه دینی نسبت به عصر ظهور و آن امر عظیم، کاستی‌های بزرگی داریم و اینها هم باید اصلاح شود. اصلاح، غیر از عبور از این دستگاه و ایجاد یک طبقه مرجع جدید است که بگوییم برای حرکت به سمت ظهور باید یک طبقه مرجع اجتماعی غیر از دستگاه فقاقت درست شود. این محل بحث است که آیا تا قبل از ظهور چنین اتفاقی می‌افتد؟ آنچه ما از ادله و بیانات معصومین علیهم‌السلام می‌فهمیم، این نیست. حالا اگر جایی در گوش یک نفری یک حرفی زدند، آن حرف‌های درگوشی را ما بلد نیستیم. آن حرف‌هایی که درگوشی نبوده، در کتاب‌های شیعه در طول تاریخ نوشته شده و به دست ما رسیده، اینها نیست. جریان جامعه شیعه قبل از ظهور، از بستر یک تفقه رو به رشد و یک مدیریت دینی رو به رشد عبور می‌کرده است؛ شما مدیریت دینی را در دوره شیخ طوسی (ره) با الان نمی‌توانید مقایسه کنید. درعین-اینکه حتما این دستگاه نیاز به تهذیب، اصلاح و ارتقاء ظرفیت دارد ولی این، دستگاه قبل ظهور است؛ حضرت هم این را گذاشته‌اند؛ به راحتی هم نمی‌شود آن را جابجا کرد. بعضی که خیال می‌کنند اینها را راحت می‌شود جابجا کرد، فقط «عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری». این تصرف، اصلا در مقیاس حضرت است. کوچکتر از حضرت، چه کسی می‌تواند این تصرفات را بکند؟! حلقه اتصال ولایت، فرهنگ و هدایت ایشان با جامعه را چه کسی باید رقم بزند؟! این، کار خود حضرت است؛ دست دیگران نمی‌رسد این را جابجا کنند. خود حضرت هستند که این حلقه را پیش می‌برند، اصلاح می‌کنند، حذف می‌کنند، جایگزین می‌آورند؛ هرکاری هم حضرت کنند، ما قبول داریم؛ کسی سر این بحث ندارد. هرکاری حضرت بکنند، درست است. بگویند: «این نباشد، آن باشد»، روی سر ماست. مگر ما که دنبال دستگاه فقاقت رفتیم، از سر دل مان رفته‌ایم؟! حضرت فرمودند: «بروید»، ما هم رفتیم. جابجا کنند، ما روی سر می‌گذاریم. ما تابع حضرت هستیم، به چیزی دل نبسته‌ایم. اصلا مؤمن باید این طور باشد. مؤمن که برای امام علیه‌السلام قید نمی‌زند. امام علیه‌السلام را به شرط خصوصیت، قبول نمی‌کند. امام علیه‌السلام، امام است؛ هرچه گفت، امام است. اگر امامت اثبات شد، دیگر هرچه او بگوید، حق است؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»؛<sup>۱</sup> دیگر نمی‌شود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قید زد. معنای تسلیم محض بودن به امام علیه‌السلام همین است. ما به امام علیه‌السلام قید نمی‌زنیم. بعضی می‌گویند: «آقا! شما به امام علیه‌السلام قید می‌زنید؟!»، حضرت می‌توانند. بله، اینکه حضرت می‌توانند که

۱. «قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثَمَا دَارَ»؛ الفصول المختارة، ص ۲۱۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب في أنه عليه‌السلام مع الحق والحق معه».

محل بحث نیست و به قول آقایان نزاع، کبروی که نیست؛ ما همه این کبریات را قبول داریم؛ اینها از مسلمات امامشناسی ماست. نزاع، صغروی است؛ آیا حضرت گفته‌اند که این دستگاه تغییر کند یا نگفته‌اند؟ به نظر ما نگفتند. اینکه دوران فقاقت تمام شده و یک دوره جدید فرارسیده است، این، محل بحث است. چه کسی می‌گوید تمام شده است؟! براساس کدام دلیل؟ کدام روایت؟ کدام آیه؟ کدام مطلبی که از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است؟ اگر درگوشی گفته‌اند، ما حرف درگوشی قبول نمی‌کنیم. اگر بنا باشد درگوشی بگویند، به شیخ انصاری (ره) می‌گویند. اگر حضرت درگوشی هم در تاریخ حرفی می‌گفته، به امام (ره) می‌گفته است، چرا به شما بگوید؟! کسی بگوید: «درگوش ما گفته‌اند که این طور می‌شود»، این درگوشی برای خودتان؛ به درد کسی نمی‌خورد. ما معتقدیم همین معارفی که مانده، برای راهبری ما تا عصر ظهور کفایت می‌کند.

گفتار ۹

بسترهای حرکت جامعه  
به سمت ظهور

شب پنجم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۷





در جلسات گذشته نکاتی را در باب توجه به عصر ظهور و تحول عظیمی که در آن دوران اتفاق می افتد تقدیم کردیم. به طور اختصار اشاره کردیم آن واقعیت و حقیقتی که در عصر ظهور محقق می شود و ۱۲۴ هزار پیامبر الهی علیهم السلام و اوصیائشان علیهم السلام مردم را به آن دعوت کرده اند و برای آن زمینه سازی کرده اند و خدای متعال به انبیا علیهم السلام و اولیاء خودش علیهم السلام و به مؤمنین وعده تحقق آن دوران را داده است، یک تحول فراتر مدنی است که در آن دوباره مؤمنین کامل را برمی گرداند و آنها از نو در این دنیا زندگی می کنند؛ یعنی این طور نیست که مقیاس، همین تحولاتی باشد که در طول تاریخ اتفاق افتاده است. قرآن با بیانی بسیار نورانی و با ادبیاتی بسیار عظیم، به این حادثه نگاه می کند. آیاتی را در این زمینه تقدیم کردیم.

نکته دیگر این بود که محور اصلی تحقق این ظهور هم خود وجود مقدس حضرت بقیت الله صلی الله علیه و آله هستند؛ یعنی ما نیستیم که آن دوران را می سازیم. این دوران به دست خود حضرت، (خلیفه مطلق خدای متعال و اسم اعظم الهی) واقع می شود و در واقع آنچه در آن دوران اتفاق می افتد، چیزی جز ظهور خود حضرت نیست. حقیقت ولایت حضرت که جامع همه اسماء حسناى الهی است و ما هم به همه این اسما، به علم، به قدرت، به حکمت، به عزت، به حیات و بقیه اسما محتاجیم، همه آنها در عالم محقق می شود.

نکته مهمی که در این باره اشاره کردیم این بود که وقتی این حقایق در عالم محقق می شوند، ابتدا در عالم انسانی محقق می شوند؛ یعنی اگر عدالتی محقق می شود، اول در ما انسان ها عدالت محقق می شود و ما در پرتو ظهور و تجلی حضرت در وجودمان و در سایه توسل ما به حضرت، به نقطه اعتدال و عدالت و کمال می رسیم. بعد این عدل و حیات و علم و نور و همه آن حقایق، در بقیه دامنه حیات، ظهور و تجلی می کند.

نکته دیگری که اشاره کردیم این بود که انتظار این دوران که از افضل اعمال امت است، عملی در

عرض دیگر اعمال ما نیست. به ما نگفته‌اند: «شما که نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید و جهاد می‌کنید و زندگی می‌کنید، منتظر هم باشید». این طور نیست. انتظار، یک رویکرد به دوره ظهور است که همه زندگی انسان، همه حیات انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ یعنی اگر ما منتظر هستیم، باید نمازمان، روزه‌مان، حج‌مان، جهادمان، زندگی‌مان، دوست‌گرفتن‌مان، دشمنی‌مان، جامعه‌پردازی‌مان، همه و همه معطوف به عصر ظهور باشد.

این انتظار معطوف به عصر ظهور، به معنای انزوا و دامن‌کشیدن از حکومت‌های فاسد و حکومت اولیاء طاغوت نیست. بله، بخشی از این انتظار، احتراز و پروا و اجتناب و زیربار تمدن‌های مادی و ولایت اولیاء طاغوت رفتن است. کفر به آن ولایت‌ها و اعراض از آن ولایت‌ها، بخش عمده این امر هست ولی این امر از طریق یک درگیری تمام‌عیار واقع می‌شود؛ یعنی جریان انتظار، یک جریان جنگ تمام‌عیار بین جبهه حق در حوزه سیاست و فرهنگ و اقتصاد است. هم یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی است، هم یک جنگ تمام‌عیار فرهنگی است، هم یک جنگ تمام‌عیار سیاسی است و باید دستگاه دیگری جایگزین این دستگاه اولیاء طاغوت شود. این جنگ، اجتناب ناپذیر هم هست؛ یعنی درگیری بین حق و باطل را شما نمی‌توانید تعطیل کنید. یا باید به غلبه مطلق باطل ختم بشود یا غلبه مطلق حق. آنچه تمدن مادی دنبال می‌کند، غلبه مطلق باطل است؛ یعنی می‌خواهد همه را مادی کند. او همه را به معبد دنیا دعوت می‌کند؛ اگر دعوت به گفتگو و صلح می‌کند، صلح مبتنی بر ایدئولوژی مادی مورد نظرش است، نه صلح بدون ایدئولوژی و عقیده؛ اگر دعوت به تفاهم می‌کند، تفاهم بر محور ایدئولوژی مدرنیته و غرب است. این شدنی نیست که دو جامعه به دو جهت حرکت کنند و هر دو هم دنبال این باشند که یک حیات فراگیر درست کنند، بعد هم هیچ چالش و تعارضی باهم نداشته باشند. این درگیری، خاصیت عالم دنیاست که خدای متعال در آن حق و باطل را آمیخته، مؤمنین و کفار را با هم مخلوط کرده است. این درگیری، بستر رشد اجتماعی ماست که این از قبل از این دنیا هم شروع شده است. در روایات ما دیدید در آن عالم وقتی خدای متعال گل کفار را، گل مؤمنین را برداشت، اینها را با هم آمیخته کرد؛<sup>۱</sup> این آمیختگی، در این عالم،

۱. برای نمونه: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّسِيئَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونَ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِينِ قُلُوبِهِمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَمَقْلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلِقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلِقُوا مِنْهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲. رجوع شود به: همان، «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ»؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۵، «باب الطينة و الميثاق»؛ ج ۶۴، ص ۷۷، «باب طينة المؤمن و خروجه

مبدأ همین امتحان و درگیری و جنگ و تحول هست تا به خلوص برسد و جدا بشود این دو دستگاه از همدیگر. و بر اساس اندیشه انبیاء و اولیاء و ادیان الهی، آن جبهه‌ای که پیروز هم هست، جبهه حق، جبهه انبیاء الهی است، نه جبهه ابلیس. یعنی نبی اکرم هستند که در این نبرد بر شیطان پیروز می‌شوند، عقل هست که بر جهل پیروز می‌شود. این هم یک نکته که از بستر نبرد عبور می‌کند. بنابراین رویکرد ما اگر رویکرد انتظار هست، هم رویکرد پروا و دامن کشیدن و اعراض کردن و زیر بار نرفتن است، هم طراحی یک درگیری همه جانبه و هم یک نوع سازندگی و ایجاد بستر برای تحمل ولایت ولی حق. آنچه مانع ظهور هست این است که ما تحمل نداریم. اگر ما تحمل پیدا بکنیم برای پذیرش حقیقت ولایت حق، آن حق تجلی می‌کند، تنزل پیدا می‌کند، واقع می‌شود. ما هستیم که باید قابلیت پیدا بکنیم. بنابراین علاوه بر همه اینها نیاز به یک جریان سازندگی مستمر برای اینکه جامعه شیعه را در دل این درگیری مستمر شکل بدهد هست. اتفاقاً این هم عرض کنم یکی از بسترهای مهم این سازندگی، خود این درگیری و نبرد است. یعنی سازندگی اخلاقی انسان هم در نبرد اتفاق می‌افتد. شما دیدید، این من نمونه عرض می‌کنم ها! ولی حقیقتاً همین طور است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در این درگیری‌ای که ایجاد کردند، از آدم‌های به حسب ظاهر معمولی، شهدایی ساختند که بعضی‌هایشان جزء اولیاء خدا بودند، جزء خواص بودند. در همین درگیری است که آدم‌ها ساخته می‌شوند. و لذا خدای متعال در این عالم دنیا، درگیری را قرار داده. خدای متعال در سوره مبارکه آل عمران هست وقتی وقایع جنگ احد را متذکر می‌شود و شکست ظاهری‌ای که متوجه مؤمنین شد و در روحیه آنها اثر گذاشت، می‌فرماید که اینها ابتلائات الهی است. این ابتلاء الهی برای این است ﴿وَلِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَ لِيْمَحِّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ﴾<sup>۱</sup> آنچه در درون خودتان دارید، ما مورد امتحان قرار می‌دهیم و درون شما را، قلب شما را خالص می‌کنیم. ﴿وَلِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَ لِيْمَحِّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ﴾ تمحیص قلب‌ها، خالص شدن و آمادگی قلوب برای پذیرش، یکی از بسترهایی که ازش عبور می‌کند، بستر درگیری است. بنابراین یک بازسازی و سازندگی مستمر جامعه موحدین هم در طول تاریخ وجود داشته و بخصوص در دوره اهل

من الكافر و بالعكس و بعض أخبار الميثاق زاندا علی ما تقدم في كتاب التوحيد و العدل».

۱. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلّٰهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَ لِيْمَحِّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

بیت (علیهم السلام) نسبت به جامعه شیعه، این اتفاق افتاده. و لذا ما عرض کردیم واقعا رویکرد جامعه شیعه از آغاز تا کنون، رویکرد انتظار بوده و همیشه هم رو به پیش بوده. اشاره هم به یک ادوار و تحولاتی که در این ادوار اتفاق افتاده، شد. ولی طبیعتا این رویکرد، ما هرچه به سمت عصر ظهور می‌رویم، باید جدی‌تر و فعال‌تر بشویم.

### ۱. نقش ابتلائات الهی در رشد مؤمنین و زمینه‌سازی ظهور

عناصری که اثر گذار هست بر رویکرد ما به عصر ظهور و توجه به وجود مقدس امام زمان و ما باید از این بسترها استفاده بکنیم، چندین عنصر هستند. یکی ابتلاء الهی است. یعنی اصولا بلاء الهی است که تعلقات کوچک ما را می‌گیرد و ما را به یک تعلقات بزرگتری می‌رساند.

#### - بلاء، عامل جدایی مؤمن از تعلقات غیرخدایی

این آیه را دیشب تقدیم کردم، باز هم یک مروری برش داشته باشیم. خدای متعال در سوره مبارکه بقره وقتی صحبت از ابتلائات می‌کند می‌فرماید ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾<sup>۱</sup> این، کار ما است. این، تدبیر ما است. این، ربوبیت ما است. ما داریم شما را تربیت می‌کنیم و قدم به قدم به سمت خودمان می‌بریم. چطور می‌شود؟ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ با گرسنگی، با ابتلاء، به خوف، ما شما را... فضای ناامن برایتان درست می‌کنیم؛ این ناامنی، مقدمه رسیدن به یک امنیت برتر است ولی شما را ما در ناامنی قرار می‌دهیم تا به ساحل امن برسید. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ با گرسنگی. ببینید ما وقتی با تکیه به بت‌ها به امنیت می‌رسیم، این امنیت نمی‌تواند مستقر باشد. یک جایی این امنیت را می‌شکنند، زیر پای ما را خالی می‌کنند، این برای این نیست که ما بترسیم. برای این است که بفهمیم اینجا ساحل نیست، برویم رو به ساحل، برویم تکیه گاه امن برای خودمان درست کنیم. کنار بت‌ها نمی‌شود به امنیت رسید، آنها نمی‌توانند امنیت برای ما ایجاد کنند. وقتی ما تکیه به اسباب می‌کنیم، غافل از حضرت حق می‌شویم، با اینها دل خوش می‌شویم، خدای متعال زیر پای ما را خالی می‌کند. مایه‌ای که روی کشتی نشستیم و خیالمان راحت است و از همه چیز فارغ هستیم، خدای متعال یک طوفان می‌آورد، دریا را طولانی می‌کند، کشتی را غرق می‌کند. برای چی؟ برای چی ما را ناامن می‌کند؟ یک ناامنی شدید در ما ایجاد می‌کند؟ برای اینکه در این ناامنی، در شکستن بت‌ها است؛ این رعبی که از شکستن بت‌ها پیدا

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.



می‌شود، مقدمه انکاء به خدای متعال و رو آوردن به خدای متعال و رسیدن به توحید است. همانی که امام صادق (علیه السلام) به آن بنده خدا فرمودند. گفت خدا را یک طوری برای من توصیف کن که مبتلا به این تعارض‌های بحث‌های نظری نشوم. خسته شدم از این بحث‌ها. حضرت فرمودند کشتی سوار شدی؟ گفت بله. کشتی شکست؟ گفت بله. خب می‌دانستند دیگر. یادت هست چه اتفاقی افتاد؛ به یک نقطه یأس رسیدی، از همه مأیوس شدی؟ گفت بله. وقتی از همه منقطع شدی، حضور یک قدرتی که می‌تواند تو را حفظ بکند و احاطه به تو دارد، احساس کردی؟ به او تکیه کردی؟ گفت بله. فرمودند او همان خدا است.<sup>۱</sup> اینکه ما را می‌برند در فضای ناامن، برای این است که ما چرا ناامن می‌شویم؟ من گاهی عرض می‌کردم، می‌گفتم ما چرا از مرگ می‌ترسیم؟ به خاطر اینکه خداهای ما می‌میرند. اگر خود ما می‌مردیم که هیچ مسئله مهمی اتفاق نمی‌افتاد. ما تکیه کردیم به خورشید و ماه و زمین و دوست و رفیق و همسر و پول و زندگی و... خب اینها دارند از ما جدا می‌شوند. اینها آلهه ما هستند. باید بترسیم. آن کسی که خدای خودش را زنده می‌داند ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾<sup>۲</sup> به او تکیه می‌کند، خب این اتفاقی نمی‌افتد، با یک «بِسْمِ اللَّهِ» از این سفره می‌رود سر آن سفره می‌نشیند. او قبل از اینکه این موت اتفاق بیافتد «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۳</sup> او مرده است. احتیاج نیست که او را دوباره بمیرانند. بنابراین اگر خوف را خدای متعال بر ما مسلط می‌کند، این مال این است که ما از تعلق به این اسباب نجات پیدا کنیم.

من الان مثال می‌زنم، ببینید الحمد لله یک چیزی را من در طول این سی سال مکرر رویش دقت کردم، دیدم هیچ وقت در شرایطی که دشمن، مسلط است، مقتدر است، تهدید می‌کند با همه وجود و به حسب ظاهر هم قدرت دارد، جامعه ما نترسیدند. این خیلی نکته مهمی است. نترسیدن، این عامل پیروزی است. می‌دانید چرا نترسیدند؟ چون «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»<sup>۴</sup> خدای متعال یک

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ذُلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمَجَادِلُونَ وَخَيْرُونِي! فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ كَسَّرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُتَجَلَّى وَ لَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هَذَاكَ أَنْ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَزْطِكَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُعِيَّتَ...»؛ التوحيد، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲. أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ سورة زمر، آیه ۳۶.

۳. «و قد ورد في الحديث المشهور: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»؛ الوافي، ج ۴، ص ۴۱۱.

۴. این مضمون با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ از جمله: «عَلِيٌّ بِنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ

جلوه‌ای از آن حقیقت را تنزل داده. من یادم است به یکی از دوستانم می‌رفتیم با هم کربلا، رسیدیم قصر شیرین، گفت من اینجا شب‌ها آن موقع چهارده پانزده سالم بود، شب‌ها گاهی می‌آمدیم در سنگر، دو سه ساعت پاس می‌دادیم، فاصله بین محل استقرار ما با این سنگرها دو کیلومتر بود، باید تنهایی شب می‌آمدم. می‌آمدم تحویل می‌گرفتم پست را برمی‌گشتم. بهش گفتم خب حالا الان کنار همین جاده‌ای که رفت و آمد می‌شود و شلوغ است، شما حضری پیاده شوی نیم ساعت تنهایی بایستی؟ گفت نه، واقعا می‌ترسم. گفتم آن موقع می‌ترسیدی می‌آمدی؟ دو کیلومتر تنها در جایی که در معرض خطر است، در دل دشمن است تا سنگر مقدم، اصلا نمی‌ترسید. این نترسیدن، همان امنیت الهی است دیگر، چیز دیگری نیست که، تنزل پیدا می‌کند. الان عنایت بکنید من یک چیزی را که یک مقداری نگرانم این است: این محاصره اقتصادی که دشمن کرده، گاهی احساس کردم جامعه به وحشت افتاده، می‌ترسد، خیال می‌کند یک اتفاق خیلی مهمی می‌خواهد بیافتد. الحمد لله در بدنه مؤمنین نیست ولی یک فشری. این خیلی بد است. این همان ﴿وَلَنَبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ﴾<sup>۱</sup> است. وقتی ما تکیه کردیم به غرب، وقتی تکیه کردیم به دشمنان اسلام که حاضر نیستند اسلام باشد و با کمک آنها داریم زندگی می‌کنیم، متکی به آنها داریم زندگی می‌کنیم؛ خب باید بترساند خدای متعال، ما را. ما را باید در یک شرایط قرار بدهد که از آنها جدا بشویم. خب این رعب دارد، وحشت هم گاهی دارد. ﴿وَلَنَبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ﴾ وقتی تعلق پیدا می‌کنی، خدای متعال ازت می‌گیرد. ﴿وَوَقْفِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ﴾ ثمرات یک جامعه را، ثمرات یک جمع را می‌گیریم. همین طور که گاهی ممکن است یک کسی بیست سال برای خودش آبرو درست کرده، خدای متعال یک دفعه می‌ریزد. بیست سال زحمت کشیده تلاش علمی کرده، خدای متعال این بیست سال تلاش علمی را یک باره ازش می‌گیرد در این ابتلاء. یک جامعه‌ای هم ممکن است سی سال برای خودش رفته، چهل سال، پنجاه سال ساخته، سازندگی کرده، یک دفعه خدای متعال همه این ثمرات را ازش می‌گیرد ﴿وَلَنَبَلُوَنَّكُمْ﴾. برای جامعه هم ممکن است اتفاق بیافتد. خب این چیست؟ این علتی ندارد جز اینکه ما یک تعلقاتی پیدا کردیم، حجاب

عَزَّ وَ جَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِضْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله عليه... و أن ولايته عليه السلام حصن من عذاب الجبار...».

۱. ﴿وَلَنَبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشْرٍ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.

ما است، باید از این تعلقات عبور بکنیم. اگر از این تعلقات عبور کردید، راه برایتان باز می‌شود ولی عبور از این تعلقات چطوری واقع می‌شود؟ فرمود ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾. صبر را هم خدای متعال معنا می‌کند. استقامت چطوری واقع می‌شود؟ آدم چطوری می‌تواند از تعلقات کوچک خودش عبور کند؟ به تعبیر یک عزیزی چطور می‌تواند از عشق‌های کوچک خودش دست بردارد؛ ما می‌خواهیم اینها را؟ یک راه بیشتر وجود ندارد. صابرين چه کسانی هستند؟ چه کسی می‌تواند استقامت کند؟ چه کسی می‌تواند در بلاء الهی پایدار بماند؟ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ یعنی تعلق برتری دارند. ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ یعنی همین دیگر. یعنی تعلق به حضرت حق موجب می‌شود که از این تعلقات کوچک عبور بکنند. اصلاً امتحان برای همین است. امتحان برای این است که ما از تعلقات کوچک مان عبور کنیم تا بتوانیم به تعلق به حضرت حق، به محبت او، به توجه به او برسیم و روی به او بیاوریم. قصه عصر ظهور، همین طور است. روی آوردن به ظهور، یعنی روی آوردن به ولایت ولی خدا، تحمل ولایت ولی خدا. اینکه جامعه برسد جامعه صالحی بشود که درش تحمل ولایت بشود، بخواهد ظهور را، بخواهد تحقق ولایت را؛ این احتیاج دارد به اینکه از خیلی از تعلقات خودش بگذرد. عبور از این تعلقات، با ابتلاء الهی واقع می‌شود. این ابتلائات عظیم، بستر عبور ما از تعلقات مان است و باید هم عبور کنیم. راه عبور هم این است که ما با تعلق به حضرت حق، با تعلق به ولی خدا - معنای انتظار، این است - از این تعلقات کوچک خودمان بگذریم. بنابراین یکی از ارکانی که ما را عبور می‌دهد، این ابتلائات عظیم است و جامعه را فراهم می‌کند. کلاً شیطان کارش همین است. شیطان می‌خواهد فضای جامعه را آلوده کند، تحمل برای ولی حق فراهم نشود. اگر فراهم نشد، ظهور واقع نمی‌شود. و معنای انتظار این است که ما طوری عمل بکنیم که این تحمل پیدا بشود. این هم عرض کردم یک طرفش ابتلائات عظیم الهی است.

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قَدَامَ الْقَائِمِ عِلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَمَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَتَبْلُوَنَكُمْ﴾ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ﴿بَشِيْرٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالنَّمَرَاتِ وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَبْلُوهُمْ بَشِيْرٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَ الْجُوعِ بَعْلَاءِ أَشْعَارِهِمْ ﴿وَوَقْتِ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ قَالَ كَسَادُ التَّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفُضْلِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيْعٍ وَنَقْصِ مِنَ النَّمَرَاتِ قَالَ قِلَّةُ رَيْحِ مَا يُزْرَعُ ﴿وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ﴾ عِنْدَ ذَلِكَ يَتَعَجَّلُ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۶۴۹.

– بلاء اولیاء الهی، محور عبور جامعه از تعلقات دنیایی

همین جا من نکته‌ای که همه عزیزان وقوف دارند اشاره بکنم که مهمترین ابتلائی که جامعه بشریت را، تاریخ بشریت را از فتنه و ظلمات تاریخی اولیاء طاغوت عبور می‌دهد و یک معبر آرام و امن برایشان به سمت عصر ظهور درست می‌کند، بلاء اولیاء خدا و محورش عاشورا است. عاشورا، آن بلاء عظیمی است که سیدالشهداء (علیه السلام)، یعنی وجود مقدس رسول گرامی اسلام و اهل بیت، امیر المؤمنین، فاطمه زهرا، امام مجتبی، این بزرگواران تحمل کردند، ابتلاء نبی اکرم است که حضرت سیدالشهداء بارش را برداشتند دیگر. عرض کردم مثل قصه حضرت ابراهیم خلیل است که امتحان ایشان بود ولی اسماعیل ذبیح الله، ایشان قبول کردند که قربانی این ابتلاء و امتحان بشوند. این امتحان و ابتلاء عظیم نبی اکرم است که عالم را عبور می‌دهد به سمت ظهور. لذا یکی از راه‌های عبور به سمت ظهور، احیاء حقیقت عاشورا است، توجه به حقیقت عاشورا است.<sup>۱</sup> که این هم من مکرر اشاره کردم که نقطه اصلی ورود به صحنه عاشورا، همین تحول عاطفی است، همین بکاء است، گریه است، تباکی است. اینکه انسان، عاطفه خودش را وارد صحنه عاشورا کند و این عاطفه، پالایش بشود؛ این بستری است که اخلاق انسان را تبدیل می‌کند به یک اخلاق حمیده و بعد در انسان یک بصیرت نسبت به جبهه حق و باطل ایجاد می‌کند، بعد ایجاد صف و قتال می‌کند. یعنی درگیری بین جبهه حق و باطل، از بستر عاشورا تغذیه و تأمین می‌شود. و لذا یکی از مهمترین جریاناتی که احیاء فرمودند ائمه (علیهم السلام) و ما هم باید به شدت او را احیاء کنیم و این کمک می‌کند به حرکت به سمت ظهور، کمک می‌کند به تصفیه اجتماعی، کمک می‌کند به تهذیب اجتماعی و تهذیب روحی تک تک انسان‌ها و آحاد انسان‌ها و فضای جامعه مؤمنین را برای تحقق عصر ظهور فراهم می‌کند، ابتلاء به عاشورا است.<sup>۲</sup> این هم حتما از عواملی است که ما باید رویش سرمایه‌گذاری بکنیم؛ یعنی سلوک با بلاء ولی خدا، نه با بلاء خودمان. گاهی ما یک بلاء را تحمل می‌کنیم، این ما را مقرب می‌کند.<sup>۳</sup> گاهی بلاء را ولی خدا تحمل کرده، ما باید ورود به آستان آن

۱. برای نمونه در حدیث مفصل بن عمر، در توصیف کربلاء آمده است: «... وَإِنَّهَا خَيْرٌ بَقَعَةٍ عَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا وَقَتَ غَيْبَتِهِ، وَ لِيَكُونَ لِسَبْعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى طُهْرٍ قَائِمًا ﷺ...»: مختصر البصائر، ص ۴۴۷. در ادامه بیان استاد، به این عبارت از زیارت عاشورا نیز استاد می‌شود: «لَقَدْ عَظَّمَ مُصَابِي بَكَ فَأَسْأَلَ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مُنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

۲. برای نمونه رجوع شود به: کامل الزیارات، ص ۱۰۰، «الباب الثاني و الثلاثون ثواب من بكى على الحسين بن علي عليه السلام».

۳. رجوع شود به: الكافي، ج ۲، ص ۲۵۲، «بَابُ شِدَّةِ ابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ».



بلاء بکنیم تا با آن بلاء تطهیر بشویم؛ آن جذوات و جذباتی که، آن حقیقتی که در عاشورا ظهور پیدا کرده، به ما عطا بشود. یعنی ورود به صحنه عاشورا، برای تطهیر با عاشورا. چون می‌دانید بلاء سیدالشهداء، محل ظهور و تجلی محبت الهی است. حتی به ابراهیم خلیل (علی نبینا و آله و علیه السلام) وقتی به خدای متعال عرضه می‌دارد اگر من اسماعیل را قربانی می‌کردم به دست خودم و به ثواب اعظم ابتلائات می‌رسیدم، چقدر خوب بود. ای کاش این اتفاق می‌افتاد، دست من را نمی‌بستی. خدای متعال برای ایشان، روضه سیدالشهداء می‌خواند؛ وقتی ایشان وارد آن فضا می‌شوند، می‌فرماید ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. ما آن ثوابی را، آن قربی را، آن جذبه الهی‌ای که در اعظم ابتلائات می‌خواستید، در ابتلاء به سیدالشهداء به شما دادیم ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. روایت امام رضا (علیه السلام) است دیگر. مرحوم صدوق مکرر نقلش کردند در عیون، در خصال که حضرت فرمودند ما آن بلاء تو را در قربانی کردن اسماعیل، او را با این ابتلاء عوض کردیم ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ و حالا شما می‌توانید به ثواب اعظم ابتلائات برسید.<sup>۲</sup> آن جلوه‌ای از محبت خدا، رحمت خدا که مطهر انسان هست، انسان را پاک می‌کند، مقرب می‌کند، شستشو می‌دهد انسان را، این را در بلاء سیدالشهداء حتی به ابراهیم خلیل عطا کردند. لذا عنایت بکنید جامعه شیعه با وقوف در عاشورا، با تعمق در عاشورا، با رسوخ عاشورا در جامعه مؤمنین هست که آماده برای عصر ظهور می‌شود. و همه این محافلی که بپا می‌شود،

۱. ﴿قَبَسْرَنَاهُ بِعِلَامٍ حَلِيمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَكَدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ \* وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنْ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ \* وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ \* وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾؛ سوره صافات، آیات ۱۰۱-۱۰۸.
۲. «عَنِ الْفُضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَكُونَ يَذْبَحُ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ يَدِيهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ يَذْبَحِ الْكَبِشَ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَ وُلْدِهِ يَدِيهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَابِيبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ: فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ نَفْسِكَ؟ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ؟ قَالَ بَلْ وَوَلَدُهُ. قَالَ فَذَبْحُ وَوَلَدِهِ طُلْمًا عَلَى أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وَوَلَدِكَ يَدِيكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِي. قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ ﷺ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ طُلْمًا وَ عَدْوَانًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشَ فَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزَعُ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لِدَلِكِ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتَ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ يَدِيكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ وَ قَلْبِهِ وَ أَوْجِبْتَ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَابِيبِ. فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ﴿قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ الخصال، ج ۱، ص ۵۸.



مقدمات عصر ظهور هستند ان شاء الله. و در زیارت عاشورا هست دیگر؛ اصلاً صف امام زمان (علیه السلام)، با عاشورا تأمین می‌شود «لَقَدْ عَظَّمْ مُصَابِي بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ» انسان، این طوری به خونخواهی می‌رسد و در لشکر امام زمان حضور پیدا می‌کند. اگر مصیبت سیدالشهداء در دلی عظمت پیدا کرد «لَقَدْ عَظَّمْ مُصَابِي بِكَ»، آن وقت می‌تواند به لشکر امام زمان ملحق بشود. الحاق به لشکر امام زمان متوقف بر این است که این بلاء در جان انسان عظمت پیدا نکند و همه حیات انسان را بیوشاند. معنای عظمت، همین است دیگر. باید وسعتی از بلاء در جان انسان بیاید که همه عرصه‌های حیات انسان را فرا بگیرد. این یکی از جلوه‌های عظمت بلاء است. این هم یک نکته است که در باب رسیدن به عصر ظهور، یکی از نردبان‌های رسیدن به سلوک اجتماعی ما که مهمترینش هم هست، قصه عاشورا است.

## ۲. دعا و التجاء، معبر جامعه به سمت ظهور

یک نکته دیگر هم اینجا اشاره بکنیم. چون دیشب مطلبی را عرض کردم، کمی بد برداشت شده بود، ناچارم تدارک بکنم. حتماً یکی از راه‌های عبور ما، معبر ما که ما را عبور می‌دهد به سمت ظهور، حتماً دعا است - تردید نباید بکنیم - آن چیزی که ما گاهی ازش غفلت می‌کنیم و کمتر بهش می‌پردازیم. حتماً ما بایست ما دعای برای عصر ظهور بکنیم، دعای برای عبور عالم از این دوران به دوران ظهور داشته باشیم.<sup>۱</sup> این باید جزء دعاهای ما باشد، جزء خواسته‌های ما باشد و آن قدر هم دعا کنیم که این تبدیل بشود به حال ما. منتهی دو نکته را اینجا اشاره بکنم در باب دعا.

### - ادعیه صادره از معصومین علیهم‌السلام، دستگاه تربیتی مؤمنین

نکته اول این است که دعا باید با زبان معصوم باشد بیشتر. چون دعای معصوم است که یک افق‌های جدیدی را پیش روی ما باز می‌کند و در واقع یک دستگاه عظیم تربیتی است و در ما تحول عظیم ایجاد می‌کند. هیچ چیز به اندازه دعای معصومین، ما را تربیت نمی‌کند، سیر نمی‌دهد. معارف توحیدی و سیر در وادی توحید و عبور دادن انسان از گردنه‌های صعب العبور این وادی، با دعاهای

۱. برای نمونه: «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُؤَلِّدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارَةَ فَقَالَتْ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَ يُعَذِّبُ أَوْلَادَهَا أَوْبَعْمَانَةَ سَنَةَ بَرْدَهَا الْكَلَامَ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ صَبَحُوا وَ بَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَكَذَا أَتَمُّ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّحَ اللَّهُ عَنَّا فَأَمَّا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مُتَّهَاهُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۴، ص ۱۱۸.

معصومین واقع می‌شود. حالا این را همه اساتید می‌دانند، دیگر فرصت را من زیاد نگیرم. شما دعاهای معصومین را دیدید، ابوحمزه را دیدید، دیدید انسان را از یک نقطه‌ای پرواز می‌دهد، سیر می‌دهد، در یک نقطه‌ای فرود می‌آورد. همه دعاها این طوری هستند. یک نقطه ورودی دارند، بعد یک تحول عظیم روحی در انسان ایجاد می‌کنند، انسان را سیر می‌دهند، عوالمی را پیش روی انسان باز می‌کنند، پرده‌هایی را کنار می‌زنند، حجاب‌هایی را برمی‌دارند، مقاماتی از رحمت الهی و اسماء حسناى الهی و افتقار ما به آن اسماء حسنی را نشان می‌دهند که وقتی ما از این دعا فارغ می‌شویم، در ما یک نوع تعلق، نیاز، فقر و احساس نیاز عظیم به خدای متعال و دستگاه عظیم الهی، به رحمتش، به مغفرتش، به علمش، به حکمتش، به قدرتش، به نعمت‌های او، به رحمت رحیمیه او و به عنایات خاص او در ما پیدا می‌شود. این، خاصیت دعا است. شما دعای ابوحمزه را مقایسه کنید با بهترین دعا‌هایی که بهترین علما انشاء کردند. من گاهی این کار را کردم. علمای بزرگی ما داریم مثل سید بن طاووس، انصافا انصافا آدم بزرگی است، همه هم برایش احترام قائل‌اند در طول تاریخ برای مقامات معنوی و ادبش و امثال اینها. این انسان گاهی در کتاب اقبال الاعمالش یک دعا‌هایی را انشاء می‌کند، می‌گوید خوب است انسان این دعاها را بخواند. اشکالی هم ندارد، آدم با زبان خودش هم می‌تواند دعا انشاء کند و تصریح هم می‌کنند که انشاء خودشان است. یعنی این، اشتباه نشود که بیان معصوم است. نه، این طوری نیست. ولی شما این دعا را بگذارید کنار ابوحمزه، معلوم می‌شود این، دو تا دهان است. عوالمی که ابوحمزه پیش روی انسان باز می‌کند و سیری که انسان را می‌دهد، چطور فرزند و فرود در روح ایجاد می‌کند و در این فراز و فرودها، نقطه ضعف‌های انسان را به انسان نشان می‌دهد و معبر می‌زند؛ این مال دعای معصوم است، غیر معصوم این کار ارزش نمی‌آید.

### - نقش سازنده ادعیه دوران غیبت در ایجاد ظرفیت برای تحقق ظهور

عین این مطلب، در دعای برای امام زمان هست. اینکه وادی‌هایی که پیش روی جبهه حق است و چه وادی‌هایی را باید ارزش عبور بکنند و چگونه باید از این وادی‌ها عبور بکنند و آنچه در دوران حضرت محقق می‌شود چیست؛ اینکه انسان به این خواسته‌های عظیم برسد، بشود خواست انسان، طلب انسان، اجتماع قلبی مؤمنین پیدا بکنند بر مطالبه ظهور، به این است که این دعاها بشود دعای جمعی مؤمنین. روزی نباید بیاید برود که ما این دعاها را نخوانیم. ببینید یک دعا‌هایی از معصومین برای امام زمان نقل شده، مکرر هم هست، مرحوم محدث قمی هم در مفاتیح الجنان بسیاری از اینها را آوردند، دیدید. در روز

جمعه چندین دعا ذکر کردند، در غیر روز جمعه ذکر کردند. دعاهایی که از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کنند قبل از جامعه کبیره، دعای بسیار فوق العاده‌ای است، بسیار فوق العاده است این دعا.<sup>۱</sup> اینها باید جزء دعا‌های مستمر ما باشد. معنی ندارد ما روزی بیاید، این دعاها را نخوانیم. به هر قیمتی شده، در بهترین احوال مان باید این دعاها را بخوانیم تا آرام آرام اولاً آن خواسته‌های عظیم را بشناسیم که طلب ظهور چیست. وقتی انسان این دعاها را می‌خواند، می‌فهمد طلب ظهور چیست. وقتی انسان با دعای ندبه مأنوس می‌شود، می‌فهمد که طلب ظهور چیست و این ظهور چگونه واقع می‌شود؛ سیری که در دعای ندبه هست. سیری که در این ادعیه هست، در روح انسان اگر محقق شد، انسان به فهم عصر ظهور می‌رسد. و الا آن درکی که ما از عصر ظهور داریم، با واقعیت، بسیار فاصله دارد. اگر انسان اهل این ادعیه شد، یک نکته‌ای هم در باب همه ادعیه هست، اختصاص به این دعا ندارد؛ همه ادعیه، ظاهری دارد و باطنی دیگر، سرّی. ما وقتی دعا می‌کنیم، مثل بقیه عبادات، مثل نماز، یک ظاهری دارد، یک باطن و سرّی دارد. حقیقت و باطن دعا، آن تحول روحی‌ای است که در اعماق وجود انسان پیدا می‌شود، مطالبات جدید است، انتظارات جدید است، فقر جدید به آستان خدای متعال هست؛ این فقرهایی که در ما هست، باید رفعت پیدا کند. و به همین اندازه، ما مورد توجه قرار می‌گیریم، سالک می‌شویم. این است که «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ»<sup>۲</sup> به خاطر اینکه سلوک انسان، به خاطر فقرش است ﴿قُلْ مَا يَعْجُبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾<sup>۳</sup> انسان به اندازه‌ای که فقیر است، دریافت می‌کند. به اندازه‌ای که احساس اضطرار می‌کند، به همان اندازه اجابت می‌شود و بهش عطاء می‌کنند. این حقیقت اضطراری که در دعا در انسان پیدا می‌شود، حقیقت طلبی که در انسان پیدا می‌شود؛ این، روح دعا است. و این روح دعا، از عالم بالا می‌آید. یعنی روح دعا را از مقامات ملکوتی و فوق ملکوت تنزل می‌دهند به قلب انسان. به تعبیر دیگر قلب انسان، وارد عالم ملکوت می‌شود. درهای ملکوت دعا به روی انسان باز می‌شود؛ این، سرّ دعا است. این، حقیقت دعا است. و این در وجود مقدس امام است. یعنی هر خیری که از عالم بالا می‌آید، از عالم امام نازل می‌شود. لذا آن دعایی را که امام به ما دستور می‌دهند بخوانید؛ ما با اذن امام، با

۱. «رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْتُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ بِهَذَا - اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنِّي وَوَلِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ وَحُجَّتِكَ

عَلَى خَلْقِكَ وَ لِسَانِكَ الْمُعَبَّرُ عَنْكَ التَّاطِقِ بِحُكْمِكَ...»؛ مصباح المتعجب، ج ۱، ص ۴۰۹؛ مفاتیح الجنان، باب سوم.

۲. «قَالَ ﷺ الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ وَلَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ [أَحَدٌ]»؛ الدعوات (للاخوانی)، ص ۱۸.

۳. ﴿قُلْ مَا يَعْجُبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۷۷.

اجازه امام، با زبان امام اگر وارد این وادی شدیم، خود امام ضامن هستند، آن حال را از عالم خودشان به قلب ما نازل می‌کنند. اگر کسی دعای امام رضا (ارواحنا فداه) را - توصیه می‌کنم به این دعا، چون دعای فوق العاده‌ای است - مداومت کند برای امام زمان (علیه اسلام)؛ آنچه پشتیبان انسان می‌شود، حال روحی امام رضا است. حضرت از عالم خودش، آن حقیقت را بر قلب انسان تنزل می‌دهند و آفاق این دعا را به سوی جان انسان باز می‌کنند. یعنی جان انسان با این دعا مأنوس می‌شود، آفاق جدیدی بر انسان گشوده می‌شود. بنابراین این هم یکی از آن اموری است که حتماً باید تحقق پیدا کند. حالا خود این دعاها برای امام زمان هم که از ائمه نقل شده، من گمانم این است خیلی دعاها عجیبی است و معارف بسیار بلندی درش است.

#### - تبلور «توحید فعلی» در تعبیر مربوط به اقدامات امام علیه السلام در ادعیه عصر غیبت

حالا من به عنوان نمونه، اینجا یک نکته را اشاره می‌کنم ها! ببینید یک نکته بسیار عظیم و توحیدی‌ای که در این دعاها هست این است. شما می‌دانید ما قائل به توحید افعالی هستیم دیگر. یعنی معتقدیم هر خیری که در عالم جاری می‌شود، این، فعل الهی است. یعنی او است که دارد کار می‌کند «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». در نهایت، آن دست توانایی که همه عالم را اداره می‌کند و همه تحولات عالم در دست او است، خدای متعال است. کسی که به مرحله توحید افعالی رسید؛ هر کجا حول و قوه‌ای می‌بیند، می‌بیند از او است. هر فعلی می‌بیند، می‌بیند سرچشمه این فعل، او است و او است دارد انجام می‌دهد. و در عرض خدای متعال، هیچ فعلی نمی‌بیند. آن وقت اگر انسان به مرحله توحید افعالی رسید؛ گاهی اوقات فعل خدا را که به وسیله قوای طبیعی انجام می‌شود، به آدم نشان می‌دهند. به آدم نشان می‌دهند آقا! این رویش گل، کار خدای متعال است. وقتی وارد گلستان می‌شوی، مشرکانه نگاه نمی‌کنی؛ می‌بینی عجب خدای متعال، زیبا این گل را تربیت می‌کند. گاهی انسان ارتقاء پیدا می‌کند؛ وقتی نگاه می‌کند، می‌تواند ربوبیت خدای متعال، صنع خدای متعال را در باب اشرف مخلوقاتش ببیند «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَاكَ»<sup>۱</sup> چطور انسان توحید افعالی را می‌تواند در پرورش یک گل ببیند، این را می‌تواند در پرورش نبی اکرم و دستگاه نبی اکرم ببیند. در باب آنچه در عالم اتفاق می‌افتد، مهمترین فعل، آن فعلی است که به دست خلیفه الله در عالم اتفاق می‌افتد. یعنی گاهی اوقات انسان، عالم مُلک را می‌بیند و در عالم ملک، به توحید افعالی می‌رسد. گاهی عالم ملکوت را

۱. تعبیری در دعای ندبه.

می‌بیند، عالم ملائکه را؛ در عالم ملائکه، به توحید افعالی می‌رسد. ملائکه برایش حجاب نیستند. می‌بیند آن کسی که دارد کار می‌کند، تدبیر می‌کند عالم ملکوت را، خدای متعال است. یک موقع انسان از این فراتر می‌رود؛ صنع خدای متعال را در فوق عالم ملکوت می‌بیند، توحید افعالی را در آنجا می‌بیند. حالا اگر خوب عنایت بکنید ما در باب معصومین، این طوری قائل هستیم دیگر. بخصوص در باب معصوم تلقی ما این است ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۱</sup>. اگر یک نفر باشد که به مقام قرب الهی رسیده باشد و مقام محبوبیت پیدا کرده، حبیب شده باشد؛ آنچه در حدیث قرب نوافل هست «فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»<sup>۲</sup> اگر محبت الهی در یک جایی ظهور پیدا کرد، خدا دوست داشت کسی را، دیگر گوش و چشم و زبان او می‌شود. انسان محبوب، دیگر گوشش مال خودش نیست. چشمش مال خودش نیست. نه به معنای اینکه خدای متعال در او حلول می‌کند. انسانی که اول به مقام محبت می‌رسد، بعد حبیب می‌شود و محبوب می‌شود؛ در این مقام، وقتی به این مقام قرب رسید، کارش به جایی می‌رسد که همه افعالش الهی می‌شود. طریق رسیدن به این مقام هم یک چیز بیشتر نیست ها! انسان باید به آنچه خدا دوست می‌دارد، عمل بکند تا کم کم خودش محبوب بشود. «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ» هیچ بنده‌ای به من نزدیک نمی‌شود به چیزی که من او را دوست دارم، بیش از واجبات. یعنی طریق قرب، افعال محبوب است. آنچه خدا دوست دارد، ما را به خدا نزدیک می‌کند. محبوب‌ترینش فرائض هستند. وقتی قرب فرائض واقع شد، انسان این افعال محبوب را انجام داد، مقرب می‌شود؛ به دنبالش قرب نوافل است «وَأِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ» تا جایی که «حَتَّى أَحِبَّهُ» این قدر این اعمال محبوب من را انجام می‌دهد، خودش می‌شود محبوب. یک موقعی عمل انسان، محبوب است. یک موقع خودش محبوب است. یک موقع انسان عملش صالح است، جزو «عَمَلُوا

۱. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛  
سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. عبارات پیش رو مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَحَبَّ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَزْجَدَ لِمَحَارِبِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.



الصَّالِحَاتِ<sup>۱</sup> است. یک موقعی خودش می شود صالح، می شود ﴿مِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>. یک موقع انسان عمل محبوب انجام می دهد؛ اگر این عمل محبوب را ادامه داد «حَتَّىٰ أَحِبَّهُ» خودش می شود محبوب. وقتی انسان خودش شد محبوب «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ» خودش می شود سمع، خودش می شود بصر، خودش می شود چشم و زبان. یعنی چی؟ یعنی العیاذ بالله خدای متعال، جسم دارد؟! این، معنایش نیست. یعنی قوای الهی در وجود او کار می کند، مشیت الهی در وجود او کار می کند «وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»<sup>۳</sup>. می شود به جایی که ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۴</sup>. این مال مقام محبت است. معصومین، در این مقام هستند. لذا همه افعالی که انجام می دهند، فعل خدای متعال است.<sup>۵</sup> آنگاه دعا‌های امام زمان (علیه السلام) را ببینید؛ هم در جمع کردن بساط باطل، هم در بسط بساط حق، هر دو به دست امام زمان است و هر دو هم فعل خدا است. «وَ أَقْصِمُ» خدایا! تو این کار را بکن. «وَ أَقْصِمُ» تو سرکوب کن «بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ» تو جبابره را با او سرکوب کن. فعل خدا است اما این صنع، از مصدر امام زمان (علیه السلام) ظاهر می شود. «وَ أَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ أَقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُؤَلِّحِينَ»<sup>۶</sup> خدایا! تو به دست او... تعبیر «ید» هم ندارد. «بِهِ» خود او. خود او، وسیله فعل خدا است. «وَ أَقْتُلُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عُمْدَهُ وَ دَعَائِمَهُ وَ أَقْصِمُ بِهِ رُءُوسَ الضَّلَالَةِ

۱. [تعبیری که در آیات متعدد قرآنی به همراه ایمان ذکر شده است؛ برای نمونه: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۸۲.

۲. [تعبیری که در آیات متعدد قرآنی ذکر شده که غالب آنها در شأن انبیای الهی است، برای نمونه: ﴿وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۸۵.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ النَّبِيِّ ﷺ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْخَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ ذَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ قَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدُّمِهَا مَرَقٌ وَ مِنْ تَخَلُّفِ عَنِّي مَحَقٌّ وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحَقِّ خُلْدِهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ». الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱.

۴. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا يَهْدِي الْأُمَّمَاتَ لِكَيْ لَا يَكُونَ لَهَا كُفْرَانٌ أَكْثَرٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۱۷.

۵. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيِّمَةِ مَوْرَدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۶. «وَ أَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ أَقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُؤَلِّحِينَ حَيْثُ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ أَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»؛ مصباح المتجهد، ج ۱، ص ۴۰۶.

وَ شَارِعَةَ الْبِدْعِ وَ مُمَيَّتَةَ السُّنَّةِ وَ مُقَوَّبَةَ الْبَاطِلِ»<sup>۱</sup> خدایا! تو این کار را بکن. پس هم در جمع کردن بساط باطل، صنع خدا است که به دست خلیفه انجام می‌شود. هم از آن طرف، گسترانیدن حق «وَ اَمَلًا بِهِ الْاَرْضَ عَدَلًا» خدایا! تو زمین را پر از عدل می‌کنی. عدل، فعل تو است، صنع تو است. ظهور عدل، ظهور فعل خدا است. انسان اگر به نقطه عدالت می‌رسد، فعل الهی در قلبش و در وجودش و در قوایش ظهور پیدا می‌کند. جامعه اگر جامعه عادلانه می‌شود، ظهور فعل الهی است اما این فعل الهی به وسیله خلیفه خدا واقع می‌شود. «وَ اَمَلًا بِهِ الْاَرْضَ عَدَلًا وَ اَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ» این دینی که خدای متعال به پیغمبر دادند - که حالا بحثش مفصل شده - این دین، ظاهر می‌شود. اصلاً عصر ظهور یعنی ظهور دین دیگر ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۲</sup> که این دین هم حقیقت ولایت است دیگر. «هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ قَالَهُ هُوَ الَّذِي اَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةَ هِيَ دِينُ الْحَقِّ»<sup>۳</sup> این دین حق که حقیقت ولایت حقه است، این، خدای متعال او را اظهار می‌کند. «اَظْهَرُ» اما «بِه» امام، واسطه است. این فعل الهی، از مصدر جلال امام و جمال امام واقع می‌شود. حالا غرضم این بود ببینید این، زبان معصوم هست.

بنابراین یکی از کارهایی هم که حتماً ما باید بکنیم و نیاز جامعه شیعه است: باید اجتماع قلب پیدا بکنیم بر این حقایق، بخواهیم این حقایق را. این هم با دعای مستمر، با التجاء مستمر، با استمرار، این کار واقع می‌شود. اینها همه، حقایقی هستند که ما را کمک می‌کنند و نزدیک می‌کنند به عصر ظهور اما فقط اینها نیستند. اینها کفایت نمی‌کنند. این یک نکته که مفصل دیگر اشاره کردیم، تکرار نمی‌کنم.

۱. مصباح المتعجل، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَ لَا يَؤْمِنُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَ اللَّهُ مَيِّمٌ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ اللَّهُ مَيِّمٌ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي اَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةَ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَثْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَ اللَّهُ مَيِّمٌ نُورِهِ﴾ وَ لَا يَؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ﴾؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۴. [اشاره به تعبیری در توفیق شریف حضرت ولی عصر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:] «...لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى الْجَمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَقَائِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا...»؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

### ۳. نقش دستگاه فقاقت در حرکت به سمت عصر ظهور

و نکته دوم این است که حالا شما می‌خواهید این جامعه را عبور بدهید از دوران غیبت تا عصر ظهور؛ این جامعه می‌خواهد عبور کند، چطور می‌تواند عبور کند؟ چطور می‌شود این جامعه را عبور داد؟

#### – محوریت امام زمان علیه السلام در عصر غیبت

حتماً محور عبور دادن جامعه شیعه به سمت ظهور، خود امام هستند. یعنی امام (علیه السلام) است که در دوران غیبت، با تدبیر خودش، جامعه را عبور می‌دهد. این طور نیست که العیاذ بالله امام، در دوران غیبت، مستعفی از امامت هستند. این همانی است که در روایات مکرر فرمودند، فرمودند امام در دوره غیبت، مثل خورشید پشت ابر است.<sup>۱</sup> یک حجابی آمده، حجاب خورشید شده. این حجاب غیبت امام که در قرآن هم بحث شده دیگر،<sup>۲</sup> این همان حجاب سقیفه و اولیاء طاغوت و ظلمات است دیگر، همانی که در آیه ظلمات<sup>۳</sup> آمده.<sup>۴</sup> این حجاب ظلمانی، مانع کار کردن امام نیست. امام، در وراء این حجاب دارد کار می‌کند. هم جهان را، هم جامعه شیعه را با دست تدبیر خودش جلو می‌برد. این یک نکته. محور هدایت

۱. برای نمونه: «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمْسِكُ اللَّهُ ﴿السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ وَ بِنَا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ تَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِمَّا لَسَّخَتْ بِأَهْلِهَا تَمَّ قَالَ وَ لَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ وَ لَا تَحُلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ يَسْتَعْمِقُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَسْتَعْمِقُونَ بِالسَّمْسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. اشاره به آیات اول و دوم سوره مبارکه لیل که در تفسیر آن آمده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانَّ غَيْثِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَقْضِي، قَالَ: ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ؛ وَ الْقُرْآنُ ضَرْبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ حَاطَبُ اللَّهِ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرَنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳. «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۴. اشاره به روایت صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ يَعْشَاهُ مَوْجٌ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَتْلُ نَبِيِّ أُمِّيَّةٍ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَسْتَهْمُ ﴿لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

تاریخی جامعه مؤمنین در دوره غیبت، خود حضرت بقیت الله هستند. ایشان هستند که جهان را و جامعه مؤمنین را آرام آرام به سمت ظهور هدایت می‌کنند.

و این، ابتلاء امام عصر (علیه السلام) است. غیبت، اصلش ابتلاء امام زمان (علیه السلام) است. اینکه در روایات دیدید، این حدیث معروف که سدید نقل می‌کند می‌گوید وارد شدیم بر امام صادق (علیه السلام) دیدیم لباس مخصوص خشنی به بر دارند و گریه می‌کنند، کاسه چشم‌شان پر از اشک است، حال حضرت متحول است به طوری که نگران شدیم و این تعابیر بلند را می‌فرمایند «سَيِّدِي عَيْتُكَ نَفْتٌ رُقَادِي وَ ضَيْقَتُ عَلِيٍّ مِهَادِي وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةُ فُؤَادِي» غیبت تو راحتی من را سلب کرده، خواب من را از من گرفته. و یک جملات لطیف و سنگین. عرض کردیم آقا چیست؟ فرمودند من کتاب جفر و جامعه را می‌خواندم، بعضی از وقایع عصر غیبت امام (علیه السلام) را دیدم، من را متحول کرد. آن وقت حضرت بعضی از آن ابتلائات امام زمان (علیه السلام) در دوره غیبت را توضیح می‌دهند در آن حدیث طولانی.<sup>۱</sup> که پیدا است اصل ابتلاء، مال وجود مقدس حضرت است و حضرت با بلاء خودشان، جامعه را می‌رسانند به ظهور. معبر ما به سمت ظهور، بلاء ولی خدا است. خود حضرت، عالم را آماده می‌کنند و ماها را آماده می‌کنند برای عصر ظهور. این تردیدی نیست.

این هم که در همه دوران‌ها، حضرت یک رجال الغیبی داشتند و دارند و با آن رجال الغیب کار می‌کنند، این هم محل بحث نیست. این هم حرف جدیدی نیست. این جزء معارف ما است. حضرت،

۱. «عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَعْلَبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى الثَّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحٌ خَيْرِيٌّ مَطْوُوقٌ بِلَا جَنِبٍ مُقَصَّرِ الْكَمِينِ وَ هُوَ يَبْكِي بِكَاءِ الْوَالِدِ الْكَلْبِيِّ ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرِيِّ قَدْ نَالَ الْخُرُونَ مِنْ وَجْسَتِهِ وَ سَاعَ التَّغْيِيرِ فِي عَارِضِهِ وَ أَتَى الدُّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي عَيْتُكَ نَفْتٌ رُقَادِي وَ ضَيْقَتُ عَلِيٍّ مِهَادِي وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةُ فُؤَادِي سَيِّدِي عَيْتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَفَّى مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيْنُ يَفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلَ بَعْثِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْضَلِهَا وَ بَوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبِ مَحْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ. قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عَقُولُنَا وَلَهَا وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ طَلَّتْنَا أَنَّهُ سَمَتْ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنْ الدَّهْرِ بَاتِقَةٌ فَقُلْنَا لَا أَبْكِي اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْتُكَ مِنْ آيَةِ حَادِثَةٍ تَسْتَشْرِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ غَيْرَتَكَ وَ آيَةُ حَالَةٍ حَمَّتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ قَالَ فَرَفَرَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَفْرَةً انْتَفَحَ مِنْهَا جَوْهَةٌ وَ اسْتَدَّ عَنْهَا حَوْفُهُ وَ قَالَ وَ يَلِكُمْ نَظْرَتِي فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُسْتَمَلُّ عَلَى عِلْمِ الْمَنَائَا وَ الْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمَتَا وَ غَيْبَتَهُ وَ إِظْلَاءَهُ وَ طُولَ عُمْرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ازْتِنَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ...»؛



رجال الغیب دارند، در ادعیه ما آمده، در روایات آمده. دعای ام داود را دیدید. در اعمال ام داود، آن دعا را ملاحظه فرمودید.<sup>۱</sup> از آن رجال الغیب، مفصل بحث شده که حضرت رجال الغیبی دارند، کار می‌کنند، عالم را اداره می‌کنند. این طور نیست که حضرت کار نکنند و یا یک دستگاه نداشته باشند. یک دستگاهی دارند. دستگاه پنهانی هم هست، در دسترس و دید ما نیست. حضرت با رجال الغیب هم کار می‌کنند.

### – معارف اهل بیت علیهم السلام و دستگاه تفقه در معارف، بستر سرپرستی امام علیه السلام به سمت ظهور

اما آنچه که حضرت در متن جامعه شیعه قرار دادند برای عبور شیعه، این است که یک معارفی به ما رسیده، ما باید از دل همین معارف به حسب ظاهر، تکلیف خودمان را اعم از تکالیف خرد و تکالیف بزرگ، تکالیف فردی و اجتماعی و حتی برنامه ریزی تاریخی خودمان را از دل این معارف بدست بیاوریم. در ورای این، عرض کردم تصرف خود حضرت است. یعنی شما اصلا دست تصرف حضرت را همه جا اگر دنبال کنید، به خوبی می‌توانید مشاهده کنید. ولی آنچه بستر تصرف حضرت و مجرای تصرف حضرت در عالم ما شیعیان هست، عالم ظاهری، معارف‌شان و دستگاه تفقه در این معارف است.

گرچه این نکته را اینجا اشاره نکنم. سقیفه یکی از کارهایی که کرد این بود که واقعا ما را محروم کرد از وجود مقدس ائمه و نگذاشت مردم به امام روی بیاورند. و بعد هم روایات‌شان را حذف کرد، تا توانست تلاش کرد. و بعد هم برنامه ریزی‌ای کرد که طبقات مرجع در مقابل ائمه درست بکند. و متأسفانه این تدبیر در بین ما شیعیان هم یک مقداری کارگر افتاد. من عرض کردم نمی‌خواهم نقد بکنم، اصلا غرضم این نیست. می‌خواهم یک رویکرد اثباتی را بیان بکنم. ببینید بیت الحکمه‌ها را ائمه نیاوردند. بیت الحکمه‌ها را مأمون و هارون‌ها آوردند. نهضت ترجمه، کار ائمه نبود و ما شیعیان نباید تن می‌دادیم. وقتی امام صادق در بین ما هست، امام باقر (ارواحنا فداه) هست که می‌فرماید «لَوْ وَجَدْتُ لِعَلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنْشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ»<sup>۲</sup> اگر یک نفر پیدا می‌کردم که بار علم من را بکشد، من همه حقایق ایمان و توحید و معارف و شرایع را از کلمه «صمد»

۱. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ السُّبْحِ وَ الْعِبَادِ وَ الْمُخْلِصِينَ وَ الرَّهَادِ وَ أَهْلِ الْجِدِّ وَ الْإِجْتِهَادِ»؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۹؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، اعمال روز نیمه رجب.

۲. قَالَ وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ... لَوْ وَجَدْتُ لِعَلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنْشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَمَلَةً لِعَلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَنْتَفِسُ الصُّعْدَاءُ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِثْرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...؛ التوحید، ص ۹۲.



برای او استخراج می‌کردم، همین یک کلمه را باز می‌کردم؛ خب ما چه احتیاجی به دیگران داشتیم؟! چه نیازی بود؟! در همه حوزه‌ها عرض می‌کنم. غرضم به هیچ وجه نقد نیست. چون در محضر اساتید هستم، عرض می‌کنم. هم در حوزه تفقه، در اخلاق و عرفان، ما این طوری رویکردمان نبوده. ما خودمان را مستغنی از غیر نمی‌دیدیم با وجود معصوم. کانه می‌خواستیم از دیگران هم استضاء کنیم. چه ضرورتی؟! هم در حوزه اخلاق و عرفان، هم در حوزه حکمت و کلام و فلسفه، هم در حوزه فقه. در حوزه فقه که قوی‌ترین حوزه استنادی ما است واقعاً، به بهترین وجه حجیت وجود دارد، آنجا هم واقعا با حجاب امضاء، ما گاهی کیلویی امضاء کردیم. الان هم با این اندیشه که آقا! امضاء کرده اسلام، روش‌های عقلایی را؛ به سرعت تمدن مادی را داریم امضاء می‌کنیم. اینها آفات ما است. اینها آفات نخبگان ما است. ما با وجود معصومین، احتیاجی به این حرف‌ها نداشتیم. چه باید کرد، سخن بعد است ها! واقعا ما احتیاج نداشتیم، الان هم نداریم. اگر رویکرد ما صحیح بشود به اهل بیت (علیه السلام)، اگر شما امام را حاضر و زنده و ناظر و مشرف می‌دانید، واقعا ما نیاز نداریم. <sup>۱</sup> دستگاه تفقه ما اگر خوب عمل بکند، ما مستغنی هستیم. الان ما مستغنی نیستیم. علت هم دارد که مستغنی نیستیم. به خاطر اینکه جریان حجاب سقیفه، این کار را کرده متأسفانه. و ما تا برنگردیم دوباره به این وادی، تهیاً پیدا نمی‌کنیم برای اینکه بتوانیم به سمت ظهور حرکت بکنیم. حالا من این وادی را ارزش عبور می‌کنم. چون یک وادی سنگین و پیچیده‌ای است، نیاز به یک بحث‌های فنی تری دارد، این محفل برای او مساعد نیست. در هر صورت این قصه‌ای که اتفاق افتاده، این امر باید مرتفع بشود.

#### ۴. حجاب مدرنیته، مهمترین حجاب ظهور در دوران ما

حالا یک نکته‌ای که مقدمه باشد، بعد ان شاء الله اشاره می‌کنم این است یکی از مهمترین حجاب‌هایی که از همین معبر افتاد... یعنی با حذف امیر المؤمنین (علیه السلام)، اسلام تبدیل شد به

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلْمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُبَيْبَةَ سَرَقًا وَ عَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا مَا شِئْنَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹. رجوع شود به: همان، «بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ»؛ بصائر الدرجات، ص ۹، «بَابُ مَا أَمَرَ النَّاسَ بِأَنْ يَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ وَ مَعْدِنَهُ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ ص ۵۱۸، «بَابُ فِي أُمَّةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ الْمُسْتَحَقَّ الَّذِي فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنَ الْعُلُومِ هُوَ الَّذِي خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمْ وَ مَا كَانَ مِنَ الرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ مِنَ الْبَاطِلِ فَمَنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ»؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۱، «بَابُ مَنْ يَجُوزُ أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْهُ وَ مَنْ لَا يَجُوزُ وَ ذَمُّ التَّقْلِيدِ وَ النَّهْيُ عَنِ مَتَابَعَةِ غَيْرِ الْمُعْصُومِ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ وَ وَجُوبُ التَّمَسُّكِ بِعُرْوَةِ اتِّبَاعِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ جَوَازُ الرَّجُوعِ إِلَى رِوَاةِ الْأَخْبَارِ وَ الْفُقَهَاءِ الصَّالِحِينَ».

امپراطوری بنی امیه. امپراطوری بنی امیه، در اروپا در دوره بعد رنسانس، بازسازی شد. من رنسانس را تکامل یافته امپراطوری بنی امیه می‌دانم. ذهنم این طوری است، حالا شاید هم اشتباه می‌کنم. این طوری می‌فهمم که تکامل یافته امپراطوری بنی امیه است و این امپراطوری، بزرگترین حجاب ظهور است. این حجاب باید برداشته بشود. یعنی این جریان تبدیل شد - جریان مقابل اهل بیت - به جریان امپراطوری بنی امیه و بنی عباس. این امپراطوری بازسازی شد و بازتولید شد، بعد تبدیل شد به جریان جهانی. این جریان جهانی که شما می‌بینید، همان امپراطوری است، با همان قرائت، با یک قرائت حداقلی از دین و... حالا این تفصیل می‌خواهد. این حجاب باید برداشته بشود و تلقی حقیر این است آن تعبیری که شده «بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>۱</sup> این امتلاء ظلم و جور که این امتلاء حتی وارد حوزه اندیشه و تفکر و گاهی حالات ما موحدین هم شده و حالات ما را هم درگیر کرده؛ این امتلاء، جریان همان ولایت باطل از طریق این امپراطوری بزرگ در همه زوایای زندگی ما است. و اتفاقاً یکی از مهمترین درگیری‌های آخر زمانی، درگیری با همین است. ما باید یک معبری از این حجاب بزنیم. به قول بعضی‌ها این حجاب مدرنیته را باید برداریم؛ این، حجاب شده. ما نمی‌توانیم اصلاً دوران ظهور و امامت و خلافت را با این حجاب، فهم کنیم. این، حجاب فهم عصر ظهور، حجاب فهم امامت است. حالا این را ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق داد، تقدیم می‌کنم. عذر خواهی می‌کنم از همه عزیزان و اساتید بزرگواری که فرصت‌شان را گرفتیم.

۱. «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيُّمَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بُعِثَ عليه عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ عليه السلام»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة والعامة».



گفتار ۱۰

مدرنیته؛

بزرگترین حجاب ظهور در دوران ما

شب ششم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۸





در جلسات گذشته اشاره کردیم که عصر ظهور حضرت، عصر ویژه‌ای است که تمام تلاش انبیا و اوصیاء آنها و اولیاء الهی، معطوف به آن عصر بوده است. آنچه در آن عصر محقق می‌شود، ظهور حقیقی کلمه توحید و ولایت حق است که همه خیرات هم بر مدار آن است؛ لذا اشاره کردیم که محور تحقق آن دوران هم وجود مقدس حضرت بقیت‌الله علیه السلام، خلیفه تامّ خداست. ایشان محور وقوع آن حادثه عظیم هستند. ما همه مهمان این سفره هستیم. در واقع تحقق ظهور، فعل الهی است؛ یعنی آنچه در دوران ظهور اتفاق می‌افتد، فعل خدای متعال است، چه در محو باطل و چه در تحقق حق و بسط حقیقت. این فعل الهی از مصدر وجود مقدس امام عصر علیه السلام واقع می‌شود؛ ایشان «یدالله» است و آن اتفاقات عظیم، به وسیله ایشان واقع می‌شود. پس فعل، فعل خدای متعال است ولی به دست امام زمان علیه السلام محقق می‌شود.

چند نکته هم اشاره کردیم: یکی این بود که ما می‌بایست منتظر تحقق آن دوران باشیم. این انتظار [هم] یک عمل در عرض بقیه اعمال ما نیست؛ انتظار، یک رویکرد جاری در همه زندگی است و باید همه زندگی ما را بیوشاند، نه اینکه فقط بخشی از زندگی ما باشد.

#### ۱. اصالت رویکرد توحیدی و ولایی به انتظار

نکته‌ای که اینجا اضافه می‌کنم این است: انتظاری که ما باید دنبال کنیم، انتظاری صرفاً با رویکرد فقهی نیست. گاهی بعضی دین را در فقه و احکام خلاصه می‌کنند؛ می‌گویند اگر حکومتی دینی باشد، باید به احکام عمل شود. بله، این [عمل به احکام]، حتماً در حکومت دینی هست؛ در حکومت دینی باید

به احکام عمل شود، باید فروع اقامه شود، ﴿إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾<sup>۱</sup>، حتماً این طور است. ولی این کافی نیست؛ دین در فروع و احکام و شریعت خلاصه نمی‌شود. بلکه باطن دین، ولایت حقّه است که وقتی محقق شد، همه خیرات ساری و جاری می‌شوند، اخلاق اخلاق کریمه می‌شود، جامعه جامعه زنده به حیات طیبه می‌شود و همه روابط تغییر می‌کند. فقط این نیست که احکام جاری می‌شود؛ بله، احکام هم جاری می‌شود و بالاتر از آن، حقیقت توحید محقق می‌شود.

مأموریت اصلی حکومت دینی، اقامه توحید است و بعد هم اقامه ولایت است که اقامه ولایت، طریق تحقق ادامه توحید است و بعد، این جریان می‌رسد به جریان شریعت؛ لذا اول چیزی که ما باید مردم را به آن دعوت کنیم، دعوت به اصل توحید است. انبیا هم همین طور بوده‌اند؛ وقتی می‌آمدند، آغاز دعوتشان به شریعت نبود؛ دعوتشان را با «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»<sup>۲</sup> شروع می‌کردند، گرچه بعداً همین توحید، تفصیل داده می‌شد. این شرایع هم چیزی جز توحید نیست؛ یعنی نماز و روزه و حج و زکات، انجام محرمات و ترک واجبات، چیزی جز مناسک بندگی و مناسک توحید نیست، ولی آنچه مهم است این است که این مناسک، اصل نیستند.

لذا رویکرد ما به دوره ظهور، نباید صرفاً یک رویکرد فقهی باشد؛ رویکرد ما به حکومت دینی، نباید صرفاً یک رویکرد فقهی باشد. به همین خاطر وقتی ما می‌خواهیم یک حکومت دینی را ارزیابی کنیم که آیا توفیق داشته یا نه، نباید اول از تحقق فروع ارزیابی کنیم. باید دید که این حکومت دینی، چقدر موازنه قدرت را به نفع اسلام تغییر داده، چقدر پرچم اسلام را در عالم برافراشته، چقدر یاد خدای متعال زنده کرده، چقدر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را احیا کرده و در سایه آن چقدر توجه به این مکتب پیدا شده است. این، نسبت به فروع، اصل است. البته حتماً اگر حکومتی دینی باشد، باید آرام آرام مجاری تحقق احکام را هم فراهم کند. رویکرد ما هم نسبت به عصر ظهور - یعنی رویکرد انتظار - انتظار یک جامعه فقهی که در آن فقط به فروع اسلام عمل می‌شود نیست، بلکه تحقق یک جامعه دینی است که در آن ابتدا اصول محقق

۱. ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ سوره حج، آیه ۴۱.

۲. [تعبیر معروفی که منسوب به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و به عنوان اولین شعارهای دعوت حضرت معرفی می‌شود؛ از جمله علامه مجلسی این گونه نقل می‌کند: «طَارِقُ الْمُحَارِبِينَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَ أَبُو لَهَبٍ يَبْعُهُ وَ يَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبُهُ وَ عَزْفُوِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.]

می‌شود و بعد فروع اجرا می‌شود. از آن طرف هم بعضی هستند که خیال می‌کنند جامعه دینی، جامعه‌ای است که فقط به اصول و معنویت اتکا دارد؛ شریعت را نمی‌بینند. این هم تمام نیست؛ جامعه دینی حتماً جامع اینهاست؛ یعنی باید در آن هم توحید محقق شود و هم ولایت حقه جاری شود و هم به‌دقت به-شریعت عمل شود؛ ولی این [شریعت] فرع است و آنها اصول. رویکرد ما به دوران حضرت هم باید بیش از رویکرد فقهی، رویکرد معنوی و توحیدی و ولایی باشد.

## ۲. رویکرد اجتماعی و تاریخی به انتظار و لوازم آن

نکته دیگر این است که قطعاً رویکرد ما نباید فقط یک رویکرد فردی باشد. هرطور که ظهور و انتظار را معنا می‌کنیم، باید یک رویکرد جمعی و تاریخی باشد؛ یعنی باید بر ظهور و مطالبه ظهور، اجتماع قلوب واقع شود، نه اینکه افراد به‌صورت جزایر مستقل بخواهند منتظر باشند. ما «جامعه» منتظر می‌خواهیم. باید حقیقت جمعی ما، یک حقیقت منتظر باشد. این رویکرد است که به وقوع اجتماعی ظهور کمک می‌کند. بلکه از این بالاتر، انتظار ما باید یک انتظار تاریخی باشد؛ یعنی انتظار، یک پرستش و عبادت تاریخی است که همه ما باید در آن نقش ایفا کنیم.

### - عبادت اجتماعی

یک دست از عبادات، عبادات اجتماعی هستند. وقتی جامعه‌ای با هم یک عبادت اجتماعی را انجام می‌دهند، همه در عبادت همدیگر شریک هستند. اگر شما با همدیگر تلاش کردید که مراسم عزاداری سیدالشهدا علیه السلام را به‌پا کنید، همه شما در ثواب عزاداری شریک هستید و همه در ثواب همدیگر هم شریک هستید. هر کسی که هر اقدامی می‌کند، در ثواب مابقی هم شریک است. یک لشکر که در جبهه حق باهم می‌جنگند، همه در فعل هم شریک هستند؛ گویا همه دارند با زبان همدیگر، با فعل همدیگر، خدا را پرستش می‌کنند. این همان توفیر نیت است؛<sup>۱</sup> یعنی همه همدل هستند، همه می‌خواهند این کار بزرگ، موفق شود (من دوست دارم شما موفق شوید، شما هم دوست دارید من موفق شوم).

کار شیطان، به‌عکس است: شیطان، ایجاد حسادت می‌کند؛ وقتی دو نفر با هم همکاری می‌کنند، به آنها وسوسه می‌کند که بگذار همه کارها به اسم تو تمام شود. به‌همین خاطر وقتی کنار هم هستیم و داریم کار اجتماعی می‌کنیم، اگر بینم دیگری که کنار ماست موفق شده است، نگران می‌شویم، چون آن کار به نام ما تمام نمی‌شود؛ این همان حسادت شیطان است. در جبهه حق، این‌طور نیست. در جبهه

۱. تعبیری در دعای امام سجاد علیه السلام: «اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ بَيْنِي»؛ صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

حق اگر ما با هم در سنگری مشارکت می‌کنیم، من از توفیق شما خوشحال می‌شوم، شما هم از توفیق من خوشحال می‌شوید. مثلاً اگر شما روز عرفه به زیارت نرفتید، خوشحال‌اید که من به زیارت رفته‌ام؛ می‌گویید: «حرم امام حسین علیه السلام شلوغ بود؛ الحمدلله امام حسین علیه السلام دست خیلی‌ها را گرفته، خیلی‌ها وارد محیط رحمت شده‌اند، خیلی‌ها رو به امام علیه السلام آورده‌اند». همین که شما این را دوست دارید، شریک در عمل می‌شوید. همین، شرکت در عبادت از طریق نیت است. اینکه فرموده‌اند: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»،<sup>۱</sup> یک معنایش همین است. خیلی از عبادات، اجتماعی هستند. وقتی یک لشکر باهم کار می‌کنند، همه خوشحال‌اند که همه موفق هستند؛ هیچ کسی از موفقیت دیگران رنج نمی‌برد؛ همه دوست دارند همه توفیق پیدا کنند؛ لذا ولو خودشان هم در آن سنگر نمی‌جنگند ولی در ثواب آن سنگر هم شریک‌اند؛ گویا در آن سنگر حضور دارند؛ همه در ثواب یکدیگر شریک می‌شوند. این است که عبادت، بسیار عظیم می‌شود، بر برکت می‌شود. مثل نماز جماعت که من در ثواب شما شریکم و شما هم در ثواب من.

### - عبادت تاریخی

از این بالاتر، یک عبادت تاریخی دارید؛ یعنی یک جامعه در طول تاریخ، هم‌افزایی می‌کند. این بنا، بنایی نیست که یک نسل بتواند آن را اقامه کند. نسل‌ها می‌آیند، هر کدام یک سنگ بنایی می‌گذارند تا نتیجه معماری نسل‌های مختلف، این بنای عظیم می‌شود. معماری دوران ظهور، این طور است؛ همه انبیا علیهم السلام آمده‌اند و یکی یکی سنگ‌هایی را گذاشته‌اند تا اینکه این بنا در عصر ظهور به وسیله امام زمان علیه السلام تام و تمام می‌شود. ﴿وَ اللَّهُ مُنِّمٌ نُورِهِ﴾؛<sup>۲</sup> این نور در عالم آمده است و در دوران حضرت، به تماشای می‌رسد. همه انبیا علیهم السلام، همه معصومین علیهم السلام و بلکه همه آحاد جامعه موحدین، در این عبادت عظیم شریک‌اند. انتظار یعنی رویکرد همه این است: همه می‌خواهند به اندازه خودشان کاری کنند که آن دولت اقامه شود. [مثل] یک کندوی بزرگ زنبور عسل که هر کدام کار خود را می‌کنند تا یک ظرف عسل درست شود. البته پیداست سهم اصلی، مخصوص امام علیه السلام است؛ امام علیه السلام [است که] کار را تمام می‌کند.

۱. برای نمونه: «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۴. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵، «باب النية و شرائطها و مراتبها و کمالها و ثوابها و أن قبول العمل نادر».

۲. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيمَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

ولی به اندازه‌ای که به ما مشارکت داده‌اند، ما هم می‌توانیم در این بنای رفیع کاخ عصر ظهور، حضور داشته باشیم. حضورمان چقدر است؟ هر چقدر که هست.

همه شنیده‌اید وقتی حضرت ابراهیم خلیل (ع را در آتش انداختند، زنبور عسل بالش را تر کرده بود تا آتش را خاموش کند. این آتش که با این آب خاموش نمی‌شود! خاموشی این آتش، فرمان خدا را می‌خواهد؛ ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ﴾.<sup>۱</sup> ولی بالأخره این زنبور عسل هم عبادت خودش را می‌کند و به فوز خودش می‌رسد.

این بنای عظیم عصر ظهور که یک کاخ رفیع عبادت است و توحید و بندگی خدا در آن محقق می‌شود، بنایی است که همه تاریخ در آن مشارکت دارند. منتظر، آن انسانی است که سهم خودش را در بنای تاریخی عصر ظهور ایفا می‌کند، هر کجای عالم که ایستاده باشد. فرقی نمی‌کند که کجاست؛ یک قرن قبل از ظهور است، ده قرن قبل از ظهور است، حتی زمان حضرت موسی علیه السلام است، زمان حضرت آدم علیه السلام است. آن نقشی که باید در ساختن این بنای تاریخی ایفا کند، انجام می‌دهد. همه کسانی را هم که در تاریخ کار می‌کنند تا بنای عصر ظهور معماری شود، همه را - خودشان و فعلشان را - دوست دارد، از امام گرفته که محور است تا بقیه. این می‌شود عبادت مشاع تاریخی. انسان در ثواب همه کسانی که برای تحقق ظهور یک اقدام کرده‌اند یا حتی نفس کشیده‌اند، شریک است؛ چون همه آنها را دوست دارد. وقتی در تاریخ به پشت‌سر نگاه می‌کند و آنهایی که در جمل کنار امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده‌اند را می‌بیند، از کار و فداکاری‌شان لذت می‌برد؛ آنها که در صفین شهید شده‌اند، همین‌طور. به‌عکس، نسبت به کسانی که در صفین کنار معاویه بودند نفرت دارد و آنها را لعن و طرد می‌کند؛ کسانی که در کربلا کنار ابن‌زیاد و یزید بودند، از [خود آنها و از] فعل آنها متنفر است. این همان همدلی با یک جبهه عظیم تاریخی است و هم‌افزایی این جبهه عظیم تاریخی به عصر ظهور منتهی می‌شود.

پس رویکرد ما به عصر ظهور نباید رویکرد فردی باشد؛ این‌طور نیست که دنبال آن باشم که «من» بشوم سنگ بنای اصلی عصر ظهور. رویکرد ما باید تاریخی باشد؛ [باید] بخواهیم یک مشارکت تاریخی کنیم؛ [باید] همه مؤمنین دست‌به‌دست هم بدهند تا مقدمه شود برای ظهور حضرت و تحقق آن دولت کریمه به‌دست وجود مقدس حضرت بقیة الله علیه السلام. بنابراین باید تاریخی هم عمل کنیم؛ کما اینکه پرچمداران تاریخ، این‌طور عمل می‌کردند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.



– مشارکت جمعی مؤمنین در زمینه‌سازی ظهور، راه شریک شدن آنان در عبادت معصوم این را هم اینجا اشاره کنم: این تاریخ عظیمی که به سمت ظهور حرکت می‌کند، پرچمدارانی دارد؛ این پرچمداران، تاریخی هستند، یعنی مخصوص یک دوران نیستند. مثل انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام؛ انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام یک دوران تاریخی را به سمت ظهور معماری می‌کنند. مثل ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام؛ تصرفی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کند، یک تصرف ماندگار تاریخی است؛ تصرف سیدالشهدا علیه‌السلام یک تصرف ماندگار تاریخی است. افعالی که معطوف به عصر ظهور انجام می‌گیرد، همه یکسان نیستند. سلسله اشخاصی هستند که ائمه تاریخی‌اند، تاریخ‌سازند و تاریخ را معماری می‌کنند. یک دوران تاریخی به وسیله ابراهیم خلیل علیه‌السلام بنا می‌شود و بعد، سنت ایشان در تاریخ می‌ماند. یک عده هم فقط رهبران اجتماعی‌اند و یک جامعه را رهبری می‌کنند. این هم یک سهم از مدیریت و ولایت حقه است. عده‌ای هم هستند که سهم‌شان در حد مشارکت یک انسان عادی است که به اندازه خودش در این کار شریک می‌شود. اینها همه، در این عبادت تاریخی شریک‌اند.

آنچه لطیف است این است که انسان با این مشارکت، در عبادت معصوم شریک می‌شود. یکی از بزرگان می‌فرمود: «آن چیزی که اصحاب سیدالشهدا علیهم‌السلام را خیلی ممتاز کرده این است که آنها در این فعل عظیم امام حسین علیه‌السلام شریک شده‌اند». این خیلی مهم است؛ بالاخره خونشان طوری ریخته شد که شریک امام حسین علیه‌السلام شده‌اند. در زیارت‌نامه اصحاب همین را می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ». اینها در این کار عظیمی که امام حسین علیه‌السلام انجام می‌دادند، ناصر حضرت شدند؛ این است که خیلی مهم است. در دعای عهد و دیگر دعاها مکرر سفارش شده است که این‌طور دعا کنید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ»؛ چه عصر ظهور باشیم و چه نباشیم. ما می‌توانیم کاری کنیم که در بنای دوران عصر ظهور ناصر حضرت شویم؛ [می‌توانیم] در این کار عظیم و این عبادت عظیم که محورش حضرت هستند، ما هم سهمی پیدا کنیم. این می‌شود انتظار؛ انتظار یعنی نصرت حضرت در اقامه عصر ظهور، هر کسی به اندازه خودش. این یک بنای عظیم تاریخی است که به وسیله تاریخ عبادت و بندگی خدای متعال بنا شده است. همه انبیا علیهم‌السلام سنگ‌های این بنا را گذاشته‌اند تا اینکه بنای بزرگ به دست

۱. برای نمونه: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَبِي أَشْمٍ وَ أُمِّي طِبْثُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دَفِنْتُمْ وَ قُرْبُكُمْ قُرْبًا عَظِيمًا فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَقُورَ مَعَكُمْ»؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۲۳.

حضرت تمام می‌شود، ﴿وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ﴾<sup>۱</sup> این نور با امام زمان علیه السلام به مرحله تمام خودش که ظهور حقیقت در عالم است، می‌رسد. ظهور نور توحید در عالم، با حضرت، به مرحله کمال می‌رسد؛ ما هم می‌توانیم مشارکت کنیم.

این را هم بدانید که همه مؤمنین به اندازه خودشان مشارکت می‌کنند، اگرچه درجات دارد. ایمان درجات دارد، مؤمنین هم درجات دارند. این مشارکت موجب یک همدلی وسیع بین مؤمنین می‌شود. مبادا ما کسی را که ضعیف‌تر است، طردش کنیم؛ او هم در همین جبهه است. روایات را دیده‌اید؛ فرموده‌اند: مؤمنین درجات دارند؛ ایمان بالاتر را به آنها تحمیل نکنید؛ همدیگر را دوست داشته باشید ولو اینکه آن شخص، درجه ایمانش از شما پایین‌تر باشد. [مرحوم کلینی] کافی شریف نقل می‌کند که شخصی گفت: امام صادق علیه السلام در حیره بودند و به ما مأموریت دادند که به منطقه‌ای برویم و کاری انجام بدهیم و برگردیم. رفتیم، مأموریت را انجام دادیم و برگشتیم. حضرت فرمودند: «دوستان ما را دیدید؟ احوالشان چطور بود؟» عرض کردم: «آقا! اینها هم عقیده ما نیستند». پیداست این شخص، کنار حضرت بوده و بیشتر دستش به حضرت می‌رسیده و طبیعتاً معرفتش هم بیشتر بوده است. حضرت فرمودند: «عجب! پس ما هم باید شما را طرد کنیم؛ چون بسیاری از حرف‌هایی را که ما می‌زنیم، شما نمی‌فهمید و همراه ما نیستید».<sup>۲</sup> همین‌طور که امام مراتب مادون را تحمل می‌کند، همه مراتب جامعه مؤمنین هم باید همدیگر را تحمل کنند و یک همدلی و همفکری و همکاری مشاع داشته باشند تا این عبادت عظیم

۱. سوره صف، آیه ۸.

۲. «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَرَّاجٍ وَ كَانَ خَادِمًا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي حَاجَةٍ وَ هُوَ بِالْحِيرَةِ أَنَا وَ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ قَالَ فَأَنْطَلَقْنَا فِيهَا ثُمَّ رَجَعْنَا مُعْتَمِينَ قَالَ وَ كَانَ فِرَاشِي فِي الْحَائِرِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ نَزُولًا فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالٍ فَرَمَيْتُ بِنَفْسِي فَيَبْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَدْ أَقْبَلَ قَالَ فَقَالَ قَدْ أَتَيْتَكَ أَوْ قَالَ جِئْتُكَ فَاسْتَوَيْتُ جَالِسًا وَ جَلَسَ عَلَيَّ صَدْرُ فِرَاشِي فَسَأَلَنِي عَمَّا بَعَثَنِي لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّا بَرَأْنَا مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ وَ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُونَ بَرَاءُونَ مِنْهُمْ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهَوَّ دَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَبْغِي لَنَا أَنْ بَرَأْنَا مِنْكُمْ قَالَ قُلْتُ لَا جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ هُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَ طَرَحْنَا قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا نَفْعَلُ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبَرُّوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ مِنْهُمْ مِنْ لَهُ سَهْمَانٌ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةٌ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةٌ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةٌ مِنْهُمْ فَلَيْسَ يَبْغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ وَ لَا صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الخَمْسَةِ وَ لَا صَاحِبُ الخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّيِّئَةِ وَ لَا صَاحِبُ السَّيِّئَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ...»؛ الكافي ج ۲، ص ۴۴-۴۵.

تاریخی - که عصر ظهور است - محقق شود.<sup>۱</sup>

### ۳. موانع و حجاب‌های ظهور

#### - وسعت و پیچیدگی موانع ظهور

نکته مهمی که در این بحث مانده این است که تحقق عصر ظهور، موانعی دارد. همین طور که خود عصر ظهور، یک بنای تاریخی رفیع است، مانعش هم یک بنای تاریخی است. مانع آن، یک نفر و دو نفر و ده نفر نیستند. در طرف حق، پرچمدارانی تاریخی هستند و یک محور دارند. محور کل اقامه عصر ظهور، نبی اکرم ﷺ [و بعد، اهل بیت ایشان ﷺ] هستند. بعد از ایشان، انبیاء اولوالعزم ﷺ هستند که از آنها عهد این دولت و میثاق همراهی با امام زمان ﷺ گرفته شد.<sup>۲</sup> آنها هم استقامت کردند و بار این دولت را به دوش کشیدند، ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾.<sup>۳</sup> [در رتبه] بعد، اولیاء و آحاد جامعه مؤمنین در این جبهه مشارکت دارند. آن طرف هم همین طور است؛ یعنی حجاب عصر ظهور، یک حجاب ساده نیست. قرآن همان طور که اصل ظهور را با شکوه و عظمت بیان می‌کند - ﴿وَ الْفَجْرِ \* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا \* وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا \* وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾<sup>۵</sup> - آن طرف را هم یک

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۲، «بَابُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۵۴، «باب درجات الإيمان و حقايقه».

۲. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد ﷺ من ولاية أولي العزم لهم في الميثاق و غيره».

۳. ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يوعُدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره احقاف، آیه ۳۵.

۴. ﴿وَ الْفَجْرِ \* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ \* وَ الشَّمْعِ وَ الْوَتْرِ \* وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ﴾؛ سوره فجر، آیات ۱-۴. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ الْفَجْرِ﴾ وَ الْفَجْرُ هُوَ الْقَائِمُ ﷺ وَ اللَّيَالِي الْعَشْرُ الْأَيْمَةُ ﷺ مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحَسَنِ وَ الشَّمْعُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ ﷺ وَ الْوَتْرُ هُوَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ﴾ هِيَ دَوْلَةُ حَبْتَرٍ فِيهِ تَسْرِي إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ ﷺ»؛ تاویل الآيات، ج ۱، ص ۷۶۶. رجوع شود به روایات ذیل آیات شریفه در: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۵۰.

۵. ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا \* وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا \* وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا \* وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْصَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ أَيُّمَةُ الْجُبُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجُبُورِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰.

دستگاه وسیع و یک تفرعن پیچیده می‌داند. حجاب ظهور و حجاب ولایت، چیز ساده‌ای نیست. می‌فرماید: پیغمبر ما! ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛<sup>۱</sup> ما برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انس و جن گذاشته‌ایم. در روایت ذیل این آیه، شیاطین انسی پیامبران را نام می‌برد تا می‌رسد به نبی اکرم ﷺ؛<sup>۲</sup> حضرت هم شیاطین انسی و جنی داشتند که حضرت را رصد می‌کردند؛ این خیلی مهم است. محورشان خود ابلیس است؛ طبق حدیث عقل و جهل،<sup>۳</sup> او خود نبی اکرم ﷺ را رصد می‌کند، گرچه دستش نمی‌رسد. [وجود مقدس حضرت، آن کسی [است] که در عالمی عبادت می‌کند که [این طور از آن تعبیر شده: «إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ»؛<sup>۴</sup> حالاتی بین ما و خدا هست که آنجا انبیاء مرسل هم حضور ندارند. [آن] کسی [است] که به جایی می‌رسد که جبرئیل با همه عظمتش ایشان را در سفر معراج رها می‌کند؛ وقتی حضرت می‌پرسند که چرا من را تنها گذاشتی، عرض می‌کند: شما به بساطی قدم می‌گذارید که هیچ کس قبل از شما نرفته و مخصوص شماست و اگر به-اندازه سر انگشتی جلوتر بیایم، کارم تمام است، چون شأن من نیست.<sup>۵</sup> کسی که این چنین است، پیداست شیطان نمی‌تواند رصدش کند؛ ولی شیطان در خیال خودش، رصدش را این قرار داده است. اصلاً معنای آیه ﴿لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۶</sup> همین است؛ می‌خواهد بگوید: «من امیرالمؤمنین

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ فِي أُمَّتِهِ شَيْطَانَانِ يُؤَدَّبَانِهِ وَ يُضِلَّانِ النَّاسَ بَعْدَهُ. فَأَمَّا صَاحِبَا نُوحٍ فَقَطِيفُوسُ وَ خَرَامٌ، وَ أَمَّا صَاحِبَا إِبْرَاهِيمَ فَمَكْتَلُ وَ رِزَامٌ، وَ أَمَّا صَاحِبَا مُوسَى فَالسَّامِرِيُّ وَ مَرَقِييَا وَ أَمَّا صَاحِبَا عِيسَى فَبُولَسُ وَ مَرِيْتُونُ وَ أَمَّا صَاحِبَا مُحَمَّدٍ ﷺ فَجَبْرٌ وَ زُرَيْقٌ»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳. «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۴. [این روایت در منابع دست اول نیامده، اما در کتب علمی متعدد به آن اشاره شده: امام خمینی (ره) می‌نویسند: «نقل عن المتحقق بالبرزخية الكبرى و الفقير الكل على المولى و المرتقى ب ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾. المصطفى المرتضى المجتبى، بلسان أحد الأئمة: لنا مع الله حالات هو هو، و نحن نحن؛ و هو نحن، و نحن هو»؛ مصباح الهداية إلى الخلافة و الولاية، ص ۶۷.

۵. «... قَالَ لِي جَبْرِيْلُ تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جَبْرِيْلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تَفَارُقِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَىٰ هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ...»؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۶. ﴿قَالَ فِيمَا أَعُوذُ بِكَ لَأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.



را رصد می‌کنم، با دیگران کاری ندارم؛ من حضرت را رصد می‌کنم و نمی‌گذارم مردم دور و بر ایشان جمع شوند. نگاه می‌کنم حضرت چه کاری می‌کنند، من هم همان را خنثی کنم؛ با دیگران کار ندارم. می‌بینم امیرالمؤمنین علیه السلام چه دستی در عالم می‌برند، هر کاری کنند، من ضدش را انجام می‌دهم». معنای «لَا قُدْرَانَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» همین است؛ یعنی نمی‌گذارم مردم، در صراط مستقیم بروند و گرد ولی حق بگردند.<sup>۱</sup>

پس ما دستگاه باطل و حجاب عصر ظهور را یک حجاب ساده نبینیم. این جریان همان جریانی است که در قرآن [از آن] به ظلمات تعبیر می‌شود. این طرف، آیه نور است و آن طرف، آیه ظلمات.<sup>۲</sup> قرآن این دستگاه را وسیع و گسترده معرفی می‌کند و دورانش را هم تاریخی‌تر و طولانی‌تر از دوران این دنیا بیان می‌کند، چون قبل از خلقت ظاهری آدم و تنزلش به عالم دنیا، ابلیس بوده و شش هزار سال مشغول عبادت بوده است.<sup>۳</sup> قصه درگیری، از آنجا شروع می‌شود؛ از قصه عقل و جهل شروع می‌شود؛ از زمانی که خدای متعال آنها را آفرید، این درگیری شروع می‌شود؛ جهل، بنای درگیری و دشمنی را در عالم

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَا قُدْرَانَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ \* ثُمَّ لَا تَبْتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِتِمَّا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر علیه السلام در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَّا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَحْفَ عَالِيكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لِأَنَّ الْحَقَّ تَقِيلُ وَ الشَّيْطَانَ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَوْهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* فِي ثُبُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْتَعَ وَ يَذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ آيَتِ الرَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ \* لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ \* وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيْتًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ \* أَوْ كَطُّلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ طُّلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿؛ سوره نور، آیات ۳۵-۴۰.

۳. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافٍ سَنَةً لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَبِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ إِبْلِيسَ عَبَدَ اللَّهَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكْعَتَيْنِ سِتَّةَ آلَافٍ سَنَةً وَ كَانَ مِنْ إِنْظَارِ اللَّهِ إِيَّاهُ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ بِمَا سَبَقَ مِنْ تِلْكَ الْعِبَادَةِ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱.



گذاشت.<sup>۱</sup> [این درگیری و دشمنی،] هم جغرافیایش گسترده‌تر و هم تاریخش وسیع‌تر از این عالم است؛ عوالمی درگیرند؛ تاریخ گسترده‌ای دارد. اگر قرآن از آیه نور صحبت می‌کند، از آیه ظلمات هم صحبت می‌کند.

### - حقارت و ضعف موانع ظهور در مقابل اهل بیت

البته در عین حال که قرآن این جبهه را با این همه گستردگی مطرح می‌کند، ولی جبهه باطل را در مقابل جبهه حق، خیلی کوچک می‌داند. در مجموع، با همه وسعت، گستردگی، شیطنت و ملعنتی که دارد، به تعبیر قرآن کف روی آب است. ﴿فَأَمَّا الرَّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾؛<sup>۲</sup> نهر عظیمی به‌راه افتاده، روی آن زبیدی هم هست. گاهی تعبیر قرآن این است: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛<sup>۳</sup> می‌خواهند با بازدم‌شان خورشید را خاموش کنند؛ می‌خواهند خورشید را فوت کنند. نور نبی اکرم ﷺ می‌شود خورشید، همه تلاش شیطان می‌شود یک بازدم. [باز در جای دیگر می‌فرماید:] ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛<sup>۴</sup> اصلاً از همان ابتدا، جبهه باطل در مقابل جبهه حق از بین رفته بود، ﴿كَانَ زَهُوقًا﴾؛ از همان ابتدا خدای متعال و اولیاء خدای متعال غالب و پیروز بوده‌اند. معنای این تعبیر قرآن این است که غلبه با نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ است، غلبه با شیاطین نیست.

البته [قرآن] این هشدار را به ما می‌دهد که دستگاه باطل خیلی عظیم است. این، هشدار مهمی است. درست است که شیطان، دستگاهش شکست می‌خورد، ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾.<sup>۵</sup> اما در مقابل چه کسی؟ در مقابل ما؟! درست است که دستگاه فراعنه در تاریخ، خیلی کوچک است، اما در

۱. «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعُتْلِ حَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أكرمَ اللَّهُ بِهِ الْعُقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أُضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَيْتَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتِكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ حَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَا مَا يُنْفَعُ النَّاسَ فَيَمَكْتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۷.

۳. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِيرُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

۴. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

۵. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۷۶.

مقابل ما؟! یک موج آنها، همه ما را غرق می‌کند؛ ولی در مقابل اولیاء حق، در مقابل امیرالمؤمنین، در مقابل عاشورا، همه شیطنت‌های شیطان هیچ است. واقعاً در برابر عاشورا است که ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾. وقتی می‌بینید سیدالشهدا علیه السلام چطور در میدان آمده، می‌فهمید ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾. این همان تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در غار حرا به رسالت مبعوث شدند، من هم آنجا بودم و صدای ناله شیطان را شنیدم؛ «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَةَ الشَّيْطَانِ». در روایات آمده که شیطان چند بار ناله کرده است؛<sup>۱</sup> یکی از آنها اینجا بوده است؛ [حضرت فرمودند: «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَةَ الشَّيْطَانِ»؛ فریادش بلند شد؛ عرض کردم: یا رسول الله! صدای چیست؟ فرمودند: ناله شیطان است؛ وقتی من مبعوث شدم، دیگر مایوس شد که پرستش شود.<sup>۲</sup> تا من نیامده بودم هنوز امیدوار بود؛ ولی من که آمدم، فهمید که کیدش تمام شده است. تا من نیامده بودم، هنوز امیدوار بود؛ وقتی من آمدم، کار تمام شد.

قرآن درباره روز غدیر می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾؛<sup>۳</sup> این ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ که مایوس شدند چه کسانی هستند؟ کفار عادی؟ کفار عادی که اصلاً متوجه نیستند. این ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، همان‌هایی هستند که رصد می‌کنند؛ ابلیس است و عُمد نار.<sup>۴</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام که آمد، دیگر مایوس

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَ عَلِيِّ علیه السلام يَوْمَ الْغَدِيرِ صَرَخَ إِبْلِيسُ فِي جُودِهِ صَرْخَةً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا أَنَاهُ فَقَالُوا: يَا سَيِّدَهُمْ وَ مَوْلَاهُمْ مَاذَا ذَهَكَ فَمَا سَمِعْنَا لَكَ صَرْخَةً أَوْ حَشَّ مِنْ صَرْخَتِكَ هَذِهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ: فَعَلَّ هَذَا النَّبِيُّ فِعْلاً إِنَّ تَمَّ لَمْ يُعْصِ اللَّهُ أَبَدًا...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۴۴-۳۴۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً يَفْرَحُ لَهَا شَيْطَانِيٌّ! فَقَالَتْ لَهُ: يَا سَيِّدَنَا مَا لَكَ صَرَخْتَ هَذِهِ الصَّرْخَةَ؟ فَقَالَ: وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ فَقَالُوا: مَا عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ إِنْ عَاشَ حَتَّى يَبْلُغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ هَدَى اللَّهُ بِهِ قَوْمًا كَثِيرًا. فَقَالُوا لَهُ: أَوْ لَا تَأْذُنَ لَنَا فَنَقُتْهُ؟ قَالَ: لَا! فَيَقُولُونَ لَهُ: وَ لِمَ وَ أَنْتَ تَكْرَهُهُ؟ قَالَ: لِأَنَّ بَقَاءَنَا بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلِيٌّ فَمَاتَتِ الْقِيَامَةُ فَصَرْنَا إِلَى النَّارِ فَمَا بَالُنَا تَتَعَجَّلُ إِلَى النَّارِ؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲. «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍِّّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»؛ نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲، «فضل الوحي».

۳. ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ سوره مائده، آیه ۳. [این آیه، در روایات متعدد شیعه و عامه به مسئله ابلاغ و صایت معنا شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۸، (باب أخبار الغدير و ما صدر في ذلك اليوم من النص الجلي على إمامته علیه السلام و تفسير بعض الآيات النازلة في تلك الواقعة)].

۴. روایت امام باقر علیه السلام درباره ابلیس پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۴۴-۳۴۵. همچنین ابن شهر آشوب نقل می‌کند: «في الخبر أن النبي صلی الله علیه و آله كان يُجَبِّرُ عَنْ وَفَاتِهِ بِمَدَّةٍ وَ يَقُولُ قَدْ حَانَ مِنِّي حُقُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ وَ كَانَتِ الْمُنَافِقُونَ يَقُولُونَ لَيْسَ مَاتَ مُحَمَّدٌ

شدند؛ فهمیدند که دیگر دولت ماندگار ندارند. به همین خاطر است که حضرت فرمود: «دولت، برای ماست، اینها فقط یک جولانی می‌دهند». وقتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور می‌شوند، [وقتی] خدای متعال درهای ولایت ایشان را باز می‌کند، [وقتی] «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»، [آن وقت است که کفار ناامید می‌شوند]. همه انبیاء علیهم السلام آمدند، نعمت تمام نشده است. قبل از غدیر هنوز دین مرضی خدا نیامده است؛ ۱۲۴ هزار پیغمبر آمدند، ولی دین مرضی خدا اسلام است؛ «و رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا». وقتی حضرت باذن الله - تبارک و تعالی - باب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر باز می‌کنند، [وقتی] «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و با ایشان این در گشوده می‌شود «و رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»، آن وقت «الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ».

بنابراین باید توجه داشته باشیم که اگر دشمن، ضعیف است - «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» - در مقابل ما ضعیف نیست؛ اگر «فَأَمَّا الرَّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً»، ما نیستیم که این زبد و کف روی آب را از بین می‌بریم؛ آن حقیقت جاری ولایت و آن حقیقت توحید است که این زبد را محو می‌کند؛ «جَاءَ الْحَقُّ» است که باعث «زَهَقَ الْبَاطِلُ» می‌شود؛ وجود مقدس حضرت بقیت الله علیه السلام هستند که وقتی می‌آیند، باطل رفتنی است.<sup>۱</sup>

لذا اگر ما بخواهیم مصون باشیم، باید همه تالاشمان این باشد که از این دستگاه عظیم باطل پناه بگیریم. یک پناهگاه هم بیشتر نیست: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛<sup>۲</sup> هر کسی هم وارد نشد، کارش تمام است، کوچک و بزرگ هم ندارد. این موج آن قدر سنگین است که هر کسی وارد کشتی نجات نشده [باشد]، حتماً غرق شده است؛ «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةٍ

لَيَحْرُبُ دِينَهُ فَلَمَّا كَانَ مَوْقِفُ الْعَدِيرِ قَالُوا بَطَلٌ كَيْدُنَا فَتَرَلْتُ «الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا» الْآيَةَ؛ مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۰.

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ... فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام ذَهَبَتْ ذَوْلَةُ الْبَاطِلِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲. این مضمون، با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ برای نمونه: «عَلِيٌّ بِنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶. همچنین رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله علیه و أن حبه ایمان و بغضه کفر و نفاق و أن ولایته ولایة الله و رسوله و أن عداوته عداوة الله و رسوله و أن ولایته علیه السلام حصن من عذاب الجبار و أنه لو اجتمع الناس علی حبه ما خلق الله النار».

نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ<sup>۱</sup>. هیچ پناهگاهی نیست. می دانید وقتی باران شروع شد، جناب نوح علیه السلام به فرزندش فرمود: سوار شو! گفت: نه، ﴿سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ﴾؛ این همه کوه! به کوهها تکیه می کنم. ﴿يَعِصْمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾؛ به کوهها پناه می برم، من را حفاظت می کنند؛ هرچه باران می خواهد ببارد! حضرت فرمود: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ این، امر الهی است؛ پناهگاه دیگری وجود ندارد.<sup>۲</sup> در مقابل این فتنه های عظیم، یک پناهگاه بیشتر نیست: ﴿إِنَّ الْحُسَيْنَ ... مِصْبَاحَ هُدًى وَ سَفِينَةَ نَجَاةٍ﴾<sup>۳</sup>. در این دریای موج طوفانی ظلمانی، فقط با این کشتی و با این نور، راه نجات هست.

#### ۴. سبک زندگی مدرن، بزرگترین حجاب ظهور در عصر ما

بنابراین حجاب عصر ظهور یک حجاب وسیع است که یک سیر تاریخی داشته است. در این سیر تاریخی، پیچیده تر هم شده است، چون اولیاء طاغوت هم افزایی کرده اند؛ شما می توانید همه گذشته تاریخی تفرعن را در تفرعن امروزی ببینید. این، هم افزایی تاریخی است. شیطان همه تلاش گذشته و تجارب گذشته خودش را تجمیع کرده است. به همین خاطر است که ظهور، ﴿بَعْدَ مَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا﴾ واقع می شود، یعنی [وقتی که] جبهه باطل یک فضای فراگیر ظلمانی ایجاد کرده است. لذا عرض کردیم بزرگترین حجاب لاقط معاصر ما - اگر نگوییم بزرگترین حجاب تاریخی - نسبت به حقیقت ولایت حقه، حجاب مدرنیته است.

تجمع شیطنتها و ملعنت های تاریخی، به این جریان تبدیل شده است، جریانی که با صراحت از مُردن خدا و نفی خدا و زندگی بی خدا صحبت می کند، تمدنی که بین زندگی و بندگی تفکیک کرده و می گوید: «بندگی، چیزی است؛ زندگی، چیزی دیگر است». این حرف، غیر از آن است که در پایان می گوید: «بندگی خدا، جزو اوهام است، جزو خیالات است، جزو عاطفه های نابالغ است». [اول]

۱. روایت معروفی از رسول خدا ﷺ که در منابع مختلف عامه و خاصه وارد شده است؛ برای نمونه، رجوع شود به: عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۳۵۸، «قوله ﷺ مثل أهل بیتی کسفینة نوح»؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۴، «باب فضائل أهل البیت ﷺ و النص علیهم جملة من خبر الثقلین و السفینة و باب حطة و غيرها».

۲. ﴿وَ قَالَ اٰرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ \* وَ هِيَ تَجْرِيْ بِهَمِّمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوْحٌ اِبْنَهٗ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اٰرْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ \* قَالَ سَاوِيْ اِلَى جَبَلٍ يَّعِصْمُنِيْ مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ وَ حَالَ يَتِيْهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ﴾؛ سوره هود، آیات ۴۱-۴۳.

۳. روایت معروف رسول خدا ﷺ در وصف سیدالشهداء علیه السلام: «وَ الَّذِيْ يَعْتَنِيْ بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ الْحُسَيْنَ بِنَّ عَلِيٍّ فِي السَّمَآءِ اَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمَكْتُوْبٌ عَنْ يَمِيْنِ عَرْشِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِيْنَةُ نَجَاةٍ»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰.



می‌گوید: «اگر هم می‌خواهید خدا را بندگی کنید، بندگی، غیر از زندگی است». بعد برای زندگی مردم - که کم‌کم همه بندگی‌شان را پوشانده و محو کرده - از روزی که متولد می‌شوند تا روزی که می‌میرند برنامه تعریف می‌کند، بلکه از قبل تولدشان تا بعد مرگشان! [می‌داند] برای بعد مرگشان هم برنامه‌ریزی کرده است؛ حالا من نمی‌خواهم اصل این کار را انکار کنم، ولی در شرایطی، برنامه می‌دهد که چطور اعضائشان را بفروشید؛ تا بعد مرگ هم فکرهايش را کرده است. از قبل تولد تا بعد مرگ، این هفتاد سال را پر کرده است. می‌بینید که چطور پر کرده است؛ آرام‌آرام برای هر گوشه از آن زندگی‌های ساده، مدل‌های پیچیده‌ای طراحی کرده و همه‌جانبه برنامه‌ریزی کرده است.

مثلاً انسان به تغذیه نیاز دارد، در طول تاریخ هم تغذیه می‌کرده است، حتی برای آن تلاش هم می‌کرده و دانش‌ها و مهارت‌هایی هم داشته، فنون و صنعتی هم ایجاد کرده بوده؛ ولی آن قدر این تغذیه را پیچیده کرده‌اند که ده‌ها صنعت بزرگ و دانش‌های پیچیده‌ی پشتیبان، از روان‌شناسی تا زیست‌شناسی تا جامعه‌شناسی تا هنر و علوم صنعتی - که باید حمایت صنعتی کنند - این تغذیه را ایجاد می‌کنند. خاصیتش چیست؟ مثلاً دویست نوع ماست درست می‌کند! الحمدلله کم‌کم در کشور خود ما هم دارد می‌آید؛ با طعم‌های مختلف، میزان چربی مختلف، اسانس‌های مختلف، رنگ‌های مختلف! آیا واقعاً تغذیه یعنی این؟! هنر را هم در الگوی تغذیه ضرب کرده‌اند و جاذبه‌های متنوعی درست کرده‌اند که انحاء تحریک به دنیا و تحریک شهوانی را ایجاد می‌کنند. این مثال را من برای تغذیه می‌زنم که به لحاظ ایجاد اشتها در ما است؛ [این]، هنر ایجاد اشتهاست، [هنر این است که] چطور میل ایجاد کنند، چطور تحریک شهوت کنند.

دوست عزیز می‌داریم که اهل مازندران هستند؛ ایشان می‌گفت: به فلان استاد - که یکی از اولیاء است - گفتم: «آقا! چند روزی پیش ما بیایید، این جنگل‌های شمال بد نیست». خدا رحمتش کند! ناراحت شد و گفت: نفس من به دنیا تحریک شده است، آقا جان! بیش از این، من را تحریک نکن! من به اندازه کافی به دنیا تحریک شده‌ام؛ دیگر این قدر من را به جلوه‌های دنیا دعوت نکن!

این نگاه را بگذارید کنار نگاه کسانی که [انگار] اعتکاف شهربازی درست می‌کنند؛ از این در که وارد می‌شوی تا از آن در بیرون بیایی، سه روز طول می‌کشد! همین الآن در اروپا چنین شهربازی‌هایی هست. نمونه آنها را هم در شهرهای مذهبی ما مثل مشهد دارند می‌سازند. من نمی‌دانم پیوست فرهنگی اینها کجاست؟! پدیده‌ای که دارند می‌سازند، انواع دعوت به دنیاست؛ یعنی در کنار زیارت و سیر و سفر



مذهبی، یک سیاحت درست می‌کنند! در همین قم، می‌خواهند شهر فرودگاهی درست کنند. طیب الله انفاسکم! پیوست فرهنگی‌اش چیست؟! لابد به این هدف که وقتی مردم اینجا می‌آیند، روحشان خسته می‌شود از این همه قبرستان و زیارتگاه؛ بروند کیف کنند. این، تفسیر فارسی از آن است؛ من ادبیات سبکش را عرض کردم؛ آنها با ادبیات پیچیده تخصصی، این حرف را می‌زنند.

پس آن اتفاقی که در دنیای مدرن افتاده، این است که شیطان، تجربه‌های تاریخی خودش را هم‌افزایی کرده، تحریک شهوات را وسعت داده و آنها را به تخصص‌های متنوع تبدیل کرده است. شما دیگر بدون تخصص، اصلاً نمی‌توانید راجع به آنها حرف بزنید. یک نمونه‌اش «مطالعات اجتماعی برای تغذیه» است: می‌خواهند یک رستوران یا مجموعه بین‌راهی بزنند، چقدر مطالعات متنوع می‌کنند؛ از مطالعه نسبت به شبکه ارتباطی کشور و میزان رفت‌وآمدها و مهاجرت‌ها و سیرها تا مطالعه نسبت به اینکه مثلاً کسانی که قم می‌آیند چه روحیاتی دارند و چقدر اهل بازدید از این مجموعه یا رفتن به این فروشگاه هستند. این قدر مطالعه اجتماعی، برای ساخت یک مجموعه ساحتی! شما وقتی وارد این فروشگاه‌های زنجیره‌ای می‌شوید، چند نوع مواد غذایی می‌بینید؟! این یعنی ضرب الگوی تغذیه در هنر. بعد از آن هم، ایجاد شبکه‌های اجتماعی، مطالعات اجتماعی و بقیه‌اش. مگر این الگوی تغذیه، ربطی به تفریح ندارد؟ چرا اتفاقاً؛ تناسب بین تفریح و تغذیه را هم می‌بینند و در کنار تفریح، مدلی از تغذیه را هم طراحی می‌کنند. تناسب بین اشتغال و تغذیه هم همین‌طور است: در شهری که همه افرادش تک‌شغلی هستند و بیشتر خانم‌ها هم خانه‌دارند، هیچ‌وقت فست‌فودها رشد نمی‌کنند؛ ولی وقتی همه، چندشغله هستند و خانم‌ها همه سر کارند، پیداست چنین الگویی برای تغذیه شکل بگیرد.

این‌طور است که یک موضوع ساده به نام تغذیه را تبدیل می‌کنند به یک موضوع بسیار پیچیده با عرصه‌های مختلف؛ بعد هم دانش‌های پشتیبان متنوع، برای آن درست می‌کنند و به هزارویک دلیل اثبات می‌کنند که مثلاً دویست نوع پنیر، خیلی هم خوب است. اول دکمه را پیدا کرده، بعد برایش کت می‌دوزد. نه اینکه خیال کنید واقعاً دویست نوع پنیر، یک کار علمی است، نه! تحریک شهوت است، توسعه اقتصادی است، توسعه اقتصادمحور است. بعداً برایش توجیه علمی هم درست می‌کند. ابتدا علم تغذیه را می‌آورد، پشت سرش هزار توجیه می‌آورد که «بدن این قدر ویتامین می‌خواهد» و این ویتامین‌ها را هم متنوع می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «من دو نوع خورشت سر سفره‌ام نگذاشته‌ام»؛<sup>۱</sup> [اینها]

۱. «قَالَ أَمْ كُلُّهُمْ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ تِسْعِ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدِمْتُ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقًا فِيهِ

پنجاه رقم چیز را در یک غذا مخلوط می‌کنند تا انواع تحریک‌های ذائقه را در یک غذا جمع کنند؛ بعد هم اثبات علمی می‌کند که اینها مواد و ویتامین‌های مختلفی است که بدن نیاز دارد و این‌طور جذب می‌شود. نه آقا جان! این، توجیه علمی یک هوس‌بازی است. دانش، دانش پشتیبان شهوت‌رانی است، دانش پشتیبان هوس است.

### – دنیاپرستی پیچیده و نظام‌مند تحت عنوان «الگوی توسعه»

پس کاری که اینها کرده‌اند این است که آرام‌آرام یک زندگی ساده را به یک زندگی پیچیده تبدیل کرده‌اند. هر گوشه آن را که دست می‌گذارید، می‌بینید این آداب ساده و سبک زندگی ساده و معیشت ساده را تبدیل کرده‌اند به یک الگوی پیچیده همه‌جانبه، با دانش و تکنولوژی پشتیبان. مسافرت را هم به صنعت توریسم تبدیل کرده‌اند، با آن همه بساط و فنون پشتیبان و دانش‌ها و مهارت‌های پشتیبان که خودتان می‌دانید. همه‌جا همین‌طور است؛ الگوی پوشاک همین است، الگوی تغذیه همین است، الگوی خوراک همین است، الگوی مسکن همین است، الگوی شهرسازی همین است، الگوی تفریح همین است، الگوی اشتغال همین است، الگوی تحصیل همین است؛ همه را پیچیده کرده‌اند و همه این مجموعه‌های پیچیده را درون یک مجموعه بزرگتر و پیچیده‌تر هم‌افزا و هماهنگ کرده‌اند که الگوی توسعه درست شده است. این الگوی پیچیده توسعه، جای همه سبک‌ها و سنن و آداب قدیمی را گرفته و همه را در خودش منحل کرده؛ دیگر این غذا خوردن، آن غذا خوردن نیست. بعد هم اگر نقدی بکنی، می‌گویند: «آقا! چه اشکال دارد؟! من و شما در تغذیه، با کفار مشترک هستیم؛ الگوی تغذیه که یکی است». آیا الگوی تغذیه ما و آنها یکی است؟! یعنی تغذیه، این همه دانش‌های پشتیبان می‌خواهد؟! بعد جالب این است که پشت‌سر این تغذیه، بیماری‌های فراوان روانی و جسمی پیدا می‌شود؛ بعد دانش‌های روان‌شناسی پشتیبان، پزشکی پشتیبان، بهداشت پشتیبان درست می‌شود تا همین تغذیه را کنترل کنند! آیا واقعاً تغذیه این‌قدر دانش پشتیبان می‌خواهد؟ بعد [هم] این‌قدر آن را گسترده کنید که بیماری روانی و جسمی بلکه بیماری اجتماعی ایجاد کند؟ این هم یک بحثی است: گاهی انحراف در تغذیه، تبدیل

فُرْصَانٍ مِنْ خُبْزِ السَّعِيرِ وَ قَصْعَةٍ فِيهَا لَبَنٌ وَ مِلْحٌ جَرِيشٌ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَى فُطُورِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ تَأَمَّلَهُ حَرَكَ رَأْسَهُ وَ بَكَى بَكَاءً شَدِيداً عَالِياً وَ قَالَ يَا بَيْتِي مَا ظَنَنْتُ أَنْ يَنْتَابُوا أَبَاهَا كَمَا قَدْ أَسَأَتْ أَنْتِ إِلَيَّ قَالَتْ وَ مَاذَا يَا أَبَاةَ قَالَ يَا بَيْتِي أَتَقْدَمِينَ إِلَى أَبِيكَ إِدَامِينَ فِي فَرْدِ طَبِّي وَاحِدٍ أَنْ تُرِيدِينَ أَنْ يَطُولَ وَفُوفِي غَدَائِينَ يَدِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتَّبِعَ أَحْيَى وَ ابْنِ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ إِدَامَانَ فِي طَبِّي وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ اللَّهُ يَا بَيْتِي مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَ مَشْرَبُهُ وَ مَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَفُوفُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَيْتِي إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ...»؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

می‌شود به بحران اجتماعی! حالا باید ببینیم دانش جامعه‌شناسی چطور بحران را حل می‌کند. سنگی را در چاه می‌اندازند، هزار عاقل باید بیاید که آن بیرون بیاورد.

[بعد] به این مجموعه می‌گویند «الگوی توسعه» و اسمش را هم «الگوی پیشرفت» می‌گذارند. از اول، یک مفهوم ارزشی در آن تعبیه می‌کنند و همه در مقابلش تسلیم می‌شوند. بعد هم کشورها را به پیشرفته و نیمه‌پیشرفته، توسعه‌یافته و درحال توسعه تقسیم می‌کنند. طیب الله انفاستکم! شما که پیشرفته هستید، کجا می‌خواهید بروید؟! ما که عقب‌افتاده هستیم کجا باید برویم؟! یک تحقیر عظیم! تحقیر و تجلیل هم پشت‌سرش می‌گذارند و همه ملت‌ها را دنبال خودشان راه می‌اندازند و قبله ملت‌ها می‌شوند. قبله همه شهرها مثلاً رو به نیویورک است؛ رو به آنجا ساخته می‌شوند! وقتی می‌گویم «رو به آنجا ساخته می‌شوند»، معنایش این نیست که مثلاً پنجره ساختمان‌ها به آن طرف باز می‌شوند؛ منظور، این است که وقتی در این شهر وارد می‌شوید، می‌بینید مدلش آنجاست، رو به آنجا دارد، تعلق به آنجا دارد، از آنجا الگو برداشته است.

یک جامعه جهانی [ساخته‌اند] که معبدش دنیاست، دنیاپرستی می‌کند و یک سلسله ادبیات و فرهنگ و دانش تولید می‌کند؛ بعد متناسب با آن، ساختارهای اجتماعی را تولید می‌کند؛ بعد هم الگوهای مصرفی را متناسب با آن دانش و این ساختارهای اجتماعی ایجاد می‌کند و مسیر نیاز و ارضاء اجتماعی را - که جامعه چه نیازهایی را احساس کند و چگونه به سمت ارضاء نیاز حرکت کند - سامان می‌دهد. این فقط در تغذیه نیست، در نیازهای دیگر مثل نیاز غریزه هم همین‌طور است. آیا واقعاً غریزه انسان، این قدر تنوع در ارضاء می‌خواهد که اینها درست کرده‌اند؟! من دیگر شرم می‌کنم آنها را بگویم. آیا واقعاً محیط جامعه باید محیط تحریک به شهوت باشد؟!]

[سؤال اساسی این است]: آیا در روابط اجتماعی، جامعه باید بستر تحریک به شهوت باشد؟ [اگر] همین یک اصل را پذیرفتید، اگر گفتید «بله، چه اشکال دارد؟!»، آن وقت باید تحریک کنید، بعد هم ارضا کنید؛ در این فرایند تحریک و ارضا، ثروت هم تولید می‌شود، رشد اقتصادی هم پیدا می‌شود. شما تحریک به شهوت کنید، این تبدیل می‌شود به حرکت؛ این [حرکت] را هدایت کنید، از آن پول و ثروت درمی‌آید و رشد اقتصادی پیدا می‌شود؛ حتی صنعت جدیدی به نام توریسم پیدا می‌شود. این خدمات شهوانی، اسمش «تولید خدمت» می‌شود و مالیات بر درآمد هم از آن می‌گیرند. می‌گویند «درآمد فلان کشور از توریسم، چند میلیارد دلار در سال است»، ولی نمی‌گویند چه کار دارند می‌کنند! اسم چه چیزی را

توریست می‌گذارید؟! بعد هم که ما انتقاد می‌کنیم، می‌گویند: «شماها متحجرید»؛ اشکال ندارد. آیا واقعاً این حدّ از تنوع در ارضاء غریزه، لازمه زندگی بشر است؟! آیا بشر نیاز دارد؟! یا نه، دانش ایجاد می‌کنند، ساختار اجتماعی هم ایجاد می‌کنند، فرایند نیاز و ارضا را مدیریت می‌کنند تا نیازها را توسعه دهند. آیا این توسعه نیاز، نیاز به قرب است؟ نیاز به بندگی است؟ نه، آنها که اصلاً بندگی و زندگی را از اول، جدا کرده- اند.

### - سکولاریزم، خروج از بندگی خدا و ورود به بندگی نفس و طاغوت

سکولاریزم یعنی همین، یعنی تفکیک بندگی و زندگی. حالا اگر زندگی برای بندگی خدا نیست، برای چیست؟ آیا بندگی، تعطیل شدنی است؟ نه، تعطیل شدنی نیست. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۱</sup>؛ انسان [اگر خدا را نپرستد]، نفسِ خودش را می‌پرستد؛ پرستش که تعطیل نمی‌شود. وقتی شما زندگی را از بندگی خدا جدا کردید، مردم می‌شوند «عبید النار»<sup>۲</sup>، می‌شوند برده دنیا، می‌شوند بنده شیطان، می‌شوند ﴿عَبَدَ الطَّاغُوتِ﴾<sup>۳</sup>، می‌شوند شیطان‌پرست ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾<sup>۴</sup>، می‌شوند نفس‌پرست ﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾. معبدشان کجا است؟ دنیا. چه کسی را می‌پرستند؟ نفس، شیطان، اولیاء طاغوت.

وقتی شما باب امیرالمؤمنین علیه السلام را بستید، نتیجه‌اش همین می‌شود؛ ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾. اتفاقاً این آیه بعد از این آیات آمده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ \* جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَنَسَّ الْقَرَارَ﴾<sup>۵</sup>. خدای متعال در سوره ابراهیم علیه السلام به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۴۳.

۲. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؟ فَقَالَ: مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَارَ الْعَقَبَةَ وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مِنْ اقْتِحَمَهَا نَجَا. قَالَ: فَسَكَتَ لِي: فَهَلَّا أَفِيدُكَ حَرْفاً خَيْراً لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: قَوْلُهُ ﴿فَكُ رَقَبَةً﴾! ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ غَيْرِكَ وَأَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۰.

۳. ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛ سوره مائده، آیه ۶۰.

۴. ﴿لَمْ أَغْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ سوره یس، آیه ۶۰.

۵. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ \* جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَنَسَّ الْقَرَارَ \* وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیات ۲۸-۳۰.



ندیدی اینها چه کار کردند؟! ما نعمت را در اختیارشان قرار دادیم، اما آنها این را تبدیل به کفر کردند و قومشان را در «دار البوار» و دار هلاکت، حلول دادند. «دار البوار» کجاست؟ ﴿جَهَنَّمَ﴾ آنها یکبار این قوم را به جهنم حلول دادند و یکبار دیگر هم در قیامت نتیجه‌اش را می‌بینند: ﴿يُضِلُّونَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾؛ آنجا، قرارگاه خوبی نیست که برای قومشان درست کرده‌اند. [ذیل این آیات، حضرت] فرمود: «نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>؛ ما آن نعمتی هستیم که خدای متعال به بندگانش عنایت کرده است، ولی آنها این نعمت را به کفر تبدیل کردند.<sup>۲</sup> وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار گذاشتید، برای خدا شریک درست می‌شود؛ ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾. وقتی دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام نرفتید، [وقتی] دنبال امام زمان علیه السلام نرفتید، بت‌پرستی به‌پا می‌شود. کسانی که ﴿بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾، همان کسانی هستند که ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾. این تمدن، تمدنی است که بت‌پرستی در آن رواج پیدا می‌کند. حالا دیگر مجال نیست من [بحث را بیش از این] باز کنم.

نکته‌ای که لازم است اینجا اشاره کنم این است که وقتی آنها هجوم کلان می‌آورند، شما هیچ‌وقت نباید از موضع خُرد با آنها بجنگید. آنها طراحی سبک زندگی را در مقیاس الگوی توسعه، فراگیر می‌کنند؛ اولاً سبک‌های ساده، ادبیات‌های ساده و آیین‌های ساده را به یک آیین پیچیده تبدیل می‌کنند، بعد [هم] این آیین پیچیده را تبدیل می‌کنند به الگوهای به‌هم‌پیوسته و [آنها را] در یک شبکه هم‌افزا قرار می‌دهند. پشتیبانش چیست؟ ایدئولوژی مادی. معبدش کجاست؟ دنیا. برایش چه درست می‌کنند؟ دانش پشتیبان، تکنولوژی پشتیبان، فلسفه پشتیبان (فلسفه توجیه و تحلیل). به‌نظر شما این تمدن مادی را چه کسانی پشتیبانی می‌کنند؟ فیلسوفان اجتماعی. فیلسوفان اجتماعی، جای انبیاء را گرفته‌اند؛ چون توجیه می‌کنند؛ اخلاقی را توجیه می‌کنند، سیاستش را هم توجیه می‌کنند؛ بعد متناسب با آن ایدئولوژی و فلسفه، دانش درست می‌شود؛ متناسب با آن فرهنگ و فلسفه، دانش پشتیبان درست می‌شود، تکنولوژی پشتیبان درست می‌شود و بالاخره تمدن درست می‌شود. این، پیچیده‌ترین لایه حجابی است که

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ بِنَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيَّتِهِ لَا يَخَوْفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟! ثُمَّ تَلَا علیه السلام هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾، ثُمَّ قَالَ علیه السلام: نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷، «بَابُ أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَةَ (عَهْم)»؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نِعْمَةُ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ شُكْرُهَا وَ أَنَّهُمْ فَضِلُّوا بِاللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ أَنَّ النِّعْمَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَ بَيَانَ عَظْمِ النِّعْمَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِهِمْ (عَهْم)».



تولید شده است.

### - سکولاریست‌های مسلمان، پرچمداران مدرنیته در درون جامعه اسلامی

لذا به گمان من اگر شما بخواهید یک طبقه منحرف را در درون دنیای اسلام نام ببرید که حقیقتاً منحرف‌اند و انحراف از اسلام و انحراف از عصر ظهور ایجاد می‌کنند، سکولاریست‌های مسلمان هستند، [همان] کسانی که می‌گویند: «دین، در زندگی بشر دخالت نکند». برایش ادبیات‌سازی هم می‌کنند؛ [می‌گویند:] «آقا! دین، مقدس است؛ سیاست، نامقدس!»! طیب الله انفاسکم! [می‌گویند:] «اگر دین را به سیاست آمیختید، دین متهم می‌شود». اینها شیطنت است. دیدید چه ادبیاتی در دوره اصلاحات و در دوره بازسازی تولید کردند! این سکولاریست‌های مسلمان، منحرف‌ترین فرقه دنیای اسلام هستند. چرا؟ چون از اول برای خدا شریک درست می‌کنند؛ می‌گویند زندگی، غیر از بندگی است؛ یعنی خدا را از محیط زندگی بیرون می‌برند. یکی از این کارشناس‌های دوره اصلاحات، این تعبیر زشت را کرده بود که آدم جرأت نمی‌کند به دهان بیاورد؛ العیاذ بالله! گفته بود: «چطور می‌گویید اصلاحات در این کشور واقع شده است؟! هنوز خدا نمرده است». اینها واقعاً می‌گویند باید خدا در زندگی اجتماعی حذف شود. اینها منحرف‌ترین آدم‌ها هستند. وقتی می‌خواهند خدا را حذف کنند، آیا معطوف به عصر ظهور حرکت می‌کنند؟! اینها بزرگترین حجاب عصر ظهور هستند. عصر ظهور را تحریف هم می‌کنند و می‌گویند: «عصر ظهور، همین است که در دوره مدرنیته دارد اتفاق می‌افتد؛ مگر امام زمان علیه السلام می‌خواهد چه کار کند؟!» طیب الله انفاسکم! لابد مُصلِحش هم جناب آقای اوباما هستند!

سخنرانی‌اش در جلسه اخیر سازمان ملل را به دقت بخوانید. حرف‌های شیطنت‌آمیز و ملعنت‌آمیزی در سازمان ملل زده است. همه حرفش این بود که می‌خواست بگوید: «آقا! ما اجازه می‌دهیم به پیغمبر خدا اهانت کنند، ولو به ضرر منافع ما هم باشد؛ چون ما به آزادی ملتزم هستیم»؛ یعنی می‌خواهد بت آزادی را مقابل توحید قرار بدهد. چه کسی با آزادی مخالف است؟! آیا شما واقعاً طرفدار آزادی هستید؟! این برده‌داری پیچیده مدرن را چه کسی برپا کرده است؟! کسی جز شما؟! این برده‌داری مدرن و نرم-افزاری را شما شیاطین تولید کرده‌اید. این پیغمبر خداست که ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾. اتفاقاً شما که اجازه می‌دهید به او اهانت کنند، به خاطر این است که ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾.

۱. ﴿الَّذِينَ يَبْعُونَ الرُّسُولَ الَّتِي الْأُمِّيَّةَ الَّتِي يَجْلُبُونَ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ بِأَمْثَلِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ بِنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ

اگر شعار این پیغمبر زنده شد، شما باید باسلطان را جمع کنید؛ چون [آن حضرت] می‌خواهد بردگی را ازین ببرد. شما [باید که] پرچم‌داران بردگی در عالم هستید.

این بت‌پرست، خجالت نمی‌کشد که بگوید «مردم آزادند که به انبیا علیهم‌السلام و حتی بالاتر از آنها، به خدای متعال هم اهانت کنند»، چون برای آنها آزادی، محترم‌تر از توحید است. ایدئولوژی مدرنیته یعنی همین! مهم‌ترین شعار لیبرال‌دموکراسی همین لیبرالیسم است. همین‌ها [کسانی هستند که] جنگ خاورمیانه را به راه می‌اندازند و می‌گویند: چون ما باید ایدئولوژی امریکایی را بر جهان مسلط کنیم و اینها نمی‌پذیرند، پس اگر بتوانیم با سلاح‌های غیر متعارف هم آنها را حذف کنیم، این کار را می‌کنیم. همین‌ها می‌گویند «ایران، مرکز شرارت است»، چون ایران ایدئولوژی آنها را قبول نمی‌کند. اگر کسی ایدئولوژی آنها را قبول نکرد، حق دارید او را با سلاح‌های اتمی نابود کنید، ولی اگر کسی خدا را قبول نکرد، آزاد است، هرچه می‌خواهد بگوید! آنچه آنها را برآشفته کرده، یک خطی است که امام نوشت: «سلمان رشدی، مرتد است؛ هرکه او را بکشد، شهید است ان شاء الله». برآشفته‌گی آنها به خاطر این است که امام با ایدئولوژی آنها می‌جنگید. می‌فرمود: مگر این دموکراسی چه به بشر داده که می‌خواهد توحید و انبیا علیهم‌السلام را از آنها بگیرد؟! بگذریم.

این، پیچیده‌ترین، شیطنت‌آمیزترین و منافقانه‌ترین حجاب اسلام و توحید است. لذا بخش عمده‌ای از روایاتی که راجع به آخرالزمان است، ناظر به یک واژگونی اخلاقی و فرهنگی است که پیداست کاملاً هماهنگ و هم‌افزا و مدیریت‌شده هم هست.<sup>۱</sup> مجموعه‌ای که الان می‌بینیم - یعنی همین تجدد - همین‌طور است؛ مردان به مردان اکتفا می‌کنند، زنان به زنان، طلاق زیاد می‌شود و بشمرید. اینها را یک کلمه نگیرید! اینها بیان یک مناسبات پیچیده شیطنانی مدیریت‌شده است. از این منظر، به این روایات

اتَّبِعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۱. برای نمونه، در روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام آمده: «قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ قَائِمُكُمْ قَالَ إِذَا تَسَبَّهَ الرَّجُلُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ وَ قَبِلَتْ شَهَادَاتُ الزُّوْرِ وَ رَدَّتْ شَهَادَاتُ الْعُدُولِ وَ اسْتَحَفَّ النَّاسُ بِالذَّمَاءِ وَ اِزْتَكَبَ الرِّئَاءَ وَ أَكَلِ الرِّبَا وَ اتَّقَى الْأَشْرَارَ مَخَافَةَ أَلْسِنَتِهِمْ...»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱. همچنین در «حدیث اَبی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام مَعَ الْمَنْصُورِ فِي مَوْكِبِهِ» (الکافی، ج ۸، ص ۳۶) و در خطبه مفصلی از امیرمؤمنان علیه‌السلام (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵-۵۲۶)، تعداد زیادی از این علائم بیان شده است. علامه مجلسی (ره) بخش قابل توجهی از این دست روایات را به صورت پراکنده (در کنار سایر علائم قبل از ظهور) در این باب جمع کرده است: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلك و فیه ذکر بعض أشرطة الساعة».

نگاه کنید؛ روایاتی که فساد اخلاقی آخرالزمان را بیان می‌کند، یک واژگونی همه‌جانبه در حوزه اخلاق و معنویت و فرهنگ است. عجیب این است که حضرت می‌گویند: «از همه بدتر این است که منکر، معروف می‌شود و معروف، منکر»؛<sup>۱</sup> [این] یعنی همین کاری که تمدن غرب کرده است، یعنی تغییر زیباشناسی اجتماعی؛ یعنی دفاع از عاطفه، دفاع از اخلاق، دفاع از حجاب و پوشش و روابط پاک بین اقشار، تبدیل می‌شود به یک امر ضد آزادی، ضد کرامت انسان، ضد شرافت. چه کسی این کار را می‌کند؟ چه کسی معروف را منکر کرده است؟ شما [امروز] این واژگونی را می‌بینید، آن هم نه در قالب کوچک [بلکه] در قالب جامعه جهانی، آن هم نه فقط در یک حوزه [بلکه] در همه حوزه‌ها. [مثلاً] ربا اساس اقتصاد سرمایه‌داری می‌شود؛ محال است شما بتوانید ربا - چیزی که اعلان جنگ با خدای متعال است<sup>۲</sup> - را از سرمایه‌داری جدا کنید؛ این همان چیزی است که در روایات می‌فرماید: «ربا، گسترش پیدا می‌کند».<sup>۳</sup> [مثال دیگرش این است که] نظریه «اکتفا» تبدیل می‌شود به یک نظریه کاملاً اخلاقی! مقابله با آن، مقابله با یک نیاز طبیعی انسانی می‌شود، مقابله با آزادی و حقوق بشر می‌شود. قرآن [وقتی] از اقوامی مثل قوم لوط - که اهل این فجایع بودند - صحبت می‌کند، نمی‌گوید آنها سرشان را بالا می‌گرفتند؛ دیگر نمی‌گفتند: «شما خلاف آزادی حرف می‌زنید؛ شما خلاف حقوق بشر نظر می‌دهید». این [حرف‌ها]، ملعنت جدید شیطان است که برای خودش ادبیات سیاسی درست کرده و برای دفاع از شیطنتش فرهنگ‌سازی کرده است. هیچ دوره‌ای این‌طور نبوده که این‌قدر ادبیات پشیمان، آن هم ادبیات تخصصی، در هنر ضرب شود و هنر پشیمان، دانش پشیمان و فناوری پشیمان داشته باشد. ببینید شبکه ارتباطی و خبرسازی پشیمانی آنها چطور معروف را منکر و منکر را معروف می‌کنند! حمله می‌کنند

۱. برای نمونه: «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نَسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ سَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْتُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَتَّهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ سَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ سَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا»: الكافي، ج ۵، ص ۵۹. همچنین در روایت معروف حضرت سلمان عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره آخرالزمان آمده: «يَا سَلْمَانَ إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا وَ يُؤْتَمَنُ الْحَائِنُ وَ يُحَوَّنُ الْأَمِينُ وَ يُصَدَّقُ الْكَاذِبُ وَ يُكَذَّبُ الصَّادِقُ»؛

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ \* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن يُبْسَمَ لَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَقْلُمُونَ وَ لَا تَقْلُمُونَ»؛ سوره بقره، آیات ۲۷۸-۲۷۹.

۳. برای نمونه: «فَإِنَّ عَلَامَةَ ذَلِكَ إِذَامَاتُ النَّاسِ الصَّلَاةَ وَ أَصَاغُوا الْأَمَانَةَ وَ اسْتَحَلُّوا الْكَذِبَ وَ أَكَلُوا الرِّبَا»؛ کمال الدین، ج ۲،

ص ۵۲۵.

و می‌کشند، آن وقت آن که کشته می‌شود، تروریست است! این خیلی جالب است.

الآن صف‌آرایی مجموعه یهود و نواصب - که این تمدن بر دوش آنهاست و از صدر اسلام و در طول تاریخ هم همین جریان‌ها بوده‌اند - را ببینید؛ اینها جبهه‌ای علیه حق و اهل بیت علیهم‌السلام در دنیای اسلام درست کرده‌اند که یک طرفش وهابیت است - حالا نمی‌خواهم بگویم قصه سفیانی است یا نه، ولی از یک طرف تجمع کرده‌اند - و طرف دیگرش سکولاریست‌های مسلمان هستند. خیلی جالب است که مرتجع‌ترین جبهه (وهابیت) و خودباخته‌ترین جبهه (سکولاریست‌های دنیای اسلام) [با هم] یک جبهه درست کرده‌اند! کسانی مثل اردوغان و دیگرانی که اسم نمی‌برم، این مسلمان‌های قلابی، به‌صراحت می‌گویند: «دین، در قوانین ما دخالت ندارد؛ در کشور ما گناه، خلاف قانون نیست؛ نه خلاف قانون-اساسی، خلاف قانون عادی هم نیست». بعد هم می‌گوید: «الگوی همه کشورهای اسلامی باید همین باشد، یعنی جدا کردن زندگی از بندگی، یعنی وارد کردن شرک و بت‌پرستی به زندگی». این بت‌پرست‌های مدرن که خودشان را روشن‌فکرترین طبقه می‌دانند و سایه ما را با تیر می‌زنند، با وهابی‌ها همدست می‌شوند و جبهه‌شان یکی می‌شود! درواقع با یهودی‌ها همدست می‌شوند. علیه چه؟ به‌قول خودشان علیه هلال شیعی.

این همان جریان حجاب مدرنیته است؛ این همان حجاب شیطنت‌آمیز و ملعنت‌آمیز است که مقابل اسلام حق، صف‌آرایی کرده‌اند. نباید از این غفلت شود؛ نسبت به عصر ظهور، هیچ انحرافی در دنیای اسلام نیست بدتر از اشاعه جریان تجدد و بدتر از بازسازی و اصلاحات بر محور تجدد که فرهنگ و اخلاق کشور ما و دنیای اسلام را در اخلاق دنیاپرستی غرب منحل می‌کند؛ به‌همین خاطر، محور درگیری ما در حرکت به‌سمت ظهور، اینجاست.